کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۳۰۲

۸۹۵۶۸

بازدید شد
۱۳۸۴

۱۱۴۲۸

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: تحفهٔ رضوی (طهارت و صلوة)
مؤلف: ملا مهدی نراقی
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه: ۱۱۴۲۸
شمارهٔ ثبت کتاب: ۸۹۵۶۸

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۱۴۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واهل بیته الطاهرین اما بعد چنین گوید ذره احقر و بنده کمتر احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر لقاهم الله بحبهم یوم العرض الاکبر
که چون بر هر فردی از افراد مکلفین واجب است که مسائل عبادات خود را یا باجتهاد یا بتقلید از مجتهد زنده اخذ نماید و در این اوقات که مکمل علوم اولین
و آخرین و مروج شریعت مقدسه سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین استاد الکل فی الکل اعنی والد ماجد محقق جامع این رساله قدس
الله نفسه الزکیه منادی ندای بهجت افزای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نموده بشوق ملاقات
پروردگار از این سراچه اعتبار قدم در مقر اعلی و موطن حقیقی نهادند جمعی از برادران دینی در مقام خواهش بر آمده
که این بی بضاعت با عدم استطاعت در خصوص مسائل صلوة و طهارة آنچه در نظر حقیر راجح بهم باشد در حاشیه همین کتاب
اشاره بآن شود لهذا بعد از استخاره از جمعی از ارباب الباب و ملاحظه اذن و رضای روح مقدس آن عالیجناب بقدم در طریق این
امر خطیر نهاد و ملتمس از ارباب انصاف آنکه چون انسان محل سهو و نسیان است چنانچه بر خطائی خورند از طریقه طعن و جدال منحرف
و باصلاح آن کوشند و در آخر هر حاشیه اشاره بعلم خود شد تا بحواشی دیگر مشتبه نشود و چون در بسیاری از مسائل رای مقدس
ایشان در این کتاب با آنچه در کتب استدلالیه که بعد از این کتاب نوشته اند اختیار فرموده بودند موافق نبود لهذا در
بعضی مواضع اشاره بمختار ایشان در آن کتب نیز شد و در بسیاری از مواضع آنچه را فرموده بودند چون باحتیاط اقرب بود از آن تجاوز
نشد اگر چه در کتب استدلالیه غیر از آن اختیار فرموده بودند و بحسب دلیل هم غیر آن راجح بود و در هر موضعی از کتاب که اصلا تخالفی نبود بهمان آنچه در کتاب
نوشته شده است اکتفا شد و هیچ در حاشیه — بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اشاره نشد و علی الله التوکل و به الاعتصام

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبینا محمد و آله اجمعین وبعد چنین گوید بنده خاطی
عاصی محمد باقر بن ... ساعده الله یوم لا ینفع بالنواهی که این رساله ایست در بیان مسائل
صلوة و طهارت و آنکه علم بآن بر هر یک از افراد مکلفین واجب و لازم است که نظر بالتماس جمعی
از اهل دیانت و صلاح و طالبین زاد معاد در رشته تحریر و تالیف کشیده شد در زمان
شهریاری ... علیه عالیه ... منسوب بجناب فخر اولیا و سرور اتقیا ثامن ائمه هدی
و سلیل خاتم انبیا و اکلیل معارف اصفیا یعنی سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه
وعلی آبائه واولاده افضل التحیة والثناء و مجهز تا ایقان درجات امام بحق و مقتدای مطلق
لازم دانست که از تحفه رضویه مسمی نماید امید که فایده آن بکافه شیعیان عاید شود
بالنبی و آله و این مرتب میشود بر مقدمه و دو باب و خاتمه مقدمه اول بدانکه بر همه مکلفین واجب است
که مسائل عبادات خود را بدانند و علما بعد از بیان علم اثبات کرده اند که مسائل را یا باید باجتهاد بداند
یا بتقلید از مجتهد زنده و تقلید اموات جایز نیست یعنی کسی که مجتهد نباشد و مرتبه استدلال
نداشته باشد نمیتواند عمل بفتاوی علما اموات کند و همچنین نمیتواند رجوع بکتب حدیث و فقه
کند و آنچه خود بفهمد بآن عمل کند بلکه برو واجب است که رجوع بمجتهد حی کند و مسائل دینی خود را
از او اخذ نماید و کسی که نه مجتهد باشد و نه مقلد مجتهد حی عبادت او صحتی ندارد و اگر چه مسائل

از کتب یعنی علماء سلف دیده یا از غیر مجتهد شنیده باشد و از این جهة حق تعالی در کتاب
خود بندگان خود را مامور ساخته که از هر فرقه بعضی از خود را بتحصیل علم بفرستند که برتبه
فقاهت و اجتهاد بتحصیل کنند تا آنکه مسائل دین خود را از او اخذ کنند و این طریقه همیشه
در میان سلف و خلف فرقه امامیه کثرهم الله مستمر و معمول بوده و باین جهة در هر شهر و طایفه بعضی
از مجتهدین میبودند و مردمان مسائل دینی خود را مشافهة از ایشان اخذ میکردند و اگر بعد دوری
ممکن نمیبودند که مشافهة مسائل را از مجتهد حی اخذ کنند بوساطت عادلی یا کتابت او مسائل
را از او اخذ میکردند و در این اعصار چون اکثر مردم بنا را بر مسامحه گذاشته و امور دنیا را
بر امر دین ترجیح داده دست از تحصیل علم کشیده و اکثر بلاد شیعه از مجتهد خالی و اگر معدودی
باشند مردمان در اخذ مسائل از ایشان تقصیر و کوتاهی میکنند و چه بسیار مردمند
که جمیع عمر خود را صرف امور دنیویه کرده و ساعتی را صرف تحصیل معرفت اصول عقاید
حقه و کسب اخلاق حمیده و مسائل دینیه ننموده و حال آنکه تحصیل امور مذکوره واجب
عینی است بر هر فردی از افراد مکلفین و اعجب در شان این معذور نیست و چه تعجب است
از کسی که تامل معاد و دار آخرت باشد و عمر خود را از برای که دنیا چنین صرف نموده و دار فانی
بمصرف رساند بالکلیه غافل از تحصیل توشه سفر آخرت و تهیه اسباب مسکن جاوید
باشد پس بر هر شخصی لازم و متحتم است که قدری از شبانروز خود را صرف امور دین
و اخذ مسائل و احکام حضرت رب العالمین نماید تا عبادتش صحیح باشد و پیش از آنکه
زمام اختیار از دست او بیرون رود فکری از برای کار خود بکند مقدمه دویم در طریق
شناختن مجتهد آنست که اگر آن شخصی که در صدد معرفت او است خود رتبه تمیز مرتبه
اجتهاد و عدالت داشته باشد با شخصی که میخواهد او را امتحان کند که مجتهد است یا نه گفتگو
کند در مسائل علمیه و تصنیفات و ترجیحات او نظر کند تا مرتبه او را در علم تشخیص کند و
بعد از آن تفحص از اخلاق و صفات و افعال او کند تا عدالت و صفات او معلوم شود و اگر
خود مرتبه تمیز نداشته باشد باید رجوع بارباب تمیز و ادراک کند و از اشخاصی که صاحبان
دانش و انصاف اند و خالی از عصبیت و اغراض فاسده اند استفسار کند و بقول اینها

عمل كنند و در اين خصوص تفحص و تفتيش بسيار كنند و بايد از احوال مصدقان و منكران
و مراتب فهم و تميز و تدين و اخلاق و عصبيت و انصاف ايشان نيز تفحص كند تا حقيقت
حال بر او معلوم شود و در اعصار سابقه چون مجتهدين بسيار بودند و با اخلاق حميده
و صفات پسنديده و ملكه عدالت متصف بودند و كسي كه لايق اين منصب فتوي نبود شهرتي
آن عيب شد و اگر متعرض ميشد چون ارباب تميز بسيار بودند از او منع ميكردند لهذا
از براي مردم شناختن مجتهد و اخذ مسائل از او در نهايت سهولت بود و اما در امثال اين
عصر امر مشكل است زيرا كه اهل اجتهاد و عدالت در نهايت ندرت اند و غالب مردمان
عين تميز نمي باشند و هر بي بضاعتي كه مدعي مرتبه اجتهاد و متصدي امر فتوي شود او را
زجر و ممانعت نميكنند بلكه جمعي كه طالب حطام دنيويه اند و از تعصب و انصاف
بهره ندارند محض بجهة پيشرفت مطالب فاسده خود ميل باو ميكنند و در صدد ترويج
امر او بر مي آيند و حال آنكه ميدانند كه بناي امر او بر تعصب و تلبيس است و از واقعيت
و انصاف خالي است و قابليت نيابت جناب خاتم النبيين و حضرت ائمه طاهرين
صلوات الله عليهم اجمعين ندارد و حب دنيا و جاه در قلب وي رسوخ نموده
و اين منصب خطير را وسيله تحصيل جاه و منصب و اخذ حطام دنيويه كرده و از اين جهة
هر كه با او مايل و عصبيت ورزيده باشد تكريم و محبت بوي كند و به ديگران كه ارادتي چندان
بوي داشته باشند التفات نكند بلكه با ايشان دشمن باشد و اگر چه ايشان غير مراتب
در علم و عمل از او بالاتر باشند و حال آنكه از حضرت امام حسن عسكري ع منقول است كه
عوام شيعيان ما هرگاه فسق ظاهري از فقهاي خود ببينند و تعصب شديد و حب رياست
و دنيا از ايشان مشاهده نمايند و بيابند كه كسي كه از ايشان تعصب كشند احسان
نسبت با ايشان نمايند و اگر چه مستحق اهانت باشند و كسي كه تعصب از ايشان نكشند
و از غير ايشان نكشند ايشان را اهانت كنند و اگر چه مستحق احسان و اصلاح باشند و مع ذلك
تقليد ايشان كنند خواهند بود مثل يهود كه حق تعالي ايشان را مذمت فرموده بر تقليد
علماي فاسق و اما هر كسي از فقها كه صيانت نفس خود و حفظ دين خود كند و مخالف هواي خود

و مطيع مولاي خود باشد بايد عوام تقليد او كنند و اين نمي باشد مگر بعضي از فقهاي شيعه
نه جميع ايشان و از اين حديث و امثال آن ظاهر ميشود كه بجهة عمل ايمان لازم است كه كمال تفحص
و تفتيش از حال مجتهد بكنند تا اطمينان بوقوع اجتهاد و عدالت وي بهم رسانند امر دين
خود را باو وا نگذارند اي بسا ابليس آدم روي هست پس بهر دستي نبايد داد دست
و اگر در عصري چند مجتهد باشد واجب است كه تقليد اعلم و اعدل را نمايد و هر كه
تقليد غير اعلم را بكند فاسق است و در اين باب غافل اند از اصحاب بينش و كسي كه نهايت بذل
و تفحص كند و كسي را كه باجتهاد و عدالت او مطمئن باشد نيابد در اين صورت بر او
واجب است كه در مسائل دين احتياط بعمل آورد **باب اول** در بيان مسائل طهارت و در آن
چند مطلب است مطلب اول در بيان اقسام آبها و احكام آنها و در آن چند فصل است **فصل**
اول در بيان اقسام آبها بدانكه آب يا مطلق است يا مضاف و مطلق آن است كه از روي
عادت آب توان گفت بدون احتياج بقيد و اضافه كردن بچيزي و مضاف آن است كه از روي عرف
آب نتوان گفت بلكه موقوف باشد بر اضافه كردن بچيزي ديگر مثل آب گل و آب انار و امثال
آن و آب مطلق بر چهار قسم است **اول** آب جاري **دويم** آب راكد يعني آب ايستاده مثل
آبي كه در حوض يا در كوزه يا در ظروف باشد و آب ايستاده بر دو قسم است يكي آنكه بقدر
كر باشد و ديگر آنكه كمتر از كر باشد و كر را دو تقدير است يكي بحسب مساحت و ديگري
بحسب وزن اما بحسب مساحت مشهور ميان علما آن است كه بايد هر يك از طول و عرض و عمق
آن سه وجب و نيم باشد بوجب شخص مستوي الخلقة و بنا بر آنكه هرگاه ضرب هر يك از اين سه وجب
و نيم در يكديگر بشود حاصل چهل و دو وجب و هفت ثمن يك وجب حاصل خواهد شد
كه هر يك از طول و عرض و عمق هر وجبي يك وجب باشد و في الحقيقة مناط دانستن قدر
كر است بمساحت بنا بر قول مشهور زيرا كه غالب اشكال آبها بطريقي نيست كه هر يك از سه بعد
يعني طول و عرض و عمق آنها مساوي باشد بلكه غالبا مختلف ميباشد پس مناط آن است
كه بعد از ضرب ابعاد در يكديگر چهل و دو وجب و هفت ثمن مذكور و هفت ثمن يك وجب حاصل
شود و بنا بر مذهب صدوقين و جمعي ديگر از علما قدر كر بمساحت آن است كه هر يك از سه بعد

ان سه وجب باشد که حاصل ضرب ابعاد در یکدیگر هشت وهفتاد وجب شود واین مذهب
در تحقیق اقوی است واما بحسب وزن بنابر اشهر واقوی یکصد وبیست وهشت من بمن تبریز
سیم اب چاه **چهارم** اب باران **فصل دویم** در حکم اب جاری بدانکه اب جاری خواه
بقدر کر باشد یا نباشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی
ان از نجاست متغیر شود نجس میشود باین تفصیل که اگر تمام اب جاری از نجاست متغیر
شود تمام ان اب نجس است واگر بعضی از ان متغیر شود ان بعض متغیر نجس است البته وما فوق
ان که متغیر نیست ومتصل است بمنبع یعنی سرچشمه نجس نیست مطلقا اما انچه در تحت ان
است که متصل بمنبع نیست اگر بقدر کر باشد باز نجس نیست وپاک است مطلقا واگر
کمتر از کر باشد پس اگر تغییر عمود اب را فرو نگرفته باشد باز پاک است واگر عمود را فرو
گرفته باشد نجس است ومراد از عمود اب ما بین دو طرف نهر است بحسب عرض وعمق
ودر هر صورت بعد از نجس شدن اب جاری پاک شدن ان درین صورت موقوف است
بر رفع ان تغییر بشرط اتصال انچه متغیر شده بود بجانب منبع یا بجانب دیگر بشرطی
که اب پاکی که در انجانب است بقدر کر یا زیادتر از کر باشد وبعضی بعلاوه اتصال
امتزاج را نیز شرط دانسته اند یعنی گفته اند باید دفع تغییر حاصل شود از ریختن ودر
امدن اب بنحوی که ان اب نجس با ابهای پاک که از عقب میرسد ممزوج شود واب نجس
از دفعات امدن اب پاک مغلوب ومستهلک شود واظهر در تحقیق ان است که امتزاج
شرط نباشد **فصل سیم** در حکم اب ایستاده هرگاه اب ایستاده بقدر کر باشد بمجرد
ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی ان از نجاست متغیر شود نجس
میشود وپاک شدن ان موقوف است بانکه تغییر ان برطرف شود بسببی از چند چیز
اول متصل شدن ان باب جاری دوم متصل شدن باب ایستاده که بقدر کر باشد
سیم ریختن اب کر بران بنحوی که انفصال میان اجزای ان کر حاصل نشود واحوط ان است
که در ریختن دفعه عرفیه بعمل اید چهارم متصل شدن ان باب باران جاری بدانکه
زوال تغییر بیکی ازین چهار چیز حاصل نشود بلکه بسببی دیگر حاصل شود وبعد یکی

ازین

ازین چهار چیز بعمل اید بان اب پاک میشود وحاصل ان است که پاک شدن موقوف بیکی
ازین چهار چیز است خواه زوال تغییر ان حاصل شود یا قبل از ان یا بعد بسببی دیگر حاصل شده
باشد مثل وزیدن باد و داخل کردن گلاب وامثال اینها وجمعی درینجا نیز امتزاج را شرط
دانسته اند واقوی کفایت اتصال است وهرگاه کمتر از کر باشد بنابر اشهر واقوی بمجرد ملاقات
نجاست نجس میشود واگر چه ان نجاست چیزی باشد که در کمی بمرتبه باشد که در غایت
اشکال محسوس شود وپاک شدن ان درین صورت بیکی ازین چهار چیز است که در تطهیر
کر نجس مذکور شد ودر اینجا چند مسئله است که باید اشاره بانها شود **مسئله اول** کری
که متصل باب قلیل نجس یا ابی که متغیر نجس میشود در تردد بعضی باید سطح ان مساوی سطح
اب نجس باشد یا اعلی ازو باشد تا منشا طهارت او شود وگفته اند هرگاه سطح ان پست تر
از سطح اب نجس باشد منشا پاکی ان نمیشود واقوی ان است که درصورت پست بودن هم منشا
طهارت میشود وهمچنین است حکم در سطح اجزاء کر در قبول نکردن نجاست بمجرد ملاقات
با نجس یعنی بعد از انکه کر یک طرف ان ملاقات با نجس کند نجس خواهد شد خواه سطح
ان طرف مساوی سطوح سایر اجزا باشد یا بالای انها باشد یا پائین انها باشد وبعضی را
اعتقاد ان است که در صورتی که در طرف فوق ملاقات با نجس کند وهمین طرف کمتر از کر باشد
نجس خواهد شد واقوی ان است که ما گفتیم پس حوضهای کوچک که در خانهها ودر حمامها
میباشد وکمتر از کر است هرگاه بماده اتصال داشته باشد که مجموع بقدر کر باشد
بمجرد ملاقات نجس نخواهد شد خواه سطح ان حوض مساوی سطح ماده باشد یا در بالای
ان باشد یا پست تر از ان باشد **مسئله دویم** هرگاه این قدر اب بر اب قلیل نجس ریخته
شود یا با او متصل شود که در مجموع بقدر کر شود بنابر مذهب اقوی ان اب نجس پاک
نخواهد شد بلکه پاک شدن او موقوف است بانکه ان اب پاک کر ریخته میشود بر
تمام انچه بقدر کر باشد **مسئله سیم** هرگاه در حوضی اب قلیل نجس باشد یا اب
کری باشد که از تغییر نجاست نجس شده باشد وپاک شدن ان کافی نیست که بقدر یک
کر باشد یعنی بعنوان تدریج وفاصله بان ریخته شود یا بطریقی که از چاه کشیده شود

بدلو یا بمجرای ان ریخته شود و بتدریج داخل ان شود بلکه پاک شدن موقوف است
همچنانکه مذکور شد باتصال ان با آب جاری یا باران متقاطر یا بریختن یک کر بر سبیل
اتصال یعنی انفصال در میان اجزای ان حاصل نشود خواه مجموع کر در یک ظرف باشد
همچنانکه در بعضی ولایات متعارف است که خنبهای بزرگ دارند که هر یک بقدر کری آب
میگیرند و خواه انکه در چند ظرف باشد لیکن بنحوی ریخته شود که قبل از رسیدن آب
نجس آب همه ظروف با یکدیگر متصل شوند و هرگاه از چاه آب بدلو بکشند و بمجرای حوض
ریزند و داخل ان حوض شود تا بقدر کر با یکدیگر شود پس اگر نجاستی در مجری یا در حوض
باشد همه ان ابها نجس خواهد شد و اگر علم بنجاست در مجری و حوض نباشد آب حوض پاک
و پاک کننده خواهد بود زیرا که اصل عدم نجاست است حوض و مجری است تا علم بنجاست
انها حاصل شود پس هرگاه بعد از ان نجاستی داخل ان شود نجس نخواهد شد هرگاه بقدر
کر باشد مگر انکه متغیر شود بنجاست و هرگاه نجاست مجری یا حوض محتمل باشد بهتر آنست
اهل ورع و احتیاط که طالب یقین طهارت میباشند انست که در صورتیکه
خواهند از چاه حوض را آب کنند اول کر را بگیرند بنحوی که مذکور شد و بعد از ان پیش
از انضمام دلوها [illegible] بتدریج از چاه آب بکشند و داخل ان نمایند و استعمال کنند
مسئله چهارم همچنانکه آب کمتر از کر و غیر ان از جامه و ظروف بملاقات نجاست نجس میشود همچنین
از ملاقات متنجس نیز نجس میشود و مراد از متنجس هر چیزی است که ملاقات با نجسی کرده باشد
و با ان نجاست قبول نجاست کرده باشد مثل اینکه بول داخل ان شده باشد یا شیره که
نجاستی داخل ان شده باشد و امثال ان و خلاف بعضی متاخرین که گفته است متنجس نجس
کننده نیست اعتباری ندارد پس هرگاه ظرفی یا جامه یا بدن با آب نجس یا شیره نجس یا سایر
پاک شدن ان موقوف است بر شستن آن با آب خواهد بود و مجرد شستن ان بنجوست
یا دستمال و امثال ان در پاک شدن ان کافی نخواهد بود مسئله پنجم هرگاه مگس یا زنبور
یا مانند اینها بر نجاست رطبی بنشینند و از انجا بر چیزی و بر جامه یا بر آب قلیلی یا چیزی دیگر
بنشیند حکم بنجاست ان جامه و آب نمی شود مگر اینکه یقین شود که نجاست بان مگس یا زنبور

رسیده و در وقت نشستن بر آب و غیر ان از چیزهای مایع ان نجاست باقی بوده و در وقت
نشستن بر جامه و غیر ان از چیزهای خشک علاوه باقی بودن نجاست رطوبت هم باقی بوده
مسئله ششم یخ و برف مثل آب قلیل هستند که بمجرد ملاقات بنجاست تمام انها نجس شود
بلکه حق ان است که هرگاه ملاقات با نجاست کند همین موضع ملاقات نجس خواهد شد
و پاک شدن ان با شستن باب است که بر ان بریزند تا نجاست را زایل کند یا موضع نجاست
را قطع کنند یا با آب جاری یا کثیر متصل شود بعد از انکه عین نجاست زایل شده باشد
مسئله هفتم هرگاه آب قلیل بلند و پست باشد یعنی بعضی اجزای ان بالا باشد و بعض اجزای
دیگر پست باشد پس اگر اجزای بالا با نجاست ملاقات کند تمام ان نجس میشود اما اگر اجزای اسفل
نجس شود اجزای بالا نجس نمیشود زیرا که اجماعی است که نجاست از اسفل باعلی سرایت نمیکند
و از اینجهت علما فرق کرده اند میان ورود آب بر نجس و نجس بر آب و گفته اند که آب که بر نجس
وارد شود همچنانکه در ریختن آب از آفتابه و مثل ان بر جامه نجس و غیر ان از نجاسات اتفاق
میکند و آنچه از آب که در ظرف است و ملاقی نجاست است نجس میشود و اگر چه متصل باشد
با ان جزئی که ملاقی نجاست است اما هرگاه نجاست وارد بر آب شود مثل انکه قطره از بول
یا مثل ان نطفه در آب افتد ان آب نجس میشود و بنابر فرق مذکور هرگاه آفتابه سوراخ شده
باشد و از انجا آب بنجاستی متصل شود منشا نجاست آب آفتابه نخواهد شد بلکه بر طهارت
خود باقی خواهد بود اما در وقت ریختن آب از آفتابه نه آفتابه که نجس شده باشد چون
دفعة واقع نمیشود و نجاست از سوراخ متصل با آب است منشا نجاست ان آب میشود و طهارت
ان از ان صحیح نخواهد بود و اگر کسی خواهد که استنجا کند با آب کر یا جاری یعنی بیت آب انجا
برود و بوجود [illegible] وجود را متصل باب نکند اگر از دست بنحوی آب بوجود بریزد که آب از بالا
بمحل نجس وارد شود ان موضع پاک خواهد شد و اگر بنحوی بریزد که آب از تحت متصل بموضع
نجس شود و ان موضع در بالای آب باشد پاک نخواهد شد بلکه بر نجاست خود باقی خواهد بود
مسئله هشتم چنانچه دانستی که اقوی ان است که آب قلیل نجس هرگاه بکر یا آب جاری متصل شود
پاک میشود و اگر چه امتزاج بعمل نیاید بنابراین هرگاه آفتابه یا مانند ان که آب نجس در ان

[illegible]

باشد فرو برده شود باب جاری پاک نمیشود که اب متصل شود باب جاری پاک میشود پاک
خواهد بود شد مسئله نهم هرگاه اب متغیر باشد و شک کنیم که ان تغیر از نجاست
است یا غیر نجاست شرعا ان اب پاک است مسئله دهم مناط در تغیر اب جاری پاکی
بنجاست که منشاء نجاست ان اب میشود تغیر حسی است که محسوس شود یعنی متغیر بودن
رنگ یا بو یا طعم ان از نجاست احساس شود پس اگر نجاستی که صفات ان زایل شده باشد
مثل بولی که رنگ و بوی ان زایل شده باشد مخلوط باب شود و ان اب متغیر نشود
لیکن ان بول بقدری باشد که اگر برنگ یا بوی خود باقی میبود ان اب را متغیر میکرد
این باعث نجاست ان اب نمیشود مسئله یازدهم هرگاه ابی که بقدر کر باشد بعضی از ان
متغیر شود پس اگر انچه متغیر نیست بقدر کر باشد همین متغیر نجس است و باقی پاک است
و اگر بقدر کر نباشد مجموع نجس است و بنابراین اگر دست شخصی بخون الوده شود و
ان شخص ان دست را باب فرو برده که بقدر کر باشد نه زیاده و کم ان اب تماما نجس میشود
و ان دست پاک نمیشود زیرا که معلوم است که قدری از ان اب برنگ خون تغیر
یافته و این قدر متغیر نجس است بدون خلاف و بر باقی صادق است که ابیست
کمتر از کر که ملاقات نجاست کرده پس ان هم نجس است لهذا تمام ان اب نجس است اما اگر
دستی که ببول نجس شده باشد و بول خشک شده باشد بان فرو برده ان دست پاک
میشود و ان اب نجس نمیشود زیرا که چیزی از کر کم نشده است و اگر قطره خونی در ابی
بیفتد که زیاده از کر باشد و بعضی از ان اب را متغیر کند در این صورت اگر انچه تغیر
نیافته بقدر کر باشد ان اب پاک است و اگر کمتر از کر باشد تمام ان اب نجس است
و اگر در ابی که بقدر کر باشد نه زیاده و کم موی سگی مثلا در ان بیفتد و شخصی ظرفی
ان مو را از روی اب بیکدفعه بر دارد اندرون ان ظرف با ابی که داخل ان شده
نجس خواهد بود و بیرون ان با ابی که باقی مانده است پاک خواهد بود و اگر ان مو در ان
ظرف در نیامده باشد و اب باقی مانده باشد حکم بر عکس خواهد بود فصل چهارم
در حکم اب چاه بدانکه اقوی و اصح ان است که اب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود

[illegible]

خواه اب ان کر باشد یا کمتر از کر بلی هرگاه نجاستی بان بیفتد که رنگ یا طعم یا بوی ان را
متغیر کند نجس میشود و در هنگام پاک ساختن ان باین نحو است که اینقدر
اب از ان بکشند که تغیر را بر طرف کند و چون مجرد وقوع چیزی از نجاسات در چاه منشا
نجاست ان نمی شود پس انچه از احادیث رسیده که از برای هر یک از نجاسات معینه مقدار
عدد دلو باید کشید نه از جهت پاک ساختن چاه است بلکه از جهت رفع نفرت انسان از طبع
که بجهت وقوع ان نجاست حاصل شده بود پس کشیدن دلوها معین از جهت هر یک از نجا
مخصوصه سنت است نه واجب و اگر کسی نکشد حرجی بر او نیست و مقادیر معین از برای
نجاسات مخصوصه که در نزد اکثر مجتهدین کشیدن انها واجب است و نزد ما سنت است
تمامی اب است از برای مردن شتر و گاو و [illegible] و فقاع و هر مسکری که مایع بالاصاله
باشد و یک کر است از برای اسب و استر و الاغ و هفتاد دلو است از برای مرده ادمی
که مسلم باشد و او را غسل نداده باشند خواه مرد باشد یا زن و خواه بالغ باشد
یا طفل و اگر کافر باشد نزد بعضی باز هفتاد دلو واجب است و بعضی دیگر گفته اند
که همه ابرا باید کشید و پنجاه دلو است از برای غایط ادمی که تر باشد یا خشک که
از هم پاشیده شده باشد و پنجاه دلو یا چهل دلو است از برای خون بسیار مثل خونی
که از ذبح کردن گوسفند بیرون اید و چهل دلو است از برای مردن سگ و خوک
و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و [illegible] و سی دلو است از برای اب بارانی که
مخلوط ببول و فضلات ادمی و سگ باشد و ده دلو است از برای غایط ادمی که خشک
باشد و از هم پاشیده نشده باشد و از برای خون اندکی که غیر خون حیض و استحاضه
و نفاس و نجس العین باشد و در این چهار خون خلاف است بعضی انها را از جمله ما لا
نص فیه میدانند و بعضی گفته همه اب را باید کشید و بعضی گفته اند حکم انها مثل حکم
سایر خونهاست و اظهر اقوال قول اول است و هفت دلو است از برای مردن مرغ خانگی
که مثل کبوتر یا شتر مرغ یعنی از کبوتر کوچکتر نباشد و از شتر مرغ بزرگتر نباشد و از برای
سگی که بچاه افتد و زنده بیرون اید و از برای موش مرده که از هم پاشیده شده باشد و بول

[illegible]

اقول اتحاد حکم کافر و مسلم است اقوی

پسری که آن شیر بان گرفته شده باشد و هنوز بلوغ نرسیده باشد و از برای غسل کردن
جنب مسلمان در چاه بشرط آنکه بدنش خالی از نجاست عینیه باشد و پنج دلو است از برای
سرگین مرغ خانگی که نجاست‌خوار باشد و ده دلو است از برای مردن مار و باو زغن
و یک دلو است از برای گنجشک و هرچه مانند آن باشد از مرغان و بول پسری که شیرخواره
باشد و از برای بچه حدیثی درحکم آن نرسیده است از ما سوای نجاسات مذکوره چهل
دلو بر سبیل استحباب بکشند و هرجا که کشیدن تمامی آب واجب یا مستحب است
و متعذر باشد بجهت بسیاری آب چاه باید چهار مرد بنوبت از طلوع صبح یا طلوع آفتاب
تا غروب آب بکشند یعنی دو مرد آب بکشند و چون مانده شوند دو دیگر بکشند و چون آن
دو مانده شوند دو مرد اول باز بکشند و همچنین تا شام و هرگاه نجاسات متعدده
در چاه افتد سنت است که مقدار هر یک کشیده شود و اکتفا بمقداری که بیشتر است
نشود و آب چاه هرگاه متغیر نباشد اطراف چاه از ریختن آن در وقت کشیدن نجس
نمیشود و بعد از تمام شدن کشیدن دلو واجب نیست فصل پنجم در حکم آب باران
بدانکه بارانی که متقاطر باشد یعنی پی در پی بیاید حکم آب جاری است خواه بجائی برسد
که از ناودان و مثل آن جاری شود یا نه پس هرگاه بر آب قلیل نجس ببارد آن آب پاک میشود
و مادامی که باران بر آن می‌بارد در حکم آن است که با آب جاری متصل باشد پس بمجرد ملاقات
نجس نمیشود و همچنین اگر بر زمین نجسی که عین نجاست در آن نباشد ببارد آن زمین
پاک میشود و اگر عین نجاسته در زمین باشد و اینقدر ببارد که آن عین را زائل کند
آن پاک میشود فصل ششم در بیان احکام آب مضاف و آن آبی است که آب مضاف است
که در عرف او را آب نتوان گفت بلکه اضافه بچیزی میشود مثل آب غوره و آب انار و آب گل
و امثال اینها و هر آب مضافی بمجرد ملاقات نجس نجس میشود و اگرچه بقدر کر و زیاده از آن باشد
و وضو و غسل از آن صحیح نیست و اگرچه پاک باشد و ازالهٔ خبث یعنی نجاسات هم
از آن نمیشود و صدوق گفته است که وضو و غسل بگلاب صحیح است و شیخ مفید و سید
مرتضی گفته‌اند که آب مضاف مطلقا یعنی خواه گلاب باشد یا غیر آن ازالهٔ خبث میکند و این

دوقول

دو قول ضعیف است و در این مقام چند مسئله است که باید اشاره بآنها شود
مسئلهٔ اول هرگاه آب مضاف پاک با آب مطلق ممزوج شود اگر بعد از امتزاج مجموع را در عرف
آب توان گفت آب مطلق خواهد بود و حکم آب مطلق بر آن جاری خواهد شد و اگر آب مطلق نتوان
گفت بلکه اضافه بچیزی شود آب مضاف خواهد بود و حکم آن بر آن جاری خواهد شد مسئلهٔ
دویم هرگاه کسی محتاج بوضو یا غسل شود و این قدر آب مطلق داشته باشد که کفایت
وضو یا غسل نکند و لیکن بقدری باشد که اگر اندک آب مضاف بآن ممزوج شود که مجموع
کفایت کند از اطلاق بیرون نرود در این صورت هرگاه قدرت بر آب مضاف داشته باشد
واجب است بنا بر اقوی که آن را ممزوج کند و از آن وضو یا غسل بعمل آورد مسئلهٔ سیم
هرگاه کسی محتاج بطهارت باشد و آب نداشته باشد اما یخ یا برف داشته باشد
و تواند از آن آب کند واجب است که آب کند و از آن تطهیر نماید مسئلهٔ چهارم هرگاه دو آب باشد
یکی مطلق و دیگری مضاف و یکی بدیگری مشتبه شده باشد و آب دیگر نباشد واجب است
که طهارت بهر یک از آنها بعمل آورد تا یقین باستعمال آب مطلق حاصل شود و هرگاه یکی از آنها ریخته
شود اظهر آن است که تیمم کند و احتیاط باستعمال آن یکی که باقی مانده است نیست و مشهور
آن است که اول از آن باقی مانده طهارت کند و بعد از آن تیمم هم بکند و اظهر اول است
فصل هفتم در سؤر بدانکه سؤر آب قلیلی است که جسم حیوانی ملاقات آن کرده
باشد خواه باشامیدن یا غیر آن و هر سؤری در طهارت و نجاست تابع آن حیوانی است
که با آن ملاقات نموده پس اگر حیوان پاک بوده باشد مثل انسان و گاو و گوسفند و شتر
و اسب و گربه و امثال اینها سؤر او نیز پاک است و اگر حیوان نجس باشد مثل کافر
و سگ و خوک سؤر او نیز نجس است و بعضی از حیوانات که پاکند سؤر اینها مکروه است
و از حیوانات اسب و استر و الاغ و موش و وزغ و مار و عقرب و روباه و خرگوش
و شیر و میمون و جلال و کرکس و سوسمار و ولد الزنا و زنی که حایض باشد و مأمون نباشد
یعنی اطمینان بطهارت و تقوای او نباشد و هر حیوان پاکی که نجاست‌خوار باشد و در موضعی
از بدن او که ملاقات با آب نموده نجاستی نباشد نه اینکه اگر نجاستی باشد آن آب نجس خواهد شد

ودر اینجا چند مسئله است که باید بیان شود اول هرگاه عضوی از حیوانی نجس شود و ما
نجاست آن بهم رسانیم خواه آن عضو ظاهر بدن او باشد یا موضعی دیگر پس اگر آن حیوان
آدمی باشد هرگاه از ما غایب شود چندانی زمان که زایل شدن نجاست در آن زمان
ممکن باشد و بعد که حاضر شود عین آن نجاست باقی نباشد شرعا باید حکم بطهارت
او شود و احتراز از او لازم نیست و اگر غیر آدمی باشد خواهست که همین که زایل شدن نجاست
شود حکم بطهارت او میشود و احتیاج نیست بغایب شدن او و گذشتن زمانی که ممکن
باشد که در آن زمان خود را پاک کند و رسانیده باشد آن عضو را ملاقات آن طاهر شده
باشد پس اگر ببینیم که گربه موش را بگیرد و بعد ببینیم که عین نجاست در ظاهر دهان و روی
او نباشد حکم بطهارت او میشود و آنچه مذکور شد مخصوص است بحیوان و انسان و آنچه
ملاقی او است از لباس و غیر آن اما در چیزهای دیگر از قبیل زمین و ظروف و آنچه را آدمی
خود دارد از لباس و ادوات هرگاه نجس شود باید علم بان چیزی که شرعا معتبر باشد بطهارت آن
حاصل شود و مجرد زایل شدن عین نجاست کافی نیست پس باید خود از دیدن شستن یا دو شخص
عادل یا یک شخص عادل شهادت بطهارت آن بدهند و اگر یک شخص که عادل نباشد شهادت
بپاک شدن آن بدهد کافی نیست مگر آنکه اطمینان و وثوق بقول او باشد و قرائن حالیه دلالت
بر صدق قول او کند و بنا بر این جامهای نجس که گازران و زنان و کنیزان میشویند اگر
اطمینان و وثوق بایشان باشد ظاهرا که کافی است و عیب ندارد و اگر اطمینان بایشان نباشد
کافی نیست دوم هر حیوانی که نفس سائله نداشته باشد یعنی خون جهنده نداشته باشد
باعتبار آنکه رطوبت نداشته باشد همچنانکه بعضی گفته‌اند یا باعتبار آنکه جهنده که سیلان
از برای خون آن نباشد و اگر چه رطوبت داشته باشد مانند شپش و پشه و که مرده آن نجس
نیست و هرگاه با قلیلی از چنین مایع دیگر بیفتد آن نجس نمیشود و در طهارت خود باقی
خواهد بود سیم هر کرمی که از چیزهای پاک بهم رسد مانند کرمی که در میان پنیر
و میوه‌ها و امثال اینها متکون میشود پاک است و اگر در آبی بیفتد آن آب بر طهارت خود
باقی است و حق آن است که کرمی که از نجاست بهم رسد نیز پاک است مانند کرمی که از فضله

ان ا

انسان یا از مایعات نجسه متکون میشود پس اگر ظاهرش پاک باشد و آلوده بنجاست نباشد
حکم بطهارت او میشود و اگر در میان آب قلیل و مانند آن افتد نجس نخواهد شد چهارم
هرگاه صیادی تیری بصیدی زند و آن صید در آب قلیل افتد و در میان آب حیات
از آن سلب شود پس اگر جراحت آن تیر کشنده باشد آن صید حلال است و آن آب پاک است
بشرطی که خون آن صید داخل آب نشده باشد و اگر خون آن در آن آب ریخته شود
چون آب قلیل است نجس میشود و اگر چه صید حلال است و اگر جراحت آن تیر کشنده نباشد
آن صید حرام است و آن آب نجس است پنجم هرگاه زنی از آب قلیلی وضو بسازد یا غسل
کند و قدری از آن باقی بماند میتوان از آن باقی مانده طهارت نمود و کراهتی در آن نیست
فصل هشتم در حکم آب نجس و مشتبه و در آن چند مسئله است مسئله اول هر آب نجسی استعمال
آن حرام است و وضو و غسل از آن صحیح نیست و ازاله نجاست از جامه و بدن نمی کند
مسئله دوم هرگاه دو ظرف که یکی آب نجس داشته باشد و دیگری آب پاک با یکدیگر مشتبه
شوند واجب است که اجتناب از هر دو بشود و هیچیک را استعمال نکند بلکه تیمم کند اما
هرگاه یکی از آن دو ملاقات با طاهری کند آن را نجس نمیکند بلی هرگاه هر دو ملاقات با او
نمایند حکم بنجاست آن میشود سیم هرگاه ظن بهم رسد که آب پاک باشد و شکی بهم رسد که
آیا نجاستی داخل آن شده یا نه آن شک اعتبار ندارد و آن آب پاک است و جایز است در غسل
و وضو استعمال شود مسئله چهارم وجوب اجتناب در صورت اشتباه مخصوص است با اشتباه
در میان دو ظرف پس اگر اشتباه در میان سه ظرف یا بیشتر شود یا در میان دو حوض
آب یا مانند آن شود بنا بر اظهر اجتناب از همه لازم نیست بلکه همین لازم است که از یکی اجتناب
شود و باقی را جایز است استعمال کند پنجم اصل در همه آبها و سایر اشیا طهارت است
تا نجاست آن ثابت شود و ثبوت نجاست یا بعلم قطعی است یا بانکه خود ببیند که نجاستی با او
ملاقات کند یا بشهادت دو شخص عادل و حق آن است که بشهادت یک نفر اگر چه عادل باشد
نجاست ثابت نمیشود بلی هرگاه مالک آب یا لباس یا غیر آن بگوید این نجس است ظاهر آن است
که باید بقول او را شنید مسئله ششم هرگاه دو آب که یکی حلال باشد و دیگری حرام یکی یکی

[illegible]

مشتبه شوند اظهر آن است که باید از همه احتناب شود **فصل ششم** در حکم آبی که استعمال شده
باشد و در آن چند مسئلهاست **مسئله اول** آبی که در استنجا از بول و غایط استعمال شده
باشد پاک است بشرط آنکه متغیر بنجاست نباشد و نجاستی هم از خارج داخل آن نشده باشد
و اجزای نجاست در آن متمیز و ظاهر نباشد **مسئله دوم** غیر آب استنجا از آبها چه که در ازاله نجاست
مانند لباس و بدن و ظروف و غیر استعمال می شود و آن را غساله می گویند اگر متغیر بنجاست
شود نجس است بالاتفاق جمیع فقها و اگر متغیر بنجاست نشده باشد اقوی در نظر حقیر آن است
که اگر آن غساله باشد که پاک کننده از نجاست باشد پاک و اگر پاک کننده نباشد نجس است
مثلا هر نجاستی که بیک آب ریختن پاک شود غساله آن که همین آب اول است که بر او ریخته
می شود پاک است و هر نجاستی که ازاله آن موقوف بر دو مرتبه آب ریختن باشد آب اول که
ریخته می شود نجس است و آب دوم پاک است و نجاستی که ازاله آن موقوف بر سه بار آب
ریختن باشد دو آب اول نجس است و آب سیم پاک است و همین قیاس و حاصل آنکه در نجاستی
که غسلات متعدده واجب باشد غساله آخر پاک است و باقی غسلات نجسند لیکن
هر کدام از آنها بجامه یا بدن یا ظرفی برسد بیک آب ریختن پاک میشود پس جمیع این غسلات
مثل محل خواهد بود بعد از غساله آخر که بیک آب ریختن پاک می شود و در این مسئله اختلاف
عظیم است میان فقها بلکه بعضی مطلق غساله را پاک میدانند و بعضی مطلق آن را نجس
میدانند و اظهر در نظر فقیر آن است که مذکور شد **مسئله سیم** آبی که مکلف آن را کرا استعمال
در وضو یا غسل سنت مثل غسل جمعه و مانند آن شده باشد هرگاه او را جمع کند پاک و پاک
کننده است و میتوان ازاله نجاست از آن نمود و از آن غسل کرد و ثانیا از آن وضو ساخت
و اگر استعمال در یکی از شش غسل واجب شده باشد یعنی غسل جنابت و غسل حیض
و استحاضه و نفاس و غسل میت و مس میت و بدن خالی از نجاست خبث باشد پاک است
و رافع خبث نیز هست یعنی ازاله نجاستی که در بدن و جامه و امثال آن باشد می کند اما
حق آن است که رافع حدث نیست یعنی نمی توان از آن دوباره غسل کرد و وضو ساخت
و آنچه مذکور شد مخصوص است به آب قلیل اما اگر کر مانند آب حوض و خزانه حمام هرگاه از آن غسل

کرد

شود باز میتوان از آن غسل نمود و ما دامی که رنگ یا طعم یا بوی آن از نجاست متغیر نشود
غسل کردن و وضو ساختن از آن جایز است اما ظاهر آن است که مکروه باشد همچنانکه شیخ
مفید تصریح بآن کرده است و بعضی احادیث هم بآن دلالت می کند بشرطی که آن آبها چون حوض
متعارف باشند مانند آب دریا باشد نیز اگر در آن کراهت معنی ندارد پس غسل ترتیبی
یا ارتماسی از آبی که استعمال آن شده باشد افضل است از غسل کردن در خزانهای حمام که
مکرر غسل از آن شده و از این معلوم میشود که آنچه متعارف اکثر بلاد عرب است که کسی داخل
خزانه حمام نمیشود و از شیر و مانند آن آب بر بدن رسد و غسل ترتیبی میکنند افضل است
از آنچه متعارف غالب بلاد عجم است که همگی داخل خزانه حمام میشوند و در آن غسل می کنند
چهارم غساله حمام یعنی آبی که استعمال میشود و در زیر حمام یا چیزی میماند یا در جایی مانند
حوض جمع میشود اگر یقین باشد که نجاستی باو ملاقات کرده نجس است و الا پاک است
و در غالب حمامات چون مردمان بر بیت الخلا میروند و از آنجا داخل فرش حمام میشوند
و بسیاری بدن ایشان خالی از نجاست نمی باشد و آب بدن را می ریزند و آن آب
بسطح حمام میرسد باید بجهت ظاهر نجاست غساله حمام احتیاط بلکه هرگاه فرش حمام شسته
شود اگرچه بآب قلیل باشد از قبیل آب دلو و طاس پاک میشود همچنانکه بعد از این
اشاره بآن خواهد شد **فصل هفتم** در بعضی مسائل متفرقه که متعلق است بآب و
در آن چند مسئله است **اول** مکروه است طهارت نمودن و خمیر کردن از آبی
که در آفتاب گرم شده باشد بلکه اظهر آن است که مطلق استعمال آن مکروه است خواه قلیل
باشد یا کثیر بشرطی که در حوض و برکه و امثال آن نباشد بلکه در ظروف باشد خواه آن
ظروف از قبیل مس و آهن و نقره باشد یا از قبیل سنگ و چوب و خزف باشد **دوم**
آبی که از آتش گرم شده باشد استعمال آن در غسل و وضو و سایر انواع استعمال مکروه
نیست مگر در غسل میت که کراهت دارد و همچنین کراهتی نیست در استعمال آبهای گرم
که از چشمها بیرون شده و بیرون می آید بلکه استعمال کردن آن بقصد شفا یافتن از بعضی امراض
مکروه است **سیم** استعمال آب غصبی جایز نیست و غسل کردن و وضو ساختن از آن صحیح

نیست مگر اینکه علم بغصب بودن آن نداشته باشد یا ابتدا علم داشت و در وقت استعمال
فراموش نموده و هرگاه آب غصبی را استعمال در رفع خبث نماید از آن طاهر میشود واگرچه
مرتکب فعل حرام شده و تحقیق عالم که غصبی بودن آب بچند طریق متصور میشد اول
اینکه کسی آبی از نهر برداشته باشد و در ظرف خود کرده باشد که مال آن شده باشد
و دیگری آن را بجبر ازو بگیرد یا بدون اذن او آن را استعمال کند دوم آنکه نهری که
شخصی مالک باشد دیگری بدون اذن او متصل بنهر او نهری دیگر را شق کند و قدری
از آب نهر او را به نهری که احداث کرده جاری کند سیم اینکه قنات یا چشمهٔ که
مال شخصی باشد یا وقف باشد جاری از آن نهر و یا چیزی و عدوان ضبط کنند و صاحبان آنرا
از تصرف مجری آب ممنوع کنند که در این صورت بنا بر اقوی استعمال آن آب در وضو و غسل
و غیر ذلک حرام است و وضو و غسل از آن باطل است و اگر قدری از آن را غصب کند
و تعدی بکند در تصرف صاحبانش باشد پس اگر قدر مغصوب از غیر مغصوب ممتاز
باشد باینمعنی که معلوم باشد آب مغصوب در فلان روز معین است و غیر مغصوب
در فلان روز است و این صورت ابتدا صاحبان آب کرده باشد نه اینکه بعد از غصب
غاصب با شرکا قرار داده باشند استعمال آن در وضو و غسل و شرب در روزی
که مغصوب است جایز نیست و در روزی که مغصوب نیست جایز است و اگر مغصوب
از غیر مغصوب ممتاز نباشد بلکه آب کرده سهم باشد مثلا پنج سهم آن را جاری غصب کند
و قبل از این شبانه روز این سهام معین نبوده در این صورت استعمال آن مطلقا جایز
نیست و اگرچه غاصب با شرکا سهام خود را ممتاز کنند باعتبار اینکه این امتیاز و قسمت
چون بدون اذن مالک شده مغصوب است و صورت است **مطلب دوم** در بیان نجاسات
و احکام آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام نجاسات بدانکه اقسام نجاسات
ده است اول و دوم بول و غایط از هر حیوانی که گوشتش حرام باشد و صاحب نفس سائله
باشد یعنی خون جهنده داشته باشد و اگرچه آن حیوان حرام گوشت صاحب نفس سائله
از جمله مرغان باشد مثل باز و عقاب و پرستوک و امثال آن و بول پسر شیر خواره

نیز نجس است و اعتباری بمخالفت این جمعی نیست و هر حیوانی که خون جهنده نداشته
باشد مانند مگس و پشه و وزغ و امثال آن یا حلال گوشت باشد مانند گوسفند و
شتر و گاو و اسب و استر و الاغ بول و غایط آن پاک است بلی بول و غایط اسب و
استر کراهت دارد یعنی نماز کردن با آن مکروه است و سرگین مرغ خانگی پاک است
و بعضی از نجس دانسته‌اند و اعتباری باین قول نیست و هر حیوانی که بخوردن نجاسات جلال گردد
باشد و بالعرض حرام شده باشد چون جلال یعنی نجاست خوار یا حیوانی که انسان با او
وطی کرده باشد بول و غایط او نجس است و دانه‌هائی که با فضلات حیوانات حرام گوشت
بیرون می آید مانند عدس و جو و گندم و امثال اینها اگر صلب باشد بنحوی که اگر زرع شود
بروید باطن او پاک است اما ظاهر که با غایط ملاقات نموده نجس است و باید شسته
شود و اگر نرم و مضمحل شده باشد بنحوی که اگر زرع شود روئیده نشود و هرگاه پیش از خشک
ساختن یا بعد از آن با آب کر یا جاری متصل شود اجزاء آن متفرق شود در این صورت همه آن
نجس است و قابل تطهیر نیست و اگر بنحوی باشد که ممکن باشد که از خشک نمود و بنحوی
با آب کر یا جاری متصل ساخت که آب بهمه اجزاء آن نفوذ کند و بحال خود باقی باشد
یعنی اجزاء آن متفرق نشود در این صورت هرگاه چنین شود ظاهر آنست که پاک شود
لیکن ظاهر آنست که این در صورتی تواند شد که بالجمله صلابتی داشته باشد و اگر
زرع شود بروید و بطوری که از نرمی زیاد بهم خورده نه بیرون آید و یا از نجاستی باشد
پاک است **سیم** منی است از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد و اگرچه گوشت
آن حلال باشد مانند گاو و گوسفند و مذی پاک است و هرگاه بیرون آید وضو را
باطل نمیکند و آن آبی دیگر است که بعد از شهوت بیرون می آید خواه آن شهوت
از ملاعبه و بوسیدن بهم رسد یا از مجرد خیال و تصور حاصل شود و همچنین ودی
هم پاک است و وضو را هم نمی شکند و آن آبیست که بعد از بول کردن و استبرا
نمودن بیرون می آید **چهارم** از نجاسات خون است از هر حیوانی که نفس سائله داشته
باشد خواه حرام گوشت باشد یا حلال گوشت مگر خونی که بعد از ذبح حیوان حلال

گوشت دراعضای او باقی میماند بشرط آنکه بعد از ذبح شرعی قدر معتاد و متعارف از خون
بیرون آمده باشد که اگر قدر معتاد از خون بیرون نیامده باشد بجهت آنکه بنفس
کشیدن خون را بباطن خود جذب کرده باشد در زمینی محدوب که سر او در بالای
بوده ذبح شده در این صورت خونی که در اعضای او باقی میماند پاک نخواهد بود
و اگر قدر معتاد بیرون آمده باشد آنچه باقی میماند پاک و حلال است خواه در شکم
او باقی مانده باشد یا در میان گوشت او و پاک بودن آن موقوف نیست بر شستن
محل ذبح که حلقوم باشد بلکه هر گاه بعد از بیرون آمدن خون معتاد مذبح حیوان را
نشویند آن خون باقی مانده پاک است لکن پاک شدن محل ذبح که حلقوم است موقوف
بر شستن است و خون سپرز که در او مستقر است حرام است و در پلیدی و نجاست آن
خلاف است و احوط اجتناب است و خون بیضه که از نطفه حیوانات بهم میرسد و
آن را علقه گویند نجس است و چرک و آبی که از جراحات بهم میرسد پاک است مگر آنکه
خونی با آن مخلوط باشد که در این صورت نجس است و هر گاه در خونی شک بهم رسد
که آیا از خونهای پاک است یا از خونهای نجس است شرعا حکم بطهارت آن میشود پنجم
مرده هر حیوانیست که نفس سائله داشته باشد و جمیع اجزای مرده نجس است مگر
اجزایی که حس نداشته باشد و آن اجزا پشم است و مو و کرک و استخوان و شاخ
و سم و دندان و پر و ناخن بشرطی که از حیوان نجس العین نباشد پس هر یک از این
اجزا که از نجس العین یعنی سگ یا خوک یا کافر باشد نجس است و در اینجا چند مسئله است
که باید اشاره بان بشود اول آنکه پشم و مو و کرک و پر هر گاه از حیوان مرده کنده شود
موضع اتصال آنها بمرده نجس است و باید شسته شود دوم انفحه یعنی پنیرمایه بزغاله
مرده پاک و حلال است و میتوان از آن پنیر زد که پنیر شود و حق آن است که انفحه همین
شیری است که استحاله یافته است و بسته شده است و پوستی که ظرف آن است
داخل انفحه نیست پس آن پوست نجس است و اگر چه شستن آنچه در جوف او است
با او ملاقات نموده است از انفحه واجب نیست باعتبار اینکه عفو شده است ششم

تخمی که در شکم مرغ مرده باشد پاک و حلال است بشرطی که پوست بالای او پوشیده
باشد لیکن لازم است که ظاهر آن شسته شود باعتبار آنکه ملاقات مرده نجس شده است
و اگر آن پوست هنوز بهم نرسیده باشد حرام و نجس است چهارم حق آن است که
شیری که در پستان حیوان مرده باقی مانده پاک است هر گاه زنده از حیوان پاک باشد
و اگر از حیوان حلال گوشت باشد آن شیر باقی مانده حلال نیز هست پنجم هر جزوی
از حیوان که حس داشته باشد هر گاه از زنده از حیوان بریده شود یا کنده شود نجس است
مگر آنکه از قبیل بثورات و ثالول و پوستهای نازک و کوچکی باشد که از لب و غیر آن از اعضا
جدا میشود که اقوی طهارت آنهاست و هر جزوی از حیوان که در اصل حیات در او حلول
کرده باشد و صاحب حس باشد لیکن با وجود اتصال آن عضو بحیوان بجهت مرضی یا سببی دیگر
حیات از آن زائل شده باشد و بیحس شده باشد چنانچه مرده باشد در طهارت و نجاست
آن اشکال است و ظاهر آن است که در خصوص ایشان حکم بطهارت نشود آن برای دفع حرج
ششم چند مرده از آدمی پاک است اول معصوم دوم کسی که در راه خدا شهید
شده باشد سیم مرده که هنوز بدن او سرد نشده باشد چهارم مرده که او را غسل داده
باشند خواه بعد از مردن یا پیش از مردن مثل کسی را که میخواهند بکشند و او را امر میکنند
که پیش از کشتن غسل کند هفتم مشیمه یعنی بچه دان نجس است باعتبار آنکه جزوی
است از حیوان که از آن جدا شده باشد هشتم مرده هر حیوانی که خون جهنده نداشته
باشد مثل مار و ملخ و زنبور و شپش و امثال اینها پاک است نهم هر مرده که صاحب
نفس سائله باشد خواه آدمی باشد یا غیر او اگر برطوبت یا چیزی دیگر ملاقات کند آن چیز را
نجس میکند خواه از چیزهای لباس باشد یا جسد انسان باشد و اگر بخشکی با آن ملاقات
کند آن را نجس نمیکند و مرده آدمی از سایر مردها مخصوص است باینکه اگر کسی بخشکی
با او ملاقات کند یعنی جزوی از بدن او بوی برسد باید غسل کند و در این صورت ابتدا
شستن آن عضوی که بمرده رسیده واجب نیست بلکه همین غسل واجب است اما هر گاه
برطوبت با وی ملاقات کند واجب است که ابتدا آن عضوی که برطوبت با آن میت ملاقات

تخمی

کرده بشوید و بعد از آن غسل کند ششم هفتم از نجاسات خون است اگر چه سلف
صید باشد نه مثل خون ماهی که سیلان و خون آبی نباشد که اگر اینچنین باشد پاک اند و اگر چه
حرام گوشت اند و اگر سیلان یا خون حیوانی ظاهر نمی شود و بچه از ایشان حاصل شود پس
اگر نیک با خون شبیه باشد نجس است و اگر با حیوان طاهر شبیه باشد پاک است
و همچنین اگر به هیچکدام شبیه نباشد پاک است و اگر سگی بخوکی جهد یا بالعکس
و بچه از ایشان بهم رسد اگر شبیه با حدهما باشد نجس است و اگر شباهت به هیچیک
نداشته باشد پس اگر شبیه حیوانی دیگر باشد حکم آن حیوان را خواهد داشت و اگر
شبیه به هیچ حیوانی نباشد ظاهر طهارت آن است و اگر چه احوط اجتناب است از او
هشتم خمر است و بعضی آن را پاک میدانند و این قول ضعیف است و شیخ صدوق
گفته است نماز کردن در جامه که بخمر آلوده باشد صحیح است و نماز کردن در خانه که خمر باشد
حرام است و این غریب است و هر چیز مست کننده که در اصل روان باشد نجس است و شیره
انگور هرگاه بجوشد و هنوز دو ثلث آن کم نشده باشد نجس است بنا بر اقوی و اشهر
و این حکم در آب مویز و خرما جاری نیست بلکه بعد از جوشیدن و پیش از کم شدن دو ثلث
بر طهارت و حلال بودن باقی است بنا بر مذهب حق و شیره انگور پیش از کم شدن
دو ثلث اگر شیره شود یعنی در عرف آن را شیره گویند یا منقلب بسرکه شود پاک شود
نهم فقاع است و آن شرابیست که از شیره جو میگیرند و آن نجس است و اگر چه مست
کننده نیست و ظاهر آن است که آنچه در بازار اهل سنت یافت شود که آن را فقاع گویند
نجس باشد و احتراز از آن واجب باشد و اگر چه حقیقت آن بر ما معلوم نباشد دهم
کافر است خواه حربی باشد یا ذمی یا اهل کتاب باشد مانند یهود و مجوس و یهود و نصاری
همگی نجس اند و معیار در شناختن کفر انکار ضروری دین است پس هر که یکی از ضروریات
دین محمد را انکار کند کافر و نجس است و بنا بر این غلاة که علی را خدا میدانند و خوارج
و نواصب که دشمن اهل بیت اند و مجسمه که خدا را جسم میدانند نجس اند و همچنین هرکه
در اصل کافر نباشد یعنی پدر و مادر او مسلمان باشند و مرتد شود یعنی انکار یکی از ضروریات

ظاهر ... پیش از آنکه ... باشد ... احوط است ... [illegible]

دین کند چون نماز یا روزه یا زکوة یا حج یا آن کافر و نجس است و اولاد کفار که بحد بلوغ نرسیده
باشند نجس اند و اگر دیوانه شوند و در حین دیوانگی بحد بلوغ رسند باز نجس اند و ظاهر
کفار و آنچه در دست ایشان است پاک است و حکم بنجاست آن نمی شود مگر اینکه بدانیم
که برطوبت ملاقات با ایشان کرده اند و اقوی در نظر فقیر آن است که عرق شتر جلال یعنی
نجاست خوار و عرق جنب از حرام نجس است خواه از جنب مرد باشد یا زن و خواه جنابت
حرام از زنا باشد یا از لواطه باشد یا از وطی بهیمه باشد یا از استمنا بدست باشد
یا وطی با زوجه خود باشد در ایام حیض یا ظهار یا روزه و حق آن است که سنیان و سایر
طوایفی از اهل اسلام که در امامت با ما مخالفت دارند پاک اند مگر آنکه قائل بامری باشند
که خلاف ضروری دین باشد و همچنین ولد الزنا نیز پاک است و شیر دختر نیز پاک
است و اجتناب از مخالفت بعضی از مجتهدین در این موضع نیست فصل دوم در بیان
آنچه از نجاسات که اجتناب از آن در نماز لازم است و آنچه اجتناب از آن در نماز لازم
نیست بلکه عفو از آن شده و در آن چند مسئله است مسئله اول واجب است ازاله
نجاسات از جامه و بدن از برای نماز واجب و طواف واجب و از برای داخل شدن
مساجد خواه آن نجاست متعدی باشد یعنی مسجد را ملوث کند یا نه بنا بر اظهر
و همچنین واجب است ازاله نجاسات از مصاحف و ضرایح معصومین علیهم السلام
و همچنین واجب است ازاله آن از ظرفی که در آن اکل و شرب میشود و از آن وضو
ساخته میشود و از موضعی که بر آن سجده میشود در نماز و اگر کسی نجاستی را داخل
مسجد کند واجب است که آن را از مسجد بیرون آورد و اگر دیگری نجاست داخل کند
و او مطلع شود باز بر او واجب است که ازاله نماید بلکه هر گاه دیگری ازاله کند از او
ساقط می شود و کسی که با او نجاستی باشد و در مسجد نماز کند یا علم بهم رساند که
در مسجد نجاستی هست و نماز کند پس اگر با وجود وسعت وقت نماز کرده باشد نماز
او باطل است و اگر وقت نماز تنگ بوده و فرصت بیرون رفتن در صورت اول و
ازاله نمودن نجاست در صورت دوم نبوده باشد ظاهر آن است که نماز او صحیح باشد

... نجاست ... باطل است ... اجتناب ... [illegible]

دویم هرگاه موضعی از جامه نجس شود پس اگر آن موضع معلوم باشد واجب است
که همان موضع شسته شود و اگر معلوم نباشد واجب است که بر قدری از جامه که
اشتباه در آن باشد و احتمال نجاست در آن رود شسته شود و اگر اشتباه در همه
جامه باشد یعنی نجاست هر جزئی از آن محتمل باشد باید همه جامه شسته شود
سیم هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و یکی از آن دو نجس شود و یکدیگر
مشتبه شوند که جامه پاک از نجس ممتاز نباشد درین صورت شستن هر دو واجب
است و اگر قدرت بر شستن ایشان نداشته باشد و وقت نماز در رسد و جامه
دیگر نداشته باشد باید بهر دو نماز بکند یعنی در هر یک با نفراده بکند و مخفی نماند که
مشهور میان علما و فقها آن است که هرگاه اشتباه در میان چند چیز حاصل شود یعنی
بعضی از آنها نجس باشد و بعضی پاک و بیکدیگر مشتبه شوند پس اگر آن چیزها محصور
باشد اجتناب از همه لازم است خواه چند جامه باشد یا چند ظرف باشد
یا چند چیز مایع یا غیر مایع باشد یا چند موضع از زمین باشد و اگر غیر محصور
باشد اجتناب از همه لازم نیست بلکه همین اجتناب از یکی لازم است و استعمال
بواقی جایز است و تحقیق محصور و غیر محصور را حواله بعرف نموده اند و مثال محصور را
دو جامه یا سه جامه و ملک یو[؟] و دو یو[؟] گفته اند و مثال غیر محصور را صحرا گفته اند
و شبهه نیست که کلام ایشان درین مقام مجمل و مهمل است زیرا که محصور در لغت عرب
بمعنی شمرده شده است یعنی عددی که توان از آن شمرد و غیر محصور بخلاف آن است و شکی
نیست که در اینجا معنی لغوی مراد نیست زیرا که هر عددی اگر چه ده هزار باشد میتوان شمرد
پس در لغت هر عددی را محصور میگویند و معنی عرفی مضبوط و معین نیست تا اراده آن
شود زیرا که در عرف اگر چه دو و سه را محصور گویند و هزار را محصور نگویند اما شش
و ده و پانزده و بیست و امثال ذلک معلوم نیست که عرفا محصور است یا غیر محصور و
یو[؟] هم که مثال محصور گفته اند قابل اختلاف است بعضی یو[؟] را در نهایت کوچکی است
و بعضی در نهایت وسعت است پس معلوم نمیشود که مقصود کدام است با وجود آنکه

اشتباه

اشتباه در غیر محصور شامل آن است که عدد بیشتر نجس باشد و کمتر پاک باشد
و معلوم نیست که مشهور در اینجا حکم بجواز استعمال هر یک کنند تا از عدد نجس باقی
بماند و محتمل که مراد ایشان از غیر محصور جایی که اجتناب از همه لازم نیست آن باشد
که یکی از آن یا دو و بالجمله عدد کمی از آن نجس باشد و عدد غیر محصور از آن پاک باشد و همه
بیکدیگر مشتبه شوند و اگر بر عکس باشد اجتناب از همه لازم دانند و بالجمله کلام ایشان
در اینجا مجمل و مهمل است و نظر با دله خواست که چیزهای پاک و نجس یا حلال و حرام
که بیکدیگر مشتبه شوند اجتناب از همه لازم نباشد خواه محصور باشند یا غیر محصور
بلکه استعمال هر یک جایز است الی باید اجتناب از یکی بشود تا یقین باستعمال نجس یا حرام
نشود مگر در موضعی که نص رسیده باشد یا اجماع منعقد شده باشد که باید اجتناب
از همه بشود مثل دو ظرف آب که یکی نجس و دیگری پاک باشد و دو جامه که یکی نجس
و دیگری پاک باشد و بیکدیگر مشتبه شوند که در این صورت شکی نیست که باید اجتناب
از هر دو بشود و در سایر مواضع حکم بجز نیست که بیان شد و اگر چه مخالف مشهور باشد
و مخفی نیست که در هر جا که از متعدد اجتناب لازم باشد بجهت اشتباه همین اجتناب
در اینچه مشروط بطهارت است باید که مثل اینکه اگر آب باشد از آن وضو نباید ساخت و
غسل نباید کرد و اگر خاک باشد تیمم بآن نباید کرد و اگر جامه باشد در آن نماز نباید
کرد و در غیر این اجتناب لازم نیست زیرا که بمنزله نجس در جمیع احکام نیست پس تیم[؟]
برطوبت با آن ملاقات نمود و اگر ملاقات شود ملاقی آن نجس نمیشود بنا بر اقوی

چهارم دو چیز است که از آن عفو شده یعنی شارع اذن داده که با آن نماز شود هرگاه در جامه
یا بدن باشد یکی خون جراحتها مانند دمل و زخم و امثال آن خواه همیشه بیاید یا بعضی
از اوقات بیاید و بعضی اوقات منقطع شود و خواه ازاله آن دشوار باشد یا نه و تا آن
جراحت بالکلیه بر نشود خوب نشده که از عفو باید معفو است و تبدیل کردن جامه و بستن موضع
بجز بچه مانع از بیرون آمدن خون باشد واجب نیست و همچنین کم نمودن از خون نیز واجب
نیست و سنت است که صاحب جراحت هر روز یکنوبت جامه خود را بشوید و هرگاه خون

و خون بواسیر را ترجیح است
و احوط ازاله آن است

جراحت یا بجایی دیگر ملاقات کند معفو نخواهد بود و ازاله آن واجب خواهد بود اما
هرگاه با چیزی پاکی مانند عرق ملاقات کند باقی بر عفو خواهد بود و ازاله آن لازم نخواهد
بود و هرگاه از موضع ضرورت که محل جراحت است تعدی کند و بجایی دیگر از بدن
یا جامه برسد ازاله آن واجب است و معفو نیست **دوم** هر خونی که کمتر از درهم بغلی
باشد و درهم بغلی بحسب وزن یک درهم و ثلث درهم معروف است و بحسب مساحت
بقدر بند بالای انگشت ابهام است یا بقدر گودی است که در میان کف دست است
پس خونی که کمتر از این مقدار باشد عفو از آن صحیح است و ازاله آن واجب نیست مگر آنکه
خون حیض یا نفاس یا استحاضه یا خون سگ یا خوک یا کافر باشد که ازاله هر یک از این
شش خون از جامه و بدن واجب است و عفو از آن صحیح نیست و اگرچه کمتر از درهم بغلی
باشد و همچنانکه مذکور شد معفو در صورتی است که خون کمتر از درهم بغلی باشد پس
اگر بقدر درهم بغلی باشد معفو نیست و ازاله آن واجب است همچنانکه اگر زیادتر از آن
باشد و هرگاه متفرق باشد در بدن یا در یک جامه یا در چند جامه یا در بدن و جامه هر دو
یعنی بعضی در بدن متفرق باشد و بعضی در جامه هر جا [illegible] باشد که مجموع آن یعنی
همه آنچه در بدن یا جامه یا جامه‌ها یا بدن و جامه است بر روی هم جمع شود کمتر از درهم باشد معفو
است و اگر زیادتر از درهم یا بقدر درهم باشد معفو نیست و ازاله آن واجب است و اگر
خون هر دو روی جامه رسد پس اگر هر طرفی علی حده رسیده باشد یعنی از احدهما بدیگری
سرایت نکرده باشد در این صورت دو خون خواهد بود و باید هر دو را اعتبار نمود یعنی اگر
هر دو بقدر درهم باشد معفو نیست و اگر کمتر باشد معفو است و اگر هر طرفی علیحده نرسیده
باشد بلکه از یکی بدیگری سرایت کرده باشد در این صورت اکثر برآنند که دو خون نخواهد
بود بلکه یک خون خواهد بود باین معنی که همین یک طرف اعتبار خواهد شد و طرف
دیگر اسقاط میشود پس اگر همین یک طرف کمتر از درهم باشد معفو است و اگر بقدر درهم
یا زیادتر باشد معفو نیست و بعضی را اعتقاد آنست که در صورت سرایت اگر جامه نازک
باشد یک خون خواهد بود و همین یک طرف اعتبار میشود و اگر جامه غلیظ باشد دو خون

خواهد

خواهد بود و هر دو طرف اعتبار میشود و از کلام بعضی معلوم میشود که اعتبار
یک طرف با وجود سرایت در صورتی است که جامه یک لایی باشد و اگر مرکب از ابره
و استر باشد خواه با پنبه باشد یا بی پنبه در حکم چند جامه خواهد بود و هر دو را
باید اعتبار کرد و ممکن است که با وجود مرکب بودن از چند لا با این در صورت سرایت
اعتبار یکی بشود و باقی اسقاط شود باعتبار آنکه در عرف از یک جامه میگویند و
مخفی نیست که چون در این مواضع نصی نیست و ترجیح خالی از اشکال نیست باید احتیاط
بعمل آید لهذا باید در جمیع صور اعتبار تعدد بشود پس اگر جامه یک لایی باشد و به
هر دو روی آن خون رسیده باشد دو خون خواهد بود و اگرچه بسرایت باشد و
اگر مرکب از آستر و ابره باشد و خون هر دو طرف هر یک از ابره و استر رسیده باشد
چهار خون خواهد و اگر مرکب از سه پارچه باشد و خون هر دو طرف هر یک از سه
پارچه رسیده باشد شش خون خواهد بود و همچنین بلی اگر جامه بسیار نازک باشد
و خون از طرفی بطرفی دیگر سرایت کند ظاهر آن است که همین اعتبار یک طرف باید
بشود و خونی که معفو باشد هرگاه ازاله عین آن بغیر مطهر که آب مطلق است بشود یعنی
باب مضاف یا بچیزی مالیده بر آن ازاله شود موضع آن بر عدم عفو باقی خواهد بود و
اگر ازاله عین بغیر آب [illegible] در [illegible] خون باشد که معفو است موضع آن بطریق اولی معفو
خواهد و اگر قدر معفو از خون با نجاستی دیگر ملاقات کند از عفو بیرون میرود و اگر ملاقات
با پاکی طاهر کند اگر هر دو با هم بقدر درهم برسند باز از عفو بیرون میرود و اگر کمتر
از آن باشد بر عفو باقی خواهد بود و اگر در خونی شک باشد که آیا خون طاهر است
یا خون نجس [illegible] است و اگر شک باشد در آنکه بقدر معفو است یا زیاده
از آن ظاهر آن است که معفو باشد **مسئله پنجم** هر چه بر تنهایی عورت را نپوشاند
مانند بند زیر جامه و بند چاقشور و کلاه و عرقچین و جوراب و مسح و کفش و امثال اینها
نجاستش در نماز معفو است و هرچه بر آن [illegible] خواه لباس و جامه بر آن صادق آید
یعنی از اجناس پوشیدنی باشد یا نه و خواه در محل خود باشد یا نه و خواه بالفعل [illegible]

پوشیده باشد بلکه برداشته باشد و انچه پوشیدنی باشد و در عرف انرا
جامه و لباس نگویند نجاست ان معفو است و اگر چه توان عورت را بان پوشانید مانند
بعضی از نعلها و بندها و جایز است نماز با شیشه یا کوزه که در ان نجاست باشد بنا بر اقوی
و همچنین جایز است در نماز برداشتن طفل و حیوان حرام گوشت که پاک باشد و حق
ان است که عمامه هرگاه نجس باشد نماز با ان جایز نیست زیرا که لباس بران صادق است
و ساتر عورت نیز هست بلی هرگاه کوچک باشد بحدی که عورت را نپوشاند نماز با او مانعی
ندارد و کسی که شراب یا میته خورده باشد و در شکم او باقی باشد در وقت نماز قی
کردن او لازم است و بنا بر این اگر قی نکند و نماز کند با وجود وسعت وقت نماز
او باطل خواهد بود و ظاهر این حکم جاری نیست در هر حرامی که کسی خورده باشد در وقت
نماز در شکم او باقی باشد و التزام ان خالی از اشکال نیست و اگر نعلین نجس باشد ظاهر
ان در وقت نماز رستن است و بعضی فقها بر ان رفته اند که نجاست ان در نماز معفو
مستحب دانسته اند و دلیل ان معلوم نیست مسئله ششم اگر زنی موی کسی را خود را
بموی دیگری پیوند کند پس هرگاه ان موی بکر نجس العین باشد فعل حرام کرده و اگر
با ان نماز کند نماز او باطل است و اگر موی حیوان حلال گوشت باشد دران هیچ باکی
نیست و اگر موی حیوان طاهر حرام گوشت باشد چون ادمی و مانند ان دران کراهت
خواهد بود و اگر حیوان مردار باشد که پیش از ان قطع شده باشد و کسی که بر بریده
باشد بجهت گذاشتن ان نیز بر سر مکروه است و اگر چه پیوند بموی سر نشود همچنانکه متعارف
بعضی از زنان است که سر ایشان ندارد مسئله هفتم نجاستی که در نماز معفو است جایز
نیست که در مسجد با ان نماز شود و اگر با ان در مسجد نماز کند نماز او باطل است
بنا بر اقوی مسئله هشتم هرگاه کسی از روی علم و عمد با نجاست بدن یا جامه نماز کند نماز
نماز او باطل است بالاتفاق و اگر وقت باقی باشد باید اعاده کند و اگر بیرون رفته
باشد باید قضا کند و جاهل بحکم مسئله معذور نیست بلکه اعاده و قضا بر او
نیز لازم است و اگر ابتدا علم بنجاست داشته و در وقت نماز فراموش کرده و بعد از نماز

بخاطرش

بخاطرش برسد که جامه یا بدن او نجس بوده ظاهر بنظر فقیر ان است که نماز او صحیح است
و اعاده و قضا بر او لازم نیست و اگر چه اشهر و احوط ان است که در وقت اعاده کند و
بعد از بیرون رفتن وقت قضا کند و بعضی گفته اند اگر وقت باقی باشد اعاده لازم است
و اگر بیرون رفته باشد نماز صحیح است و قضا لازم نیست و این قول بغایت ضعیف است
و اگر جاهل بنجاست باشد یعنی مطلقا علم بنجاست نداشته و بعد از نماز معلوم شود که
جامه یا بدن او نجس بوده اعاده و قضا لازم نیست خواه احتمال بدهد که ان نجاست بعد
از نماز یا در اثنا نماز بجامه و بدن او رسیده یا یقین کند که پیش از نماز با او بوده است و
هرگاه در اثنا نماز نجاستی در جامه یا بدن بر بیند پس اگر معلوم او باشد که این نجاست
قبل از نماز با او بوده اقوی ان است که نماز را بر هم زند و بعد از ازاله ان نجاست
نماز را اعاده کند اگر وقت باقی باشد و اگر وقت مضیق باشد قضا کند و احوط
انست که در ضیق وقت ان نماز را تمام کند و بعد قضا هم بکند و اگر معلوم باشد
که ان نجاستی که در اثنا نماز دیده قبل از نماز بوده یا حال بهم رسیده یا معلوم باشد
که در حال بهم رسیده مثل اینکه در میان نماز بینی او خون شود یا فضله حیوانی که
بول و فضله ان نجس باشد باو برسد یا بنجس العینی با رطوبت ملاقات کند دراین
صورت واجب است انداختن جامه نجس یا ازاله ان نجاست و تمام کردن نماز اگر انداختن
و ازاله باعث بطلان نماز نشود چون فعل کثیر یا استدبار قبله نشود و الا باید نماز را
بر هم زند و بعد از ازاله ان نجاست نماز را از سر گیرد نهم اگر کسی جامه اش منحصر
در یک جامه نجس باشد و قدرت بر ازاله نجاست ان نداشته باشد مخیر است که
با ان جامه نماز کند یا برهنه نماز کند و افضل ان است که با ان جامه نماز کند و در صورتی
که برهنه نماز کند اگر ایمن از نظر کردن غیر محرم باشد ایستاده نماز میکند و الا نشسته
نماز می کند و در هر دو صورت بعوض رکوع و سجود بسر اشاره میکند یعنی اندکی سر فرود
می اورد و اولی ان است که فرود اوردن بجهت سجود بیشتر باشد از فرود اوردن
بجهت رکوع و بعضی از سر برداشتن خواه از رکوع یا از لحد سجده نیز باید اندک

تامل کند تا طاهر گشته بعمل آید و اگر گمان کند که این جامه نجس متعدد باشد بحیثیت که سرها
یا اعضای متعین است که با آن جامه نماز کند و بعد احتیاج باعاده و قضا نیست بنا بر اقوی
دهم هر نجاستی که در جامه یا بدن باشد و ازاله آن متعذر باشد با آن نماز
میتوان کرد و اگر نجاسات متعدده در جامه و بدن باشد و ازاله بعضی از آنها ممکن
باشد و ازاله بعضی دیگر ممکن نباشد آنچه را میتوان ازاله نمود ازاله آن واجب است
و آنچه را نمیتوان معفوست و با آن نماز میتوان کرد " هرگاه کسی گمان نجاست جامه
یا بدن کند و از آن تفحص نکند و با آن نماز کند و بعد معلوم کند که جامه یا بدن نجس بوده
اقوی صحت آن نماز است و احوط آن است که اعاده کند و همچنین است حکم هرگاه جامه
نجس خود را بدیگری که باو مطمئن باشد بدهد که بشوید و او بگوید که شستم و با آن
نماز کند و بعد معلوم شود که ازاله نجاست از آن نشده است فصل ششم در بیان
کیفیت ازاله نجاسات و در آن چند مسئله است مسئله اول هرگاه جامه یا بدن ببول
نجس شده باشد و بخواهند آن را باب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره
نجس شده باشد صب یعنی یک آب ریختن کافیست و مراد آن است که رسیدن آب بتمام
محل نجاست کافیست و سیلان و تقاطر و منفصل شدن آب از آن محل لازم نیست
بشرطی که آن طفل پسر باشد نه دختر و بشهوت و اراده غیر شیر نخورده و در عرف او
شیرخواره بگویند و طعام هم نخورند و لکن بر سبیل ندرت یا بطریق دوا چیزی
بخورد ضرر ندارد و اگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد اقوی آن است
که دوبار شسته شود یعنی دو آب بر آن ریخته شود و بعضی را اعتقاد آن است که
هر چیزی که شبیه بجامه و بدن است چون سنگ و چوب و بعضی فرشها و ظروف
در حکم جامه و بدن است که هرگاه ببول نجس شده باشد باید دو نوبت شسته
شود و این احوط است و اگر چه ظاهر اینکه یکنوبت کافیست و در دو نوبت فاصله
حسی شرط است و اتصال تقدیری کافی نیست یعنی باید یکنوبت آب بریزند و دست
نگاه دارند که فاصله بشود پس نوبت دیگر آب بریزند و یک آب ریختن کافی نیست

واگر

و اگر چه زمان آن بغیر زمان دو نوبت آب ریختن و فاصله میان آنها نکشد و اگر
در آب کر یا جاری بشوید تعدد لازم نیست و یکنوبت بآب فرو بردن کافی است
بشرطی که ازاله عین نجاست بشود و در غیر بول از نجاسات یکنوبت آب ریختن کافیست
بشرطی که از آن ازاله عین نجاست بشود و اگر ازاله نشود تعدد واجب است تا بتکرر
ازاله بعمل آید و این حکم در غیر ظروف است و در ظروف بعضی مواضع است که تعدد
لازم است همچنانکه بیاید مسئله دوم در بول طفل شیرخواره عصر یعنی فشردن
لازم نیست بلکه همین مجرد ریختن آب کافیست همچنانکه مذکور شد و در غیر آن از
اقسام نجاسات خواه بول باشد یا نجاستی دیگر مشهور میان مجتهدین آن است که اگر
جامه یا هر چه نجاست در آن نفوذ کند بعد فشردن واجب است هرگاه ممکن باشد و ظاهر
از ادله آن است که فشردن لازم نباشد هرگاه ازاله عین بدون آن بشود بلی هرگاه ازاله
عین موقوف بر آن باشد شبهه در وجوب آن نیست و احتیاط آن است که فشردن ترک
نشود پس اگر جامه و مانند آن از نجاستی نجس شود که یک نوبت باید شسته شود یعنی
غیر بول از انواع نجاسات باید یکنوبت آب بر آن بریزند و بفشرند و اگر از نجاستی نجس
شود که دو نوبت باید شسته شود چون بول باید یکنوبت آب بریزند و بفشرند
و بعد از آن باز آب بریزند و نوبت دیگر بفشرند و بعضی گفته اند فشردن اول
کافیست و بعضی گفته اند فشردن دوم کافیست و این اقوی است و اگر چه احوط
آن است که دو نوبت فشردن بنحوی که مذکور شد بعمل آید و اگر در آب کر یا جاری بشوید
فشردن لازم نیست بدون شبهه بلکه مجرد فرو بردن در آن با ازاله عین نجاست کافی
است مسئله سوم زنی که مربیه طفل باشد خواه پسر یا دختر و خواه یکی یا بیشتر
و یک جامه بیشتر نداشته باشد یا چند جامه داشته باشد که محتاج باشد بجهت
سرما یا غیر آن که همه آنها را یکدفعه بپوشد در این صورت کافی است که شبانه روزی
یکنوبت آن جامه را بشوید و بعد از آن هر بولی که آن طفل در آن جامه کند تا شبانه روز
تمام شود معفوست و با آن نماز میتوان کرد و آنچه معفوست همین بول است نه جامه

[illegible]

[illegible]

ان زن رسیده باشد پس اگر بیرون او رسد ازاله آن از برای هر نمازی واجب است و
همچنین اگر غایط او بجامه و یا بدن رسد ازاله آن در وقت هر نمازی لازم است و آنچه
یکنوبت واجب غسل است که شستن باشد یعنی چنین آب بران ریزند که جاری
شود و بنابر مشهور بفشردن و بجز وصب یعنی رسانیدن آب بجمیع محل نجس بدون سیلان
و جاری شدن و فشردن کافی نیست و اگرچه آن بول بول پسر شیرخواره باشد و نیست
است که آن یکنوبت در آخر روز باشد که چهار نماز را با طهارت دریابد و ظاهر آن است
که یکنوبت شستن جامه کافی باشد از برای خنثی یعنی کسی که بیضه او را کشیده
باشد یا بریده باشد و بول درپی او بیاید و نتواند خود را ضبط کند مسئله چهارم هرگاه
بدن و مانند آن از اجسام صلبه نجس شود در تطهیر آن باب قلیل دست مالیدن
لازم نیست هرگاه ازاله عین نجاست بدون آن بشود و هرگاه ازاله عین موقوف
بران باشد واجب خواهد بود و اگر پوست و دوشک و بالش و مانند اینها از چیزها
که فشردن اینها ممکن نیست نجس شود در شستن اینها باب قلیل فشردن ضرور نیست
و همین دست مالیدن کافی است بلکه اقوی آن است که هرگاه ازاله عین نجاست بدون
مالیدن بشود آن نیز واجب نباشد و اگر باب کر یا جاری بشویند بجز فرو بردن
در آب با ازاله عین کافی است احتیاج بمالیدن نیست مسئله پنجم هرچه غساله
آن از فشردن و مالیدن جدا نمی شود مانند صابون و نان و خربزه و [illegible] و
دانها از گندم و برنج و امثال آن هرگاه نجس شوند پس اگر همین ظاهر اینها نجس شده باشد
و نجاست در باطن اینها نفوذ نکرده باشد خلافی نیست که باب کر یا جاری پاک میشوند
یعنی فرو بردن اینها باب کر یا جاری با ازاله عین نجاست کافی است در طهارت و در
پاک شدن اینها باب قلیل خلاف است و اظهر در نظر حقیر آن است که هرگاه آب قلیل
بر اینها ریخته شود تا ازاله عین نجاست را بکند پاک میشوند و اگر نجاست در باطن
اینها نفوذ کرده باشد مثل اینکه در آب نجس خیسانیده شده باشد یا خیسانیده شده باشد
در این صورت تطهیر اینها موقوف است بگذاشتن اینها در آب کر یا جاری تا آب در باطن

اینها

احتیاط آن است که هرگاه دوشک و بالش و فرش و امثال اینها [illegible] نجس شود و نجاست [illegible] نفوذ کرده باشد [illegible] مانند چوب [illegible] فشردن بران بزنند
احمد

اینها نفوذ کند و هرجا نجس شده است آب بآنجا برسد و باب قلیل تطهیر اینها ممکن نیست و
اولی آن است که اینها را خشک سازند و بعد از آن در آب کر بگذارند تا آب در همه
اجزاء آن نفوذ کند و اولویت بجهة آن است که در صورت خشک ساختن نفوذ کردن در
موضعی که نجاست در آن نفوذ کرده زودتر بعمل می آید مسئله ششم گوشت نجس باب قلیل و
کثیر پاک میشود خواه پخته باشد یا نه و اگر نجاست در باطن آن نفوذ کرده باشد واجب است
بباطن آن که نجس شده آب رسانیده شود تا ازاله اجزاء نجس بشود پس اگر باب قلیل بجوشت
دست مالیدن ممکن باشد فهو المراد و الا فرو بردن آن باب کر یا جاری لازم است مسئله
هفتم هرگاه حنای نجس را رنگ کند و در آب کر یا جاری بگذارند بنحوی که آب بجمیع
اجزاء آن برسد پاک میشود و بعضی در این تامل دارند و اگر آن را خشک نمایند
یا بعد از پختن آن را خشک کنند و در آب کر یا جاری بگذارند بنحوی که آب بجمیع اجزاء
آن برسد بی شبهه پاک میشود مسئله هشتم جامه که بچیز نجسی رنگ شده باشد هرگاه
آنرا باب کر یا جاری بگذارند که آب بجمیع اجزاء آن برسد در پاک شدن آن شبهه نیست
و اگر باب قلیل آن را طهارت دهند باید آب بران ریخته شود بنحوی که آب بجمیع اجزاء
آن رنگ برسد و باقی بودن رنگ مانعی ندارد زیرا که قدر واجب در ازاله هر نجاستی
رفع شدن عین آن نجاست است و باقی بودن رنگ آن مانع ندارد و همچنین نیست
حکم لیقه مرکب نجس [illegible] که اگر طهارت آن را باب قلیل دهند اجزاء آن متفرق گشتن
که او را آب پاک بهر جزئی از آن برسد مسئله نهم هرگاه زمین نجس شود شبهه نیست
در پاک شدن آن بجاری ساختن آب کر یا جاری یا باران بر روی آن بنحوی که ازاله
عین نجاست را بکند و همچنین شبهه نیست در پاک شدن آن از آب قلیل بنحوی که
غساله آن یعنی آبی که بران ریخته شده از محل نجس بموضعی دیگر اخراج شود که در این صورت
آن محل پاک می شود و اگر چاه یا موضع دیگر که غساله بآنجا رفته نجس میشود و ظاهر آن است
که زمین نجس از ریختن آب قلیل قاهر و مستولی پاک شود و اگرچه غساله از آن محل بجای
دیگر اخراج نشود زیرا که اظهر طهارت آن غساله است و اگرچه جمعی از نجس می دانند

تا بعضی [illegible] اجزاء باطن [illegible]
آن اجزاء [illegible]
و در این [illegible]
احمد

و از طرق تطهیر زمین نجس آن است که آفتاب بر آن بتابد و آن را خشک کند بشرطی
که عین نجاست در آن باقی نباشد یا آن موضع نجس را بر دارند یا کلوخی بر آن بمالند
که محل نجاست را پنهان کند مسئله دهم در تطهیر نجس با آب قلیل شرط است که آب
وارد بر نجاست شود پس اگر نجاست وارد بر آب شود آن آب نجس میشود و موضع نجس را
پاک نمیکند و بنا بر این جامهای نجس که در طشت و امثال آن از ظروف میشویند
اگر ابتدا آب بر طشت ریزند و بعد از آن جامه در آن گذارند آن آب نجس میشود و جامه
پاک نمیشود و اگر ابتدا جامه را در آن بگذارند و بعد از آن آب بر آن ریزند و بشویند
پاک میشود زیرا که در این صورت ورود آب بر نجس بعمل آمده است مسئله یازدهم
هرگاه خمیر نجس در تنور بسته شود آن تنور نجس میشود و هر چند نان از آن پاک
نمیشود بلکه نجاست باقی است و طریق تطهیر تنور آن است که آب بر آن ریخته شود
بنحوی که بجمیع مواضعی که نجاست آن محتمل است جاری شود و آن از آن منفصل شود
در زمین تنور برسد و باید مواضع تنور بنحوی باشد که آب بر آن وارد تواند شد
و بنا بر این در تنورهایی که متعارف ... است چون ورود آب بر جمیع اجزاء
آن ممکن است بریختن آب بر آن همه اجزاء آن پاک میشود اما تنورهایی که متعارف
بازارها است چون سقفی دارند که وارد شدن آب بر آن ممکن نیست لهذا تطهیر سقف
آن باب ممکن نیست و باید آن تنور کنده شود و اگر تراشیدن آن تنور ممکن باشد
بنحوی که یقین شود بازاله موضع نجس ظاهر آن است که تراشیدن باین نحو کافی باشد
و احتیاج بکندن تنور نباشد مسئله دوازدهم چیزهای مایع از شیره و شیره و روغن
و امثال اینها هرگاه نجس شوند پاک شدن اینها ممکن نیست و باید ریخته بشوند و اگر
روغن یا شیره جامد و بسته شود و نجاستی بظاهر اینها برسد هرگاه همان موضع نجس را
بر دارند باقی پاک است مسئله سیزدهم گل که در کوچها و بازارها است بنا بر اقوی پاک
است خواه از باران بهم رسیده باشد یا از غیر آن مگر اینکه علم بنجاست آن بهم رسد
و هرگاه از باران بهم رسیده باشد سنت است که بعد از سه روز از باران گذشتن احتیاط

از آن

از آن نشود مسئله چهاردهم هرگاه سگ یا خوک یا بدن کافر بجامه کسی برسد اگر با رطوبت
باشد شستن آن واجب است و اگر خشک باشد سنت است که آب بر آن پاشیده شود
مسئله پانزدهم حق آن است که جسم صیقلی چون آینه و مانند آن هرگاه نجس شود بمجرد مسح کردن
و ستردن نجاست از آن بدست یا پنبه و امثال آن پاک نمیشود بلکه طهارت آن موقوف
بر شستن است و اگر بدن یا جامه و غیر آن بخون نجس شده باشد از آب دهن پاک نمیشود و
مخالفت بعضی از مجتهدین در این دو موضع اعتباری ندارد مطلب سیم در بیان مطهرات
و احکام اینها بدانکه مطهرات ده است اول آب و احکام آن مذکور شد دویم آفتاب
و آن پاک میسازد زمین و بوریا و حصیر را از بول و شراب و آب نجس و امثال اینها از نجاستی
که جرمی نداشته باشد یا جرمش زایل شده باشد و رطوبتی باقی مانده باشد و پاک ساختن
در وقتی است که آفتاب آنها را خشک کند و همچنین پاک میکند نجاسات مذکوره را از جمیع
چیزهایی که عادة نقل و تحویل نمیشود اگر چه قابل آن باشد چون بناها و درختها و میوها که بر درخت
باشد و اگر چه در وقت چیدن آنها رسیده باشد و گیاها و دانهای که در بار باشد
و جدا نشده باشد و درها و میخها و تختها و چوبها که داخل عمارت شده باشد و همچنین
سنگ و کلوخ و خشت و آجر و امثال اینها که در میان آنها اگر نجس شده باشد و در آفتاب
خشک شود پاک میشود و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود اول در پاک
شدن شرط است که خشک شدن آن از تابیدن آفتاب باشد پس اگر یکی از آنچه مذکور شد
نجس باشد و آن که پیش از آفتاب خشک شود و اصلا آفتاب بر آن نتابد پاک نمیشود و همچنین
اگر از غیر آفتاب خشک شود پاک نمیشود خواه آن غیر آتش باشد یا باد باشد یا هوا
منفرد باشد و اگر خشک شدن از آفتاب و باد یا آفتاب و سایه هر دو با هم باشد ضرر
ندارد و پاک میشود بشرطی که تاثیر آفتاب در خشک ساختن کمتر از تاثیر باد یا هوا
نباشد پس اگر خشت نجسی در یک شبانه روز خشک شود که روز آن آفتاب باشد
پاک نمیشود زیرا که تاثیر دو روز در خشک نمودن بیش از تاثیر شب است و همچنین اگر در یک
روز و دو شب خشک شود زیرا که تاثیر آفتاب در یک روز زیادتر از تاثیر هوا در دو شب

بدانکه در پاک کردن آفتاب زمین و اجزاء آن را مثل سنگ و کلوخ و خشت و دیوارها و امثال اینها شکی نیست اما در غیر اینها محل تامل است و احتیاط آن است که بمجرد خشک شدن اینها از آفتاب اکتفا نشود بلکه از آب تطهیر اینها بشود

نیست واگر دیگری شبانه روز خشک شود که در مجموع آن یک شبانه روز نیم ساعت بیشتر
مثلا آفتاب نبوده پاک شدن آن معلوم نیست و همچنین در هر موضعی که غالب تجفیف
از غیر آفتاب باشد دویم هرگاه باطن دیواری نجس باشد مثل دیواری که از گل
نجس ساخته باشد و نجاست از ظاهر به باطن متصل باشد و آفتاب بر یک روی
آن بتابد و همه دیوار را خشک کند مجموع آن دیوار از هر دو باطن و روی آن پاک می‌شود
واگر نجاست ظاهر و باطن با نجاست یک روی آن با نجاست روی دیگر از یکدیگر منفصل
باشد از تابیدن آفتاب بر یک روی آن باطن و روی دیگر آن پاک نمی‌شود
هرگاه زمین نجس به غیر آفتاب خشک شده باشد و بر آن آب بریزند و آفتاب خشک
کند بنا بر اشهر و اقوی پاک می‌شود سیم از مطهرات زمین است و آن پاک می‌کند
زیر کفش و چکمه و نعلین و ته پا را خواه به راه رفتن ازاله نجاست بشود یا بمالیدن
و خواه راه رفتن و مالیدن بر خاک باشد یا سنگ یا ریگ و باید زمین پاک باشد
واگر نجس باشد بنا بر اقوی پاک نمی‌کند واگر پای شخصی قطع شده باشد و بجای
آن چوب چیزی ساخته باشد و آن چوب نجس شود از راه رفتن بعد از ازاله عین پاک
می‌شود و در پاک شدن ته عصا و نیزه خلاف است و پاک نشدن رجحانی دارد و خشک
شدن نجاست پیش از مالیدن بر زمین شرط نیست بلکه اگر نجاست تر باشد و به راه
رفتن یا مالیدن ازاله نجاست شود پاک می‌شود و لازم نیست که آن نجاست را جرمی باشد
پس اگر زیر کفش یا قدم متنجس باشد بر مثل بول یا مانند آن از نجاساتی که جرمی ندارد
بعد از آن به راه رفتن یا مالیدن که رطوبت آن بول را رفع کند پاک می‌شود واگر آن
بول خشک باشد چون که محسوس نشود بر یکم رسیده مالیدن پاک می‌شود و خشک بودن
زمین لازم نیست پس اگر زمین تر باشد یا گل باشد آن پاک می‌کند و ظاهر آن است
که در صورت مالیدن ته کفش یا قدم به خاک یا سنگ یا ریگ یا گل فرقی نباشد میان
اینکه هر یک از اینها متصل به زمین باشد و کفش و پا بر آن مالیده شود یا منفصل
از آن شود یعنی از زمین بردارد و کفش و پا بر آن بمالد یا بالعکس و هر چیز زمین بر آن صاف دن

بیاید

یا باید مطهر نیست واگر چیزی از اجسام صلبه باشد خواه اولا زمین بوده چون چوب و آهن
و مس و سایر فلزات یا ابتدا از جمله اجزاء زمین بوده و به سبب طبخ از آن بیرون رفته
چون گچ و آجر پس اگر زمین با آجر یا گچ یا چوب یا یکی از فلزات مفروش شود راه رفتن
بر آن زیر کفش و پا را پاک نمی‌کند چهارم از مطهرات استحاله است خواه با آتش باشد
یا بغیر آن و استحاله عبارت است از تغییر اسم و صورت یعنی اسم و صورت چیزی زایل
شود و اسم و صورت دیگر از برای او بهم رسد پس آن شامل است آنچه را فقها انقلاب
می‌گویند و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود اول هر چیز نجسی یا متنجسی
که با آتش سوخته شود و خاکستر یا انگشت شود آن خاکستر و انگشت پاک است و دود
هم که از نجاسات برخیزد پاک است دویم هرگاه گل نجس را بپزند و از آن آجر یا کوزه
بسازند حکم آن است که آن آجر و کوزه پاک است سیم خمیر نجس از پختن پاک نمی‌شود
پس اگر از آن خمیر نان بپزند آن نان نجس است و جایز است که خمیر و نان نجس را بکافر
بفروشند یا به حیوانی بدهند بخورد چهارم حق آن است که بخار مایعات نجسه پاک است
چون بخار حمام و بخار شیره انگور که بجوش آید از آتش و بخار بول و غایط در زمستان و مانند
اینها از اجزاء و اگر بخاری از آب نجس بالا رود و بر جسم صیقلی چون مس و امثال آن مجتمع
شود و آب شود و تقاطر کند آن آب پاک است پنجم از جمله استحاله پاک کننده
آن است که سگ یا خوک در نمکزار افتد و نمک شود و سایر حیوانات پاک شود و آب نجس
بول یا عرق یا لعاب حیوان حلال گوشت شود و غذای نجس سرگین و شیر و گوشت حیوان
حلال گوشت شود و خون نجس چرک شود و همچنین نجاستی چون عذره انسان یا مثل آن خاک
یا کرم شود و شراب بنفسه یا بعلاج یعنی با انداختن چیزی در آن سرکه یا عسل و مانند آن سرکه
شود و همچنین آب انگور بعد از آنکه بغلیان از آتش نجس شود هرگاه سرکه شود پاک می‌شود
و مشهور آن است که آنچه در شراب انداخته می‌شود از برای سرکه شدن باید قلیلی باشد
بنحوی که شراب بر او غالب باشد پس اگر آن را در سرکه بسیاری ممزوج کنند بنحوی که شراب در
جنب سرکه مستهلک باشد پاک نمی‌شود و اقوی آن است که هرگاه اینقدر از آن نمایان نکند

[illegible]

که علم بهم رسد که آن شراب مستحیل بسرکه شده است پاک میشود ولی در مواضعی که
استهلاک بعمل اید اما دانیم که استحاله متحقق نمیشود طهارت حاصل نمی شود مثل اینکه
قدری بول نجس یا خون نجس داخل شیر یا شربتی بسیاری شود که در این صورت این شیر و شربت
نجس میشود و اگرچه آن بول و خون در جنب آن مستهلک است و هرگاه قلیلی از چیز
حرام داخل چیز حلال بسیاری شود بنحوی که آن حرام در جنب آن حلال مستهلک باشد
محتمل که این چیز مانند نجس و پاک باشد و هم آن حرام شود ششم هر نجسی که با استحاله
پاک شود هرچه بملاقات آن با رطوبت متنجس شده نیز پاک میشود بنا بر اظهر پس زمینی
که بملاقات غایط رطبی متنجس شود و آن غایط خاک یا کرم شود آن زمین نیز پاک میشود
و آب و رطوبتی که با سگی در همان زمان افتند ملاقات کرده چون آن سگ نمک شود و
پاک شود آن آب و رطوبت نیز پاک میشود هفتم از مطهرات انتقال است و آن عبارت
است از نقل شدن خون نجسی بشکم حیوانی که خون او پاک باشد چون نقل شدن
خون انسان بشکم پشه و شپش هشتم نقص همچنانکه شیره انگور را چون بجوشانند
نجس میشود و بکم شدن دو ثلث آن پاک میشود نهم تبعیت مثل اینکه شیره
انگور چون برفتن دو ثلث پاک شود دیگ و سایر آلات پختن آن و بدن و رختهایی
و سایر مباشران آن بتبعیت آن پاک میشود و همچنین اگر مسلمانی طفلی از کافر حربی
اسیر کند آن طفل بتبعیت مسلم پاک میشود دهم اسلام که آن کافر را از نجاست
کفر پاک میکند یازدهم زوال عین یعنی برطرف شدن عین نجاست مثل اینکه
دهن حیوانی غیر آدمی یا بعضی از اعضای او بخون آلوده شود بمجرد برطرف شدن
آن خون پاک میشود دوازدهم مسح بطاهر و این در غایط است که چون مخرج را مسح
کنند بسنگ یا سه کلوخ یا سه لته که پاک باشد مخرج پاک میشود همچنانکه
تفصیل آن بعد از این مذکور خواهد شد مطلب چهارم در احکام ظروف و پوستها
و در آن سه فصل است فصل اول در بیان تطهیر ظروف و در این فصل چند مسئله است

مسئلهٔ اول

مسئلهٔ اول هرگاه ظرفی از خمر نجس شود بنا بر اقوی باید سه مرتبه شسته شود و
اگر موشی در آن بمیرد ظاهر آن است که یکنوبت شستن که ازاله عین نجاست کند کا
فی است و اگرچه احوط آن است که هفت مرتبه شسته شود دویم اگر سگی در ظرفی
ولوغ کند یعنی سر در آن ظرف آب یا مایع دیگر را بیاشامد یا ظرف را بلیسد باید اول
آن ظرف را بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت بشویند و اگر مالیدن بخاک متعذر
باشد بسبب تنگ بودن آن یا فاسد شدن ظرف بعضی فقها گفته اند هرچه شبیه بخاک
باشد مثل اشنان و سبوس بدل خاک میشود و بعضی گفته اند بعوض خاک باید
یکنوبت باب شسته شود و اظهر آن است که بعوض خاک هیچ یک از شبیه آن و آب کافی
نیست و اگر خاک نمالند ظرف بر نجاست باقی خواهد بود تا بخاک مالیده شود و اقوی
آن است که خاک تنها کافی بلکه متعین است و امتزاج آن با آب شرط نیست و اگر لعاب
یا عرق یا سایر رطوبات سگ در ظرفی افتد مانند لیسیدن سه نوبت لازم نیست
بلکه یک نوبت شستن که ازاله عین کند کافی است بلی ظاهر آن است که هر عضوی
از سگ مثل دهان او باشد که هرگاه ظرفی را برطوبت ملاقات کند باید یکنوبت
بخاک مالیده شود و دو نوبت باب شسته شود ولیکن آبی که سگ از آن آشامیده باشد
اگر بظرفی یا جامه برسد در ازاله آن سه نوبت لازم نیست بلکه یکنوبت شستن
کافی است و همچنین اگر غساله آن آب یا غساله ظرفی که سگ آن را لیسیده بجای
برسد یکنوبت شستن کافی است سیم اگر خوکی از ظرفی آب بیاشامد یا آن را بلیسد
اقوی و اشهر آن است که هفت مرتبه باب شسته شود چهارم هرگاه چند سگ
از یک ظرف ولوغ کنند یا آن را بلیسند یا یک سگ در یک ظرف چند مرتبه چنین
کند تداخل میشود یعنی از برای جمیع یکنوبت خاک و دو نوبت شستن کافی است
و همچنین است حکم در خوک یعنی حکم چند ولوغ آن با حکم یک ولوغ تفاوت ندارد
و هفت نوبت شستن در واحد و متعدد کافی است و حاصل آن است که اگر نجاست
ظرفی متعدد شود پس هرگاه آن نجاسات در حکم مساوی باشند تداخل میشود همچنانکه

مذکور شد واگر در حکم مختلف باشند باید آنچه اکثر است عمل آید واحتیاط با قل نیست پس اگر از ظرفی سگ وخوک هر دو ولوغ کنند باید هفت مرتبه شسته شود که مقرری ولوغ خنزیر است وبیشتر است واحتیاط به سه نوبت مقرری سگ نیست بلی ظاهر اینست که یک نوبت بخاک مالیدن نیز لازم باشد واگر خوکی از ظرفی ولوغ کند که از خمر نجس شده باشد همین هفت مرتبه شستن کافیست واحتیاط به مرتبه شستن علی حده از برای خمر نیست واگر ولوغ سگ با خمر جمع شود باید یک نوبت بخاک مالیده شود وسه نوبت شسته شود وهمچنین است حکم در اجتماع سایر انواع نجاسات واگر در اثنای شستن نجاست ظرفی نجاستی دیگر در آن ظرف واقع شود باید عددی که از برای نجاست دوم مقرر شده عمل آید پس عددی که از نجاست اول باقی مانده اگر مساوی جمیع عدد نجاست دوم باشد همان باقیمانده کافیست واگر بیشتر باشد باز باید باقیمانده که بیشتر است عمل آید واگر کمتر باشد باید عدد نجاسات دوم که بیشتر است عمل آید مثلا اگر در اثنای شستن ظرفی از ولوغ خنزیر شراب در آن ریخته شود پس اگر چهار بار شسته شده باشد که شراب در آن ریخته شود سه نوبت دیگر که باقیمانده وسه عدد شستن نجاست خمر است کافیست واگر سه نوبت شسته شده باشد که خمر در آن ریخته شود باید چهار مرتبه که باقیمانده است عمل آید واگر پنج نوبت شسته شده باشد که خمر در آن ریخته شود باید سه نوبت که مقرری خمر است عمل آید وهمچنین قیاس است حکم در سایر انواع نجاسات **پنجم** در شستن ظروف از باقی نجاسات سه نوبت واجب است بنابر اقوی واگر ظروف را غیر ظرفها با بکر یا جاری بشویند تعدد لازم نیست بلکه بمجرد فرو بردن آن در کر یا جاری بازالهٔ عین کافیست خواه نجاست آن از ولوغ خوک وسگ باشد یا از نجسی دیگر بلی در ولوغ سگ واجب است که ابتدا بخاک مالیده شود **ششم** در پاک شدن ظرفها از شستن بنحو مذکور فرقی میان اقسام ظروف نیست پس هر ظرفی که نجس شده باشد از شستن بطریق مذکور پاک میشود خواه از ظروف از قبیل مس وچینی وکاشی باشد یا از قبیل چوب

وخزف وکدو باشد وابن جنید گفته است که ظرف چوب وخزف وکدو هرگاه از خمر نجس شود قابل طهارت نیست وبه شستن پاک نمیشود واین قول ضعیف است **هفتم** طریق شستن ظروف بآب قلیل آنست که آب در آن بریزند واز احرکت دهند بنحوی که آب بهمه جای آن برسد پس آن آب را بریزند یا با لوله پاک کنند پس در هر نجاستی که سه نوبت باید شسته شود باید سه بار ریختن آب بظرف وحرکت دادن وخالی کردن عمل آید ودر نجاستی که هفت نوبت باید شسته شود لازم است که هفت بار ریختن وحرکت دادن وخالی کردن عمل آید واگر ظرفها از آب پر کنند احتیاج بحرکت دادن نیست واگر ظرف نجس از ظروفی باشد که در زمین محکم کرده باشند چون دیگ وخم دکان طریق تطهیر آن همین نحو است که از آب پر کنند وبشویند تا سه نوبت تمام شود یا بلیت ظرفی آب کنند وآن باقی را کف کنند تا بالا آب بریزند که آب بهمه مواضع آن برسد پس از آن خشک سازند ونوبت دیگر چنین کنند تا سه نوبت عمل آید ودیگر پر کردن آن در هیچ نوبتی لازم نیست واگر اندکی آب در ته آن بماند که بظرفی دیگر نتوان برداشت از آن بر پنبه یا لته بر دارند

فصل دویم در سایر احکامی که متعلق است بظروف ودر آن چند مسئله است **مسئله اول** ظروف کفار پاک است واستعمال آنها جایز است مگر آنکه علم حاصل شود که ایشان با رطوبت با آنها ملاقات نموده باشند وهمچنین است آنچه در دست ایشان باشد یعنی ما بعد این که علم بملاقات حاصل نباشد مگر پوست وگوشت که در دست ایشان باشد که نجس است وگرفتن از ایشان مطلقا جایز نیست همچنانکه تفصیل آن باید وجامه که کافر از ساخته باشد پوشیدن آن جایز است هرگاه برطوبت با آن ملاقات نکرده باشد یعنی علم بملاقات کردن او برطوبت حاصل نباشد **دویم** حرام است خوردن واکل وشرب از ظروف طلا ونقره بلکه مطلق استعمال آن حرام است ونگاهداشتن آن بدون استعمال خلاف است واقوی حرمت است وبنابراین شکستن ظرف طلا ونقره واجب است واگر کسی ظرف طلا ونقره دیگری را بشکند بر او غرامت لازم نمی آید **سیم** ماکول ومشروبی که در آن ظرف است حرام نمیشود لیکن بیرون آوردن آن بقصد خوردن

حرام است و معروف تر در مذهب اصحاب آن است که جایز است که آن بیرون آورد بعض
آنکه بجای دیگر بگذارد و بعد از آن بخورد **چهارم** وضو ساختن از ظرف طلا و نقره
و آب وضو از آن ریختن و اگرچه حرام است اما باعث بطلان وضو نمیشود مگر
اینکه قدرت بر ظرف و آب دیگر نداشته باشد و وضو ساختن او موقوف باشد
بر اینکه از آن ظرف وضو سازد که در این صورت اقوی بطلان وضو است و همچنین
است حکم در غسل کردن در طشت یا حوض طلا و نقره خواه غسل ترتیبی کند یا ارتماسی
بلی هرگاه زمین از حوض از جنس طلا و نقره باشد غسل او صحیح است و اگرچه قدرت
بر غسل کردن در جای دیگر نداشته باشد **پنجم** هرگاه اصل ظرف از طلا و نقره باشد
و از مس کوب یا برنج کوب نموده باشد با آب مس یا برنج رو کش آن کرده باشند
بر حرمت باقی خواهد بود و استعمال آن جایز نخواهد بود **ششم** مشهور میان فقها
آن است که استعمال ظروف مفضض و مذهب مکروه است اما اجتناب موضع نقره
و طلا واجب است و بعضی گفته اند که ظرف مس و مانند آن هرگاه رو کش طلا و نقره
شده باشد اگر از برابر آتش بگذارند هرگاه از آن طلا و نقره حاصل شود حکم ظرف
نقره و طلا خواهد داشت و اگر مطلقا طلا و نقره حاصل نشود حکم ظرف مس خواهد
داشت و مخفی نیست که مفضض و مذهب سه احتمال دارد اول آنکه اصل ظرف از مس
و مانند آن باشد و بعد از آن آب طلا و آب نقره مالیده باشند دوم آنکه اصل
آن باز از مس و مثل آن باشد لیکن بعضی از اطراف و مواضع آن طلا کوب یا نقره
کوب باشد سیم آنکه بعضی از اجزا و قطعات آن نقره و طلا باشد و بعضی دیگر چیز دیگر
و شکی نیست که استعمال آن در صورت اول و دوم جایز است با کراهت و اجتناب از موضع
طلا و نقره هم لازم نیست بلکه مستحب است اما استعمال آن در صورت سیم خالی از اشکال
نیست و احوط اجتناب است در این صورت خصوصا هرگاه بیشتر اجزا آن از طلا یا نقره
باشد **هفتم** هرچه ظرف بر آن صادق نیاید اگر از طلا و نقره باشد استعمال آن جا
یز است چون میل و قلم و انگشتر و زره و کمر و حلقه و زنجیره و رکاب و لجام نقره و آن محول

براکهت

اقوی در نظر حقیر آن است که وضو ساختن از ظرف طلا و نقره باعث بطلان وضو نمیشود مطلقا خواه قدرت بر ظرف دیگر یا آب داشته باشد یا نه و همچنین غسل کردن از آن باعث بطلان غسل نیست و همچنین آنکه در میان حوض از غیر طلا و نقره [illegible] بلی اگر غسل یا وضو در ظرف طلا و نقره ریختن باعث بطلان غسل یا وضو نمیشود رحمه

بر کراهت است نه حرمت و هرچه کامی اطلاق ظرف بر آن می شود اما ظرف حقیقی نباشد
از افراد شایعه ظروف نیست بلکه از افراد نادره است یا اطلاق ظرف بر آن بعنوان مجا
ز است مانند سرمه دان و عطردان و غلاف غالیه و میان غلیان خواه کوچک باشد یا بزرگ
بعضی از علما استعمال آن را حرام دانسته اند و اقوی آن است که جایز است و حرام نیست
لیکن احوط اجتناب است **هشتم** جایز است آویختن قندیلهای طلا و نقره در مساجد
و مشاهد و همچنین جایز است تزیین مصحف و شمشیر و دیوارها و سقفها بطلا و نقره
و استعمال ظروفی که از غیر طلا و نقره باشد جایز است و اگرچه در قیمت بالاتر از طلا
و نقره باشد مثل یاقوت و زمرد و سایر انواع جواهر **فصل سیم** در بیان احکام
پوستها و در آن چند مسئله است **اول** پوست هر مرده نجس است و نیز باعث پاک
نمیشود **دویم** هر حیوانی که از تذکیه نموده باشند پوست آن پاک است و هر حیوان
حلال گوشت تذکیه بر آن واقع میشود باتفاق جمیع علما و اما حیوان حرام گوشت
چند قسم است اول آنچه بی شبهه تذکیه بر آن واقع میشود و آن خز و سنجاب است
دویم آنچه تذکیه بر آن واقع نمیشود باتفاق و آن انسان و سگ و خوک است **سیم**
آنچه در وقوع تذکیه بر آن خلاف است و اشهر و اقوی وقوع تذکیه است و آن سباع
است یعنی حیوانات درنده که گوشت خوار است مثل شیر و پلنگ و مانند اینها **چهارم**
آنچه در وقوع تذکیه بر آن خلاف است و اقوی عدم وقوع تذکیه است و آن مسوخات
و حشرات و مسوخات بنا بر قول اصح موش است و عقرب و وزغ و خرگوش و میمون و
خوک و سوسمار و خرس و فیل و کرکدن و زنبور و جری که ماهی است و وطواط که مرغی است
کوچک و حق آن است که تذکیه بر اینها واقع نمیشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که بعضی
از این مسوخات سوای خوک تذکیه واقع شود و حشرات حیوانات صغاری است که
بر زمین حرکت میکنند مار و سوسمار و موش و کرمها و امثال اینها و بعضی گفته اند حیوانات
صغار زمین است که سم از جای اینها هست و بنا بر این مار و عقرب از حشرات هست و
اصح آن است که تذکیه بر حشرات الارض هر بعضی باشد واقع نمی شود بلی چون حشرات الارض

سائله ندارند باید پوست آنها پاک باشد واگرچه قابل تذکیه نباشد وظاهر آنست
که غیر سباع از حیوانات حرام گوشت چه از وحش وچه از مرغ وچه از ماهی مانند مسوخ
وحشرات باشند که تذکیه بر آنها واقع نشود وگوشت وپوست آنها نجس باشد و
اگرچه ذبح متعارف بر آنها واقع شود وبنا بر این باید سریشم ماهی نجس باشد زیرا که آن
قسم ماهی که سریشم از آن بعمل می آید حرام گوشت است وچون تذکیه بر آن واقع نمی شود
باید گوشت وپوست آن نجس باشد واگرچه بطریق متعارف ذبح شود لیکن ظاهر آنست
که مطلق ماهی نفس سائله نداشته باشد وبنا بر این سریشم ماهی نجس نخواهد بود وهمچنین است
حکم جند که خصیه سگ آبی است مگر اینکه ثابت شود که از جمله سباع و درندگان
باشد که درین صورت با وجود ذبح متعارف نجس نخواهد بود مسئله سیم حیواناتی
که قابل تذکیه اند چون سباع هرگاه ذبح شرعی شوند استعمال پوست آنها در هر کاری
جایز است مگر در نماز که استعمال پوست هر حرام گوشتی در آن جایز نیست واگرچه تذکیه
بر آن واقع شود وپوست آن هم دباغت شود مسئله چهارم هر پوستی که معلوم باشد
که از مرده است گرفتن واستعمال آن جایز نیست خواه در دست کافر باشد یا در دست
مسلمان واگر معلوم باشد که از حیوانیست که تذکیه بر آن واقع شده است گرفتن و
استعمال آن جایز است واگرچه در دست کافر باشد بنا بر اظهر واگر معلوم نباشد
که از مرده است یا از مذکی پس اگر در دست کافری باشد یا در بازار اهل کفر باشد
از یهود ونصاری ومجوس وهندو وفرنگی وغیر ایشان از اهل کفر گرفتن آن جایز
نیست وهمچنین اگر در زمینی افتاده باشد که همه یا بیشتری اهل آن کافر باشند بر
داشتن واستعمال آن جایز نیست وهمچنین هر پوستی که مالک آن بگوید این تذکیه
نشده است گرفتن آن جایز نیست خواه مالک مسلم باشد یا کافر واگر در دست
مسلمان باشد یا در بازار مسلمین باشد یا در زمینی افتاده باشد که جمیع یا بیشتر
اهل آن مسلمان باشند گرفتن وبر داشتن واستعمال آن جایز است واگرچه آنکه
آن پوست را داشته باشد بنا بر ذبح یهود ونصاری را حلال داند چون اهل سنت وبنا

ولیکن استعمال آنها
قبل از دباغت خلاف
احتیاط است
انتهی

برابر

برابر نخریدن پوست از سنیان جایز است مگر اینکه علم بهم رسد که از حیوانیست
که ذبح آن در دست یهود ونصاری شده باشد واگر پوستی در دست کافری باشد
وما بدانیم که آن کافر از بی واسطه یا با واسطه از مسلمانی گرفته است جایز است
گرفتن آن پوست از آن کافر واگر پوستی در دست مسلمانی باشد وبیقین دانیم
که از بی واسطه یا با واسطه از کافری گرفته گرفتن آن جایز نیست وهر پوستی که قرینه
مفید علم باشد که از دست مسلمانی بیرون آمده وابتدا در دست ایشان بوده میتوان
آن گرفت اگرچه حال در دست کافر باشد ومیتوان آن را بر داشت اگرچه در زمین کفار
افتاده باشد واز آن قبیل است پوست مصحف وکتب احادیث وآنچه از پوستها که در
بلاد اسلام یافت میشود وشهرتی دارد که از دست کفار بیرون می آید مانند بلغار
وبعضی از پوستهای کلاه اگر یقین باشد که از دست کفار بیرون آمده گرفتن آن جایز
نیست واگر یقین نباشد گرفتن آن جایز است وسایر آنچه در بلاد اسلام یافت میشود
وشهرتی دارد که از دست کفار بیرون می آید چون ماهوت وبکری وشکر وزنجبیل
پرورده وامثال آن در حکم مانند پوست نیست زیرا که غیر پوست از چیزها پاک وحلال است
اگرچه بدانیم که از دست کفار بیرون آمده مادامی که علم حاصل نشود که ایشان برطوبت
با آنها ملاقات نموده اند مطلب پنجم در احکام خلوت وآداب حمام وسایر آنچه باعث
نظافت وپاکیزگی بدن است ودر آن چند فصل است فصل اول در احکام خلوت
ودر آن چند مسئله است مسئله اول هرگاه به بیت الخلا رود از جهت قضای حاجت
واجب است در حین خلوت بلکه در سایر احوال که عورت خود را از نامحرم بپوشاند پس
بر هر مردی واجب است که عورت خود را از هر کسی بپوشاند مگر از زوجه وکنیزی که او را
بشوهر نداده باشد ودر عده نباشد ومگر از دیوانه وطفل غیر ممیز وبر هر زنی واجب است
که عورت خود را از هر کسی بپوشاند مگر از شوهر خود یا آقای خود اگر کنیز باشد وشوهر نداشته
باشد ودر عده هم نباشد ومگر از طفل غیر ممیز ودیوانه وپوشانیدن زن عورت
خود را از زنان نیز واجب است واگرچه از قبیل مادر ودختر وخواهر وعمه باشد و

بر هر مرد و زن نیز واجب است که نظر به عورت نامحرم در آن حال و سایر احوال نکند
و نظر کردن به عورت اهل ذمه از یهود و نصاری نیز حرام است و اگر چه به شهوت
نباشد بنا بر اولی و در وقت نشستن از برای قضای حاجت اگر علم یا ظن باشد
که هرگاه خود را نپوشاند دیگری عمدا یا سهوا به عورت او نظر خواهد کرد پوشانیدن در حال
نشستن واجب است و اگر علم و ظن نباشد پوشانیدن لازم نیست و مراد به عورت
ذکر است و حلقه دبر و خصیه مسئله دوم حرام است در آن حال رو به قبله و پشت
به قبله نشستن خواه در صحرا باشد یا در بنا باشد و خواه به بدن و صورت هر دو باشد
یا به یکی از آنها باشد و سنت است نشستن رو به عشرتیا مغرب و در حال استنجا یعنی شستن
مخرج بول و غایط رو به قبله و پشت به قبله نشستن مکروه است و اگر کسی خواهد
بول کند در موضعی که جهت قبله را نداند ظاهر آن است که اجتهاد و سعی در معلوم
کردن قبله بر او واجب نباشد و به هر جهت که خواهد میتواند نشیند مسئله چهارم
واجب است شستن مخرج بول به آب و مالیدن سنگ یا کلوخ کافی نیست و بعضی
واجب دانسته‌اند که دو نوبت آب بر آن ریخته شود و ظاهر آن است که یک نوبت
کافی باشد و اگر چه احوط دو نوبت است مسئله پنجم هرگاه غایط از مخرج متعدی
شود یعنی از حواشی در تجاوز کند و حوالی را آلوده کند واجب است که تطهیر او را
به آب کند و مالیدن سنگ و کلوخ کافی نیست و حد تطهیر آن است که عین نجاست
زایل شود یعنی جرم غایط با رطوبت لزجی که به موضع می‌چسبد بر طرف شود و اعتبار
به بو نیست پس اگر بعد از ازاله عین و حاصل شدن پاکی بو باقی مانده باشد
مانعی ندارد و واجب شستن ظاهر مخرج است و شستن باطن و ازاله نجاست
از آن با انگشت و امثال آن واجب نیست بلکه از جمله وساوس شیطانیه است که
مذموم است و هرگاه غایط از مخرج متعدی نشده باشد و حوالی را آلوده نکرده
باشد مخیر است میان شستن به آب و ازاله کردن آن به مالیدن سه سنگ یا سه
کلوخ یا سه لته و پنبه و امثال آن از چیزهای که سوای آنچه استثنا خواهد شد و شستن

[illegible] رحمه

باب افضل است از مالیدن سه سنگ و اگر شستن و مالیدن هر دو را عمل آورد
اکمل است و سنت است که مالیدن پیش از شستن باشد و هرگاه به سه سنگ پاک
نشود باید زیاد کرد تا پاکی حاصل شود و هرگاه به کمتر از سه سنگ پاک شود باید سه را
تمام کرد و استعمال یک سنگ که سه جهت داشته باشد کافی نیست بلکه باید مسح
از سه سنگ باشد نه از سه جهت یک سنگ و استعمال سنگ و کلوخ نجس جایز نیست
و اگر به نجس مسح کند واجب است که بعد از آن مخرج را به آب بشوید و مسح به سنگ و کلوخ
مطلقا کافی نیست بنا بر اولی و سنگی که دیگری استعمال کرده باشد یا خود در وقتی دیگر
استعمال کرده باشد جایز است که بعد از شستن آن سنگ را استعمال کند و همچنین
جایز است که موضعی از او که پاک باشد استعمال کند و اگر چه موضعی دیگر از آن نجس
باشد اما اگر خود او را استعمال کند جایز نیست که در همان وقت به عوض سنگ دوم
یا سیم از آن چیز دیگر استعمال کند یا طرف پاک آن را استعمال کند زیرا که همچنانکه دانستی
واجب است مسح به سه سنگ متحقق شود و مسح کردن به چیزهای صیقلی چون شیشه
و امثال آن و به چیزهای رخو مانند ذغال و اشباه آن که نجاست را قلع کند و از آن ازاله
نماید کافی است و الا کافی نیست و ظاهر آن است که مسح کردن به هر چه تا باشد کافی نباشد
و حرام است استعمال کردن سرگین و استخوان و مطلق خوردنی و هر چه از احترامی
باشد چون کاغذی که بر آن علوم دینیه نوشته شده باشد و تربت منوره
جناب سید الشهدا ع و اگر مسح به یکی از اینها کند محل پاک نمی‌شود و اگر محترم را از روی
استخفاف و اهانت استعمال کند کافر می‌شود و سه مرتبه استعمال اینها که پاک کافی
است به شرطی که محل را پاک کند و استعمال لخ کافی نیست و واجب نیست که هر یک
از سه سنگ همه موضع نجس را فرو گیرد بلکه اگر از هر یک بعضی از موضع مسح شود به نحوی که
از مجموع سه سنگ پاکی حاصل شود کافی است و لازم است که ابتدا سنگ را بر موضعی
گذارد که پاک باشد و از آنجا به سوی نجاست بمالد که نجاست را بردارد و از آن به موضعی پاک دیگر نقل نکند
زیرا که اگر نجاست را به موضعی دیگر نقل کند واجب است که بعد از آن به آب شسته شود یعنی

گفته‌اند که افضل آن است که سنگ اول را بر مقدم طرف راست محل گذارد و از آنجا بکشد
تا مؤخر آن طرف و از آنجا بکشد تا موضعی که از آن ابتدا شده بود و سنگ دوم را بر مقدم
طرف چپ گذارد و بعکس اول بکشد تا موضعی که از آن ابتدا کرده بود و به سنگ سیم
هر دو طرف را با وسط مسح کند و این تفصیل دلیلی ندارد **مسئله پنجم** سنت است که
در وقت قضای حاجت به موضعی رود که هم بدن او از مردمان مخفی باشد و کسی او را
نبیند پس اگر در جایی باشد که بیت الخلا باشد همان کافی است و اگر در صحرا باشد باید
از مردم دور شود بنحوی که کسی او را نه بیند یا در گودی یا عقب دیواری بنشیند که
از نظر مردم مخفی باشد و سنت است که از برای بول موضعی مناسب اختیار کند که بول
از آن ترشح نکند یعنی در موضع مرتفعی بنشیند یا در زمینی نشیند که خاک بسیار داشته
باشد و سنت است که در وقت داخل شدن به بیت الخلا پای چپ را مقدم دارد و
در وقت بیرون آمدن پای راست را مقدم دارد و اگر در صحرا باشد محل قدم موضع
نشستن است و مستحب است که در آن حال سر را بپوشاند و در وقت نشستن تکیه بر
طرف چپ کند و در وقت داخل شدن بگوید بسم الله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث
المخبث الرجس النجس الشیطان الرجیم و در وقت کشف عورت بگوید بسم الله و در وقت
نشستن بگوید اللهم اذهب عنی القذی و الاذی واجعلنی من المتطهرین و در وقت
حدث بگوید اللهم کما اطعمتنیه طیبا فی عافیة فاخرجه منی خبیثا فی عافیة
و در وقت نظر کردن به غایط بگوید اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام و در وقت استنجا
بگوید اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمها علی النار و در وقت فارغ
شدن بگوید الحمد لله علی ما اخرج منی من الاذی فی یسر و عافیة و در وقت بیرون آمدن
بگوید بسم الله و الحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی و در وقت
بیرون آمدن دست بر شکم خود بمالد و بگوید الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه و ابقی فی قوته
فیا لها من نعمة لا یقدر القادرون قدرها و سنت است که استنجا به دست چپ باشد
و از جمله مستحبات استبرا کردن است و در تفسیر آن میان فقها خلاف است و آنچه

از احادیث اظهر است آن است که سه نوبت از بیخ ذکر تا سر آن بقوت دست بکشد
بنحوی که بقیه بولی که در آن مانده بیرون آید و آنچه باحتیاط نزدیکتر است آن است
که سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر دست بکشد و از بیخ ذکر تا سر آن سه مرتبه دست
بکشد پس سه نوبت ذکر را بیفشارد و اگر بعد از استنجا و استبرا رطوبتی بیرون آید حکم
بول ندارد بلکه پاک است و اگر پیش از آن وضو ساخته باشد وضو را باطل نمیکند
و اگر بعد از بول استبرا نکرده باشد و رطوبتی از مخرج بول بیرون آید حکم بول دارد
یعنی نجس است و باید شسته شود و وضو را باطل میکند و حق آن است که استحباب استبرا
از برای زن نیست استبرا نیست **ششم** مکروه است که در وقت نشستن از برای قضای
حاجت رو یا پشت به قرص آفتاب یا ماه کند خواه بدن و عورت هر دو در برابر آفتاب
یا ماه باشد یا یکی از آنها در برابر باشد و هرگاه حایلی از ابر یا درخت یا دیوار و
امثال آن در میان واقع شود کراهت برطرف می‌شود و بخسوف و کسوف کراهت
رفع نمیشود بلکه در وقت خسوف و کسوف اگر رو یا پشت به آنها کند کراهت باقی خواهد
بود و مکروه است که در وقت نشستن رو یا پشت به باد کند و مکروه است نشستن
در سر راهها و در خانهای مردم بشرطی که مملوک نباشد و اگر مملوک باشد نشستن
در آنجا حرام است و در در مسجد و پشت دیوارهای آن و در مواضعی که قافله و مردم در
فرود می‌آیند یا مردم در آنجا اجتماع میکنند و در جایی که مردم آب از جوی یا چاه بر
میدارند و در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد پس اگر بالفعل میوه نداشته
باشد و لیکن از شأن او باشد که میوه بدهد یا پیش از این میوه داشته نشستن در
زیر آن مکروه نیست بنا بر اقوی و مکروه است بول کردن در سوراخ حشرات چون
مار و مور و موش و امثال اینها و در زمین صلب بلکه در هر موضعی که خوف برگشتن
بول و رسیدن آن بجامه و بدن باشد زیرا که بسیار اتفاق می‌افتد که در نشستن
امثال این مواضع قطرهایی کوچک از بول بجامه و بدن رد میشود بنحوی که احساس آن
نمیشود و گاه است که احساس آن شود و لیکن معلوم نبودن موضعی که بآن رسیده

و واجب بودن شستن جمیع مواضعی که محل اشتباه است درین صورت بعضی از
مردمان بی مبالات در امور دین در شستن ان کوتاهی کنند و حال انکه در اخبار
بسیار رسیده که احتراز نکردن از بول باعث عذاب قبر است و در بعضی اخبار
رسیده که بیشتر عذاب قبر از بول است و مکروه است ایستاده بول کردن و
در اب بول کردن خواه ایستاده باشد یا جاری و اگرچه کراهت در ایستاده شدید است
و ابی که در مبرزها بسته میشود از برای ازاله نجاست همچنانکه در شام و بعضی
دیگر از بلاد متعارف است در حکم سایر ابهاست که بول در ان مکروه است بنا
بر اظهر و بعضی گفته اند بول در ان کراهتی ندارد و شکی نیست که در حالت ضرورت
مانند وقت سواری کشتی کراهتی نیست و ظاهر ان است که در این حکم غایط نیز
مثل بول باشد و مکروه است تطمیح بول یعنی از جای بسیار بلندی مانند بام
بر پایین بول کردن و انچه مذکور شد گفته است از برای بول نشستن در موضع
بلند محمول است بر موضعی که اندکی بلند باشد که از ترشح بول اطمینان حاصل
شود و کراهت بر موضعی است که بسیار بلند باشد چون بام و کوه و درخت
و امثال اینها و کراهت در صورتیست که مردم ان موضع ببینند و بر هوا بول کند
و اگر بول یا غایط در میان موضع کند و از انجا به پایین جاری شود از ناودان یا بیرون
ان کراهتی نیست و مکروه است در حال تخلیه چیزی خوردن و مسواک کردن و حرف
زدن مگر بذکر خدا و خواندن ایة الکرسی و حکایت اذان و امر ضروری که اگر تکلم نکند
فوت شود و دست زدن و امثال ان کفایت نکند و اگر در انحال عطسه کند سنت است
که الحمد لله بگوید و اگر کسی بگوید بر او سلام کند جواب سلام او واجب است و هرگاه
اسم پیغمبر صلی الله علیه و اله را بشنود باید صلوات بر او و اما تند سایر اوقات ترک
نکند و در بیت الخلا بسیار نشستن کراهت دارد و مکروه است همراه داشتن انگشتر
یا پول نقره که در ان اسم خدا باشد و همچنین است همراه داشتن قران و ادعیه
که مشتمل بر اسما الهی باشد و مکروه است استنجا کردن بدست راست و بدست

چه

چپ هرگاه در ان انگشتری باشد که اسم خدا یا اسم یکی از انبیا یا ائمه یا حضرت
فاطمه علیهم السلام بر ان باشد و مراد اسمی است که قصد یکی از ایشان شده باشد
همچنانکه در نگینهای عقیق و امثال ان نقش میشود نه اسمی که موافق اسم یکی از ایشان
باشد و اگرچه قصد اسم ایشان نباشد همچنانکه اسم ان شخص در نگین مهر او نقش
میشود **هفتم** اگر کسی عمدا استنجا را ترک کند و وضو سازد و نماز کند وضوی
او صحیح است اما نماز او باطل است و اعاده ان واجب است باتفاق جمیع علما و اگر سهوا
استنجا را ترک کند و وضو سازد و نماز کند مشهور میان مجتهدین ان است که نماز
او باطل است و اعاده ان واجب است خواه در وقت باشد یا در خارج وقت و وضو
صحیح است و اعاده ان لازم نیست و ابن جنید اعاده را در خارج وقت واجب
ندانسته است بلکه سنت میداند و صدوق در بول اعاده وضو را نیز لازم دانسته
و در غایط اعاده نماز را واجب ندانسته و قول مشهور اولی و اظهر است

فصل دویم در اداب حمام بدانکه رفتن بحمام از جهت پاک نمودن بدن از چرک و کثافات
سنت است و بهتر ان است که روز چهارشنبه یا جمعه برود و در جمعه افضل است
و واجب است که در وقت داخل شدن عورت خود را بپوشاند اگر دیگری در حمام
باشد و مکروه است که مکشوف العورة داخل اب شود بلکه باید با لنگ باشد
و تا در ابست لنگ را از خود بر ندارد مگر انکه مظنه نجاستی در ان باشد که در ان
صورت گشودن ان از جهت شستن که خاطر جمع شود مانعی ندارد و اگر بی لنگ
در میان اب غسل کند غسل او صحیح است اگرچه مرتکب فعل مکروه شده خواهد بود
و اگر بی لنگ در خارج اب بایستد و غسل ترتیبی کند کراهتی نخواهد داشت بشرطی
که دیگری در انجا نباشد که نظر بعورت او کند و اگر دیگری باشد واجب است که عورت را
بپوشاند و اگر با وجود نظر کردن غیر نپوشاند و غسل کند غسل او صحیح است اگرچه
مرتکب فعل حرام شده خواهد بود و مکروه است بحمام رفتن و شکم ممتلی از طعام
باشد یا بالمره از ان خالی باشد بلکه باید اندک چیزی بخورد و برود و مکروه است

[illegible]

درحمام مسواک کردن وشانه بر ریش زدن ولنگ بر بعد سر مالیدن وسنت
شستن سر بخطمی وسدر خصوصا در هر روز جمعه وخضاب کردن ریش بوسمه
وحنا ونوره کشیدن در هر پانزده روز وترک کردن مردان نوره کشیدن را
تا چهل روز وزنان تا بیست روز کراهت شدیده دارد ودر هر روزی نوره کشیدن
کراهت ندارد مگر روز چهارشنبه واز بعضی اخبار کراهت در روز جمعه نیز
معلوم میشود واصح عدم کراهت است ومکروه است که در وقتی که نوره مالیده
باشد بنشیند ونوره گذاشتن بر موی بیابی (?) بعمل افضل است از تراشیدن ان و
بعد از نوره کشیدن حنا مالیدن بر مواضع ان مستحب است ودر جنابت نوره
کشیدن مانعی ندارد ومکروه است که پیر باید بحمام رود ودر بعضی اخبار رسیده
که باید زنان را از رفتن حمام منع کرد ومراد ان است که اجتماع ایشان در حمام مکروه
است واینکه زنی تنها بحمام رود مگر اینکه ممکن نباشد که در این صورت با وجود
جمعیت رفتن زنان بحمام مکروه نیست وسلام کردن در حمام کراهت ندارد لیکن
کسی که لنگ نبسته باشد سلام کردن وقران خواندن او مکروه است ونیز
تفدیه اگر کسی سلام کند جواب سلام او مانند سایر اوقات واجب است وجماع
با حلال خود اگر در حمام اتفاق افتد کراهتی ندارد ودر بعضی احادیث وارد شده
که در حمام خوردن اب سرد وریختن ان بر بدن موجب بعضی امراض است مگر ریختن
بر پاها در وقت بیرون امدن که موجب بر طرف شدن مرضهاست وکسی که بحمام
رود سنت است که در وقت رخت کندن بگوید اللهم انزع عنی ربقة النفاق وثبتنی
علی الایمان ودر وقت داخل شدن بیت اول بگوید اللهم انی اعوذ بک من شر
نفسی واستعیذ بک من اذاه ودر وقت داخل شدن بیت دویم بگوید اللهم اذهب
عنی الرجس النجس وطهر جسدی وقلبی واندکی در بیت یعنی بیت دوم مکث کند
وچون خواهد داخل بیت سیم شود که خزانه ایست قدری اب گرم بر سر وپاها بریزد
ودر بیت سیم مکرر بگوید اللهم انی اعوذ بک من النار واسئلک الجنة ودر وقت رخت

پوشیدن

پوشیدن بگوید اللهم البسنی التقوی وجنبنی الردی وسنت است که در وقت بیرون
رفتن عمامه بر سر ببندد **فصل سیم** در سایر انواع نظافت وپاکیزگی وان چند چیز است
اول مسواک کردن ودر ان ثواب عظیم است ودر اخبار ترغیب بسیار وتاکید
شدید بان شده ودر وقت وضو ساختن واراده نماز کردن وقرائت قران ودر سحرها
سنت موکد است واقل مسواک کردن ان است که انگشت بمالد وافضل مالیدن انگشت
ابهام است ومسبحه **دویم** چیدن ناخن است وچیدن جمیع ناخنهای دستها وپاها در روز
جمعه سنت موکد است وسنت است که در وقت چیدن بگوید بسم الله وبالله وعلی سنة
محمد وال محمد علیهم الصلوة والسلام ودر بعضی اخبار رسیده که اگر در روز جمعه احتیاج
بچیدن ناخن نباشد باید کارد یا مقراض بران مالیده شود تا سنت بعمل اید وبعد
از جمعه افضل روز پنجشنبه است ودر سه شنبه وشنبه نیز در اخبار رجحان رسیده
ومستحب است که در چیدن ناخنهای دست ابتدا شود بخنصر یعنی انگشت کوچک
دست چپ وختم شود بخنصر دست راست وبعد از چیدن مالیدن کارد و
مقراض وامثال ان بر سرهای ناخن برای هموار شدن ان سنت است ومکروه است
که بدندان چیده شود وانچه از ناخن چیده میشود دفن ان سنت است وبعد از چیدن
شستن سرهای ناخن که اهن بان رسیده مستحب است واز برای زنان افضل نچیدن
ناخنها وواگذاشتن انهاست مگر انکه بحدی رسد که باعث دغدغه در وضو شود
که در این صورت چیدن لازم است **سیم** گرفتن شارب است در هر جمعه ودر وقت
گرفتن دعای مذکور را برای چیدن ناخن را بخواند وگرفتن در روز پنجشنبه
نیز خوب است واگر چه افضل جمعه است وانچه از موهایی که گرفته میشود دفن
ان سنت است **چهارم** اصلاح ریش است یعنی مدور ساختن ان وگرفتن زیاده
از یک قبضه وابتدای قبضه از زیر زنخ است نه از زیر لب **پنجم** تراشیدن
موی سر است همچنانکه از بسیاری احادیث معلوم میشود واز بعضی احادیث معلوم
میشود که افضل واگذاشتن موی سر ونتراشیدن ان است بشرط تفریق یعنی چون

موی سر بلند شود آن را چهل شعبه کند یعنی که هر یک از آن شعبها قطعه علیحده شود و
از سایر قطعها جدا شود و آن یعنی اعتبار کراهت تفریق بر سد و اظهر و اقوی استحباب است
تراشیدن **ششم** شانه بر ریش زدن است و مروی است که هر که هفتاد مرتبه شانه
بر ریش زند و این عدد را بشمارد تا چهل روز شیطان از او دور شود و بعض روایات
سرمه کشیدن است در وقت خوابیدن و سنت است که عدد میل سرمه
طاق باشد بر جهت و از حضرت صادق مروی است که چهار میل بچشم راست بکشد و
سه میل بچشم چپ کشد **هفتم** استعمال بوی خوش است از گلاب و عبیر و غیر آن در وقت
هر نماز و اگر آن ممکن نشود روزی یک مرتبه استعمال کند و اگر آن نیز میسر نشود
یک روز استعمال کند و یک روز ترک کند و استعمال آن در روز جمعه سنت مؤکد است
مطلب ششم در بیان وضو و احکام آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام
وضو و وضو بر دو قسم است واجب و سنت و وضو واجب میشود از جهت نماز واجب
و طواف واجب و دست مالیدن بر نوشته قرآن هرگاه آن دست مالیدن بنذر یا
قسم واجب شده باشد و این بنا بر آن است که مالیدن دست و سایر اعضا بنوشته
قرآن بی وضو حرام است بشرطی که آن اعضا حس داشته باشد پس رسانیدن ناخن و
مو بخط قرآن بی وضو مانعی ندارد و وضو از برای چند امر سنت است اول نماز سنت
دوم طواف سنت سیم دست مالیدن بقرآن اگر واجب باشد چهارم خواندن و
برداشتن قرآن پنجم نماز میت ششم احرام و وضو در آن شرط نیست از اعمال حج هفتم داخل
شدن مسجد هشتم سعی در حاجت خود یا حاجت مؤمنی کردن نهم زیارت قبور مؤمنان
دهم خوابیدن خصوصا اگر جنب باشد یازدهم جماع کردن محتلم پیش از آنکه غسل
کرده باشد دوازدهم جماع کردن با زن آبستن سیزدهم ذکر کردن حایض در وقت
نماز چهاردهم داخل کردن در قبر پانزدهم جماع کردن غاسل میت هرگاه غسل نکرده
باشد شانزدهم بعد از بوسیدن از روی شهوت هفدهم بیرون آمدن مذی
و آب چند دیگر از ملاعبه زنان و بوسیدن ایشان یا غیر آن از محرکات شهوت

نهم میرسد هجدهم بیرون آمدن ودی است و آن آبی است که بعد از بول بیرون
می آید بشرطی که استبرا کرده باشد و اگر بعد از بول هنوز استبرا نکرده باشد که رطوبتی
بیرون آید آن رطوبت در حکم بول است که نجس است و وضو را باطل میکند نوزدهم
دست مالیدن بفرج زن بیستم بعد از قی کردن بیست و یکم بعد از خون آمدن از
بینی بیست و دوم بعد از خلال کردن که از آن خون بیرون می آید بیست و سیوم خنده
قهقهه در نماز بیست و چهارم خواندن زیاده بر چهار بیت از شعر باطل یعنی شعری که
در هجو مؤمنی باشد یا در مدح کردن شخصی باشد بصفاتی چند که در آن نباشد
یا در ترغیب بر امر حرام بیست و پنجم حصول تجدید یعنی اگر کسی وضو داشته
باشد سنت است که باز دیگر وضو را تجدید کند بیست و ششم دایم با وضو بودن
یعنی هر وقت وضوی او باطل شود سنت است که وضو بسازد که دائما با طهارت باشد
بیست و هفتم از برای مهیا شدن نماز فریضه یعنی سنت است که پیش از دخول
وقت وضو سازد که نماز را در اول وقت بجا آورد و اگر کسی بجهت ضرورت وضوی
ناقص ساخته باشد مثل وضوی جبیره یا وضوی تقیه یا بجهت بیماری دیگری
او را وضو داده باشد یا بجهت تعجیل قافله بر روی چکمه مسح کرده باشد سنت است
که بعد از بر طرف شدن عذر یک مرتبه دیگر وضو بسازد و همچنین هرگاه بعد از استنجا
بسنگ وضو ساخته باشد سنت است که بعد از استنجا با آب دوباره وضو بسازد
فصل دوم در موجبات وضو یعنی اموری که باعث شکستن وضو میشود و آن
چند چیز است اول بول دوم غایط سیم بادی که از موضع معتاد بیرون آید
چهارم خوابی که بر چشم و گوش غلبه کند چنانچه نه بیند و نشنود پنجم دیوانگی ششم
بیهوشی هفتم مستی هشتم استحاضه قلیله همچنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
و هیچ یک از مذی و مس فرج و بوسیدن و ختنه کردن و خنده قهقهه و بیرون آمدن
خون از مخرج بول و غایط هرگاه با آن بول و غایط نباشد موجب شکستن وضو نیست
و قول بشکستن در این امور بغایت ضعیف است **فصل سیم** در افعالی که در وضو

و هم چنین سنت است که هرگاه که از سفر خواهد وارد خانه خود شود وضو بسازد و داخل خانه شود و در روایت شده که هر که با وضو از سفر داخل خانه شود ... علامت غیر خود نکند الخ

واجبست و حقیقت وضو عبارت از آن افعال است و آن چند امر است اول
نیت و حق آن است که در نیت کافیست که بگوید یا در دل بگذراند که وضو میسا
زم جهة فرمان برداری خدا یا جهة تقرب بخدا یا وضو میسازم قربة الی الله و قصد
وجوب و مستحب بودن عمل و رفع حدث واجب نیست و اگرچه احوط است این معنی
که بگوید یا در دل بگذراند که وضو میسازم جهة مستحب بودن عمل و رفع حدث بجهة آنکه
واجبست قربة الی الله و باید دانست که معنی قربت آن است که این عمل را از جهة
نزدیک شدن بخدا و فرمان برداری او یا از جهة خوف از عذاب و امید ثواب
او بجا می آورم و باید این معنی را در دل بگذراند و باعث بر وضوی او امر دیگر باشد
پس اگر دل او بالکلیة غافل باشد بنحویکه مطلقا متذکر این معانی نشود یا بقصد
ریا وضو بسازد وضوی او باطل است و چون بنابر اقوی وضو واجب لغیره است
یعنی وجوبش بجهة عمل است و خود فی نفسه واجب نیست لهذا اگر وقت فریضه
داخل نشده باشد و بر ذمه او عبادتی واجب نباشد که مشروط بوضو باشد مثل
نماز قضای یومیه یا نمازی که بنذر واجب شده باشد و امثال آن در این صورت لازم است
که قصد وجوب نکند بلکه قصد سنت کند یا بمحض قربت اکتفا کند باین نحو که وضو میسازم
سنت قربة الی الله و کذا استدامت نیت در دل واجب است و تلفظ بزبان لازم نیست پس
اگر بزبان نیز تلفظ کند باکی ندارد و واجب است که بر حکم نیت باقی باشد تا از وضو
فارغ شود یعنی نیتی که منافی نیت باشد نکند مثل آنکه عضوی را بقصد ریا یا سرد
شدن بشوید یا آنکه قصد قطع وضو کند یا قصد فعلی کند که مبطل وضوست مثل
بول کردن و اخراج ریح و امثال آن و اگر چنین نکند ما دامی که اعضای سابقه خشک
نشده باشد اگر آن عضو را دوباره به نیت قربت بشوید وضوی او صحیح است و اگر
بشستن اول که به نیت ریا یا سرد شدن بود اکتفا کند وضوی او باطل است و ابتدای
نیت وقت شروع در شستن دستهاست که مستحب است تا وقت شستن رو و استصحاب
شستن دست در وقتی است که از ظرف سر کشاده وضو سازد همچنانکه بعد از این

مذکور

مذکور خواهد شد و در نزد شروع در شستن رو مضیق میشود یعنی اگر تا آن وقت
نیت نکرده باشد البته در آن وقت بکند و از آن تاخیر نیندازد که اگر هنوز
نیت نکرده رو را بشوید آن شستن بی صورت است و باید نیت بکند و دوباره رو را
بشوید و کسی که خواهد وضو بسازد جایز است که ابتدا یکنوبت یا بیشتر رو را بقصد
سرد شدن یا پاک ساختن گرد و غبار بشوید و بعد از آن بنیت وضو کند و رو را بشوید
و اگر به نیت قربت قصد ریا ضم کند وضوی او باطل است و اگر قصد سرد شدن یا پاک
ساختن بدن از گرد و غبار و امثال آن از اموری که لازم شستن است با آن ضم کند
بعضی از علما آن وضو را باطل دانسته اند و بعضی صحیح دانسته اند و محتمل بنابر اقوی
باشد و اگرچه اولی و احوط است و اگر چیزی را ضم میکند امری باشد که بحسب شرع راجح و
ممدوح باشد مثل اینکه قصد تعلیم کردن غیر را ضم کند شکی نیست که آن وضو صحیح
است و از قبیل این است که پیشنماز در بلند گفتن تکبیرة الاحرام به نیت قربت اعلام
ماموین را ضم کند یا کسیکه روزه میگیرد به نیت قربت قصد پرهیز را ضم کند یا کسی
که خمس و زکوة میدهد قصد اقتدا نمودن دیگران ضم کند که در این امور در ضمیمه
منافی نیت بلا اتفاق دویم از واجبات وضو شستن روست و حد آن در طول
از موضع رستن موی سر است تا آخر زنخ و در عرض قدری است که انگشت مهین
و وسطی کمیانی باشد از کسی که خلقت او باعتدال باشد و کوسه و غیر مستوی
الخلقة باید قیاس براو کند و باید از هر طرف قدری زیاد داخل کند تا حصول جزم
بیقین شسته شود و باید هرچه مانع باشد از رسیدن آب بر بشره و موهای بر رو رخها
ازاله کند چون آب بینی که خشک شده باشد و پیخ چشم و پارهای لب و سایر چرکها
که در رو یا لب یا حوالی چشم بهم رسیده باشد بلکه هر یک از اینها که مانع رسیدن آب باشد
باید ازاله کند و باید گوشهای چشم را دست بکشد که یقین برسیدن آب بآن حاصل شود
و ایضا از موی ریش که از حد رو تجاوز کرده باشد شستن آن واجب نیست یعنی در جانب
طول آنچه از حد زنخ زیاده باشد و در طرف عرض آنچه از ما بین دو انگشت مهین و میانه

[illegible]

بیرون افتد شستن ان واجب نیست واکر موی محاسن بسیار باشد بنحوی که زیر ان
از بشره اصلا نمایان نباشد تخلیل ان یعنی رسانیدن اب بزیر ان واجب نیست
بلکه سنت هم نیست واکر محاسن کم مو باشد بنحوی که بعضی از بشره که در زیر ان است
نمایان باشد و در بعضی حالات نمایان نباشد مراعات احتیاط در این صورت اولی است
در این صورت انچه ظاهر و نمایان است باید شسته شود واکر بنحوی باشد که در بعضی حالات
نمایان باشد و در بعضی حالات نمایان نباشد مراعات احتیاط در این صورت اولی است
و در شستن رو واجب است که ابتدا از بالای رو کند یعنی اب بر موضع رستنگاه موی سر
وارد نموده فرود اورد تا اخر رو واکر جزوی از رو خواه در سمت فرود امدن اب باشد یا نه
اب بان نرسد و شسته نشود باید بعد اب بان برساند واکر چه اجزائی که پایین تر
از ان باشد اب بان رسیده باشد و شسته شده باشد و لازم نیست که البته
هر جزوی اسفل خواه در سمت فرود امدن اب باشد یا نه پیش از اعلی شسته
نشود وان هر طرف ابتدا باعلی شود و بعد از ان باسفل زیرا که این در نهایت اشکال
است بلکه قدر واجب همچنانکه مذکور شد ان است که در ریختن اب ابتدا ببالا شود
و فرود اورده شود تا اسفل و هر موضعی که اب باو نرسد بعد از اب برساند واکر
پایین تر ان اب رسیده باشد کافیست و دوباره اب رسانیدن بان لازم نیست و
اکر چه قبل از شستن موضع بالا تر اب بان رسیده باشد واکر در اب ریختن ابتدا
بموضع رستنگاه مو نکند بلکه ابتدا بپایین رو یا وسط رو ریزد و از انجا ببالا ببرد
وضوی او باطل است واکثر عوام این معنی را مراعات نمیکنند و باین جهت وضوی
ایشان بیصورت باشد نماز ایشان نیز صورتی ندارد **سیم** از واجبات وضو شستن
دستهاست و واجب است که ابتدا بمرفق کند و اصل مرفق را نیز داخل کند و از انجا بشوید
تا سر انکشتان واکر عکس کند یعنی ابتدا بطرف انکشتان کند و از انجا بشوید تا مرفق
همچنانکه سنیان میکنند وضوی او باطل است و در شستن دست جایز است که
از اب بزیر بند بنحوی که اب بهمه ان برسد بشرطی که در فرود ریختن ابتدا بمرفق شود و

همچنا

همچنانکه اب برسد کافیست و احتیاج بدست مالیدن بران نیست واکر کسی از مرفق
تا بند دست بشوید و از بند دست تا انکشتان نشوید یا بعضی از انکشتان یا ما بین
انها را نشوید همچنانکه بعضی از عوام چنین میکنند وضوی او بیصورت است و باطل
است و واجب است که موهای دست را تخلیل کند یعنی اب بزیر ان رساند واکر چه
بسیار باشد بنحوی که زیر ان از بشره نمایان نباشد واکر در دست انکشتری یا دست
بند باشد و مانع رسیدن اب باشد واجب است که انرا حرکت دهند که اب بزیر ان
برسد و شستن ناخنها نیز واجب است واکر چه بسیار بلند شده باشد و کسی
که بعضی از دست او قطع شده باشد باید انچه تا مرفق باقی مانده است بشوید واکر از
مرفق قطع شده باشد شستن ان دست در وضو از وی ساقط است و در شستن رو
و دستها قدر واجب انست که مسمای شستن بعمل اید یعنی در عرف انرا شستن بکویند
و شستن عرفی وقتی بعمل می اید که جریان اب بعمل اید و اقل ان این است که یکجزو
اب بدو جزو بدن جاری شود و مجرد مالیدن دست تر و تر ساختن عضو بدون جریان
همچنانکه طریق روغن مالیدن است کافی نیست **چهارم** مسح مقدم سر است یعنی
موی پیش سر یا جای مو اکر مو نباشد و مسح پیشانی بیصورت است زیرا که ان موضع
شستن است نه موضع مسح و مسح بر حایل مانند عمامه و جرم حنا و امثال ان کافی نیست
و در روایتی رسیده که مسح بر حنا جایز است و ان روایت ضعیف است و اعتباری بان
نیست و کویا مراد از ان صورتی باشد که جرم حنا باقی نباشد و مسح بر رنک ان شود
و در حال اختیار ان شکی نیست و بنا بر اقوی واجب نیست که از فوق بتحت باشد بلکه مستحب است
و عکس هم جایز است و در مسح مسمی کافیست یعنی انچه را در عرف مسح بکویند کافیست
پس کذاشتن بلند انکشت و حرکت دادن ان بنحوی که مسمای کشیدن بعمل اید کافیست
و اکتفا بکذاشتن ان بدون کشیدن جایز نیست و ظاهر ان است که کشیدن یعنی
از عرض یک انکشت کافی نباشد و بعضی کمتر از مقدار سه انکشت را کافی ندانسته اند
و اقوی خلاف ان همچنانکه مذکور شد و لازم نیست که مسح بانکشت باشد بلکه بهر چیز

از دست که بعمل اید کافی است اما لازم است که مسح بباطن کف بشود و بظاهر ان کافی
نیست مگر در حالت ضرورت و سنت است که مسح بسر دست راست بشود همچنانکه
در حدیث زراره وارد شده و بر زنان واجب نیست که در وقت مسح کشیدن مقنعه
از سر بردارند بلکه کافی است که انگشتان زیر مقنعه کنند و بسمای مسح را بعمل اورند
و بعضی علما واجب دانسته اند که در وقتهای صبح و شام مقنعه را از سر بردارند و مسح
کنند و ظاهر ان است که این سنت باشد بجهت دلالت بعضی اخبار بر این معنی و جایز است
که مسح بر روی مو کنند بشرطی که موی پیش سر باشد و این قدر بلند نشده باشد
که از حد پیش سر تجاوز کند پس اگر موئی که از غیر پیش سر رسیده باشد و بر پیش سر امده
باشد مسح بر ان جایز نیست و اگر موی پیش سر بلند شده باشد چنانچه پیش از سر گذشته
باشد و بر پیشانی دو عذار افتاده باشد یا بنحوی باشد که اگر کشیده شود از پیش سر بگذرد
و بموضع دیگر رسد مسح بر ان قدری که از پیش سر تجاوز نکرده جایز است و بر زیادتی جایز
نیست و این تفصیل بعینه در موی سر مردان نیز جاری است و واجب است که مسح
سر و پاها ببقیه تری وضو باشد خواه در دست باقی باشد یا از محاسن و موی ابرو
و مژه یا از سایر اعضای وضو بردارد و در صورتیکه از محاسن بردارد احوط ان است
که از موهائی بردارد که از حد رو نگذشته باشد و از موهائی که از محاذات رو گذشته
باشد گرفتن ان لازم نیست بر ندارد و اگر رو و سر بریده شده باشد از ابرو و
بر ندارد زیرا که اب مرتبه سیم از اب وضو نیست و حکم اب خارج دارد خواه حرام باشد
یا نه و اگر از اب تازه که از بقیه تری وضو نباشد مسح کند مسح او باطل است پس اگر
در زیر باران وضو بسازد بعد از شستن رو و دستها باید احتیاط کند که دست و
از اب باران تر نشود بلی اگر باران جزوی از دست که بان مسح میکند باران نرسیده
باشد مسح او صحیح است و اگر چه دیگر اجزای ان باران برسد و اگر در موضع مسح تری
باشد پس اگر تری دست بر تری ان غالب باشد حرجی در مسح نیست و اگر تری موضع مسح
خواه سر باشد یا پاها زیاده از تری دست باشد در مسح دغدغه است بلکه چه

صورت است

صورت است و باید موضع را خشک نمود و مسح کرد پس اگر در وقت شستن رو
اب بر موضع مسح بریزد و در وقت مسح تریهای ان باقی باشد در مسح دغدغه خواهد بود
هرگاه تری زیاده از تری دست باشد یا مساوی ان باشد و خشک ساختن این
لازم خواهد و بعضی گفته اند تری موضع مسح ضرر ندارد و اگر چه زیاده از تری دست باشد
و این ضعیف است زیرا که ان تری در حکم اب تازه است که خارج از تری وضو است و اگر
از اب وضو قدری بسیار از رطوبت در دست باشد که از گذاشتن و کشیدن ان
بموضع مسح غسل بعمل اید یعنی جریان حاصل شود حق ان است که اگر غسل ضعیف باشد
که در ضمن او مسح بعمل اید ضرر ندارد بشرطی که قصد او این باشد که زیادتی بود لازم نیست
و یکبار است پنجم از واجبات وضو مسح پاهاست و حد ان از سر انگشتان است
تا کعب و واجب است که از باب مقدمه قدری زیاد در داخل کند تا تحصیل وجوب یقین
مسح شود و کعب بنا بر مشهور عبارت است از قبه قدم یعنی بر امدگی که بر پشت پا است
و علامه و بعضی از متاخرین گفته اند کعب مفصل ساق و قدم است که بند پا باشد و
این احوط است و فرو کردن همه عرض پاها در مسح ضرور نیست بلکه اگر بقدر یک انگشت
دست از سر انگشتان پا بکشد تا کعب کافی است و اما همچنانکه در حدیث صحیح وارد شده
جایز است که همه کف دست پا را مسح کند یعنی بند دست را بر سر انگشتان پا گذارد و
بنحوی بکشد که در اخر مسح سر انگشتان دست از کعب جدا شود و باید پا را محکم کند و
دست بر ان بکشد نه انکه پشت پا را بر کف دست کشد و بنا بر اقوی در مسح پاها ترتیب
واجب نیست یعنی ابتدا بهر یک از پایها راست و چپ میتوان کرد و عکس در مسح پاها
جایز است یعنی میتوان ابتدا بکعب کرد و از انجا تا سر انگشتان کشید و اگر بر روی پا حایلی
باشد مانند چکمه و جوراب و امثال ان مسح بر ان جایز نیست و واجب است که انها را
بیرون اورد و بر روی پا مسح کند بلی در حالت تقیه مسح بر چکمه و امثال ان جایز است
چون سنیان چنین میکنند و همچنین در حال ضرورت چون وقت برف و شدت سرما
در مسح بر روی چکمه جایز است و از ان قبیل است که هرگاه بخواهد چکمه را بیرون

کند از قافله باز ماند و بعد از زوال ضرورت آن وضو باطل نمیشود بلکه تا حدثی
صادر نشود باقی است و با آن نماز میتوان کرد واگرچه متمکن باشد از وضوئی
که در آن نقصانی نباشد و سنت است مسح پای راست را بدست راست بشود
و مسح پای چپ بدست چپ بشود همچنانکه در صحیحه زراره وارد شده هرچند
اکثر اصحاب متعرض آن نشده اند **ششم** از واجبات وضو ترتیب است بطریقی
که مذکور شد یعنی اول رو را بشوید و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست
چپ و بعد از آن مسح پیش سر کند و بعد از آن مسح پاها کند و در مسح پاها همچنانکه
مذکور شد بنا بر اقوی ترتیب واجب نیست پس جایز است که پای چپ را اول مسح کند
و بعد از آن پای راست را پس اگر کسی مخالفت ترتیب کند و عضوی را که باید مقدم داشت
موخر دارد هرگاه اعضای سابق خشک شده باشد باید وضو را سر بگیرد و اگر
خشک نشده باشد رعایت کند که مخالفت ترتیب شده نشود بنحوی که ترتیب حاصل شود
پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید و ترتیب رو باقی باشد واجب است
که بعد از آن که دست راست را بشوید نوبت دیگر دست چپ را بشوید و اعاده شستن
رو لازم نیست و اگر سهوا اول دست چپ را بشوید و بعد از آن دست راست را
پس متذکر شود باید همین دست چپ را بشوید و شستن دست راست را دوباره
لازم نیست و اگر عمدا چنین اعاده کند شستن هر دو لازم است **هفتم** موالات است
و مراد از موالات بنا بر اقوی آن است که هر عضوی را پیش از خشک شدن جمیع اعضای
سابقه بشوید پس اگر دست راست را وقتی بشوید که رو خشک شده باشد وضوی
او باطل است و همچنین اگر دست چپ را وقتی بشوید که رو و دست راست خشک شده
باشد وضوی او باطل است اما اگر دست چپ را وقتی بشوید که تری دست
راست یا رو باقی باشد وضوی او صحیح است و بعضی گفته اند که مناط باقی بودن
تری عضو است که بی واسطه مقدم بر آن عضو است و تری عضوی که بواسطه مقدم است
کافی نیست و بنا بر این در شستن دست چپ واجب است که تری دست راست

باقی باشد و باقی بودن تری رو بدون تری دست راست کافی نیست و حق آن است
که همین که تری در یکی از اعضای سابقه باقی باشد کافی است و اگرچه آن عضو بواسطه
مقدم باشد و عضوی که واسطه است خشک شده باشد لهذا در حین شستن
دست چپ اگر تری رو باقی باشد وضو صحیح است و اگرچه دست راست خشک
شده باشد و بعضی گفته اند مراد از موالات پی در پی شستن اعضاست بنحوی که
بحسب عرف و عادت فاصله در میان دو عضو حاصل نشود پس اگر رو را بشوید
و بعد از فاصله عرفیه دست راست را بشوید وضوی او باطل است و اگرچه تری
رو باقی باشد و بعضی گفته اند در این صورت وضوی او صحیح است اما فعل حرام
کرده است و اظهر و اقوی آن است که مراد از موالات آن است که ابتدا مذکور شد و اگر
کسی پی در پی وضو سازد بنحوی که در ما بین هیچیک از دو عضو فاصله نباشد اما
بجهت شدت یا سببی دیگر عضو سابق پیش از شستن لاحق خشک شود و بطریقی دیگر
وضو ممکن نباشد در این صورت وضوی او صحیح است و خشک شدن اعضای
سابقه ضرری بوضوی او نمی رساند و در این صورت هرگاه از برای مسح تری در اعضا باقی
نباشد جایز است که مسح را باب تازه کند و بجهت ضرورت و اضطرار حرجی در آن نیست
و بعضی در این صورت احتمال وجوب تیمم داده اند و اول اظهر است و هرگاه هوا بسیار
رطب باشد و بجهت اسباغ وضو در وضو طول بهم رسد بنحوی که اگر هوا معتدل می بود
در وقت شستن هر عضو تری در اعضای پیش باقی نمی بود حرجی در وضو نیست
زیرا که مناط باقی بودن تری است بحسب حس و در این صورت باقی است و زایل شدن
آن بر تقدیر اعتدال هوا مدخلیت ندارد **فصل چهارم** در شروطی که مراعات آنها
در وضو واجب است و آن چند امر است **اول** پاک بودن اعضای وضو پیش از وضو
ساختن پس اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد یک شستن از برای ازاله نجاست
و وضو کافی نیست بلکه باید اول ازاله نجاست بشود بعد از آن بجهت وضو شسته شود
دویم آنکه جمیع افعال وضو را خود او بعمل بیاورد پس اگر دیگری

[illegible]

یا دست او را بشوید یا مسح سر یا پاهای او را کند وضوی او باطل است مگر در حالت ضرورت
و اضطرار اینجه را واجب است که خود بجا آورد همچنانکه مذکور شد شستن و مسح
کردن است پس اگر دیگری آب بر کف او بریزد و او خود با آن آب رو یا دست را بشوید
مانعی ندارد و اگر چه مکروه است بلی اگر دیگری آب بر رو یا دستهای او بریزد و خود همین
دست بر آن بکشد آن وضو باطل است زیرا که از ریختن شستن تمام یا بعض الجمله بعمل
می آید سیم انکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار میگیرد
مباح باشد و غصبی نباشد پس وضو ساختن در مکان غصبی جایز نیست خواه خود
غاصب آن مکان باشد یا دیگری و همچنین وضو ساختن در فرش غصبی باطل است
و اگر چه زمین غصبی نباشد و اگر نداند که آن مکان یا فرش غصبی است و در آن وضو
او صحیح است و اگر داند که غصبی است اما نداند که در مکان و فرش غصبی وضو
بصورت نیست این ندانستن فایده ندارد و وضوی او باطل است و در کفش غصبی
نیز وضو ساختن جایز نیست و اینجان کفشهای مردم را که از راه غفلت و اشتباه
در مجامع بیکدیگر عوض میشود در حکم کفش غصبی نیست و ظاهر آن است که صاحبانش
راضی بوضو ساختن در آن باشند بلی اگر ظن غالب براضی بودن نباشد وضو در آن
نسازد و از ظرف غصبی نیز وضو ساختن جایز نیست خواه ظرفی باشد که آب از آن
بر دست بریزد چون افتابه و یا ظرفی باشد که دست در آن کند و آب بردارد
چون طاس و طشت و کاسه و امثال آن و حکم وضو ساختن در ظرف نقره و طلا مذکور
شد چهارم انکه آب وضو پاک باشد پس وضو ساختن با آب نجس جایز نیست و
همچنین وضو ساختن با آب مشتبه بنجس جایز نیست همچنانکه سابقا مذکور شد
پنجم انکه آب وضو مضاف نباشد پس وضو ساختن از مثل گلاب و اقسام آنها
صحیح نیست و اگر دو ظرف باشد که یکی آب مطلق داشته باشد و دیگری آب مضاف
مانند گلاب بی بو و بیکدیگر مشتبه باشند و آب دیگر نباشد واجب است که از هر یک
وضو بسازد که یکی از این دو وضو درست خواهد بود البته ششم انکه آب وضو مباح

باشد و غصبی نباشد پس اگر وضو سازد با آبی که داند غصبی است وضوی او باطل است
و اگر چه نداند که با آب غصبی وضو جایز نیست اما اگر نداند که آن آب غصبی است وضوی
او صحیح است و مخفی نماند که این مسئله اگر چه سابقا مذکور شد لیکن چون در این زمان
آبهای غصبی بسیار شده و بر اکثر مردم حقیقت حال مشتبه شده و بعضی علمای عصر نیز در بعضی
اقسام آبهای غصبی تجویز وضو و غسل از آن میکنند و این در نظر حقیر بی صورت است
لازم است که ما در اینجا اشاره کنیم باقسام آنها و کیفیت مغصوب شدن هر یک و
حکم آن تا حقیقت حال در محل نزاع معلوم شود لهذا میگوییم آب از چهار قسم بیرون
نیست اول آبی که کسی آن را احراز کرده باشد یعنی آب مباحی را بر داشته باشد و در ظرف
خود کرده باشد و شکی نیست که این آب را آن شخص مالک میشود و اگر دیگری از آن بدون
اذن او بردارد مغصوب میشود و وضو و غسل از آن صحیح نخواهد بود و این محل خلاف
و گفتگو نیست دوم آب شطوط و رودخانها و آب کوهها و آب باران قبل از آنکه
کسی مالک بشود با آنکه در ظرف خود کند یا جاری در نهر مملوک خود کند و این قسم هم
محل گفتگو نیست زیرا که خلافی نیست که همه مسلمانان در این آب شریکند و هر که خواهد
میتواند از آن بردارد و در غسل و وضو و سایر امور استعمال کند سیم آبی از آبهای
مباحه مذکوره که شخصی از داخل نهر مملوک خود کرده باشد و بنابر اقوی و اشهر
آن شخص آن را مالک میشود چهارم آبهای قنوات و چشمهایی که مردمان از برای خود
تملک کرده باشند و از آن آب بر روی زمین جاری نموده باشند و خلافی در میان
علما نیست که هر که قناتی حفر کند و از آن آب بر روی زمین جاری کند آن قنات را
با آن آب مالک میشود و همچنین هر که نهری از برای جریان آب در صحرایی که بلا مالک باشد
حفر کند آن را مالک میشود و در این دو قسم اخر یعنی قسم سیم و چهارم ظاهرا خلافی در میان
علما نیست که غصبیت از یکی از دو امر متحقق میشود اول شق اینکه بطریقی که دیگری
متصل بنهر مملوک آن شخص خواه آب آن از قسم سیم باشد یا چهارم نهری بکند و آب آن شخص را
بدون رضای او داخل نهر خود کند دوم انکه اصل نهر و قنات و آب آن را بدون رضای

مالک ضبط کند و چون این معلوم شد میگوییم که نظر بقواعد و فتاوی فقها بعد
از تحقق غصبیت بهر یک از دو طریق که اتفاق افتد باید وضو ساختن و غسل کردن
از آن آب جایز نباشد زیرا که کلام فقها مطلق است در اینکه غسل و وضو از آب غصبی
جایز نیست نه از برای غاصب و نه از برای غیر او پس هر آبی که بر آن صادق آید که غصبی است
باید غسل و وضو از آن صحیح نباشد و شبهه نیست که قناتی که مالک آن کلا او بعضا از دیگری
بقهر و جبر ضبط کرده باشد و مالک را از تصرف او منع نموده باشد بر آب آن صادق است
که غصبی است بالاتفاق پس باید غسل و وضو از آن صحیح نباشد و این مطابق قواعد
و کلام فقهاست و مخالفی در اینجا از مشاهیر فقها ظاهر نیست مگر اینکه سید مرتضی
چون تجویز نماز در صحرای غصبی کرده است نظر ببقای اذن شاهد حال ظاهر آنست
که در این قسم آب غصبی نیز تجویز غسل و وضو بکند و بعضی هم از متاخرین نیز گویا قائل باشند
بصحت وضو و غسل از این آب یعنی آب نهر و قناتی که مغصوب شده باشد و بعضی از
اهل عصر در غصبی بودن بعضی از نهرهایی که بلا شبهه غصبی است شبهه نموده و از آب
غصبی نمیدانستند پس مخالفتی که در اینجا واقع است در دو موضع است اوّل
مخالفتی که ظاهر از سید مرتضی است و بعضی از معاصرین اختیار نموده و حاصل
قول ایشان آنست که شکی نیست که این آب غصبی است لیکن این آب پیش از
مغصوب شدن نظر بشاهد حال غسل و وضو از آن صحیح بود پس باید بعد از
مغصوب شدن نیز جایز باشد نظر باستصحاب اذن مذکور و این سخن باطل است
بچند وجه اول آنکه فقها مطلقا حکم کرده اند که وضو و غسل از آب غصبی جایز نیست
و غصبی بودن بر این آب صادق است و هر گاه وضو و غسل از این آب غصبی جایز
می بود چگونه جمیع فقها حکم مطلق میکردند و متعرض این قسم آب غصبی نمیشدند
که وضو و غسل از آن جایز است و حال آنکه عمده و بیشتر افراد آن این قسم است
که اصل قنات و نهر بجبر و عدوان ضبط شده باشد پس معلوم میشود که غرض
ایشان از اذن شاهد حال در صورتیست که غصب نشده باشد و در صورتیکه

مغصوب

مغصوب شده باشد اذن مذکور برطرف شده و بطلان غسل و وضو در نزد ایشان مسلم
بلکه اجماعی بوده دوّم آنکه اصل اذن شاهد حال دلیلی ندارد و این تحقیقی است
که علامه و شهید گفته اند و دیگران تابع ایشان شده اند و شبهه نیست که دخل
و تصرف در مال غیر بدون اذن او بهیچ وجه جایز نیست و این معنی اجماعی مسلمین است
پس نظر باین باید احدی بهیچ نحو استعمال آب دیگری را نکند تا از جانب او مأذون شود
و علامه و شهید و دیگران که گفته اند غسل و وضو و شرب از انهار غیر جایز
است میگویند بجهت این است که در اینجا اذن عرفی حاصل است یعنی عرف و عادت حکم
میکند که صاحب آب باین قسم استعمالات چون ضرری باو نمیرسد راضی باشد و
از این جهت گفته اند که جایز نیست که حیوانات بسیار را بر سر آب غیر برد که از آشا
میدن آنها نقصان در آن بهم رسد زیرا که در این صورت ممکن است راضی نباشد
پس تجویز ایشان بنا بر آن است که اذن در اینجا حاصل است لهذا میگوییم چون
تصرف در مال غیر بهر نحو از انحا حرام است تا یقین باذن او حاصل شود یا بتصریح
او یا بفحوی و شاهد حال باید در موضعی که اذن یقینی نباشد تصرف بصورت باشد
پس میگوییم قدر ثابت آنست که تصرف در آب مذکور پیش از غصب شدن جایز است
یا بجهت حصول علم عادی برضای مالک یا بجهت آنکه اجماعی است که پیش از غصب شدن
استعمالات مذکوره جایز است اما بعد از غصب شدن نه اجماع است بر جواز استعمال
بلکه ظاهر اجماع بر خلاف آنست و نه یقینی است باذن و رضای زیرا که ظن غالب است
که در این صورت مالک راضی نیست که احدی از آن استعمال کند از جهت تضییق بر غاصب
زیرا که شبهه نیست و همه کس میدانند که اگر آب مغصوب را مردمان از آن اجتناب کنند
و احدی آنرا استعمال نکند و اجاره نکند و از آن دوری کنند امر بر غاصب تنگ میشود
و باین جهة کاهش دست بردارد و هر که این معنی را احتمال دهد البته باستعمال مردمان
راضی نیست و اگر بعضی راضی باشند شکی نیست که بعضی دیگر راضی نیستند پس در
هر موضعی از نهرهای غصبی شک در رضا و اذن شاهد حال بهم رسد و همین که شک بهم رسد

نظر بانکه اصل و مال غیر حرمت تصرف است تا اذن و رضای او جزما معلوم شود باید وضو و غسل در آن آب جایز نباشد سیم اینکه در زمین غیر هرگاه غصبی نباشد وضو و غسل باذن شاهد حال جایز است و بعد از غصب شدن جایز نیست پس باید آب هم در این حکم شریک باشد زیرا که فرق گذاشتن بی صورتست و اگر التزام کند که وضو و غسل در زمین مغصوب هم جایز است فساد آن در کمال ظهور خواهد بود زیرا که ظاهرا خلاف اجماع است و از عبارت فقها کسی تجویز وضو و غسل در مکان غصبی نکرده مگر سید مرتضی همچنانکه مذکور شد و با وجود اتفاق سایر فقها اعتبار بخلاف سید نیست و عمده آنست که هر که تجویز وضو و غسل از آب مغصوب میکند در صورتیست که اصل قناة غصبی شده باشد و در صورت شق الکثیر تجویز نمیکند یا در هر دو صورت تجویز میکند و فساد هر یک از دو تقدیر در غایت ظهور است

موضع دویم از محال افتادن است که بعضی توهم کرده اند که این آب وقتی غصبی میشود که غاصب آنرا بگیرد و در زمین خود جاری کند پس از دهن قناة تا موضعی که پیش از غصب هم از آنجا آب میرفته در حکم مغصوب نیست و غسل و وضو از آنجا صحیح است و از آن موضعی که غاصب آنرا میگیرد و در ملک خود یا ملک دیگری جاری میکند مغصوب است و شکی نیست که این سخن از خیالات فاسده و اوهام باطله است زیرا که حقیقت غصب عبارتست از مستولی شدن کسی بر مال دیگری بدون رضای او بنحوی که مالک متمکن از تصرف در مال خود نباشد و شکی نیست که قنوات مغصوبه که محل گفتگوست قنواتیست که مالک داشته یا وقف بوده و ارباب جورها از ضبط و تصرف نموده اند بنحوی که مالک و متولیها بهیچ وجه اختیار تصرفی نیست زیرا که اگر خواهد قنات را پر کند یا تنقیه کند یا آب آنرا از ابتدای قنات بنهری دیگر جاری کند نمیتوانند و اگر خواهند که دیگری را بر عمل او اذن دهد متمکن نیست و غاصبین انواع تصرف در آن مینمایند و وضع ید بر آن نموده زیرا که قنوات را تنقیه میکنند و اگر جایی از آن خراب شود میسازند و هر نوع تصرف و وضع ید که در قنات تصور میشود اجرا

بعمل می آورند و هرگاه اصل قناة غصبی شود و آبرا بزور غاصب بمصرف رساند آنچه آب آن از زمین قنات تا هر جا که برود مغصوب خواهد بود و اگرچه قدری از مجرای آن مجرای باشد که پیش از غصب نیز آب از آنجا میرفته و حال آنکه فی الحقیقه اصل مجری نیز مغصوب است زیرا که اگر خراب شود و عیبی بهم رساند غاصب آنرا اصلاح میکند و صاحب بهیچ وجه تصرفی نمیتواند بکند و شبهه نیست که قنوات و انهار غصب تعلق بانها میگیرد و مغصوب میشوند همچنانکه علما عموما و خصوصا تصریح بان کرده اند در صورت معروضه یعنی صورتی که دیگری آنها را ضبط کند بنحوی که اصلا اصحاب آنها متمکن از هیچ دخل و تصرفی نباشند هرگاه مغصوب نباشند عمده ایشان مغصوب بودن آنها در چه صورت خواهد بود و حقیقت حال آن است که نظر بقواعد عقلیه و نقلیه آب با وجود اتصال یک جزو است و حقیقت است واحد پس اگر جزوی از آن که غاصب آنرا در ملک خود جاری ساخته مغصوب باشد آنچه متصل بان است و بتدریج داخل زمین او میشود بان عضو است و معنی ندارد که با وجود اتصال و پی در پی رسیدن بعضی مغصوب باشد و بعضی نباشد و بالجمله فساد این توهم بر هر ذی شعوری ظاهر است والعلم عند الله و مخفی نماند که در صورتی که بعضی از آب قنوات و چشمها غصبی شود و بعضی دیگر در تصرف صاحبانش باشد کیفیت حکم آن بتفصیل که سابقا مذکور شد

فصل سیم در مستحبات وضو و آن چند امر است اول مسواک کردن پیش از مشغول شدن بوضو دویم آنکه اگر از ظرف سر گشاده مثل کاسه و طاس و امثال آن وضو سازد پیش از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست بشوید پس اگر آن وضو بعد از خوابیدن یا بول کردن باشد یک نوبت بشوید و اگر بعد از غایط باشد دو نوبت بشوید سیم آنکه اگر ظرف سر گشاده وضو سازد از جانب راست خود گذارد و بدست راست آب از آن بردارد چهارم آنکه اگر در وقت وضو ساختن رو بجانب قبله کند پنجم آنکه سه نوبت مضمضه و سه نوبت استنشاق کند آنکه رو را بدست راست بشوید ششم آنکه آب وضو یعنی آنچه از آب که در وضو صرف میشود بمقدار یک مد باشد و آن بحساب شهور پنجاه درم بوزن شاه است و مثقال

[illegible]

و ربع مثقال و ربع ربع مثقال **هفتم** خواندن دعاهایی است که در وقت شستن و مسح کردن اعضا وارد شده **هشتم** آنکه در شستن دستها مردان ابتدا بظاهر دست کرده آب را بر ظاهر مرفق بریزند و زنان ابتدا بباطن دست کرده آب را بر طرف باطن مرفق بریزند **فصل ششم** در مکروهات وضو یعنی اموری که بجا آوردن ضرری بوضو نمیرساند اما ترک آنها بهتر است و آن چند چیز است **اول** استعانت نمودن بدیگری یا جوی که دیگری آب بر کف دست وی بریزد او رو و دستهای خود را بشوید اما اگر دیگری بضرورت آب بر رو یا بر دستهای او بریزد وضوی او باطل است همچنانکه سابقا مذکور شد **دویم** وضو ساختن از آبی که بد بو یا بد رنگ باشد یعنی رنگ یا بوی آن بغیر نجاست تغییر یافته باشد **سیم** وضو ساختن از آبی که در ظرفی باشد و آن ظرف بکرم شده باشد **چهارم** وضو ساختن از ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد و در این مسئله تفصیلی است که قبل از این مذکور شد **پنجم** وضو ساختن از ظرفی که در آن صورت حیوانی نقش شده باشد **ششم** وضو ساختن از آبی که سؤر حیوانی باشد که گوشت آن مکروه باشد یا حرام باشد اما پاک باشد چون آب و اسب و الاغ و بکر بر و امثال آن **هفتم** وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر خواب و باد باشد اما از حدث خواب و باد کراهتی ندارد **هشتم** خشک ساختن آب وضو از اعضا برو پاک و دستمال و امثال آن و بعضی خشک ساختن بآفتاب و آتش را نیز مکروه دانسته اند و این دلیلی ندارد **فصل هفتم** در سایر احکام و مسائلی که متعلق بوضوست و آن چند مسئله است **مسئله اول** شبهه نیست در اینکه شستن رو و دستها سه نوبت حرام و بدعت یعنی شستن مرتبه سیم ریخته میشود خارج از آب وضوست لازم می آید که مسح سر و پاها بآب تازه شده باشد و باین جهت وضو باطل میشود اما شستن رو و دستها دو نوبت بنابر مشهور سنت است یعنی شستن مرتبه دویم سنت است و آب آن آب وضوست و مسح بآن صحیح است و بعضی گفته اند نوبت دوم سنت نیست اما حرام نیست و باین جهت مسح کردن از آن مانعی ندارد زیرا که آن آب خارج از وضو نیست و این مذهب

مخفی نماند که آنکه ... در وزن ... مثقال ... ربع مثقال ... نصف مثقال ... ربع ربع مثقال ... والله اعلم [illegible]

[illegible]

ضعیف است زیرا که معنی ندارد عملی جزء عبادت باشد و جزو واجب باشد و سنت و بعضی گفته اند نوبت دویم جایز نیست و بدعت است و آب آن آب وضو نیست پس مسح سر و پا بآب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود و این مذهب نیز در غایت ضعف است و مخالف احادیث بسیار و عمل اصحاب است و چون محل نزاع در صورتی است که عضو در نوبت اول تمام شسته شده باشد و در نوبت دویم از اجزا شوید که اگر نوبت دویم شسته نشد همان نوبت اول کافیست هذا بعضی گفته اند که اولی آنست که هر یک از رو و دستها بدو غرفه یعنی دو آب ریختن شسته شود یعنی یکبار آب بر آن بریزند و دست بر آن تمام تا شستن بعمل آید و این سخن نیز خالی از تحقیق است زیرا که خلافی در میان فقها نیست که یک مرتبه آب ریختن بعضو و شستن کافیست خلاف در اینست که شستن در نوبت دوم سنت است یا نه و دو کف ریختن و در نوبت دوم دست مالیدن تا عضو شسته شود اگر یک شستن باشد چنانکه ظاهر است حاصل این قول آن خواهد بود که اولی یک شستن است و اگر دو شستن باشد حال آنکه مرجح این است راجع بقول مشهور خواهد بود و بالجمله اقوی آن است که مستحب است که هر یک از رو و دستها را دو نوبت بشوید بلی اگر کسی خواهد احتیاط کند باید بیشتر از یک مرتبه نشوید زیرا که یک مرتبه شستن باتفاق جمیع علما وضو صحیح است بخلاف آن است که عمل سنتی ترک شده خواهد بود تا برفع الاولی و اگر رو را دو مرتبه بشوید و دستها را یک مرتبه بشوید یا رو و دست راست دو مرتبه بشوید و دست چپ را یک مرتبه بشوید بآن وضو صحیح خواهد بود باعتبار آنکه در این صورت آب مسح تازه نخواهد بود بلکه بنابر قولی که این اوردیم نیست بعضی داده اند که شستن مرتبه دویم بهر یک از رو و دستها بدعت است نیکو معلوم نیست خواهد بود **مسئله دویم** اگر کسی در اثنای وضو شک کند که عضوی را شسته است یا نه واجب است که آن عضو را بشوید و اعضایی که بعد از آن عضو است نیز بشوید و اگر چه آنها را شسته باشد اما اگر بعد از فارغ شدن از وضو شک کند که عضوی را شسته یا نه آن شک اعتباری ندارد و وضوی او صحیح است و اگر بعد از فراغ از وضو یقین کند که عضوی را نشسته

است اگر اعضای سابقه بر آن عضو همه خشک شده باشد باید وضو از سر گیرد و آن
وضو بصورت است و اگر بعضی از اعضای سابقه بر آن عضو هنوز خشک نشده باشد
و ترتیب آن باقی باشد لازم است که همان عضو را با اعضای لاحقه بشوید و شستن
اعضای سابقه لازم نیست **مسئله سیم** اگر کسی یقین داشته باشد که وضو ساخته و شک
کند که بعد از آن حدثی از او سر زده یا نه وضوی او صحیح است و با آن وضو نماز میتواند
کرد و اگر عکس این باشد یعنی یقین کند که حدث از او سر زده و شک کند که بعد از آن
وضو ساخته است یا نه لازم است بر او که وضو بسازد و همچنین اگر کسی یقین داشته
باشد که هم وضو ساخته و هم حدث از او سر زده لیکن نداند که کدام یک پیشتر بوده
بر او نیز لازم است که وضو بسازد و اگر کسی در اول وقت نماز چنان داند که وضو دارد
و نماز کند و بعد از فراغ یقین کند که محدث بوده و وضو نداشته در این صورت باید وضو
بسازد و نماز را اعاده کند و اگر بعد از فراغ از نماز یقین کند که حدث پیش از نماز تمام
کنده طهارت بعد از آن حدث ظاهر آن است که باید نماز را اعاده کند زیرا
که این صورت فی الحقیقة راجع است بیقین داشتن بحدث پیش از نماز نه قبل و بعد
از نماز **مسئله چهارم** صاحب سلس البول یعنی کسی که نتواند بول خود را نگهدارد اگر ادرار بول
او شدت و ضعف داشته باشد و بعضی اوقات او را موضعی هم رسد که تواند که تمام
نماز بکند واجب است که چنان کند و اگر ادرار بول او مستمر باشد بنحوی که نتواند
یکنماز را با طهارت بجا آورد بجهة هر نمازی یک وضو بسازد و بعد از وضو ساختن
باید مبادرت بنماز کند و با وجود مبادرت بعد از وضو ساختن تا فارغ شدن از آن
نماز هر بولی که بیاید معفو است و ضرر بنماز نمیرساند و خواه پیش از داخل شدن در نماز
بیاید یا در اثنای نماز بیاید اما بقدر استطاعت باید سعی کند که آن بول تعدی بسوی بدن
و جامه او نکند یعنی عضو مخصوص را در کیسه گذارد که غلظتی داشته باشد تا
نجاست بجامه و بدن او سرایت نکند و صاحب بطن یعنی کسی که مبتلا بآزار شکم باشد
که خود را از غایط یا باد محافظت نتواند کرد اگر آزار او بنحوی باشد که تواند تجدید وضو

ساختن

ساختن و نماز کردن خود را محافظت کند واجب است که چنان کند والا اگر اسهال
و شکم آمدن او مستمر باشد بنحوی که ممکن نباشد که با طهارت داخل نماز شود بجهة
هر نمازی وضو بسازد مثل صاحب سلس البول و حدثی که در اثنای واقع میشود
ضرر بنماز نمیرساند و اگر ممکن باشد که با طهارت داخل نماز شود باید چنین کند و اگر
در اثناء نماز حدثی بهم رسد باید وضو بسازد و از آنجا که نماز را قطع کرده بنا گذارد
و باید در وقت وضو فعلی که منافی نماز است عمدا بجا نیاورد مثل تکلم کردن و پشت
بقبله کردن و امثال آن و ظاهر آن است که اعاده وضو و بنا گذاشتن در صورتیست
که در اثنای نماز بسیار حدث اتفاق نیفتد و اگر بسیار واقع شود بنحوی که اعاده
وضو و بنا باعث حرج و مشقت باشد اعاده وضو لازم نیست و از برای هر نمازی
یک وضو کافی است و ظاهر آن است که هر که نتواند خود را از خواب محافظت کند چون
بعضی از پیران و اشخاصی که بجهة خوردن تریاک عادت دارند در حکم مثل صاحب بطن
باشد و مخفی نماند که اگر کسی تواند حفظ غایط یا باد در همه وقت بغیر نماز بکند
اما از حبس آن متضرر شود بنحوی که حال او ناخوش شود ظاهر آن است که تواند نماز را
قطع کند پس اگر حصول آن غایط یا ریح همیشه نباشد بلکه در بعضی اوقات تواند شد
که بقدر یک نماز اثری از آن ظاهر نشود در اینصورت باید بعد از ساختن وضو
نماز را از سر بگیرد تا یکنماز را بی حدث دریابد و اگر حصول آن غایط یا ریح بنحوی
باشد که نتوانسته شد که بقدر یک نماز اثری از آن ظاهر نشود در این صورت بعد
از فراغ دفع باید وضو بسازد و از آنجا که نماز را قطع نموده بود بنا بگذارد مثل صاحب
بطن و این مسئله اخیر بنحوی که مذکور شده هر چند فقها اصلا متعرض آن نشده اند
اما مقتضای قواعد بنحوی است که مذکور شد و اگر کسی صاحب سلس البول و بطن
هر دو باشد اگر تواند شد که هر دو را بقدر طهارت و نماز قطع شوند باید صبر کند
تا وقت قطع شدن و نماز بجا آورد و اگر یک کدام باین قدر قطع شود و دیگری قطع
نشود باید نماز را در وقت انقطاع اول بجا آورد و حکم آن برای آن دیگر است اجل

اورده واگر صحیحی بقدر طهارت و نماز قطع نشوند اگر هرده متواتر و پی در پی بیاید
از برای هر نمازی وضو کافیست و حدث اثنا معفو است و همچنین است حکم اگر
غایط پی در پی بیاید و اگر چه بول پی در پی نیاید بلکه در اثنای نماز بعضی اوقات
بایستد و بعضی اوقات بیاید اگر صحیحی پی در پی نیاید بلکه در اثنای نماز مثلا
هر یک دو مرتبه یا سه مرتبه بیاید درین صورت اولی و احوط ان است که هر نمازی را
دو نوبت بجا اورده در یکی بیک وضو اکتفا کند و در دیگری در هر وقت که حدثی
عارض شود وضو را اعاده کند و از جایی که واگذاشته است بنا گذارد تتمه اگر
عضوی از کسی شکسته باشد یا زخم شده باشد و بر ان جبیره باشد یعنی از چوب
و کرباس یا کاغذ یا مثل اینها و مانند ان بسته باشند یا جرم دوایی بر ان مالیده
باشند که بر ان چسبیده باشد پس ان جبیره یا در موضع شستن است یا در موضع
مسح اگر در موضع شستن باشد هر گاه ممکن باشد که ان را بر دارند و موضع را بشویند
بدون انکه ضرری برسد اگرچه باب گرم باشد و قدرت بر ان داشته باشد یا
ممکن باشد که اب بر ان مکرر بریزند بنحوی که زیر ان شسته شود واجب است که چنان
کنند و در صورتی که هر دو قسم ممکن باشد مخیر است که هر یک را که خواهد بعمل
اورد و متعین نیست که اول را بعمل اورد و اگر ان ممکن نباشد دویم را بعمل اورد
همچنانکه بعضی گمان کرده اند و همچنین اگر ممکن باشد که ان عضو شکسته یا مجروح
که جبیره بر ان است در میان اب گذارده بنحوی که اب بزیر جبیره برسد واجب است
که چنان کند و در صورت اب رسانیدن شرط است که زیر جبیره که محل شستن است
پاک باشد یا برسانیدن اب پاک شود و بعد از ان اب بجهت وضو بان برساند و هر گاه
نجس باشد و پاک ساختن ان و رسانیدن اب ممکن نباشد و رسانیدن اب بان ضرر
ندارد بلکه درین صورت لازم است که روی جبیره را مسح کند و اگر برداشتن جبیره
و دوا و اب رسانیدن بزیر ان ممکن نباشد واجب است که روی جبیره را بدست تر
مسح کند و حوالی انرا بشوید و اگر رسانیدن اب ببعضی مواضع جبیره ممکن باشد و

بعضی

بعضی ممکن نباشد هر جا ممکن است واجب است اب برساند و هر جا که ممکن نیست مسح
میکند و اگر جبیره یا دوا همه عضو را یا جمیع اعضای وضو را فرو گرفته باشد بر همه
مسح میکند و بالکلیه شستن ساقط میشود و اگر جبیره در محل مسح باشد بر همه
مسح میکند و بالکلیه شستن ساقط میشود و اگر جبیره در محل مسح باشد پس اگر ممکن
باشد که ان را بر دارد و بشره را مسح کند واجب است که چنان کند و الا لازم است که روی
جبیره را مسح کند و در اینجا رسانیدن اب بزیر جبیره کافی نیست زیرا که ان شستن
بعمل می اید نه مسح و در اینجا واجب مسح است نه شستن و در صورتی که جبیره در
موضع شستن باشد مسح نمودن جمیع ان چه در موضع شستن است واجب است و اگر
در محل مسح باشد همین قدری از دست مالیدن که مسمای مسح بعمل اید کافیست
و لازم است در مسح کردن که روی جبیره پاک باشد پس اگر نجس باشد تطهیر ان
لازم است و اگر ممکن نباشد خرقه پاکی بر روی ان اندازد و بر ان مسح کند و اگر
موضع شستن شکسته باشد یا زخم شده باشد و بر ان جبیره نباشد یعنی خرقه و کرباس
بر ان نبسته باشند پس اگر شستن ان اگرچه باب گرم ممکن باشد باید چنان کند و الا
ان موضع را از روی دست مسح کند همچنانکه موضع مسح را و اگر مسح کردن اصل ان
موضع متعذر باشد کرباس پاکی بر ان اندازد و ان را مسح کند و بعضی درین صورت
یعنی صورتی که جبیره نباشد تیمم را لازم دانسته اند و بعضی در میان تیمم
و وضو با مسح موضع مجروح مخیر دانسته اند و بعضی شستن حوالی ان موضع را
کافی دانسته اند و مسح موضع را لازم ندانسته اند و اقوی ان است که باید وضو ساخته
شود و موضع شکسته یا مجروح مسح شود بلکه در جمیع صورتی که باید مسح شود خواه
جبیره باشد یا نه اگر مسح کردن بجهتی متعذر باشد یا شستن حوالی ان ممکن نباشد
تیمم لازم است و با وجود امکان مسح و شستن حوالی حق ان است که هر موضعی که
شکسته باشد یا مجروح باشد و اگر چه جراحت فصد باشد باید مسح شود بتفصیل
و شرطی که مذکور شد بلی اگر عضوی نجس باشد نه شکسته و مجروح مثل چیزی کرده

آمده باشد یا دستی که آن را باد گرفته باشد یا خلطی بر آن ریخته باشد و درد آمده
باشد و از رسانیدن آب بآن متضرر باشد شود در این صورت مسح کردن بر آن صورت
است و تیمم لازم است و بعضی علما ذکر کرده اند که صاحب جبیره یا جراحت بنحو مذکور وضو
سازد و نماز کند و آن وضو را نگاه داشته باشد که عذرش زایل شود یعنی جراحت او خوب
شود اعاده نماز بر او لازم نیست باتفاق جمیع علما و حق آن است که اعاده وضو نیز لازم نیست
و بهمان وضو میتواند نماز کند و جمعی اعاده وضو را لازم دانسته اند و با وجود ممکن
از وضوی کامل نماز کردن بآن وضو را جایز ندانسته اند ششم هر یک از اقسام
وضو سنت که مذکور شد سوای وضوی حایض میتوان نماز واجب را بجا آورد و احتیاج
بوضوی علیحده از برای آن نیست بلکه هر یک از آن وضوهای مستحبه که فعل دیگری
که مشروط بوضو است بر سبیل وجوب چون نماز واجب و طواف واجب و دست
مالیدن بقرآن اگر واجب باشد یا بر سبیل استحباب چون اموری که مذکور شد
میتوان بجا آورد و بنا بر این هر گاه کسی دو وضو بسازد و نماز کند و بعد بخاطرش
آید که یکی از آن دو وضو ناقص و مختل بوده نماز او صحیح است خواه هر دو وضو واجب
باشد یا سنت باشد یا یکی از آنها واجب باشد و دیگری سنت و اگر بهر یک از آن
دو وضو نمازی علیحده بجا آورد و بعد معلوم شود که یکی از آنها فاسد بوده واجب
است که نماز اول را اعاده کند و اگر بهر یک نمازی کند و بعد یقین کند که بعد از
یکی از آن دو وضو حدثی از او سر زده و نداند که آن حدث بعد از وضوی اول بوده
یا دوم اگر آن دو نماز در عدد رکعات مختلف بوده مثل اینکه یکی نماز مغرب بوده
و دیگری عشا در این صورت باید هر دو نماز را اعاده کند و اگر در عدد مساوی
بوده مثل اینکه یکی نماز ظهر بوده و دیگری نماز عصر در این صورت یک نماز چهار رکعتی
اعاده میکند و نیت چنین میکند که نمازی که در ذمه من است بجا می آورم بجهة
آنکه واجب است قربة الی الله و اگر کسی نمازهای پنجگانه را به پنج وضو بعمل آورد یعنی بعد
از هر نمازی وضوی او باطل و از برای نماز بعد وضوی تازه بسازد و بعد از آن بجا آورد

موضع جبیره نباشد یا باشد و توان برداشت و رسانیدن آب مضر باشد و شستن هم ممکن نباشد در این صورت

همه نمازها به پنج وضو یقین کند که بعد از یکی از آن پنج وضو پیش از دخول در نماز
حدثی از وی سر زده در این صورت یک نماز غیر معین از آن صورت خواهد بود پس
واجب است که سه نماز را اعاده کند صبح و مغرب و یک چهار رکعتی که اگر آنچه فوت
بوده ظهر یا عصر یا عشا بوده بآن محسوب میشود و نیت را چنین میکند که چهار رکعت
نماز که بر ذمه من است بجا می آورم قربة الی الله و چون مخیر شده است در این صورت
یک نماز است در پیشتر مراعات ترتیب لازم نیست و این جهة پیش از سه نماز واجب
و لازم بودن سه نماز در وقتی است که آن شخص در حضر باشد و مسافر نباشد و اگر
مسافر باشد دو نماز را اعاده میکند یکی مغرب و یکی دو رکعتی که از هر یک چهار
رکعت نماز دیگر محسوب میشود و کیفیت نیت از آنچه مذکور شد ظاهر است مطلب
هفتم در بیان اقسام غسلها و احکام آنها و در آن چند مقصد است مقصد اول
در بیان اقسام غسلها بدانکه غسل یا واجب است یا سنت و غسل واجب شش است
اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه چهارم غسل
نفاس پنجم غسل میت ششم غسل مس میت و غسلهای سنت بسیار است و
آنچه تاکید در آن بیشتر است غسل جمعه است و بعضی علما آن را واجب دانسته اند و
تا ممکن باشد باید ترک نشود و وقت ادای آن از طلوع صبح جمعه است تا وقت ظهر روز
جمعه و از ظهر جمعه تا وقت شام روز شنبه به نیت قضا میتوان کرد و اگر کسی ترسد
که در روز جمعه ما بین از غسل کردن بهم رسد میتواند در روز پنجشنبه و شب جمعه
آن را به نیت تقدیم بجا آورد و در این ادا و قضا و تقدیم هر چند بظهر روز جمعه
نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و کسی که غسل را در پنجشنبه به نیت تقدیم بجا آورده
باشد هر گاه در جمعه آب بهم رسد مستحب است که دوباره غسل کند و از غسلهای مستحب
غسل شبهای طاق ماه رمضان است چون شب اول و سیم تا بیست و نهم و پانزدهم و
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم تاکید بیشتر است و در شب بیست و سیم دو غسل سنت
یکی اول و یکی آخر شب و دیگر از غسلهای سنت غسل شب عید رمضان است

وغسل روز عید قربان وشب نیمه رجب وشب نیمه شعبان وروز مبعث یعنی
بیست وهفتم رجب وروز مولود رسول صلعم یعنی هفدهم ربیع الاول وروز عرفه
یعنی نهم ذی الحجه وروز ترویه یعنی هشتم ان روز وروز عید غدیر یعنی هجدهم
ان وروز مباهله یعنی بیست وچهارم ان وروز دحو الارض یعنی بیست ونهم ذی قعده
وروز نوروز وغسل احرام عمره واحرام حج وطواف خانه کعبه وزیارت هر یک از چهارده
معصوم علیهم السلام وغسل داخل شدن حرم مکه وداخل شدن در مکه ودر مسجد الحرام
وداخل شدن در توی خانه کعبه وداخل شدن در مدینه ودر مسجد مدینه وغسل
جهت رمی جمرات حج وغسل توبه ونماز استسقا ونماز حاجت ونماز استخاره وغسل
فرزند در وقت ولادت وغسل جهت سعی کردن در حاجت مؤمن وجهت دست مالیدن
میت بعد از غسل دادن او وجهت کشتن وزغ یعنی چلپاسه وجهت کفن کردن میت
واگر کسی غسل ناقص کرده باشد بجهة ضرورت جبیره یا تقیه یا غسل دادن دیگری
او را است که بعد از زوال ضرورت نوبت دیگر غسل کند واز جمله غسلهای
مستحب غسل کردن است جهة ادا نماز خسوف وکسوف هرگاه تمام قرص آفتاب یا ماه
گرفته باشد وجهة قضا نماز خسوف وکسوف هرگاه عمدا آن را ترک کرده باشد خواه تمام
قرص گرفته باشد یا نه واگر شخصی را بر دار کشیده باشند وکسی بعد از سه روز بقصد
دیدن او برود واو را ببیند سنت است که غسل کند **مقصد دویم** در بیان غسل
جنابت واحکام آن ودر آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه غسل جنابت واجب
میشود از جهة نماز واجب وطواف واجب ودست مالیدن بخط قرآن اگر واجب
شده باشد بنذر ومانند آن وان جهة داخل شدن مسجد الحرام یا مسجد رسول صلعم
ودرنگ کردن در باقی مساجد وقرائت سورهای سجده اگر دخول ومکث
وقرائت واجب باشد وهم چنین واجب میشود از برای روزه واجب هرگاه طلوع
صبح بقدر از وقت باقی مانده باشد که غسل کند ووجوب غسل از برای امور
مذکوره است وبنفسه واجب نیست چون وضو نیز کسی که نماز قضا یا واجبی دیگر که

طهارت

که طهارت شرط او باشد در ذمه او نباشد اگر پیش از دخول وقت نماز غسل کند
باید نیت وجوب نکند بلکه نیت سنت یا نیت قربة تنها کند وهمچنین اگر کسی در شب
که روزه روز بعد بر آن واجب باشد جنب شود در هر وقتی از شب که بطلوع صبح بیشتر
از قدری مانده باشد که در آن غسل بجا آورد اگر غسل کند باید نیت وجوب نکند بلکه
قصد قربة یا سنت کند وبعضی گفته اند میتواند در اول شب نیت وجوب کند واگر کسی
چه غسل واجب بغیره باشد وبر ذمه او نماز قضایی هم نباشد واین سخن بغایت بعید است
فصل دویم سبب جنابت دو چیز است **اول** بیرون آمدن منی خواه در بیداری
وخواه در خواب وخواه از مرد وخواه از زن **دویم** جماع کردن بنحوی که غیبوبت حشفه
شود یعنی ختنه گاه پنهان شود در قبل زن یا دبر او یا در دبر پسر واگرچه انزال نشود
وهمچنانکه غسل بر شخص وطی کننده واجب میشود همچنین بر زن وپسر که با او وطی
شده نیز غسل واجب میشود وحق آن است که داخل شدن حشفه در فرج حیوانات
بدون انزال باعث وجوب غسل نمیشود واگرچه احوط غسل کردن است ودر اینجا
چند مسئله است که باید بیان شود **اول** هرگاه آبی بیرون آید ومشتبه باشد
که آیا منی است یا نه اگر لذت وجستن وسستی بدن باشد منی خواهد بود وغسل
بر او واجب است والا فلا ودر بعض جستن معتبر نیست بلکه لذت وسستی بدن در
بودن کافی است واگر یقین داشته باشد که منی است غسل بر او واجب است واگر
چه صفات مذکوره با آن نباشد پس اگر بعد از بیدار شدن از خواب در بدن یا جامه خود
رطوبتی پیدا کند یقین باشد که منی است غسل بر او واجب است واگرچه خواب ندیده
باشد وهمچنین لذت وجستن وسستی بدن را نیافته باشد یا اگر رطوبتی بیابد
که بر او معلوم نباشد که منی است یا نه وهمچنین آن امور مذکوره را نیافته باشد در این صورت
غسل واجب نمیشود وبعضی گفته اند که در صورت اشتباه هرگاه ابتدا بیرون آمدن تر باشد
اگر بو مثل شکوفه وخرما باشد منی است والا فلا ومجرد این حکم کردن نمیتوان مشکل است
زیرا که حدیثی بر آن دلالت نمیکند واگرچه احتیاط در این است **دویم** تامل. بوضع سبب

جنابت حاصل نشود غسل واجب نمیشود پس اگر جامه در میان دو نفر مشترک باشد که هر دو آن
را گاهی بپوشند یا بالاپوش و فرشی در میان ایشان مشترک باشد باین معنی که هر دو در آن
مجتمع شوند و بخوابند مثل اینکه در یک عبا یا لحاف بخوابند یا بر روی یک نهالی بخوابند
و در آن منی بیابند و معلوم نباشد که از کدام یک است بر هیچیک غسل واجب نمیشود و
حکم جنب بر ایشان جاری نخواهد بود پس از برای هر دو جایز است که داخل مسجد
شوند و سورهای سجده را بخوانند و میتواند یکی از ایشان بدیگری اقتدا کند **مسئله سیم**
هرگاه شخصی در بدن خود یا جامه که مخصوص او باشد منی بیابد غسل بر او واجب است
زیرا که در این صورت احتمال نمیرود که آن منی از غیر باشد و چنانچه احتمال برود بر او غسل
واجب نیست و بعد از آنکه حکم شود که منی از اوست و غسل بر وی واجب است باید نماز
هائی که در جنابت کرده قضا کند یعنی از آخر وقتی که محتمل باشد که در آن وقت محتلم
شده باشد یعنی بعد از آخر خوابی که کرده تا حینی که منی را دیده آنچه نماز که در این
ما بین بوده قضا کند و نمازهای پیشتر از این لازم نیست که قضا کند **چهارم**
هرگاه در وقت غلبه شهوت بسبب جماع یا غیر آن احساس حرکت منی کند و خود را نگاه دارد
که منی بیرون نیاید غسل بر او واجب نمیشود و اگر بعد از آن منی بیرون آید غسل واجب میشود
خواه با آن شهوت و لذت باشد و خواه نباشد و خواه پیشتر غسل کرده باشد یا نه و اگر
قدری منی بیرون آید و غسل کند و بعد از غسل قدری دیگر بیرون آید واجب است که غسل
دویم غسل کند **پنجم** اگر کسی در خواب ببیند که محتلم شده چون بیدار شود
اثری از منی در بدن و جامه خود نه بیند غسل بر او واجب نیست و اگر بعد از حرکت دادن
رفتن منی بیرون آید غسل واجب میشود بلی اگر رطوبتی بیرون آید که یقین نباشد که منی
است و محتمل باشد که رطوبتی دیگر باشد چون مذی و بول و امثال آن غسل واجب
نمیشود **ششم** در واجب شدن غسل به بیرون آمدن منی فرقی میان مرد و زن نیست
پس اگر از زن منی بیرون آید غسل بر او واجب است خواه بجماع باشد یا تفخیذ و ملاعبه
باشد یا بغیر آن باشد بشرطی که یقین باشد که آن منی است و از زن است پس اگر

رطوبتی باشد که مشتبه باشد که منی است یا نه غسل واجب نیست و همچنین اگر
منی مرد از فرج او بیرون آید بجهت غسل بر او واجب نیست **هفتم** هرگاه غیر بالغ زن
یا بالغ کند بنحوی که ختنه‌گاه پنهان شود یا بالغ دخل بغیر بالغ کند بنحو مذکور بعد از انزال
شکی نیست که در هر دو صورت بر بالغ غسل واجب است **هشتم** اگر کسی لفافه بذکر خود
بپیچد و با زن جماع کند بنحوی که ختنه‌گاه پنهان شود غسل بر هر دو واجب میشود و اگرچه
انزال نشود و اگرچه آن لفافه که پیچیده غلیظ باشد **فصل سیم** در واجبات غسل
بدانکه در غسل چند امر واجب است **اول** آنکه آب غسل غصبی نباشد و اگر غصبی باشد
و علم بغصبیت آن نداشته باشد غسل صحیح است همچنانکه در وضو مذکور شد
دویم آنکه مکان غسل غصبی نباشد و اگر غصبی باشد و علم بغصبیت آن نداشته باشد
ضرر ندارد **سیم** آنکه آب غسل پاک باشد **چهارم** آنکه غسل مضاف نباشد مثل گلاب
و امثال آن **پنجم** آنکه هر عضوی از بدن غاسل پیش از آنکه آب غسل بآن برسد
پاک باشد و جمعی این را لازم ندانسته‌اند و بعضی گفته‌اند که یک آب هم از ازاله
خبث و حدث هر دو کافی میشود و اول احوط بلکه اقوی است **ششم** آنکه خود افعال غسل را
بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد همچنانکه در وضو گذشت **هفتم** نیت است و نیت چنین
کند که غسل جنابت میکنم از جهت تقرب بخدا قربة الی الله و بنا بر اقوی تعیین قدر کافی است
خواه وقت فریضه داخل شده باشد یا نه و اگر قصد رفع حدث و مباح بودن نماز و وجوب
کند بهتر و احوط خواهد بود باین نحو که در دل بگذراند که غسل جنابت میکنم از برای رفع
حدث و مباح بودن نماز از برای آنکه واجب است قربة الی الله اما اگر پیش از وقت فریضه باشد
و در ذمه او نماز قضا واجب نباشد باید قصد وجوب نکند همچنانکه سابقا مذکور شد
و باید بر حکم نیت باقی باشد تا از غسل فارغ شود یعنی نیت منافی نکند مثل قصد ریا
خنک ساختن یا چرک از بدن پاک کردن و امثال اینها و اگر یکی از اینها را قصد کند غسل
او باطل است و همچنین اگر قصد بطلان غسل کند یا قصد فعلی کند که مبطل غسل باشد چون
حدث اکبر غسل او باطل است اما اگر قصد حدث اصغر کند یعنی قصد کند که بول کند یا از فرج

باد کند غسل او باطل میشود بنا بر اصح واگر در وقت شستن عضوی نیت منافی کند و بعد
از شستن آن عضو باز نیت کند هرگاه همان عضو را بشوید با اعضای لاحقه غسل او صحیح است
واحتیاج نیست بشستن اعضایی که پیش از نیت منافی شسته شوند و واجب است که
نیت مقارن شستن جزو اول بدن باشد پس اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن جزوی از
سر یا جزوی از گردن کند واگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن سازد با هر جزوی از اجزاء
بدن که ابتدا داخل آب میشود هشتم شستن سر و گردن است و هر یک از سر و گردن را
مقدم داشتن بر دیگری جایز است نهم شستن جانب راست دهم شستن جانب چپ
و در اجزاء هر یک از جانب راست و چپ ترتیب نیست یعنی جایز است که از بالا بشوید
تا پایین و جایز است که از پایین بشوید تا بالا و در ناف و عورتین محتمل است که با جانب راست
بشوید یا با جانب چپ و میتواند نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب
چپ یازدهم ترتیب بنحوی که مذکور شد یعنی اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب
راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر و گردن
مقدم دارد یا شستن جانب چپ را بر شستن جانب راست مقدم دارد غسل او
باطل است پس اگر جانب راست را بر سر و گردن مقدم داشته باشد لازم است که غسل
از سر گیرد واگر جانب چپ را ابتدا بشوید و پیش از شستن جانب راست متذکر شود که جانب
چپ را پیش تر شسته کافیست که بعد از شستن جانب راست نوبت دوم جانب چپ را
بشوید و احتیاج بشستن سر و گردن نیست واگر بعد از شستن جانب راست متذکر
شود باید همین جانب چپ را بشوید واعاده شستن جانب راست لازم نیست و در شستن
هر یک از سه عضو لازم است که از باب مقدمه جزوی از دو عضو دیگر را داخل کند که
جمیع عضو بعنوان جزم بعمل آمده باشد دوازدهم آنکه آب را بر هر یک از اعضا جاری سازد تا
شستن بعمل آید پس اگر در غسل ترتیبی دست تر را باعضا بمالد بنحوی که صدق
جریان بعمل نیاید یعنی آب از جزوی از بدن بجزو دیگر منتقل نشود غسل او باطل است
سیزدهم آنکه هرچه مانع رسیدن آب باشد در بشره آن را تحلیل کند تا آب باصل بشره

برسد خواه آن مانع از قبیل انگشتر و دملج و دست بند باشد یا از قبیل موی ریش
و سر و پشت ظاهر باشد و خواه از مواضعی باشد که در بیان نمایان باشد تا بسیار باشد
که در بیان نمایان نباشد و بالجمله آب رسانیدن بجمیع بشره آنها واجب است بلکه
شستن مویی که شستن بشره موقوف بر شستن آن باشد واجب است پس بر زنان
لازم است که در وقت غسل گیسوان خود را اگر بافته اند بگشایند و رسیدن آب با اصل
بعد از رسیدن آب باصل پوست سر در دور انگشتان پا باید احتیاط کند که
یقین حاصل شود که آب بما بین آنها برسد و هرچه از اعضا که از بواطن باشد و اعضای
ظاهره نباشد مانند باطن دهان و بینی و باطن گوش شستن آنها لازم نیست پس
از گوش اصل سوراخ آن که از اجزاء باطنه است شستن آن لازم نیست و سایر اجزاء
آن واجب است که شسته شود واگرچه بعضی از اجزاء آن بجهت حائل بودن بعضی از اجزاء
دیگر نمایان نباشد واگر گوش را سوراخ کنند بجهت حلقه آنچه از سوراخ که ظاهر و نمایان
باشد شستن آن بنا بر اقوی واجب نیست فصل چهارم در مسائلی چند که تعلق بغسل
دارد مسئله اول در غسل ترتیبی موالات یعنی پی در پی شستن لازم نیست پس جایز است
که کسی سر را در صبح بشوید و سایر بدن را در آخر روز مسئله دویم اگر کسی در میان آب
ایستاده باشد و خواهد غسل ترتیبی کند باید در وقت شستن هر عضوی یا آن را از آب
بیرون آورد و آب بر آن بریزد یا بعد از بیرون آوردن بقصد غسل از آب بزیر برد
و در غسل ترتیبی جایز است که سر و گردن را بشوید و بعد از آن طرف راست را عضو را
باب بزیر کند که شسته شود و بعد از آن طرف چپ را بزیر برد و اگر در میان آب ایستاده
باشد و سر و گردن را و آنچه دیگر از دوش از بیرون آب است بشوید پس طرف راست را
حرکت دهد بقصد غسل بهمان نیت که در آب ایستاده آنگاه طرف چپ را بهمین قصد
حرکت دهد غسل او صحیح است اما هرگاه بر آنچه بیرون است آب بریزد و آنچه در آب است
قصد شستن آن کند یعنی که بر دوش بریزد یا پا که در آب ایستاده بدون حرکت
غسل او متصور نیست مسئله سیم جایز است در غسل که یک کسی بیک دفعه باز فرو

روند و این را غسل ارتماسی گویند و در آن ترتیب لازم نیست و ظاهر کلام بعضی از متاخرین دلالت میکند بر اینکه در ارتماسی لازم است که جمیع بدن از آب بیرون باشد و در بیرون نیت کند و بیفاصله بآب داخل شود و فرو رود و حق آن است که این لازم نیست بلکه اگر در میان آب ایستاده باشد و نیت چنین کند و سر در آب فرو برد بنحوی که آبی که ملاقی بدن او بوده باشد متحرک شود و بدن از آن آب منتقل باجزاء دیگر آب بشود غسل او صحیح است بلکه اگر سر در آب فرو برده بیرون بنیت غسل کند و در زیر آب نیت غسل کند و از آن موضع از آب منتقل بموضعی دیگر شود تا از آب بیرون اید غسل ارتماسی او صحیح است و در وقت غسل ارتماسی اگر در میان آب باشد و پاهای او بر زمین چسبیده باشد باید در وقت فرو رفتن پاها را از زمین حرکت دهد تا آب بر کف پاها برسد پس اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین چسبیده باشد بنحوی که بعد از فرو رفتن آب بر آن نرسد غسل او باطل است **مسئله چهارم** هرگاه بعد از تمام شدن غسل معلوم شود که جزئی از بدن آب نرسیده اگر غسل او غسل ترتیبی باشد باید آن موضع را اما بعد از آن بشوید و اگر غسل ارتماسی باشد واجب است که غسل را اعاده کند و غفلت نکند که چون در غسل ارتماسی شرط است که یک دفعه عرفی بعمل اید یعنی لازم است که بنحوی باب فرو رود و همه بدن خود را بآب رساند که در عرف بگویند دفعه همه اعضای خود را داخل آب کرد بنابرین فارغ شدن از غسل ارتماسی بیکی از دو چیز حاصل میشود **اول** اینکه از چیزی دور شدن آب از بدن او بفاصله شود که از دفعه عرفی بگذرد یعنی در زیر آب بسیار بماند بحدی که از دفعه عرفی زیاد شود پس اگر بعد از گذشتن از دفعه عرفی اگر جزئی از بدن شسته نشده باشد آن غسل بی صورت است و باید تجدید نیت کند و دوباره غسل کند اما مادامی که دفعه عرفی بعمل نیامده اگر جزئی از بدن شسته نشده باشد شستن همان جزء کافی است و اعاده غسل لازم نیست و بنا براین جز باید تحلیل شود یعنی آب بزیر آن رسانند مثل چون محاسن و موهای سر و امثال آن باید پیش از گذشتن دفعه عرفی تحلیل آن

بعمل

بلغ

بعمل اید و اگر این قدر صبر کند که از دفعه عرفی تجاوز کند مجرد تحلیل کافی نیست و باید غسل اعاده شود **دوم** اینکه از آب بیرون اید پس اگر بعد از بیرون امدن از آب ارتماس که عبارت است از فرو شدن در آب تمام شده و اگر چه هنوز از دفعه عرفی تجاوز نشده باشد و بنا براین بعد از بیرون امدن از آب اگر عضوی تحلیل نشده باشد باید غسل را اعاده کند و مجرد تحلیل آن در بیرون آب کافی نیست خصوصا هرگاه از اول مسح کند باب ملحقه بآن رسد زیرا که اب ریختن یا مسح کردن دخل بارتماس ندارد باعتبار اینکه ارتماس فرو کردن عضو است در آب بلی اگر پیش از تجاوز دفعه عرفی سر را از آب بیرون آورد بعد از شسته شدن جمیع اجزاء آن و بعضی از اجزاء بدن که داخل آب است تحلیل نشده باشد و آب بآن نرسیده باشد اگر آب بآن برساند همچنانکه در میان آب است ممکن است که کافی باشد **مسئله پنجم** جایز است که کسی در زیر باران یا ناودان یا آبشار و امثال آن بایستد و غسل کند و ظاهر این است که این قسم از غسل غسل ارتماسی نیست بلکه ترتیبی است پس واجب است که بعد از نیت ابتدا دست بر سر و گردن خود بمالد که آن آبی که بر او میریزد بهمه اجزای سر و گردن برسد بعد از آن دست بطرف راست بمالد که آب بهمه اجزای آن برسد بعد از آن دست بطرف چپ بکشد تا یقین شود که آب بهمه اجزای آن رسیده است **مسئله ششم** در جمیع غسلهای واجب و سنت جایز است که بطور ارتماسی باشد و جایز بودن ارتماسی مخصوص بغسل جنابت ندارد **مسئله هفتم** کسیکه روزه واجب داشته باشد یا محرم باشد سر در آب فرو بردن برای او حرام است پس اگر عمدا غسل ارتماسی کند غسل او باطل است و اگر از روی سهو و فراموشی غسل ارتماسی کند غسل او صحیح است و اگر روزه سنتی داشته باشد جایز است که غسل ارتماسی کند و اگر کسی روزه واجب داشته باشد بدون نیت غسل سهوا باب فرو رود و در زیر آب بخاطرش اید که روزه واجب دارد و خواهد در آن وقت غسل ارتماسی کند جایز است که در حین اراده بیرون امدن نیت غسل کند و از آب بیرون اید و تحلیلی که لازم است در اثنای بیرون امدن بعمل اورد **مسئله هشتم** اگر در اثنای غسل حدث اصغر یعنی بول یا باد صادر شود اصح آن است که غسل را

تمام میکند و بعد وضو میسازد و بعضی اعاده غسل را لازم دانسته‌اند و بعضی گفته
اند که غسل را اتمام میکند و احتیاج بوضو ساختن نیست و اقوی اول است و در حکم
مذکور فرقی نیست میان غسل ترتیبی و غسل ارتماسی و صادر شدن حدث اصغر
در اثنای غسل ارتماسی باین نحو متصور میشود که بعد از نیت و پیش از تمام کردن
غسل حدث صادر شود و همچنین در حکم مذکور فرقی میان غسل جنابت و سایر غسلها
واجب و سنت نیست بلی در سایر غسلها اگر در اثنا حدثی هم برسند وضو ساختن
پیش از غسل یا بعد از آن از برای عبادتی که مشروط بوضو لازم است **مسئله نهم**
اگر کسی بعد از غسل رطوبتی ببیند که از مخرج بول بیرون آید پس اگر معلوم باشد
که آن منی است یا بول باید بحکم آن عمل کند و اگر مشتبه باشد پس اگر بعد از انزال و
پیش از غسل بول کرده و استبرا بجا آورده باشد چیزی بر او لازم نمیشود و همان غسل
نماز میتواند کرد و اگر هیچیک را نکرده اعاده غسل بر او واجب است بنابر اشهر و اقوی
و اگر بول کرده باشد استبرا نکرده باشد غسل او صحیح است اما وضو بر او واجب
و اگر استبرا کرده باشد و بول نکرده اعاده غسل لازم است خواه بول کردن ممکن بوده
یا نه بنابر اقوی و مخفی نماند که آنچه بعد از غسل بیرون می آید از منی و رطوبت مشتبه
حدث تازه است و جزو حدث پیش از غسل نیست پس نمازی که بعد از غسل و پیش
از بیرون آمدن آن منی یا رطوبت مشتبه کرده باشد صحیح است و اعاده آن لازم
نیست **مسئله دهم** وضو با غسل جنابت لازم نیست بلکه بدعت است و با سایر
غسلهای واجب و سنت واجب است بنابر اشهر و احوط و اگرچه اقوی بحسب ادله
عدم وجوب است همچنانکه مذهب سید مرتضی و جمعی دیگر از اصحاب است و
قول باستحباب بعید نیست و سنت است که وضو پیش از غسل باشد **مسئله
یازدهم** اگر بر مکلف دو غسل یا بیشتر جمع شود جایز است که در نیت قصد همه را
بکند و یک غسل کند و آن یک غسل از همه کافی خواهد بود خواه آن غسلها که بر او
جمع شده همه واجب باشد یا همه سنت باشند یا بعضی واجب باشد و بعضی سنت

باشد و اگر نیت مطلق کند و یک غسل بر نیت قربت تنها یا قربت با رفع حدث و استباحه
نماز بعمل آورد و تعیین هیچیک را نکند بجهة فراموش کردن یا بجهة عدم استحضار
و التفات در حین غسل آن یک غسل از همه مجزی است و اگر بعضی را تعیین کند و بعضی را
تعیین نکند بجهة فراموش کردن یا بجهة ملتفت نشدن در حین غسل پس اگر قصد جنابت
کند از سایر غسلهای واجب و سنت مجزی است بنابر اشهر و اقوی بشرطی که قصد داخل
بودن از غسل دیگر را نکند پس اگر غسل جنابت و جمعه بر او واجب باشد و در وقت
غسل کردن قصد جنابت بدون جمعه کند و نیت او چنان باشد که بعد از آن غسل جمعه بکند
ظاهر آن است که آن غسل از جمعه مجزی نباشد و اگر قصد غیر جنابت کند همان غسلی را
که قصد کرده صحیح است و احوط آن است که از برای غسلهای دیگر آن اکتفا نکند و اگر خواهد
بیک غسل اکتفا کند قصد همه را بکند خواه آن که قصد کرده غیر غسل جنابت از غسلها
واجب باشد یا غسل سنت باشد و خواه ما بقی که قصد نکرده غسل جنابت یا غیر جنابت
از غسلهای سنت باشد و بنابراین هرگاه کسی غسل جنابت را فراموش کند اما در وقتی
که جنب شده غسل حیض یا غسل مس میت یا غسل جمعه بعمل آورده آن غسل از جنابت کافی
نخواهد بود و احوط و اولی آن است که در وقت متذکر شدن غسل جنابت را بکند و
عبادتی که از وقت جنابت تا آن وقت بجا آورده قضا کند و مخفی نماند که اگر غسل جنابت
با بعضی غسلهای دیگر جمع شود و بیک غسل اکتفا شود بنابر واجب بودن وضو در
جمیع غسلها احتیاج بوضو نیست و بنابر قول مشهور که در غیر غسل جنابت از غسلها
وضو واجب است اگر در نیت آن غسلی که بجا آورده قصد همه غسلها را کرده باشد یا قصد
جنابت را کرده باشد وضو لازم نباشد و اگر قصد غسلی دیگر از غسلهای واجب کرده باشد
و آن غسل از جنابت مجزی باشد احوط آن است که وضو نیز بسازد **فصل پنجم** در غسل جنابت
چند امر سنت است **اول** آنکه هرگاه جنابت از انزال حاصل شده باشد پیش از غسل
بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول ممکن نباشد استبرا کند بطریقی که در باب
خلوت مذکور شد **دویم** آنکه چون دست در آب گذارد بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی

من التوابين واجعلني من المتطهرين **سيم** آنكه پيش از غسل هر دو دست را تا مرفق
سه نوبت بشوید **چهارم** سه نوبت مضمضه و سه نوبت استنشاق کند **پنجم** آنکه
دست بر بدن مالیدن **ششم** آنکه هر عضوی را سه نوبت بشوید **هفتم** موالات بعمل
آوردن یعنی پی در پی شستن اعضا بنوعی که مکثی در اثنای شستن واقع نشود **هشتم**
آنکه سر و گردن را بدست راست بشوید **نهم** آنکه آب غسل ترتیبی یعنی آبی که در
غسل ترتیبی مصرف میرساند یکصاع باشد که آن یکمن و پنج سیر و چهار دانگ مثقال
و ربع مثقال است و اگر یکمن و صد مثقال یکمن و نیم تبریز باشد بهتر است **دهم**
آنکه در حین غسل بگوید اللهم طهرني وطهر قلبي واشرح لي صدري واجر على لساني
مدحتك والثناء عليك اللهم اجعله لي طهورا وشفاء ونورا انك على كل شيء قدير
فصل ششم در جنب چند امر حرام است و چند امر مکروه اما آنچه حرام است **اول** نماز
کردن خواه واجب باشد و خواه سنت سوای نماز میت که کردن آن با جنابت جایز است
دوم طواف خواه واجب باشد یا سنت **سیم** خواندن سورهای سجده واجب یعنی
سورة اقرأ والنجم و تنزیل السجده و حم السجده و گفتن بسم الله بقصد خواندن یکی
از این سورها نیز حرام است **چهارم** مالیدن جزوی از بدن بنوشته قرآن و اسم خدا
و اسم یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام و مالیدن مو باکی ندارد و در ناخن خلاف است
و احوط ترک است **پنجم** داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و مکث نمودن در سایر مسجدها اما داخل شدن و گذشتن حرام نیست
ششم چیزی گذاشتن در مساجد اگرچه در حالت عبور باشد اما چیزی برداشتن
باکی ندارد و مخفی نیست که مراد از مسجد موضعی است که در آن نماز شود و اگرچه در
بعضی اوقات باشد پس مواضعی که خارج از موضع نماز است و هر که در آن نماز نخوانند
حکم مسجد ندارد و نشستن جنب و چیزی گذاشتن او در آن باکی ندارد و آنچه متصل
بموضع نماز است از دیوار و پلها در حکم مسجد است و ممکن است که در تحقیق مسجد
رجوع بعرف شود یعنی هر جا که در عرف مسجد گویند احکام مسجد از برای آن ثابت

باشد و اگرچه در آن هرگز نماز نشود و اما آنچه مکروه است **اول** خواب کردن **دوم**
خضاب کردن **سیم** اکل و شرب مگر آنکه وضو بسازد یا دستها را بشوید و مضمضه
کند و در روایتی بشوید یا همین دستها را بشوید و بالجمله آنچه از احادیث معلوم میشود
اینست که جنب اگر خواهد چیزی بخورد یا بیاشامد سنت است که وضو بسازد
یا سر غسل مذکور را بعمل آورد یا همین دستها را بشوید و افضل وضو است و جمعی گفته‌اند
اکل و شرب مکروه است از برای جنب مگر بعد از مضمضه و استنشاق و حدیثی که بر این
مضمون دلالت کند بنظر نرسیده **چهارم** خواندن زیاده بر هفت آیه از قرآن و اگر از
هفت آیه تجاوز کند کراهت شدید میشود **پنجم** دست مالیدن بما سوای نوشته
قرآن از اجزای آن چون جلد و ورق و تعلیق یعنی آویختن آن بر خود نیز مکروه است و
بعضی علما مطلق برداشتن آن را بی‌غلاف مکروه دانسته‌اند **مقصد سیم** در حیض
و آنچه متعلق بآن است از غسل و علامات و احکام اما غسل حیض کیفیت و شروط و آداب
و اقسام آن مثل غسل جنابت است و فرقی نیست مگر اینکه بنابر مشهور باید با غسل حیض
وضو ساخته شود و تقدیم وضو را بعضی لازم دانسته‌اند و اما علامات و احکام آن در چند
فصل بیان میشود **فصل اول** در علامات خون حیض بدانکه خون حیض در اغلب
اوقات گرم و سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و از آن سوزشی دارد و این خونیست که
حق تعالی آن را در زنان قرار داده است که بحسب طبع در ایام معهود ایشان متکون شود و آن
توالد و تناسل زیرا که بعد از سقوط نطفه در رحم این خون غذای آن میشود و گوشت
و سایر اعضای طفل از آن بهم میرسد و قدری از آن همیشه محیط بچه در رحم است و در
رحم تا او را از صدمات محافظت نماید و چون طفل بیرون آید آن خون باتفاق او بیرون
می‌آید و آنچه با او بیرون نمی‌آید بعد بتدریج بیرون می‌آید و خون نفاس عبارت
از این خون است پس خون نفاس فی الحقیقه خون حیض است و بعد از تولد طفل خون
حیض شیر میشود که تا مدتی که حکمت الهی اقتضا نموده غذای طفل باشد پس خون حیض
طبیعی است و از امراض و آفات نیست اما خون استحاضه از آن ادوار ناخوشی است که

عارض زنان میشود وطبعی وخلقی نیست و هر خونی که زن پیش از سن نه سالگی ببیند
حیض نیست یعنی اگر سن او معلوم باشد تا نه سال تمام نرسیده است هر خونی که
می بیند حیض نیست واین منافات ندارد با آنچه فقها گفته اند که از جمله علامات
بالغ شدن دختر حایض شدن اوست زیرا که مراد ایشان در صورتیست که سن او معلوم
نباشد و خونی که بصفات حیض باشد ببیند و همچنین هر خونی که بعد از سن یاس
می بیند حیض نیست و سن یاس در زنانی که از طایفه قریش نیستند پنجاه سال است
و در طایفه قریش شصت سال است و معروف از طایفه قریش در این زمان سادات اند
و بعضی از آل عباس و آل عقیل و مراد از زن قریشیه در نزد بعضی زنیست که پدر
او یا پدر و مادر او هر دو قریشی باشند و بعضی گفته اند که اگر همین مادر او هم قریشی
باشد کافیست و این بعید نیست و بعضی از فقها زنان طایفه نبط را در حکم ملحق بزنان
قریشیه نموده اند و در این خصوص حدیثی بنظر نرسیده و بعضی نقل کرده اند از شیخ
مفید که او گفته است که حدیثی در این خصوص وارد شده است و در تحقیق این
چندان فایده نیست زیرا که نبط طایفه بوده اند که در ما بین کوفه و بصره سکنی
داشته اند و از ایشان کسی امروز معروف نیست تا احتیاج بتحقیق این مسئله داشته
باشد و مشهور آنست که خون حیض از طرف چپ می آید نه از طرف راست و بعضی
بعکس گفته اند و بعضی گفته اند که اعتبار این علامت در صورتیست که خون حیض مشتبه
شود بخون جراحت و زخمی که در اندرون است که در این صورت باید زن بر پشت
بخوابد و انگشت خود را داخل فرج کند و ببیند اگر خون از چپ می آید حیض است و
اگر از راست می آید از جراحت است و بعضی میل کرده اند بترجیح دادن اینکه حیض از طرف
چپ می آید یا راست نظر باحادیث خالی از اشکال نیست و اولی و اظهر آنست
که هیچیک از دو جانب اعتبار نشود و در شناختن حیض رجوع بسایر علامات شود
و هر گاه ازاله بکارت دختری شود و خونی آید و معلوم نباشد که آن خون حیض است
یا خون بکارت باید پنبه بخود بردارد و بعد از آن بیرون آورده ملاحظه نماید اگر خون

[illegible]

تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد حیض است و اگر سرخی بر دور پنبه بطریق طوق
باشد خون بکارتست و اقل حیض سه شبانه روز است و اکثر آن ده شبانه روز
است پس حیض از سه شبانه روز کمتر نباشد و از ده شبانه روز بیشتر نباشد
لهذا هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد حیض نیست و همچنین هر خونی که زیاده
از ده شبانه روز باشد آن زیادتی خون حیض نیست و در سه روز که اقل حیض است
توالی شرط است و مراد از توالی بنابر اصح آنست که بر هر یک از سه روز متمادی خون
حیض را ببیند و بعضی شرط دانسته اند که در این سه روز هر وقت پنبه بگذارد
خون آلوده شود و اولی اظهر است و بعضی مطلقا توالی را شرط ندانسته اند و گفته اند
اگر در عرض ده روز سه روز خون به بیند چون روز اول و سیم و پنجم مثلا ممکن است
که حیض باشد و این قول ضعیف است و اقل طهر یعنی کمترین ایام پاکی ده روز است
و از این کمتر نیست و حق آنست که حیض با حمل جمع میشود پس ممکن است که زن
آبستن خون حیض ببیند و اگر چه غالب آنست که در وقت حمل حیض نمی باشد
و سبب آنست که در وقت آبستن بودن زن غالب خون حیض از راه ناف طفل
بشکم وی میرود و غذای او میشود و فضله آن بر پستان زن میرود و شیر
می شود و بآن سبب چیزی نمیماند که بیرون آید مگر در زنانی که مزاج ایشان بسیار
گرم باشد و غذاهایی که تولید خون کند بسیار تناول نمایند در این صورت می تواند
شد که فضله ای از خون از غذای طفل و شیر زیاده باشد و بیرون آید

فصل دویم

در احکام حیض و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه زنان بملاحظه
حیض از سه صنف بیرون نیستند صنف اول زنانی که ذات عادت یعنی صاحب عادت
باشند و ذات عادت بر سه قسم است قسم اول ذات عادت بحسب عدد و وقت و آن
زنیست که دو مرتبه خون حیض را در عدد و وقت موافق و مساوی به بیند مثل اینکه
در اول ماهی هفت روز خون ببیند و منقطع شود و دیگر خون نه بیند تا داخل ماه
دویم شود و در اول ماه دویم نیز هفت روز خون ببیند و چون در اول ماه

دوم نیز اول ماه اول هفت روز خون بربیند از زنی صاحب عادت عدد هفت روز وقت
کویند و در استقرار طهر یعنی پاکی شرط نیست پس بمجرد موافقت خون دوم با خون اول
عادت ثابت و مستقر میشود و اگرچه هنوز طهر دوم را در نیافته باشد که موافقت از
یا طهر اول بر بیند قسم دوم ذات عادت بحسب عدد نیز وقت وان زنیست که دو مرتبه
خون را در عدد موافق و مساوی بربیند نه در وقت مثل اینکه در اول ماهی هفت روز
خون بربیند و بعد از آن این عدد را در آخر همان ماه یا در وسط ماه دوم بربیند
نه در اول ماه دوم و چون در مرتبه دوم خون را باین نحو بربیند او را ذات عادت عددیه
کویند و در وقت مضطربه خواهد بود سیم ذات عادت بحسب وقت نه عدد وان
زنیست که دو مرتبه خون را در وقت موافق و مساوی بربیند نه در عدد مثل اینکه
در اول ماهی هفت روز خون بربیند و در اول ماه دیگر پنج روز خون بربیند
و چون در ماه دوم خون را باین نحو بربیند او را صاحب عادة وقتیه کویند و بحسب عدد
مضطربه خواهد بود صنف دوم مبتدأه است وان زنی است که ابتدا خون دیده
باشد یعنی نوبت اول خون بربیند و پیش از خون ندیده باشد یا پیشتر خون دیده اما
در وقت و عدد مختلف بوده و بحسب هیچیک عادت بهم نرسانیده باشد مثل اینکه در اول
ماهی سه روز خون دیده و در وسط ماه دوم شش روز خون دیده و در آخر ماه سیم
نه روز دیده صنف سیم مضطربه است و او نیز بر سه قسم است اول مضطربه
بحسب وقت و عدد وان زنیست که ابتدا عادت مستقره داشته است و بعد از آن عدد
و وقت هر دو را فراموش کرده دویم مضطربه بحسب وقت نه عدد وان زنیست که
وقت تنها را فراموش کرده و عدد را داند سیم مضطربه بحسب عدد نه وقت وان
زنیست که عدد را فراموش کرده اما اول وقت یا وسط یا آخر آن یا وقت فی الجمله را داند
مسئله دویم چون دانستی که ایام حیض از سه روز کمتر نمی باشد و بیشتر از ده روز نمی باشد
و ایام پاکی که فاصله میان دو حیض است کمتر از ده روز نمی باشد لهذا هر خونی
که زن بربیند و در آن سه روز پی در پی نباشد آن حیض نیست مثلا اینکه دو روز

و منقطع شود و یکی هیچ نه بیند یا در روز چهارم یا پنجم باز ببیند و همچنین هر خونی
که زیاده از ده روز باشد از زیادتی حیض نیست و همچنین هر خونی که پیش از گذشتن
ده روز از آخر حیض اول ببیند از حیض نیست و همچنین هر خونی که پیش از گذشتن
ده روز مسئله سیم زنی که صاحب عادة وقتیه و عددیه باشد هر گاه در وقت عادة
خون ببیند عبادت را ترک کند هرچند آن خون بصفت حیض نباشد زیرا که خونی که بصفت
حیض نباشد در ایام عادت حکم حیض دارد و خونی که بصفت حیض باشد در ایام طهر حکم
حیض نیست بلکه استحاضه است و هر گاه چند روز پیش از اول وقت عادت خون ببیند
بعد از آنکه اقل طهر که ده روز باشد از حیض پیش گذشته باشد یا چند روز بعد
از وقت ببیند همچنانکه در بسیاری از زنان اتفاق می افتد باز عبادت را ترک
میکند بشرطی که آن خون بصفت حیض باشد پس اگر خون او از ایام عادت تجاوز نکند
مجموع آن حیض است خواه متصل بوده یا در اثنا گاهی پاکی بهم رسیده و باز خون عود کرده
بشرطی که در سه روز اول هر روز متصل خون دیده باشد و اگر از ایام عادت تجاوز بکند
پس اگر عادتش ده روز باشد زیاده از ده روز استحاضه خواهد بود و اگر عادتش کمتر
از ده روز باشد یک روز یا دو روز یا سه روز استظهار کند یعنی استظهار طلب
ظهور حقیقت حال است فی الجملة در حین خون زاید بر عادة که آیا حیض است یا نه و فی
الجملة از جهت آن است که از استظهار معنی که در جمیع صور حقیقت حال در خون زاید
معلوم نمیشود بلکه اگر خون در ایام استظهار قطع شود معلوم میشود که آن خون حیض
بوده اما اگر در آن ایام قطع نشود ظهور حال از استظهار معنی که بعمل می آید بلکه موقوف
است بر تمام شدن ده روز و بر تقدیر استظهار در اینجا باین طریق است که عبادت را
ترک کند و عمل حایض کند و بعد از استظهار و انتظار اگر خون بده روز رسیده باشد
و باز خون را بربیند عبادت را بجا می آورد تا آخر روز دهم پس اگر بعد از تمام شدن ده روز
قطع شود مجموع خونی که در این ده روز دیده حیض خواهد بود و اگر ایام روزه واجب باشد
بر او واجب خواهد بود که روزه ده روز را قضا کند و اگرچه بعد از ایام استظهار چند روز...

ظاهر ... [illegible] ... در صورت تمیز ... بصفت حیض ... [illegible]

روزه گرفته باشد واگر خون از ده روز تجاوز کند معلوم میشود که انچه زیاده از ایام عادت
بوده حیض نبوده است بلکه استحاضه بوده پس بقدر ایام عادت را حیض قرار میدهد
وعبادتی را که در ایام استظهار ترک کرده چه از روزه وچه از نماز با روزه ایام عادت
قضا می کند خواه ان زن صاحب تمیز نباشد یعنی خون او همیشه یکطرح باشد یا صاحب
تمیز باشد یعنی خون او بعضی اوقات بصفت حیض باشد وبعضی اوقات بصفت استحاضه
باشد وخواه در صورت تمیز عادت او با تمیز موافق باشد یعنی خون ایام عادت بصفت
حیض باشد وخون غیر ایام عادت بصفت استحاضه باشد یا مخالف باشد یعنی خون
ایام عادت بصفت استحاضه باشد وخون غیر ایام عادت بصفت حیض باشد وخواه
در صورت مخالفت اقل طهر یعنی ده روز میان ایام عادت وایام تمیز فاصله شده
باشد یا ده روز فاصله نباشد وخواه در صورت فاصله نبودن ده روز جمع میان
ایام عادت وایام تمیز ممکن باشد بانکه مجموع زیاده از ده روز نباشد یا جمع میان
هر دو ممکن نباشد بانکه در ایام عادت خون را بصفت استحاضه ببیند وقبل از ان
یا بعد از ان بصفت حیض ببیند ومجموع از ده روز زیادتر باشد وبالجمله صاحب
عادت که خون او از ده روز تجاوز کند بنا بر اقوی واظهر در جمیع صورتهای مذکوره رجوع
بعادت خود می کند وان را حیض قرار میدهد ودر باقی ایام خون عمل مستحاضه میکند
وبعضی گفته اند که در صورتیکه ده روز فاصله شود میان خون ایام عادت وخونی
که بصفت حیض است هر دو را حیض قرار میدهد یعنی بنا میگذارد که هر یک حیضی
علیحده و بعضی گفته اند که در این صورت رجوع به تمیز میکند وان را مقدم میدارد
یعنی خونی که بصفت حیض است ان را حیض قرار میدهد وخون ایام عادت را چون بصفت
حیض نیست استحاضه قرار میدهد واقوی تقدیم عادت است همچنانکه مذکور شد
ودر صورتیکه ده روز فاصله نباشد وجمع ممکن باشد بعضی گفته اند که جمع میان
هر دو میکند یعنی مجموع را حیض قرار میدهد وبعضی گفته اند ترجیح تمیز میکند ودر
صورتیکه جمع ممکن نباشد بعضی گفته اند ترجیح تمیز بر عادت میکند وبعضی مخیر

دانسته اند میان رجوع بعادت ورجوع بتمیز واقوی در هر دو صورت ترجیح عادت است
همچنانکه مذکور شد مسئله چهارم صاحب عادت عددی تنها وقتی هر وقت خون ببیند
خواه نوبت سیم باشد یا پیشتر پس اگر ان خون بصفت حیض باشد بمجرد دیدن ان حایض
میشود وعبادت را ترک میکند واگر بصفت حیض نباشد سه روز احتیاط می کند وترک
عبادت نمیکند وبعد از سه روز ترک میکند پس اگر بر عدد معتاد قطع شود همان حیض است
واگر از ان بگذرد ظاهر این است که ان زن مانند صاحب عادة عددی ووقتی یک روز یا
دو روز یا سه روز استظهار میکند بترک عبادت وبعد عبادت میکند تا روز دهم پس
اگر در دهم خون منقطع شود مجموع ده روز را حیض قرار میدهد پس اگر ایام روزه واجب
باشد روزه ده روز را قضا میکند واگرچه بعد از ایام استظهار چند روز روزه
گرفته باشد واگر از ده روز تجاوز کند رجوع بعادت میکند وهمان عدد را که
عادت او بود حیض قرار میدهد وهمان روزه ایام استظهار با روزه ایام عادت
قضا می کند وباقی ایام خون را استحاضه قرار میدهد وچون استقرار عادت او منحصر
در عدد است ووقت معینی ندارد اختیار دارد که ان عدد را از هر وقت ماه خواهد
بگیرد لهذا اگر ان را از دهه اول بگیرد بطریقی که مذکور شد عمل میکند ومی تواند
که ان را از ایامی بگیرد که بعد از دهه اول است وبنا بر این قضا نماز برو لازم
نخواهد بود ومیتواند بعضی را از دهه اول وبعضی را از دهه دوم بگیرد بلی
اگر بعضی از خون او بصفت حیض باشد وبعضی نباشد لازم است که ایام عادت را
با صفت جمع کند وعدد را از ایامی بگیرد که خون او بصفت حیض است مسئله پنجم
صاحب عادت وقتی تنها نه عددی هرگاه در نوبت سیم وما بعد ان خون ببیند عبادت را
ترک میکند پس اگر خون او از ده روز تجاوز نکند مجموع ان حیض است واگر از ده
تجاوز کند باید بعدد ایام حیض عمل بروایات کند یعنی در هر ماهی هفت یا
شش روز یا در یکماه ده روز ودر ماه دیگر سه روز حیض قرار بدهد ودر باقی
عمل استحاضه کند وباید این عدد را از وقت عادت بگیرد وتفصیلی که در مضطربه

بحسب عدد و وقت مذکور خواهد شد و بنا بر این انچه ان ایام که زن با وجود این علامت
که در ان نماز را ترک کرده باید ان را قضا کند مسئله ششم زنی که مبتدئه باشد خواه
بمعنی اول یعنی انکه نوبت اول خون بر بیند و خواه بمعنی دوم یعنی انکه پیشتر خون دیده
اما بحسب هیچیک از وقت و عدد عادتی از برای او استقرار نیافته هرگاه خون بر بیند
رجوع بر تمیز میکند اگر صاحب تمیز باشد یعنی خون او مختلف باشد بانکه بعضی
مشابه حیض باشد و بعضی نباشد پس هر خونی که بصفت و شباهت حیض باشد
ان را حیض قرار میدهد و بمجرد دیدن ان نماز و روزه را ترک میکند و بعضی گفته اند
سه روز احتیاط میکند و ترک عبادت نمیکند و بعد از سه روز ترک میکند و اول
اقوی است و هر خونی که بصفت استحاضه باشد ان را استحاضه قرار میدهد و اگر تمیز
مفقود باشد و خون او همیشه بیک طریق باشد سه روز احتیاط میکند و عبادت را
ترک نمیکند و بعد از سه روز عمل حایض میکند پس اگر خون او پیش از ده روز
یا بر ده روز قطع شود همان را حیض قرار میدهد و همه ان ایام را حتی سه روزی
که در ان عبادت را ترک نکرده بود قضا میکند و اگر از ده روز تجاوز کند پس اگر تمیزی
از برای او حاصل شده باشد رجوع بان میکند و انچه از خون بصفت حیض است
حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه قرار میدهد و اگر تمیزی بهم نرسیده باشد
و یا خون او بیک طریق باشد ایام حیض خود را بطریق ایام عادت زنانی که از
اقوام و خویشان و یند از جانب پدر یا مادر چون خواهر و عمه و خاله و دختران
ایشان بشرطی که همه ایشان در عادت موافق باشند و اگر مختلف باشند بعضی گفته اند
که اگر اکثر ایشان در عادت موافق باشند عمل بعادت اکثر میکند و اگر اکثر معلوم
نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل بعادت هم سالان خود کند بشرط انکه هم شهر
او باشند و اقوی ان است که اعتبار اکثر و هم سالان نشود بلکه هرگاه اقوام نداشته
باشد یا بعضی از اقوام در عادت مختلف باشند و اگرچه از ده نفر یک نفر موافق باشند
و یکی با ایشان اختلاف داشته باشد رجوع بروایات کند و در هر ماهی هفت روز

باشی

یا شش روز یا در یکماه ده روز و در ماه دیگر سه روز حیض قرار دهد و اختیار دارد
که این عدد را در هر وقت ایام خون که خواهد بگیرد پس اگر از دهه اول بگیرد مجموع روزهای
ایامی که در ان عمل حایض کرده با ایامی که زیاده از عدد روایت است که از روایات اخذ شده قضا
میکند و اگر از دهه دوم بگیرد قضای نمازهای اول لازم نخواهد شد و این اختیار در ماه
اول است و در ماه دوم این عدد را از وقتی میگیرد که در ماه اول از ان وقت گرفته بود
همچنانکه بعضی گفته اند خواه خون او بعد از تجاوز از ده روز قطع شود و در ماه دوم تازه
بهم رسد یا مستمر باشد تا ماه دوم و انقطاعی از برای او بهم رسد مسئله هفتم
مضطربه که او را متحیره نیز گویند اگر وقت و عدد را هر دو را فراموش کرده باشد هرگاه
صاحب تمیز باشد رجوع بان میکند و هر خونی که بصفت حیض است حیض قرار میدهد
و بمجرد دیدن عبادت را ترک میکند و باقی را استحاضه قرار میدهد و اگر خون او همیشه
بیک طریق است تا سه روز احتیاط میکند و عبادت را ترک نمیکند و بعد از سه روز ترک
میکند پس اگر پیش از تجاوز ده روز خون او قطع شود مجموع ان حیض است خواه در عرض
ده روز یا کمتر بعضی اوقات خون او قطع شده و باز عود کرده یا نه بلکه علی الدوام خون
دیده باشد و هرگاه خون او از ده روز تجاوز کند اگر تمیزی از برای او حاصل شود عمل
بان میکند و انچه بصفت حیض است حیض قرار میدهد و در باقی عمل استحاضه میکند و
اگر تمیزی بهم نرسیده باشد و خون او بیک طریق باشد مانند مبتدئه رجوع بعادت اقوام
خود نمیکند بلکه ابتدا عمل بروایات میکند یعنی چنانچه در مبتدئه گذشت و اختیار دارد که
ان عدد را در هر وقت از ایام خون که خواهد حیض قرار میدهد یعنی اگر خواهد از ایامی که
از دهه اول گذشته است قرار میدهد و اگر خواهد از ایامی که بعد از ده روز است و بجای
قرار میدهد و اگر خواهد تبعیض کند و از مراتب بعضی بگیرد و شوهر او را تسلطی نیست براو
که بگوید از فلان وقت باشد و بعضی گفته اند که اولی ان است که اول خون را حیض قرار
دهد این اختیار همچنانکه در مبتدئه مذکور شد در ماه اول است و در ماه دوم متعین است
که وقتی را اختیار کند که موافق وقت ماه اول باشد و هرگاه در ان وقت از ماه دوم خون

بر بینند خواه بعد از تجاوز از ده روز در ماه اول هر چند روز خون قطع شده باشد و
در ماه دوم با آن بهم رسد یا در ماه اول خون قطع نشود و مستمر باشد تا ماه دوم و این احکام
نیز به بود که بحسب وقت و عدد هر دو مضطربه باشد یعنی هر دو را فراموش کرده باشد
و اگر مضطربه بحسب وقت باشد نه عدد یعنی وقت را فراموش کرده باشد و عدد را داند
هر گاه خون بر آن یا بیش از ده روز قطع شود حکم آن ظاهر است و اگر از ده روز بگذرد
مخیر است که آن عدد را از هر وقت ماه که خواهد بگیرد یعنی میتواند که از اول خون
یا وسط یا اخر آن بگیرد و در آن عمل حایض کند و در باقی اعمال استحاضه کند و اگر مضطربه
بحسب عدد باشد نه وقت یعنی عدد را فراموش کرده باشد و وقت را داند اگر خون او
از ده روز تجاوز نکند حکم آن ظاهر است و اگر از ده روز تجاوز کند پس اگر اول وقت را
داند مثل اینکه یقین داشته باشد که روز اول هر ماه اول عادت او بود درین صورت
یقین خواهد داشت که روز اول و دوم و سیم از ماه ایام حیض او است و چون باید
عدد را بطریقی که در روایات رسیده تمام کند بیکی از طریقی که مذکور شد تمام خواهد
کرد پس اگر بروایات عمل کند چهار روز دیگر بر آن سه روز اضافه خواهد کرد و اگر اخر
عادت خود را داند مثل اینکه یقین داشته باشد که اول هر ماه اخر ایام عادت او بود
درین صورت آن روز را اخر ایام عادت خود میکند و آن روز و دو روز قبل از آن
یقین حیض خواهد بود و چهار روز دیگر را قبل از آن دو روز زیاد خواهد کرد و
اگر وسط حیض خود را داند مثل اینکه یقین داشته باشد که اول هر ماه وسط عادت
او بود درین صورت یک روز بیش از اول ماه و یک روز بعد از آن یقین حیض خواهد بود
و باید دو روز بیش از آن سه روز و دو روز بعد از آن سه روز بآن ضم کند تا هفت
تمام شود و اگر وقت فی الجمله داند مثل اینکه یقین داشته باشد که روز اول هر ماه در حیض
می بوده اما نداند که آن روز اول حیض او بوده یا وسط یا اخر آن درین صورت همان روز
یقین حیض خواهد بود و تتمه را تا هفت روز باید از قبل یا بعد یا بعضی از قبل و بعضی
از بعد اضافه کند تا عدد تمام شود مسئله هشتم در تحقیق تمیز چند چیز شرط است اول

اختلاف

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

اختلاف خون یعنی بعضی از آن مشابه حیض باشد و بعضی نباشد دوم انکه آنچه از خون بصفت
حیض است از سه روز کمتر و از ده روز زیادتر نباشد سیم آنچه بصفت حیض نیست
باید آن به تنهایی یا با ایام پاکی که ده روز یا بیشتر باشد تا اقل طهر بعمل اید و شباهت
بحیض بچند چیز حاصل میشود اول حرارت همچنانکه مذکور شد دوم رنگ پس
اگر یکی سیاه باشد و دیگری سرخ سیاه حیض است و سرخ استحاضه و اگر یکی سرخ باشد
و دیگری زرد سرخ حیض است و زرد استحاضه سیم قوام پس اگر یکی غلیظ باشد
و دیگری رقیق یا یکی اغلظ از دیگری باشد غلیظ و اغلظ حیض است و رقیق و ارق
استحاضه است چهارم بو پس اگر یکی بدبو باشد و دیگری بد بو نباشد بد بو حیض است
و دیگری استحاضه است و اگر در یکی دو صفت باشد و در دیگری یک صفت باشد مثل
اینکه یکی سیاه و بد بو باشد و دیگری غلیظ تنها باشد یا یکی بد بو باشد و دیگری زرد
و رقیق باشد باید انکه صاحب دو صفت است اعتبار شود پس در صورت اول حکم
بحیض می شود و در صورت دوم حکم باستحاضه می شود مسئله نهم بسیار اتفاق می
افتد که عادت زنان مختلف میشود بحسب وقت یا عدد یا بحسب هر دو مثلا اینکه
گاه است ترتیب عادت او چنان باشد که در اول هر ماه هفت روز حیض ببیند یعنی
روز اول عادت او روز اول ماه باشد و در هر ماهی عادت او بگردد و در اول ماه پنج روز
خون ببیند یا بعد از گذشتن پنج روز خون ببیند یا بعد از گذشتن پنج روز از ماه
هفت روز یا نه روز خون ببیند پس اگر در ماه دوم هم چنین کند عادت او همان
عادت سابق خواهد بود و اگر دو ماه بحال و عادت سابق نکند بلکه با آن طریق ماه پیش
ببیند که تغییر یافته بود درین صورت عادت او گردیده و عادت تازه از برای او بهم رسیده
و باید این عادت تازه را اعتبار کند و در وقت تجاوز کردن خون از ده روز رجوع باین
عادت کند نه عادت کهنه و همچنین اگر این عادت بهم نگردد و عادتی دیگر تازه بهم رسد
باید رجوع بان کند و معیار آن است که هر گاه دو ماه حیض پی در پی وقت یا عدد یا هر دو را
موافق ببیند باید آن را اعتبار کند و در وقت تجاوز خون از ده روز رجوع بان کند و تا اگر

در یک حیض اختلاف بهم رسد بخود ان عادة تازه بهم نمیرسد پس اگر زنی که صاحب عادت
باشد وقتیه و عددیه هفت روز مثلا خون بر بیند در ماهی اتفاقا افتد که پنج روز یا هشت روز خون
بر بیند و انرا حیض قرار میدهد اما اگر در ماه دیگر خون او از ده روز تجاوز کند رجوع
به پنج یا هشت نمیکند بلکه رجوع بعادت سابق که هفت روز باشد میکند و گاهست نوعی
عادة میکرده و نوعی دیگر میشود مثل اینکه عادة وقتیه و عددیه صاحب عادة وقتیه تنها
یا عددیه تنها میشود یا صاحب عادت وقتیه تنها یا عددیه تنها صاحب عادت وقتیه و عددیه
میشود و معیار در حاصل شدن هر عادت تازه ان است که در دو ماه بیک نحو بر بیند
و در بعضی زنان اتفاق می افتد که یک روز یا دو روز بیشتر یا پیشتر از ماه پیش خون می بیند
و همیشه باین طریق وقت ایشان در گردش است و این قسم از زنان فی الحقیقة صاحب
عادتند بحسب عدد و وقت هر دو زیرا که وقت عادت ایشان در هر ماهی معلوم است
پس اگر خون ایشان در ماهی از ده تجاوز کند وقت نیز برای ایشان متحقق است پس رجوع
بوقتی میکنند که نظر بعادت ایشان در ان ماه خون را در ان وقت می دیدند

مسئله دهم همچنانکه عادت حاصل میشود بموافق دیدن اول و اخر خون در دو ماه
همچنین حاصل میشود به تمیز پس زنی که رجوع بتمیز کند و در دو ماه پی در پی
خون را بصفت مساوی بر بیند مثل اینکه در اول هر ماهی شش روز خون را بصفت
حیض بر بیند و باقی را بصفت استحاضه بر بیند ان زن صاحب عادت وقتیه و عددیه
میشود بحسب تمیز پس اگر در ماه سیم خون مختلف شود بحسب تمیز باید رجوع بان عادت
کند و شش روز اول را حیض قرار دهد و همچنین در ماه چهارم و پنجم مگر اینکه
عادت تازه بحسب تمیز از برای او حاصل شود که در این صورت بعادت تازه رجوع بان خواهد
کرد و ما دامی که بحسب تمیز عادت بهم نرسد باید انچه بصفت حیض است قرار دهد
و انچه بصفت استحاضه است استحاضه قرار دهد اگر چه عدد هر ماهی مختلف باشد بلی در
ماهی دیگر پس اگر در ماهی سه روز خون را بصفت حیض ببیند و در ماه دیگر چهار روز
و در ماه سیم پنج روز هر یک از سه و چهار و پنج را حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه

قرار میدهد **مسئله یازدهم** هرگاه حایض خون او بحسب ظاهر قطع شود واجب است که
استبرا کند باین طریق که پنبه داخل کند و اندکی صبر کند و بیرون اورد اگر بخون الوده
نباشد پاک است و واجب است که غسل کند بشرطی که سه روز خون دیده باشد خواه
ذات عادت باشد یا غیر او بلی هرگاه ذات عادت عادت را داشته باشد که خون او
در اثنا قطع شود و باز عود کند و خون او بر سبیل اتصال نباید در این صورت لازم نیست
که بمجرد پاک شدن در اثناء عادت غسل کند و اگر حایض پاک شود و غسل کند بعد
از غسل باز خون بیاید بدان که خون هم حیض است زیرا که پاکی از ده روز کمتر
نمی باشد پس اگر در ظرف ده روز مکرر پاک شود و خون بر بیند همه این خونها و پاکیها
حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند احتیاط باید بعد از حیض نیست و اگر پاک شود
و غسل کند تا ده روز پاک باشد و خون نبیند و بعد از ده روز خون بر بیند اگر
این دو وقتی که خون دیده ایام عادت باشد یا از خون بصفت حیض باشد باید انرا حیض
دیگر قرار دهد و ترک عبادت کند و اگر ایام عادت نباشد و خون هم بصفت حیض نباشد
بعضی تصریح نموده اند که این حیض نیست و ظاهر کلام اکثر ان است که حیض است زیرا که
گفته اند هر خونی که زن از سه روز تا ده روز بر بیند ممکن باشد که حیض باشد
باید انرا حیض قرار دهد خواه مجموع متشابه باشد یا نه و اگر بعد از ان قطع شد خون
بحسب ظاهر و پنبه گذاشتن پنبه بخون الوده شود هرگاه ان زن مبتدئه باشد باید صبر
کند تا پاک شود یا ده روز تمام شود و اگر ذات عادت باشد و هنوز در ایام عادت باشد
باز باید عمل حایض بجا اورد و اگر بعد از گذشتن ایام عادت باشد حکم ان چنین است که
گذشت یعنی یک روز یا دو روز یا سه روز استظهار میکند ترک عبادت و بعد عبادت را
میکند تا ده روز تمام شود اگر خون بر ده روز قطع شود ده روز را حیض خواهد بود
و اگر از ده روز تجاوز کند رجوع بعادت میکند **مسئله دوازدهم** واجب است بر حایض
قضای روزه ماه رمضان که در وقت حیض از او فوت شده باشد و در وجوب قضای
نذر معین که در وقت حیض اتفاق افتد خلاف است و اظهر وجوب است **مسئله سیزدهم**

قضای نمازهایی که در ایام حیض ترک شده واجب نیست خواه نماز یومیه باشد یا غیر
ان و اگر پاک باشد که وقت نماز داخل شود و بمقدار وضو ساختن و نماز کردن بگذرد
انگاه حایض شود پیش از انکه نماز کند قضای ان نماز بر او واجبست و اگر پیش از انکه
بمقدار مذکور بگذرد حایض شود قضا بر او لازم نیست و هرگاه پاک شود و اینقدر
از وقت نماز باقی باشد که غسل کند و یک رکعت نماز را بکند واجبست که ان نماز را
ادا بجا اورد و اگر اهمال کند و ان نماز را نکند قضاء ان بر او واجب است مسئله چهاردهم
طلاق حایض صحیح نیست هرگاه شوهرش حاضر باشد و دخل باو کرده باشد و یا غایب
باشد و مدتی که گذشتن ان شرط است در صحت طلاق غایب هنوز نگذشته باشد و همچنین
است حکم غایبی که تواند بر حال زن مطلع شود که درین صورت نیز اگر طلاق دهد و طلاق
در حیض اتفاق افتد ان طلاق باطل است فصل سیم بر حایض چند امر حرام است
اول انچه مشروط بطهارت باشد مانند نماز و طواف و دست مالیدن بنوشته قران
و همچنین حرام است بر او روزه گرفتن دویم داخل شدن در مسجد الحرام یا مسجد حضرت
رسول صلعم و مکث کردن در سایر مساجد و چیزی گذاشتن در انها اما چیزی برداشتن
از انها حرام نیست سیم خواندن سورهای سجده واجب و بر فرضی که بخواند سجده
کردن بر او واجبست بنا بر اقوی و همچنین واجبست سجده اگر دیگری سوره سجده
واجب را بخواند و او استماع کند یعنی بقصد گوش دهد بان و اگر بدون قصد اشنوا
بشود در وجوب سجده خلافست و اظهر وجوب است و این خلاف مخصوص حایض
نیست بلکه در جنب و غیر جنب جاریست چهارم جماعت کردن با او در قبل یعنی در طرف
پیش و این حرمت ثابتست از برای ان زن و از برای شوهر او یا اقایی او هرگاه ان
زن کنیز باشد و ظاهر انست که مطلقا دخول حرام باشد و اگرچه کمتر از قدر ختنه گاه
داخل شود و اگرچه داخل شدن کمتر بدون انزال موجب غسل نیست و اگر مرد یا زن
جاهل بحیض باشد یعنی نداند که حیض بهم رسیده یا پیشتر داند اما فراموش
کرده بر او چیزی نیست و ظاهر انست که بر هر یک که جاهل بمسئله باشد یعنی

ندانسته باشد که جماع کردن در حیض حرام است چیزی نباشد و اگر در اثناء جماع حیض
معلوم شود واجبست که فی الفور ترک شود و اگر زن اخبار بحیض کند واجبست
بر مرد که قبول کند و مرتکب جماع نشود و نیز جایی که علم بکذب او نداشته باشد و هرکه در حیض
جماع کند فاسق است و تعزیر بر او لازم است و اگر کسی در حیض جماع را حلال داند مرتد
و کافر است و اگر کسی با وجود علم بحیض جماع کند مشهور انست که واجبست کفاره
بدهد و اقوی استحباب انست و قدر کفاره در ثلث اول حیض یک مثقال شرعی طلا
که چهار دانگ و نیم باشد که وزن اشرفی است و در ثلث وسط نیم مثقال شرعیست و
در ثلث اخر ربع مثقال است و ظاهر انست که تصدق نمودن قیمت ان مجزی باشد
و اگر مکرر در حیض کند سنت است که کفاره را نیز بتعدد جماع مکرر بدهد خواه نوبت
بعد پیش از کفاره دادن از نوبت قبل باشد یا بعد از ان باشد و خواه مجموع در
ثلث اول یا وسط یا اخر باشد که کفاره در ان مختلف نمیشود یا بعضی در اول و بعضی
در وسط و بعضی در اخر باشد و بعضی گفته اند که مطلقا کفاره مکرر نمیشود و بعضی
گفته اند که اگر نوبت دوم بعد از کفاره دادن از نوبت اول باشد یا بعضی در اول
و بعضی در وسط یا اخر باشد کفاره مکرر میشود والا فلا و اقوی انست که مطلقا
کفاره مکرر میشود بتکرر جماع همچنانکه مذکور شد و اقوی انست که بعد از پاک
شدن از حیض و پیش از غسل کردن جماع مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و جایز است
استمتاع از حایض از بالای ناف و پایین زانو و مکروه است استمتاع از او در مابین ناف
و زانو و از ان جمله وطی در دبر او است و بعضی این را حرام دانسته اند و قطع ببعضی قواعد بعید
نیست و مکروه است از برای حایض خضاب کردن و برداشتن و دست مالیدن بحاشیه
و جلد ان و حمایل کردن و اویختن ان مصحف و مشهور انست که خواندن او غیر سورهای
سجده را از قران مکروه است و این دلیلی ندارد و سنت است از برای حایض که در وقت
نماز وضو سازد و در مصلای خود بنشیند و بقدر زمان نماز بذکر خدا مشغول شود
مقصد چهارم در استحاضه و احکام ان و در ان چند فصل است فصل اول در علامات

خون استحاضه بدانکه خون استحاضه در اغلب اوقات سیاه و غلیظ و گرم نیست
بلکه مایل بزردی و سرد نیست و رقیق است و در وقت آمدن سوزش آن
کمتر از سوزش خون حیض است و هر خونی که کمتر از سه روز باشد و آن پیرلیست باشد
یا زیاده از ده روز باشد یا زیاده از ایام عادت باشد در صورتی که خون از ده
روز نگذشته باشد استحاضه است و همچنین هر خونی که زن زیاده از ایام نفاس ببیند
یا در سن یاس باشد استحاضه است و خونی که زن آبستن ببیند جمعی گفته‌اند
که خون استحاضه است زیرا که حیض با آبستنی جمع نمیشود و مشهور و اقوی آن است
که حیض با حمل جمع میشود همچنانکه گذشت و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که
هر خونی که زن آبستن در ایام عادت خود ببیند حکم حیض دارد و هرچه بعد از
عادت به بیست روز ببیند حکم استحاضه دارد و این قول قوی است و حدیث صحیح
بر آن دلالت میکند و چندان منافاتی با قول مشهور ندارد زیرا که بنای قول
مشهور بر آن است که حیض با حمل میتواند شد جمع شود و از این لازم نمی‌آید که هر خونی
که در ایام حمل باشد حیض باشد پس قدر محقق آنست که خونی که در ایام عادت باشد
حیض است بلکه بنا بر مشهور میتوان گفت که خونی هم که بصفت حیض باشد حیض است
و اگرچه در ایام عادت نباشد **فصل دویم** در اقسام استحاضه و احکام آن بدانکه
بنا بر مشهور استحاضه بر سه قسم است **اول** قلیله و استحاضه قلیله آن است
که خون پنبه را سوراخ نکند و از آن در نگذرد بر وجهی که بلته رسد و مراد از آن
که زنان مستحاضه را عادت چنان است که پنبه بقدر بر میدارند و بر روی آن لته
ماشند و کربند بر کمر خود می‌بندند که آن پنبه نیفتد پس اگر خون پنبه را سوراخ نکند
بر وجهی که بلته رسد استحاضه قلیله است و فقها متعرض مقدار پنبه نشده‌اند
و حال آنکه باختلاف مقدار آن حکم مختلف میشود و ظاهر آن است که در این خصوص
رجوع بعرف و عادت شود و اگر عادت زنان در مقدار پنبه مختلف باشد مناط
مقداری است که اکثر زنان میکرده‌اند و شبهه نیست که با وجود اختلاف در پنبه

حکم مختلف نمی‌شود و در این قسم استحاضه لازم است که زن پنبه را بیندازد
و فرج را بشوید و بعد پنبه را بجای آن پنبه بگذارد و از برای هر نمازی وضو سازد
یعنی از برای هر یک از نمازهای پنجگانه وضوی علیحده سازد و اگرچه وضوی سابق
باطل نشده باشد و مطلقا غسل لازم نیست و بعد از وضو بلا فاصله نماز کند **دویم**
متوسطه و استحاضه متوسطه آن است که خون پنبه را سوراخ کند و از آن در گذرد
اما از لته در نگذرد و در این صورت علاوه بر آنچه در قلیله واجب بود واجب است که بجا آورد
علاوه بر آن غسل از برای نماز صبح و تغییر دادن لته و جمعی را اعتقاد آن است
که حکم متوسطه حکم کثیره است که مذکور خواهد شد و بنابر این استحاضه بر دو قسم
خواهد بود و اشهر و اقوی آن است که سه قسم است و حکم متوسطه همان است که مذکور
شد کثیره و استحاضه کثیره آن است که خون سیلان کند و از لته در گذرد
و در این قسم سه غسل واجب است یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر
و یکی از برای نماز شام و خفتن و حق آن است که مجرد این غسلها کافی است و وضو
اصلا لازم نیست و بعضی گفته‌اند از برای هر نمازی یک وضو میباید که پنج وضو آن
پنج نماز واجب باشد و بعضی دیگر با هر غسلی یک وضو واجب دانسته‌اند که از برای پنج
نماز سه وضو لازم باشد یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای
نماز شام و خفتن و اقوی آن است که وضو مطلقا لازم نیست و در این قسم شستن فرج
و تغییر پنبه و لته نیز واجب است **فصل سیم** در باقی احکام استحاضه و در آن چند
مسئله است **مسئله اول** دانستی که سه غسلی که در استحاضه کثیره لازم است یکی از برای نماز
صبح است و یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای نماز شام و خفتن و علما گفته‌اند که
می‌باید میان نماز ظهر و عصر بآن غسل جمع کند و همچنین میان نماز شام و خفتن بآن غسل
جمع کند یعنی هر یک از ظهر و مغرب را تاخیر اندازند تا در آخر وقت فضیلت بجا آورد و
هر یک از عصر و خفتن را در اول وقت فضیلت بجا آورد و جمع باین طریق مستحب است
نه واجب پس جایز است که هر یک از ظهر و مغرب را در اول وقت فضیلت بجا آورد

و بعد عصر و عشا را بکند و اعتبار اصلاح جمع کردن میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن
بیک غسل از باب رخصت اکتفا کردن بیک غسل است و الا جایز است که از برای
هر یک از این چهار نماز یک غسل علیحده کند **مسئله دویم** واجب بودن سه غسل در
صورتیست که سیلان خون مستمر باشد تا استحاضه کثیره در جای هر دو نماز متحقق
شود مثل اینکه پیش از نماز صبح و بعد از آن و بعد از ظهر نیز سیلان خون که عبارت
است از استحاضه کثیره ببیند پس اگر پیش از نماز صبح استحاضه کثیره هم رسد
و بعد از آن تا ظهر هم نرسد بلکه استحاضه قلیله یا متوسطه بشود درین صورت
یک غسل از برای نماز صبح میکند و از برای هر یک از نماز ظهر و عصر وضو میسازد
و اگر بعد از نماز صبح نیز استحاضه کثیره ببیند و بعد از نماز ظهر نیز بدل بقلیله
یا متوسطه شود درین صورت از برای ظهر نیز یک غسل میکند و غسل از برای
شام و خفتن واجب نیست بلکه از برای هر یک وضو میسازد و اگر بعد از ظهر نیز
سیلان خون ببیند و بعد از نماز مغرب و عشا نیز ببیند درین صورت از برای
نماز مغرب و عشا غسل واجب است اما از برای نماز صبح واجب نیست و چون آن است
که هر قسم از استحاضه در هر وقتی که هم رسد حکم آن بر نمازی که بعد از آن قسم است
مترتب میشود و اگرچه آن وقت پیش از وقت آن نماز باشد و هنوز وقت آن نماز
داخل نشده باشد پس اگر زنی بعد از ادای نماز شام و خفتن یا در نصف شب یا صبح
استحاضه کثیره ببیند و قطع شود و دیگر آن نبیند بلکه بدل بقلیله شود یا باز
استحاضه او قطع شود غسل نماز صبح بر او واجب است و شرط نیست در واجب
بودن این غسل که در وقت نماز صبح سیلان خون که استحاضه کثیره است ببیند و
در صورتیکه در بعضی شب یا در وقت صبح بدل بقلیله شده باشد بعلاوه غسل وضو
نیز واجب است بجهت قلیله و همچنین اگر بعد از نماز صبح بلافاصله یا بعد از طلوع
آفتاب یا حوالی چاشت سیلان خون را ببیند و منقطع شود و بدل بقلیله یا متوسطه
شود باید از برای نماز ظهر و عصر یک غسل بکند و در وجوب این غسل شرط نیست که

که سیلان خون نزد وقت نماز ظهر ببیند و بعلاوه غسل وضو از برای هر یک
از نماز ظهر و عصر بسازد بجهت قلیله که از آن نیز هم رسیده و همچنین است حکم
در باقی نمازها و بهمین قیاس است حکم استحاضه متوسطه و قلیله پس اگر بعد
از نماز شام و خفتن بلافاصله استحاضه متوسطه ببیند و بعد تا صبح نبیند
بلکه بالکلیه استحاضه قطع شود یا بدل بقلیله شود غسل از برای نماز صبح واجب
است و اگر بعد از نماز صبح یک مرتبه استحاضه قلیله ببیند و بعد بالمره
قطع شود از برای نماز ظهر وضو واجب است و حاصل آن است که بعد از هر نمازی
هر قسم از استحاضه ببیند باید حکم آن در نماز آتی جاری شود پس اگر دو قسم ببیند باید
حکم هر دو را بعمل آورد پس اگر پیش از ظهر نیز کثیره و قلیله هر دو را ببیند باید از برای
نماز ظهر نیز غسل کند و از برای هر یک نیز وضو بسازد و اگر پیش از ظهر و وقت ادای آن
استحاضه قلیله بود و بعد از بجا آوردن نماز ظهر پیش از بجا آوردن نماز عصر استحاضه
کثیره هم رسد واجب است که از برای نماز عصر غسل کند و اگر پیش از نماز نیز استحاضه
قلیله بود و در اثنای آن نماز کثیره هم رسد آن نماز باطل میشود و باید آن را قطع کند
و غسل کند و نماز را بجا آورد و هر استحاضه که بعد از نماز دیده نشود و دیگر هم نرسد
حکم آن از نماز بعد ساقط میشود **مسئله سیم** صحت نماز مستحاضه موقوف است بر اینکه
بعد از غسل یا وضو بلافاصله بجا آورده شود و تاخیر از غسل تا وضو جایز نیست
و نیز مطلق منافات نماز چون پوشیدن عورت و تحصیل قبله و گفتن اذان و اقامه
ضرر ندارد **مسئله چهارم** خلافی نیست در اینکه مستحاضه اگر اراده نماز شب کند میان
نماز شب و نماز صبح بیک غسل جمع کند **مسئله پنجم** بر مستحاضه لازم است که بقدر
امکان سعی کند که خون او تعدی بسایر اعضای و لباس او نکند و اگر تعدی کند
در وقت نماز بشوید و اگرچه کمتر از درهم بغلی باشد زیرا که خون استحاضه و خون حیض
و نفاس معفو نیست از کثیر و قلیل آن اجتناب لازم است و مذکور شد که در هر قسم
استحاضه تغییر پنبه بکند و در متوسطه و کثیره تغییر آنچه در وقت هر نماز واجب است

وبعضی واجب دانسته اند که در بند هر نمازی پارچه بسته شود که بنحوی منع بیرون آمدن
خون کند **مسئله ششم** هرگاه مستحاضه امور مذکوره که بروی واجبست از غسل
وضو و تغییر پنبه و لته بجا آورد در حکم پاک خواهد بود واگرچه بالمره استحاضه
او قطع نشده باشد پس هر چه بر پاک صحیح و جایز است نسبت باو نیز صحیح
وجایز خواهد بود لهذا نماز و روزه و طواف او صحیح است و دست مالیدن او
بنوشته قران وخواندن سورهای سجده و مکث نمودن او در مساجد جایز است و
مجامعت کردن با او نیز جایز است و درین باب خلافی نیست واما اگر اعمال مذکوره را
کلا او بعضا بجا نیاورده دران تفصیلی است که در بیان چند صورت ظاهر میشود **اول**
صحت نماز موقوف است بر بجا آوردن همه امور مذکوره پس اگر صاحب کثیره یا متوسطه
اخلال بغسل یا شستن فرج یا تغییر پنبه ولته نماید نماز او باطل است و همچنین اگر صاحب
متوسطه یا قلیله اخلال بوضو یا شستن فرج یا تغییر پنبه کند نماز او صحیح نیست
دویم جواز دست مالیدن بنوشته قران موقوف است بر غسل و وضو نه بر شستن
فرج و تغییر پنبه و لته **سیم** جمعی تصریح کرده اند که داخل شدن در مسجد و مکث کردن
دران برای مستحاضه جایز است واگرچه هیچیک از اعمال مذکوره را بجا نیاورده باشد
واحوط آن است که هرگاه غسل نکرده باشد با لته و پنبه یا ظاهر فرج او بخون آلوده باشد
داخل مساجد نشود **چهارم** ظاهر آن است که مجامعت با او موقوف است بر هیچیک
از اعمال مذکوره نباشد پس اگر هیچیک از امور مذکوره را بجا نیاورده باشد جماع کردن
با او جایز است و بعضی گفته اند جواز مجامعت موقوف بر بجا آوردن جمیع امور مذکوره
است پس اگر یکی از آنها ترک شود مجامعت با او جایز نیست و بعضی گفته اند موقوف
بر غسل است نه بر سایر عملهای مذکوره و اقوی آن است که موقوف بر هیچیک نیست
واگرچه احوط آن است که پیش از بجا آوردن همه امور مذکوره مجامعت واقع نشود **پنجم**
خواندن سورهای سجده موقوف بر غسل است و بر سایر اعمال مذکوره موقوف نیست
ششم صحت روزه موقوف بر وضو و شستن فرج و تغییر پنبه و لته نیست لیکن

بر غسل موقوف است پس اگر صاحب استحاضه کثیره هر سه غسل را ترک کند شبهه نیست
که روزه او باطل است و همچنین اگر غسل صبح یا ظهرین را ترک کند هر روزه آن روز
بی صورت است و حق آن است که صحت روزه هر روزی موقوف بر غسل شب آینده
نیست پس اگر بعد از نماز ظهرین کثرت در خون بهم رسد صحت روزه آن روز موقوف
است بر غسل مغرب و عشا نمیشود در موقوف بودن بر غسل شب گذشته محل
اشکال است و بعضی گفته اند اگر غسل صبح را مقدم بر صبح دارد و در شب بعمل آورد مجزی
از غسل شام و خفتن آن شب خواهد بود و روزه آن روز صحیح خواهد بود والا فلا
و بعضی نیست که این تفصیل از اخبار مستفاد میشود و مسئله محل اشکال است و احتیاط
لازم است اما ظاهر آن است که غسل صبح که بعمل بیاید از آن مجزی باشد و از آنچه مذکور شد
ظاهر شد که صاحب استحاضه متوسطه اگر غسل صبح را نکند روزه آن روز او
صحیح نیست و حق آن است که تقدیم غسل صبح بر صبح لازم نیست پس اگر تاخیر شود
تا صبح ضرری بروزه آن روز نمیرساند بلکه احوط آن است که آن غسل را در شب بعمل
بیاورد بلکه اگر مقدم بر صبح بدارد باید تقدیم بجزوی باشد که بعد از فراغ از آن صبح
داخل شود و بعضی گفته اند که اگر مستحاضه غسلهای روزی را نکند روزه آن روز
باطل است اما ضرری بروزه روز دیگر ندارد و اگر غسلهای آن روز را بجا آورد و
اگر بعضی اغسال را ترک کند و خون او قطع شود که دیگر هیچ غسلی را نکند ظاهر آن است
که جمیع عبادات او بی صورت باشد همچنانکه اگر صاحب استحاضه قلیله وضو را ترک کند
و بعد استحاضه او قطع شود مادامی که وضو نسازد نماز او بی صورت است و در صورت
مذکوره یعنی صورت ترک بعضی اغسال و منقطع شدن خون بعد از گذشتن اوقات مخصوصه
که غسل برای نماز آن اوقات واجب بود و ترک شده بود ظاهر آن است که قضا واجب بر او آن است
که برای غسل استحاضه کند به نیت قربت و آن از همه اغسال مزبوره مجزی است واگر غسل جنابت
یا حیض کند از آن اغسال مجزی نیست و از این ظاهر میشود که هرگاه یکی از اغسال استحاضه
بجهت عذری ترک شود و بدل آن تیمم کند اگر بعد از آن استحاضه کثیره باقی باشد که

که غسلی بعمل آید از غسل ترک آن مجزی نیست و اگر استحاضهٔ او منقطع شود لازم است که
بی غسل بکند که اگر با وجود روا بعد از غسل را نکند عبادات او صحیح نیست و بسیاری
از این احکام که مذکور شد هرچند اصحاب متعرض آن نشده اند اما نظر بقواعد نحو
نیست که بیان شد و در صورتی که بعضی از اغسال را ترک کند و روزه او باطل شود
حق آن است که همین قضای آن روزه برو واجب است و کفاره لازم نیست مسئلهٔ هفتم
هرگاه بعد از غسل یا وضو از برای نماز یک دیگر هیچ خون نه بیند و بالمره استحاضه
قطع شود دیگر عملی برو لازم نیست و اگر وضو را بشکند بجهت نماز دیگر باید وضو
بسازد مثل کسی که پاک باشد و اگر بعد از نماز خونی ببیند و قطع شود اگر خون
کثیره باشد از برای نماز بعد غسل لازم است و اگر قلیله باشد وضو لازم است
و شیخ بر سبیل اطلاق گفته است که هر وقت استحاضه منقطع شود وضو لازم است
و این کلام باطلاقه صحیح نیست مسئلهٔ ششم بعد از غسل یا وضو از برای نماز
هر چیزی که در میان یا پیش از نماز ببیند معفو است بشرطی که فاصله نبوده باشد
در میان وضو یا غسل و نماز باتفاق فقها و شیخ گفته است که اگر بعد از وضو خون
ببیند و قطع شود پیش از داخل شدن در نماز واجب است که تجدید وضو کند و
این احوط است اگرچه اظهر آن است که لازم نیست بشرط مذکور مسئلهٔ نهم غسل استحاضه
در کیفیت مانند غسل جنابت و حیض است و بعضی گفته اند که هرگاه غسل پیش از
انقطاع استحاضه باشد لازم است که بنیت استباحه کند نه بنیت رفع حدث
مقصد پنجم در نفاس و آنچه متعلق بان است از احکام و غسل و در آن چند مسئله است
مسئلهٔ اول خون نفاس خونی است که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن و زائیدن محقق
میشود به بیرون آمدن جزئی از طفل خواه خلقت آن تمام شده باشد یا نه بلکه اگر
مضغه باشد که بیرون آید زائیدن بان متحقق میشود اما از بیرون آمدن نطفه بلکه
علقه که بار سیده خون بسته است زائیدن صادق نمی آید و هر خونی که پیش از زائیدن
آید نفاس نیست و اگرچه اتفاقی باشد که بمحل رسیده همچنانکه در بعضی زنان اتفاق

اتفاق

اتفاق می افتد که صد یا مرضی عارض ایشان میشود و فتوری در جنین بهم میرسد
و خون بیرون می آید و خون پیش از زائیدن اگر ممکن باشد که حیض باشد حیض خواهد
بود و الا استحاضه خواهد بود و اگر زنی بزاید و خون مطلقا نبیند آن زن صاحب
نفاس نیست و غسل برو واجب نیست و در عصر حضرت رسول صلعم زنی زائید که
اصلا خون ندید و او را ذات الجفوف نام نهادند مسئلهٔ دوم اقل نفاس حدی ندارد بلکه
میتواند شد یک لحظه باشد و در اکثر آن خلاف است و اظهر آن است که زنی که
در حیض صاحب عادت باشد ایام عادت خود را نفاس قرار میدهد پس اگر خون نفاس او
بعدد ایام عادت یا کمتر از آن به بیند و قطع شود همان قدر نفاس او خواهد بود و اگر
خون از ایام عادت تجاوز کند هرگاه عادت او ده روز باشد ده روز را نفاس قرار
میدهد و زیاده را استحاضه و اگر کمتر از ده روز باشد یک روز یا دو روز یا سه روز
استظهار میکند ترک عبادت پس اگر ده روز یا کمتر خون قطع شود همه او خون نفاس
خواهد بود و اگر از ده تجاوز کند رجوع بعادت خود میکند و ایام عادت را نفاس قرار
میدهد و زیاده بر آن را استحاضه قرار میدهد و عباداتی که در ایام استظهار ترک
شده قضا میکند و اگر زن صاحب عادت نباشد بلکه مبتدئه یا مضطربه باشد اکثر
نفاس او ده روز است و بعضی گفته اند هجده روز است و اول اظهر است پس اگر
خون او به ده روز یا کمتر قطع شود همان نفاس خواهد بود و اگر از ده تجاوز کند ده
روز نفاس خواهد بود و زاید بر آن استحاضه و چون در اقل نفاس حدی نیست و پی در پی
بودن نیز شرط نیست پس اگر زنی در وقت زائیدن یک لحظه خون ببیند و دیگر نبیند
تا روز دهم پس اگر روز ده قطع شود مجموع ده روز ایام نفاس او خواهد بود و اگر از ده تجاوز
کند اگر عادت او ده روز باشد باز ده روز ایام نفاس او خواهد بود و اگر عادت او کمتر
از ده روز باشد همان عادت را نفاس قرار میدهد بلکه فقها گفته اند اگر زنی بزاید و هیچ
خونی نبیند تا روز دهم خون ببیند آن خون نفاس است و تفصیلی که مذکور شد عمل
خواهد کرد مسئلهٔ سیم اگر زنی دو طفل آبستن باشد پس اگر یکی تولد شود و یک لحظه

دفعه باشد یعنی فاصله درمیان تولدان دو طفل بهم رسد ان زن صاحب یک نفاس خواهد
بود و ابتدا نفاس را از حین ولادت طفل اول حساب میکند زیرا که در این صورت نفاس
وبحثی که مناط اختلاف حکم تواند شد درمیان ولادت دو طفل نیست و اگر تاخیر
و فاصله درمیان ولادت ان دو طفل بهم رسد بعضی گفته اند که باز ان صاحب
یک نفاس خواهد بود و ابتدا نفاس را از حین ولادت طفل اول و عدد ایام را از وقت
ولادت طفل دویم میگیرد مثلا اگر تولد اول در روز سه شنبه شود و تولد دویم در
روز دوشنبه دیگر شنبه و یک شنبه از زن صاحب نفاس خواهد بود اما اگر باید
رجوع بعادت کند یا ده روز نفاس قرار دهد باید ابتدا ان ایام را از روز دوشنبه
بگیرد و اظهر ان است که درین صورت یعنی صورت تاخیر درمیان تولد دو طفل ان
زن صاحب دو نفاس خواهد بود و عدد ایام نفاس اول را از وقت تولد طفل اول
میگیرد و عدد ایام نفاس دوم از وقت تولد طفل دوم حساب میشود و فایده این خلاف
در صورتی ظاهر میشود که فاصله میان دو ولادت کمتر از ده روز باشد و بعد از
ولادت اول بیشتر از یک روز خون نه بیند بلکه همین یک دفعه خون بر بیند و در
ایامی که فاصله میان دو ولادت است پاک باشد پس بنا بر انکه دو نفاس باشد ان
ایام فاصله طهر خواهد بود نه نفاس و اگرچه بعد از ولادت دوم و پیش از گذشتن
ده روز از ولادت خون بر بیند زیرا که نفاس اول بخون دیدن در روز اول متحقق
شد و تا نفاس دوم پاک بود لهذا ان پاکی طهر خواهد بود و بنا بر انکه یک نفاس باشد
ان ایام فاصله با ایامی که خون دید نفاس خواهد بود زیرا که حکم یک نفاس این است که
بعد از ولادت هرچند که تا ده روز می بیند با ایام پاکی که پیش از ان خون است
نفاس است مثلا اگر ولادت اول در شنبه باشد و همین شنبه خون بر بیند و بعد از
فاصله پنج روز که در ان پنج روز خونی نه بیند و پاک باشد ولادت دوم متحقق شود که روز
هفتم ولادت اول باشد و در روز هفتم و هشتم و نهم خون بر بیند بنا بر انکه دو نفاس باشد
پنج روز فاصله نفاس نخواهد بود بلکه همین شنبه نفاس اول خواهد بود و در هفتم

ومابعد

وما بعد ان نفاس دویم خواهد بود و بنا بر انکه یک نفاس باشد ان پنج روز با سایر ایامی که
خون دید ایام نفاس خواهد بود **مسئله چهارم** هرچه بر حایض حرام است بر صاحب نفاس
نیز حرام است و انچه بر او مکروه است بر او نیز مکروه است **مسئله پنجم** غسل نفاس در کیفیت
و احکام مثل غسل حیض است **مقصد پنجم** در غسل میت و سایر امور یکه متعلق است بمیت
و در ان چند فصل است **فصل اول** در احکامی که متعلق است باحتضار یعنی سکرات موت
اعاننا الله علیه و ثبتنا بالقول الثابت لدیه بدانکه در وقت احتضار واجب است که میت را
رو بقبله بگردانند یعنی او را بر پشت بخوابانند بنحوی که پاهای او بجانب قبله باشد و در ان
وقت چند امر سنت است **اول** انکه او را تلقین شهادتین و اقرار بامامت ائمه اثنی عشر
کنند **دویم** انکه او را توبه دهند **سیم** انکه او را تلقین کلمات فرج کنند و کلمات
فرج این است لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین
و باید کلمه طیبه لا اله الا الله بسیار بگوید و مکرر این کلمه را تلقین او کنند و باید اخر کلام
میت این کلمه باشد که هر که اخر سخن او لا اله الا الله باشد البته داخل بهشت میشود
انکه سوره یس و سوره والصافات در نزد او بخوانند **پنجم** انکه اگر جان بدشواری دهد
او را در محل نمازش بجانبی که در انجا بیشتر نماز میکرده که جان باسانی بسپارد **ششم** انکه
چون جان بسپارد چشم و دهان او را بهم اورند و او را تحت الحنک بر بندند که دهانش
باز نشود **هفتم** انکه دو دست او را بر پهلوی او بکشند **هشتم** انکه او را بچادری
یا جامه بپوشانند **نهم** انکه اگر شب باشد چراغی نزد او روشن کنند **دهم**
انکه مومنان را خبر کنند تا تشییع جنازه او حاضر شوند **یازدهم** انکه در برداشتن و دفن
او تعجیل کنند بشرطی که مردن او یقینی باشد و اگر موت او مشتبه باشد واجب است صبر کردن
تا موت او یقینی شود و از علامات موت فرو رفتن صدغین است و مایل شدن بینی و
کشیده شدن پوست روی و فرو افتادن کفهای دست از ذراع و استرخاء قدمین و
بالا رفتن خصیتین و انچه شدن پوست انها و مکروه است که اهن بر شکم او گذارند و

حیث یا حایض نزد او حاضر شود **فصل دوم** در آداب برداشتن میت بدانکه تعجیل در برداشتن
میت سنت موکده است و سنت است که مومنان در برداشتن میت حاضر شوند و در تشییع
جنازه ثواب بسیار منقول است و افضل آن است که در عقب جنازه یا یکی از دو جانب
آن راه روند و در پیش جنازه راه نروند و از بعضی احادیث مستفاد می‌شود که اگر جنازه
مومن باشد پیش او راه رفتن خوب است و در جنازه خلاف مذهب خوب نیست زیرا که
ملائکه او را استقبال میکنند بعذاب و سنت است که جنازه را چهار نفر بردارند که هر یک
گوشه از تابوت را بگیرند و سنت است که هر شخصی تربیع را بعمل آورد و کیفیت تربیع آنست
که اول دوش راست میت را که جانب چپ جنازه است بدوش راست خود بردارد پس
پای راست میت را بدوش راست بردارد پس از پشت جنازه برود و پای چپ میت را بدوش
چپ خود بردارد پس دوش چپ میت را که در جانب راست جنازه است بدوش چپ خود بردارد
و چون خواهد که نوبت دیگر تربیع کند از پیش جنازه نرود بلکه از جانب پشت جنازه
بگردد و باز بهمان روش تربیع بعمل آورد و اکثر علما کیفیت تربیع را بر عکس آنچه مذکور
شد گفته‌اند یعنی اول دوش چپ میت که جانب راست جنازه است بدوش راست خود
بردارد پس پای چپ میت را بدوش راست خود بردارد پس پای راست میت را بدوش چپ
خود بردارد پس دست راست میت را بدوش چپ خود بردارد و مخفی نماند که در این صورت
در مجموع دور طرف دیگر مشیع که جنازه بر آن نیست در سمت تابوت واقع میشود و خارج
از آن نیست بخلاف طریق اول که در مجموع دور بهم نزدیک واقعند و حال اینکه در طریق
دوم که عکس است در حدیث و کلام اکثر تعیین جانب مشیع نشده بلکه همین وارد شده
که ابتدا بپیش راست جنازه را بگیرند و به پیش چپ او منتهی شوند لیکن جمعی از اصحاب جانب
مشیع را بنحو مذکور تعیین نموده‌اند و بهر تقدیر دو طریق در احادیث وارد شده و اگر هر دو
طریق را بعمل آورند بهتر است و با جنازه سواره راه رفتن مکروه است و سنت است
که چون جنازه را ببیند الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم **فصل سیم** در غسل دادن
میت و احکامی که بآن متعلق است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** غسل دادن میت

و سایر احکام واجبه او از رو بقبله خوابانیدن و کفن کردن و نماز گذاردن و دفن
نمودن واجب کفایی است یعنی بر همه مسلمانان واجب است اما اگر یک کس بکند از دیگران
ساقط میشود و بنا بر این هر که مطلع بر موت مسلمانی شود ساقط شدن وجوب احکام
مذکوره از او موقوف است بر اینکه علم بهم رساند که دیگری آن احکام را بر وجه شرعی بعمل
آورده و غالب آن است که در بلاد مسلمین علم عادی بهم باین معنی حاصل باشد **مسئله
دوم** در وقت غسل دادن واجب است که عورت میت را بپوشانند و اولا نجاست
از بدن کنند و بعد از آن او را غسل دهند **مسئله سیم** غسل و نماز و سایر احکام میت
واجب است برای میت شیعی اثنا عشری و در سنی و سایر فرق مخالفان که حکم باسلام ایشان
میشود خلاف است و اظهر آنست که جایز است اما واجب نیست مگر در حال تقیه اما هر که
حکم بکفر او میشود و اگر چه تظاهر باسلام کند مانند خوارج و نواصب
و مجسمه و غلاة جایز نیست از برای مومنان که ایشان را غسل دهند و نماز کنند و سایر
احکام میت را از برای ایشان بعمل آورند و در وجوب غسل مومن فرقی نیست میان
بالغ عاقل و هر که در حکم وی است مثل مجنون و طفل از اولاد مومنان اگر چه از طفل سقط
شده باشد بشرطی که چهار ماه داشته باشد و اگر چهار ماه نداشته باشد غسل دادن او واجب
نیست بلکه باید او را بخرقه پیچید و بی غسل دفن نمود و هر طفلی که مسلم او را از اولاد
کفار اسیر کرده باشد یا او را در بلاد اسلام یافته باشد اگر چه پدر و مادر او معلوم
نباشد در حکم مسلم است و غسل او لازم است و کسی که معلوم باشد که ولد زنا است
در وجوب غسل او اشکال است و احتیاط آن است که او را غسل دهند و سایر احکام
میت نسبت بوی بعمل آورند **مسئله چهارم** اختیار غسل و سایر احکام میت تعلق بوارث
میت دارد و بی رخصت او دیگری متوجه اینها نمیتواند شد پس اگر وارث منحصر در یکی
باشد اختیار با وی خواهد بود خواه مرد باشد و خواه زن و خواه میت مرد باشد یا زن
و اگر وارث متعدد باشد مردان از زنان اولی‌اند و مکلفان از صغیر اولی‌اند
هر گاه ورثه که بحد بلوغ رسیده متعدد باشند و همه مرد باشند یا زن یعنی

گفته اند که هر که حصه ارث او از وارث بیشتر است اولی است و ظاهر آن است که پدر از پسر
و جد اولی باشد و بهر تقدیر شبهه نیست که شوهر در جمیع احکام زن اولی است از
دیگران خواه آن زن دایمی باشد یا متعه باشد اما احوط آن است که در وقتی که ترجیح
باشد که متوجه غسل شوهر حتی غسل ندهد **مسئله پنجم** شهیدی که در جهاد با امام زمان
کشته شود و در معرکه مرده باشد او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند بلکه بر او نماز
میکنند و با جامها که پوشیده است دفن میکنند و اگر برهنه باشد او را کفن میکنند
و بی غسل او را دفن میکنند و حق آن است که هر که در جهاد و دفاع حقی کشته شود
حکم وی چنین است و کسی که قتل بر او واجب شده باشد مثل آنکه دیگری را ناحق کشته
باشد و خواهند او را قصاص کنند یا مستحق رجم شده باشد و خواهند او را رجم
کنند او را امر میکنند که پیش از کشتن سه غسل را بجا کند و حنوط میکند و کفن می پوشد
آنگاه او را میکشند و دیگری او را غسل نمی دهد بلکه بر او نماز می کنند و دفن میکنند
مسئله ششم مشهور میان فقها آن است که هرگاه از میت عضوی یافت شود که در آن
استخوان باشد باید آن را بشویند و کفن کنند و دفن نمایند و بعضی سه پارچه کفن را در آنجا
واجب دانسته اند و اگر عضوی باشد که در آن دل باشد نماز هم باید کرد و احوط آن است
که اگر سینه را تنها بیابند باز چنین کنند بلکه حکم آنچه دل در آن باشد و اگر چه
از نصف کمتر باشد چنین است و همچنین اگر جمیع استخوانهای میت را بیابند باید
چنین شود یعنی شسته شود و کفن شود و بر آن نماز کنند و دفن کنند و مراد از شستن
در هر یک از ابعاض مذکوره غسل بطریق معهود است که سه غسل باشد چنانکه مذکور
خواهد شد و همچنین مراد از کفن کردن کفن بطریق متعارف است که سه پارچه باشد
همچنانکه مذکور میشود و هر عضوی که در آن استخوان باشد باید در پارچه پیچند و دفن کنند
و بعضی پیچیدن در پارچه را واجب ندانسته اند و خالی از قوتی نیست و اگر عضو استخوان
دار یک از زنده بریده شود ظاهر آن است که غسل و کفن کردن او واجب نباشد و اگر چه
احوط آن است که بشویند و کفن کنند و دفن نمایند **مسئله هفتم** بچه که از شکم ساقط

مراد از جهاد و دفاع حقی آنست
که از جهت حفظ بیضه اسلام باشد و بعضی
محافظت دین ... کرده
که خود را ... محافظت
دفاع حقی ... انکه
مال یا اهل ... خود
کرده و خود قدس سره
در لوامع و ...
بان تصریح نموده اند
رحمه

شود اگر چهار ماه یا زیاده داشته باشد باید او را بطریق معهود غسل دهند آنگاه
کفن بطریق معهود کنند و دفن نمایند و بر او نماز نیست و بعضی در کفن او سه جامه را
باحوط لازم دانسته اند و اگر چهار ماه نداشته باشد باید آن را در لته پیچیده و
دفن کرد و هر چند در خبر پیچیدن در لته مذکور نیست لیکن بعضی نقل اجماع بر آن
کرده اند و بعضی در وجوب غسل و کفن تمام شدن خلقت و دمیدن روح را اعتبار
کرده اند نه چهار ماه را و ظاهر آن است که تمام شدن خلقت در چهار ماه باشد و بیشتر
از آن محقق نشود و اگر طفلی در شکم مادر مرده باشد و مادر زنده باشد اگر توانند او را
درست بیرون آورند چنان کنند و الا او را پاره پاره کنند و بیرون آورند
و اگر مادر بمیرد و طفل زنده باشد شکم مادر را از طرف چپ بشکافند و طفل را
بیرون آورند و بعد از آن شکم را بدوزند **هشتم** واجب است که مرد را مرد غسل
دهد و زن را زن مگر در چند موضع که تجویز شده که هر یک از مرد و زن دیگری را
غسل دهد **اول** زن و شوهر که هر یک میتوانند دیگری را غسل دهد و اگر چه در حالت
اختیار باشد و مضطر نباشد و شرط نیست که از عقب جامه باشد بلی احوط آن است که
در زیر جامه غسل دهد و نظر بعورت نکند خصوصا هر گاه میت زن باشد و شوهر
او را غسل دهد و فرقی نیست که زن زوجه دائمه باشد یا متعه باشد **دوم** جایز است
که آقا کنیز خود را غسل دهد هر گاه زن کسی نباشد و در عده کسی نباشد و ظاهر آن است
که کنیز نتواند آقا را غسل دهد زیرا که بمجرد مردن آقا کنیز بوارث منتقل شده و از
ملکیت آقا بیرون رفته **سیم** جایز است که مرد اجنبی دختر سه ساله را برهنه
غسل دهد و همچنین جایز است که زن اجنبیه پسر سه ساله را برهنه غسل دهد
و بعضی در پنج ساله نیز تجویز کرده اند و خالی از قوتی نیست **چهارم** هر گاه مردی فوت شود
و مردی نباشد که او را غسل دهد زنی که محرم او باشد چون مادر و خواهر و عمه
و خاله میتوانند او را غسل دهند از عقب جامه که از محرمیت از نسب باشد یا از
شیر دادن و همچنین اگر زن فوت شود و زنی نباشد که او را غسل دهد جایز است که

مردی که محرم او باشد از پدر و برادر و فرزند و عم و خال او را غسل دهد و عقب جامه
و اقوی آن است که در حالت اختیار یعنی در صورتی که مثل هم رسد باز جایز است که
هر یک از محارم زنان مرد را غسل دهند و بالعکس اما باید از عقب جامه باشد و
احتیاط آن است که تا ممکن باشد زن را زن و مرد را مرد غسل دهد **مسئله نهم**
هرگاه مردی فوت شود در جایی که نه مرد باشد و نه زنی که محرم وی باشد بلکه
همین بعضی از زنان غیر محرم با او باشند در این صورت غسل ساقط میشود و ظاهر
آنست که تیمم نیز ساقط باشد و بدل غسل تیمم لازم نباشد و هرگاه در این صورت
مرد کافری باشد ظاهر آن است که جایز باشد که آن کافر مسلم را غسل دهد و
همچنین اگر زنی فوت شود در جایی که نه زن باشد و نه مرد محرم بلکه بعضی از مردان
غیر محرم با وی باشند غسل و تیمم از او ساقط است و اگر زن کافره باشد جایز است
علی الظاهر او را غسل دهد و اگر میت خنثای مشکل باشد یا بنحوی از هم پاشیده باشد
که معلوم نباشد که مرد است یا زن لازم است که بعضی از محارم او را از عقب جامه
غسل دهند و مراد از محرم کسی است که تزویج او حرام باشد خواه بسبب نسب باشد
یا مصاهره یا رضاع **مسئله دهم** واجب است که آب غسل پاک باشد و غصبی و مضاف
نباشد و باید همین وقتی که بر او غسل میدهند غصبی نباشد **مسئله یازدهم**
واجب است که میت را سه غسل بدهند **اول** با آب سدر **دویم** با آب کافور **سیم**
با آب خالص و نیت در این اغسال واجب است پس از برای هر یک نیت علیحده میکند و ظاهر
آن است که ابتدای نیت از برای سه غسل کافی باشد و بهتر آن است که نیت هر سه را
در اول بکند و از برای هر یک از غسل سدر و کافور و آب خالص جدا نیت کند پس اول
نیت میکند که این میت را غسل میدهم با آب سدر و کافور و خالص از جهت آنکه واجب
است قربة الی الله و اگر ابتدا نیت سه غسل را نکند و همین نیت آب سدر را بکند میگوید
این میت را غسل میدهم با آب سدر از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس آب سدر
سر کردن میت را میشویند و بهتر آن است که اول از جانب راست سر بزنند و بعد از آن

احوط آن است که زنان که
با شوهر دارند از عقب غسل دهند
و زنان زن را مگر در زن
و شوهر و کنیز و آقا هم
چنانکه گذشت
منه

بجانب چپ پس میت را بر پهلوی چپ بخوابانند طرف راست وی را بشویند پس او را
بر پهلوی راست بخوابانند جانب چپ وی را بشویند و در هر عضوی قدری از عضو مجاور را
از باب مقدمه بشویند که یقین شستن آن عضو حاصل شود و سنت است که هر یک
از سر و جانب راست و جانب چپ را سه مرتبه بشویند و هر ظرفی را اگر میریزند خواه
سبو باشد یا غیر آن قطع نکنند تا بپا برسد و در هنگام آب ریختن بهمواری دست
بر پشت و شکم او بمالد که آب خوب برسد و دست میت را از پهلو جدا کند که آب بیخ
آن برسد و چنان کند که آب بر زیر ناف و عورت و ران و سایر اعضا خوب برسد
و جاری شود و چون از غسل آب سدر فارغ شود میت را بر پشت بخوابانند و ظرفها را خوب
بشویند که اثر سدر از آنها زایل شود و غسال دستهای خود را تا مرفق بر سبیل استحباب
بشوید پس قدری کافور در آب بریزد و داخل آب کند و بر سبیل استحباب دست میت را
نیز تا نصف ذراع سه مرتبه بشوید و فرج او را نیز سه مرتبه بشوید و بهمواری دست بر شکم
میت بکشد و بهتر آن است که در وقتی که دست بر شکم میکشد سر میت را بلند کند که
فضلات از طرف دهان بیرون بیاید پس نیت غسل آب کافور کند باین طریق که این
میت را غسل میدهم با آب کافور از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس او را بطریقی که در غسل
سدر مذکور شد غسل دهد و چون از غسل کافور نیز فارغ شود میت را بر پشت بخواباند
و باز بر سبیل استحباب دستهای خود را تا مرفقین بشوید و ظرفها را خوب بشوید که
اثری از کافور و سدر در آنها نماند و اگر ظرفی علیحده از برای آب خالص مهیا کنند بهتر است
و احوط آن است که آب غسل خالص را از جویی که آب سدر و کافور در آن ریخته شده است
برندارد و از آبی بردارند که مطلقا آب سدر و کافور داخل آن نشده باشد پس بر سبیل
استحباب باز دستهای میت را تا نصف ذراع و فرج او را سه مرتبه با آب خالص بشوید آنگاه
نیت کند که این میت را با آب خالص غسل میدهم از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس او را
بنحوی که مذکور شد بشوید و در این غسل دست بر شکم مالیدن مستحب نیست **مسئله
دوازدهم** سنت است که دو نفر میت را غسل دهند یکی آب بریزد و دیگری میت را بگرداند

و در اینصورت واجب است که آب ریزنده نیت کند زیرا که فی الحقیقة غسل دهنده
او است و اگر تنها نیت کند کافی نیست بلی اگر هر دو نیت کنند کافی است بهتر باشد
هر چند نیت کردن گرداننده لازم نیست و اگر آب ریزنده چند نفر باشد پس اگر هر یک
بر تنهایی عضوی را بشوید باید هر یک در وقت شستن آن عضو نیت کند و اگر همه
آب بر یک عضو ریزند باتفاق نیت کنند مسئله سیزدهم ترتیب بنحوی که مذکور شد در
میان سه غسل واجب است یعنی ابتدا غسل سدر باید بدهند و بعد از آن غسل کافور را
و بعد از آن غسل آب خالص را و در هر یک از این سه غسل جایز است که بطریق
ارتماس باشد یعنی میت را بیکدفعه در آب فرو برند و در اینصورت ترتیب ساقط
میشود مسئله چهاردهم که آب سدر و کافور مسمی کافی است و صدق نام را دهد یعنی باید
از هر یک اینقدر در آب ریخته شود که آن را آب سدر و کافور بگویند و بعضی گفته اند
که سدر باید هفت ورق باشد و بعضی یک رطل و نیم گفته اند که نزدیک بر شصت و پنج
درم و نباید بوده باشد و اقوی قول اول است و لکن با این زیادتی اجزاء شستن
فرج و سایر اعضا پیش از غسل بوده باشد و بعضی گفته اند که باید سدر و کافور را
این قدر در آن داخل آب نکند که آب را مضاف کند و آب نگویند و اقوی آن است که جایز است
مضاف شدن آب سدر و کافور ضرر ندارد و در هر صورت شبهه نیست که مضاف شدن
از سدر و کافور شرط نیست و همینکه تمامی سدر و کافور را داخل کنند بعد یکه
آن آب سدر و کافور گویند کافی است و اگرچه بر اطلاق باقی باشد یعنی آن آب
توان گفت و بنا بر این در آب خالص شرط است که خالی از سدر و کافور باشد و اصلا
چیزی از اینها داخل آب نباشد یا بقدری باشد که آن را آب سدر و کافور نگویند زیرا که
زیاده از این باعث این است که ترتیب میان آب سدر و کافور و آب قراح یعنی آب خالص نباشد
مسئله پانزدهم اگر سدر و کافور بهم نرسد یک مرتبه با آب خالص غسل بدهند و بعضی
سه مرتبه را لازم دانسته اند و اگر پیش از دفن سدر و کافور بهم رسد اظهر آن است
که اعاده غسل لازم نیست و بعضی لازم دانسته اند که مرتبه دیگر او را سه غسل دهند

[illegible marginal notes]

ولی

و این احوط است اگرچه بنا بر اقوی لازم نیست مسئله شانزدهم هر گاه آب یافت نشود یا میت را
نتوان غسل داد بجهة خوف اینکه هم پاشیدن بدن او در اینصورت واجب است که او را تیمم دهند
و حق آن است که یک تیمم کافی است و نیت تیمم را چنین کند که این میت را تیمم
میدهم بدل از غسل سدر و غسل کافور و غسل آب خالص از جهة آنکه واجب است قربة
الی الله و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی و دو جبین میت
مسح کند و بعد از آن بر پشت دست راست مسح کند و بعد از آن بر پشت دست
چپ وی کشد و سنت است که دستهای او را دو نوبت بر زمین زند یکی برای روی و یکی
برای دستها مسئله هفدهم اگر میت محرم باشد غسل کافور و حنوط از او ساقط است و چیزی
نماند که سوای بعضی از مستحبات غسل مذکور شد چند امر دیگر سنت است اول آنکه در وقت
غسل دادن میت را بر تخته بلندی بخوابانند بنحوی که روی او بجانب قبله باشد بطریق
احتضار دوم آنکه پیراهن میت را از طرف پا بیرون کنند و اگر تنگ باشد باذن وارث
بشکافند و اگر وارث صغیر باشد شکافتن جایز نیست سیم آنکه او را در زیر سقفی
یا خیمه غسل دهند که در برابر آسمان نباشد چهارم آنکه اول انگشتان میت را ابتدا
نرم کنند و اگر دشوار باشد و خوف شکستن باشد ترک کنند پنجم آنکه اول عورت
میت را سه مرتبه بکف سدر و اشنان بشویند و در وقت عورت شستن آنکه بر روی
بندد که دستش بعورت نرسد و از آن آب بسیار بریزد تا خوب پاک شود بلکه در هر یک
از دو غسل دیگر عورت را سه مرتبه با بهمان غسل بشوید بعد از آنکه دستهای او را
بپیچد ششم آنکه سر و ریش میت را پیش از غسل با آب سدر بشویند هفتم آنکه
در دو غسل اول پیش از شروع در غسل دست بر شکم میت گذارد و بنرمی و هموار
بپایین کشد که اگر فضله باشد بیرون آید و اگر چیزی بیرون آید باز مخرج را بشوید
و اگر زن حامله متوفی باشد و خوف افتادن طفل باشد دست بر شکمش نکشند هشتم
آنکه غسل دهنده پیش از هر یک از سه غسل دستهای خود را تا مرفق بشوید نهم آنکه
میت را وضو دهد با آب خالص بروش وضو زندگان و بعضی واجب دانسته اند و استحباب

[illegible marginal notes]

اقوی است و نیت وضو را چنین کند این میت را وضو میدهم قربة الی الله دهم انکه
غسل دهنده در جانب راست میت بایستد یازدهم انکه اکر چیزی بیرون امدن نجاستی
از دبر او باشد یا خون چون بیرون امدن از دهان و بینی او باشد قدری پنبه در
هر یك از این سه منفذ داخل کند دوازدهم انکه کودالی را در برابر قبله بکنند و تخته
که میت را بران غسل میدهند سرازیر بکذارند که اب غسل داخل کودال شود سیزدهم
انکه هر مرتبه که میت را از جایی بجایی کردانند بکوید اللهم ان هذا بدن عبدك المؤمن وقد
اخرجت روحه منه وفرقت بینهما فعفوك عفوك و اکر میت زن باشد بکوید اللهم ان
هذا بدن امتك المؤمنة وقد اخرجت روحها الخ و در سایر احوال غسل سنت است
که مکرر بکوید رب عفوك عفوك چهاردهم انکه بعد از تمام شدن غسل بدن میت را
بجامه خشك کند و باید غسل دهنده انچه از عیوب میت بر او ظاهر میشود از برای کسی
نقل کند تا حق تعالی کناهان او را بیامرزد و مکروه است میت را باب کرم غسل
دادن و ناخن او چیدن و موی او را شانه کردن و سر او را تراشیدن و موی زهار
او را تراشیدن و اکر چیزی از مو یا ناخن یا دندان یا عضو دیکر از او در اثنای غسل جدا شود
واجب است که انرا در میان کفن او کذارد و منقول است که دندانی از حضرت باقر ع
کنده شد از انحضرت صادق ع داد و فرمود که انرا با من در قبر دفن کن و مکروه است
که غسل دهنده میت را در میان پاهای خود بکیرد و نیز مکروه است که اب غسل را
بموضعی که در ان بول و غایط کنند بریزند و اکر کودالی باشد که کنجایش داشته باشد در ان
بریزند ریختن اب غسل در بالوعه باکی ندارد فصل چهارم در کفن کردن میت بدانکه
بعد از فارغ شدن از غسل میت واجب است که او را کفن کند و مشهور میان علما انکه
قدر واجب از کفن سه پارچه است و خلاف در تعیین کیفیت ان سه پارچه است
و مشهور میان فقها انست که اول ان سه پارچه لنك است که از ناف تا بعضی
از ساق را بپوشاند و بهتر انست که از سینه تا پاها را بپوشاند دوم پیراهن که بیرونی
لنك میت بپوشاند سیم سرتاسری که جمیع بدن را بپوشد و از سر تا پای میت را

بعضی کفته اند که مستحب است ... ازالغاظ بعضی ... بیعضو ... نریسله بشرط انکه باید ... خود را در ... تا زانو و باید در جانب ... میت بایستد و غیر ... ولیکن چونکه ... فقها ... رحمه

فرو کیرد و از العافر و از زیر کره بندد و بعضی کفته اند که باید ان سه پارچه یك
پیراهن باشد و دو سرتاسری و لنك را ذکر نکرده اند و بعضی مخیر ساخته اند میان
پیراهن و دو سرتاسری و میان سه سرتاسری و این مذهب دلیل اقوی است لیکن افضل
پیراهن و دو سرتاسری است و لنك دلیلی ندارد لیکن چون اکثر فتوی داده اند که لابد
است که با پیراهن و دو سرتاسری لنك نیز ضم میشود و بنابراین پیراهن و دو سرتاسری
واجب خواهد بود و لنك مستحب خواهد بود و اکثر که لنك و پیراهن و یك سرتاسری را واجب
میدانستند کفته اند یك سرتاسری دیکر مستحب است پس احوط در زمان ما و در زمان اکثر چهار
پارچه است که لنك و پیراهن و دو سرتاسری باشد و فرق اینست که بنابر انچه ما اختیار
کردیم دو سرتاسری واجب است و لنك احتیاطا باید زیاد شود و در زمان اکثر لنك واجب
است و یك سرتاسری بر سبیل احتیاط باید زیاد شود و از برای میت مرد دو پارچه دیکر
سنت است یکی عمامه که بر سر او بپیچند و تحت الحنك داشته باشد و دو سر عمامه را
از دو طرف تحت الحنك بیرون اورند و بر سینه میت اندازند چپ را بر جانب راست
و راست را بر جانب چپ دوم ران پیچ و ان که باید این است که عرضش یك شبر و نیم باشد
و طولش سه ذرع و نیم باشد بذراع دست که از ابتدای پای میت بپیچند بانطریقی
که سر ان که باریك است بقدری که دو جانب شود از برای کمر میت توان بست پس
کمر بند از دو طرف شود از برای کمر میت ببندند و پنبه بسیاری بر عورتین میت بکذارند
و اکر میت زن باشد پنبه را پیش کذارند پس سر دیکر ان که باریك است از عقب ان میان
دو پای او بیرون اورند و از زیر انچه بر کمر پیچیده بسته شده بیرون کنند و محکم کنند
که فرج و پنبه که بر او کذاشته اند فرو کیرد و پاهارا بهم اورند و رانها را با یکدیکر
بان که باریك است ببندند و بپیچند تا هر جا منتهی شود پس سر ان را در انچه پیچیده اند فرو برند
و از برای میت زن سوای قدر واجب سه پارچه مستحب است اول ران پیچ چنانچه مذکور
شد دوم مقنعه که بدل است از عمامه مرد سیم پستان بند و ان که باید پهن است که
بر سینه زن ببندند که پستانهای او را بکیرد و دو طرف ان را در پشتش کره زنند

است که کفن حریر محض نباشد خواه از مرد باشد یا از زن و واجب است که طلا باف یا طلا دوز
نباشد و از پوست نیز نباشد و بهتر آن است که از پشم و موی نیز نباشد و واجب است
که پاک باشد و غصبی نباشد و باید سعی در حلیت آن بشود که شبهه در آن نباشد و باید
بسیار نازک نباشد بنحوی که بدن میت در زیر آن نمایان باشد و مستحباتی که متعلق
بکفن است سوای آنچه مذکور شد چند امر است اول آنکه جانب چپ سر تا سری را بر جانب
راست میت اندازند و بعد از آن در جانب راست را بر جانب چپ میت اندازند دویم
آنکه کفن از پنبه سفید باشد سیم آنکه خوش قماش و پر قیمت باشد چنانچه
در حدیث وارد شده که نیکو کنید کفنهای مردگان خود را که زینت ایشان است و با
کفنها در قیامت مبعوث خواهند شد پس در قیمت کفن مضایقه نباید کرد و سنت است
که پیراهنی را که در آن نماز میکرده کفن کنند و بهتر از همه از برای کفن جامه ایست که
در حج و عمره بآن احرام بسته باشد چهارم ریسمانی که کفن را از آن میدوزند
از کفن بیرون آورند و باید بدهن تر نکنند و بر ریسمان دیگر بندوزند پنجم آنکه
بر کفن شهادتین و اقرار بائمه بنویسند و دعای جوشن و بعضی ادعیه دیگر نیز
در بعضی اخبار وارد شده و در نوشتن قرآن بعضی از علما تأمل دارند و حدیثی
وارد شده که همه قرآن بر کفن حضرت باقر علیه السلام نوشته بود و بنا بر این که نوشتن خوب
باشد و سنت است که آنچه بر کفن نوشته میشود بتربت مقدس حضرت امام حسین باشد
ششم آنکه در حال کفن کردن پاهای میت بجانب قبله باشد هفتم آنکه چون
غسل میت تمام شود غسل دهنده او را کفن کند ابتدا دستهای خود را تا دوش
تا مرفق بشوید و بعد از آن شروع کند در کفن کردن و مکروه است که کفن سیاه باشد
و کتان باشد و آن را با آهن یا فولاد ببرند و بسیاهی چیزی بر آن بنویسند و از ابخره دود دهند
و نیز مکروه است که پیراهنی که از برای میت تازه مهیا میکنند آستین داشته باشد
اما اگر میت را به پیراهن [illegible] خودش کفن کنند آستین داشتن آن مکروه نیست اما تکمه‌ها و
بندهایش را ببرند [illegible] اند که کفن از قبیل قصب و قطنی باشد که با دیبا

ابریشمی

ابریشمی ممزوج شده باشد و مکروه است که چیزی از کافور در چشم و گوش او گذارند
فصل پنجم در حنوط کردن میت و بعضی دیگر از احکام که تعلق بکفن یا غیر آن دارد و
در آن چند مسئله است **مسئله اول** واجب است حنوط کردن میت و مراد از حنوط آن است
که بر هفت موضع سجده او یعنی پیشانی و کف دستها و زانوها و انگشت بزرگ پاها قدری
کافور بمالند و اگر چه اندک باشد و بهتر آن است که قدری بر سینه اش بریزند و بر سر بینی
او نیز قدری بمالند و بگودال پاشنه و پشتهای دست و مرفقها و بندهای پا و نیز بغلها
و بیخ ران و بند انگشتان و سایر بندهای بدن بمالند و سنت است که کافور را در کف دست
نرم سازند نه در هاون و مثل آن و افضل آن است که کافور بجهت حنوط کافور خام جوشیده نه
باشد و مقدار آن یک مثقال شرعی است که چهار دانگ و نیم باشد و مستحب است که سیزده درم
و ثلثی باشد موافق حنوط حضرت رسول صلعم که تقریبا هفت مثقال صیرفی بوده باشد
استحباب این قدر از برای حنوط تنها است و کافور غسل باید سوای این باشد و اگر میت
محرم باشد حنوط کردن او جایز نیست بلکه او را بکافور و سایر انواع بوهای خوش
دفن میکنند و او را بغسل کافور نمیدهند بلکه بعوض غسل کافور او را بآب خالص غسل
میدهند **دویم** سنت موکد است که دو جریده تازه با میت بگذارند و در احادیث
بسیار وارد شده که تا آن دو جریده تر است میت را عذاب نمیکنند و بهتر آن است
که از چوب درخت خرما باشد و اگر یافت نشود از چوب سدر باشد و اگر چوب سدر
یافت نشود از چوب بید باشد و اگر آن نیز یافت نشود از چوب درخت انار باشد
و اگر آنهم یافت نشود هر چوب تری خوب است و باید تر باشد و از درخت تازه ببرند
و چوب خشک هر چند از درخت خرمای اماکن شریفه باشد فایده ندارد و باید هر یک
بقدر استخوان ذراع باشد یا بقدر یک شبر باشد و بهتر آن است که هر یک چوب شق
نشده باشد و از آن بپنبه بپیچند که تری او بیشتر باقی بماند و آنچه از احادیث معلوم
میشود همین است که باید این دو جریده را با میت بگذارند هر نحوی که اتفاق افتد خواه
در میان کفن او گذارند یا در قبر وی گذارند اما فقها گفته اند که باید یکی را بجانب راست

میت گذارند و یکی را در پهلوی چپ و انکه در پهلوی راست گذارند ملصق ببدن
سازند بعضی میان دو ران میت که حایل نباشد و انکه در پهلوی چپ گذارند در میان
پیراهن و ازار گذارند که میان ان و بدن پیراهن حایل باشد و نیز باید که سر هر یک
مجنبر کرده در میت گذارند و بهتر ان است که بدین طریق که فقها گفته اند گذاشته شود
و چون سنیان گذاشتن جریدتین را بدعت میدانند اگر وقت تقیه باشد و نتوان
جریده در کفن گذاشت در میان قبر بیندازند و محتمل بیرون تقیه نیز انداختن در قبر
کافی باشد و اگر بعد از پوشانیدن قبر بخاطر بیاید در میان قبر ایشان را فرو برند و سنت
که بر هر یک از دو جریده شهادتین و اقرار بائمه علیهم السلام را بنویسند بتربت مقدسه
امام حسین ع سیم سنت است که صحیفه اعتقادات را در میان کفن میت گذارند
و ابن بابویه در رسالت خود نوشته که بهم کواهان برساند و بگذارد که
در وقت مردن وی در میان کفن او گذارند چهارم کفن واجب میت و سایر اخراجات
واجبه از کافور و سدر و غیر ان از اصل مال اوست مقدم بر دین و وصیت و میراث
و اگر چیزی نداشته باشد رختهای که در وقت پوشیدن هم که کفن تواند شد نداشته
باشد او را برهنه دفن میکنند و بر مسلمانان واجب نیست که او را کفن کنند لیکن
سنت موکد است و در ان ثواب عظیم است و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که
هر که کفن کند مومنی را چنان است که ضامن جامه او شده باشد تا روز قیامت
کفن واجب زن بر شوهر واجب است هرچند زن مالدار باشد بشرطی که شوهر مالدار
باشد و فقیر نباشد و اگر فقیر باشد زن از مال خودش کفن میکنند و ظاهر احادیث
دلالت میکند که فرقی نباشد میان زن دایمی و متعه و میان مطیعه و ناشزه
و میان ازاد و کنیز و بعضی گفته اند واجب بودن کفن زن بر مرد در صورتی است که زن
نفقه دایمه باشد و ناشزه نباشد و بعضی از علما گفته اند سایر اخراجات واجبه زن
از کافور و سدر و اب غسل و غیر اینها مثل کفن است که بر مرد واجب است و کفن بنده
بر اقا بدینش واجب است و کفن واجب النفقه دیگر که غیر از زن و بنده است بر ان کسی

دیگر

واجب نیست و کفن مرده بنده بر زن واجب نیست اگرچه زن مالدار باشد و مرد فقیر باشد
و اگر زن وصیت کند که کفن او را از مال خودش بکنند از ثلث مال او اعتبار میشود و از شوهر ساقط
میشود پنجم اگر از میت نجاستی بیرون اید و ملاقی بدن او شود بدن او را بشویند و اعاده
غسل لازم نیست و اگر کفن الوده شود اگر بعد از گذاشتن در قبر باشد ان موضع را ببرند و اگر او را
داخل قبر کرده باشد موضع نجس را مقراض میکنند و کفن را از یکدیگر میکشانند تا بدن
میت پوشیده شود و بعضی گفته اند که اگر ممکن باشد که طشت و لگنی با اب در قبر
برند و ان را بشویند بهتر است خصوصا هرگاه بدن نیز نجس شده باشد و تطهیر ان لازم باشد
ششم اگر کسی در غیر جهاد کشته شده باشد و بدن او مجروح شده باشد اول زخمها
جراحت او را ازاله کنند انگاه او را غسل دهند و اگر سر او جدا باشد در هر غسلی اول
سر او را میشویند و بعد از ان بدن او را اگر خون جراحتهای او بند نشود بعضی گفته اند
کل رست میزنند تا بند شود و در حکم چنین کسی در بعضی روایات رسیده که اول
خونها میشویند و از برای غسل اب بادر میریزند و دست بر بدن نمیمالند پس جراحتهایش
پنبه و کافور میگذارند و محکم میبندند و اگر گردن را بریده باشند و جدا شده باشد
بر موضع جراحت کافور میریزند و پنبه بر ان میگذارند و بخرقه میبندند که خون
بیرون نیاید و در صورتی که سر از بدن جدا شده باشد بعد از غسل بنحوی که مذکور
شد پنبه بر بالای گردن میگذارند و بعد از ان سر را بر عقب گردن میگذارند و در میان
کفن میگذارند و در وقت دفن سر را بالین میگیرند و در لحد میگذارند و رو به پیشترها
بجانب قبله میگردانند هفتم هرگاه این قدر اب یافت نشود که میت را سه غسل دهد
از سه غسل اولی انست که میت را از ان اب غسل سدر بدهند و اگر بقدر دو اب یافت شود
که او را دو غسل دهند باید غسل سدر و کافور بدهند و بعوض سوم غسل بابی غسل
کرده شد باید میت را تیمم بدهند بطریقی که مذکور شد هشتم مذکور شد که
از جمله غسلهای واجب غسل مس میت است یعنی اگر کسی عضوی از خود را بر بدن
میت مالد بعد از انکه سرد شده باشد و هنوز او را غسل نداده باشد واجب است

بران کس غسل کند وبعضی ادا چنین میکنند که غسل مس میت میکنم لوجوبه واجب
است قربة الی الله واگر پیش از سرد شدن دست بر او مالد یا بعد از آنکه او را
غسل تمام داده باشند دست بران بمالد غسل بر او واجب نمیشود و در صورت
نبودن سدر و کافور هرگاه میت را غسلی که در این صورت لازم است داده باشند
مس کردن او غسل لازم نمیشود زیرا که غسل صحیح که مامور به است حاصل شده بعمل آمده است
اما هرگاه آب یافت نشده باشد یا غسل او متعذر بوده و او را تیمم داده باشند
مس کردن او غسل واجب میشود بنابر اقوی و تا مجموع سه غسل تمام نشده باشد
اگر دست یا عضوی دیگر بر او رسد غسل واجب میشود و اگرچه مثلا دو غسل او تمام
شده باشد و اگر بعضی از اعضای او را که غسل آن تمام شده مس کند در وقتی که
غسل بعض اعضای دیگر تمام نشده باشد باز غسل واجب میشود و مس کردن
شهیدی که غسل او واجب نیست موجب غسل نمیشود و همچنین مس کردن کشته
که پیش از کشتن غسل کرده باشد باعث غسل نمیشود و هرگاه عضوی از میت
یا زنده جدا شده باشد پس اگر در استخوان باشد مس آن غسل واجب میشود
بنابر اقوی و اگر استخوان نداشته باشد غسل آن واجب نمیشود بلکه باید تمام
عضوی که بآن رسیده شسته شود و بعضی گفته‌اند که هرگاه استخوان خالی
که در آن هیچ گوشت نباشد مس شود غسل واجب میشود و این احوط است اگرچه
در دلیلش تامل است و بعضی نماند که جمعی از اصحاب تصریح کرده‌اند که مس کردن
میت حدث است مانند جنابت یعنی هر که مس میت کرده باشد پیش از غسل نماز
و طواف از او صحیح نیست و دست مالیدن بر قرآن و مکث نمودن در مساجد
برای او جایز نیست و بعضی در این تامل دارند و احوط بلکه اظهر اول است

فصل ششم در نماز میت و در آن چند مسئله است **اول** نماز میت واجب کفایی
است یعنی واجب است بر همه مسلمانان که علم بفوت شخصی بهم رسانند و اگر هیچ یک
نکنند همه معاقبند و اگر یکی از ایشان بجا آورد از دیگران ساقط میشود **دوم** دانستی

که میتی که نماز کردن بر او واجب است نزد شیعه اثنا عشریه و در غیر اثنا عشری
از مومنین مسلمین که داخل در کفر نباشد مانند سنی و سایر فرق شیعه چون زیدیه
و ناووسیه و فطحیه و اسماعیلیه و امثال ایشان خلاف است و ظاهر عدم وجوب است و اگرچه
جایز است و اما هر که کافر باشد نماز بر او جایز نیست و اگرچه از فرق اسلام محسوب
شود چون خارجیان و ناصبیان که عداوت اهل بیت را دارند و جماعت غالی که ائمه را
خدا دانند یا گویند که خدا در ایشان حلول کرده است و مرتد و ایشانیکه خدا را جسم دانند
سیم هر طفلی از اهل ایمان که شش سالش تمام شده باشد نماز بر او واجب است و کمتر
از شش ساله اگر زنده متولد شده باشد بعضی نماز بر او سنت دانسته‌اند و بعضی بدعت
میدانند و احوط ترک نماز است بر او **چهارم** سزاوارترین مردم بنماز بر میت وارث
اوست و بنابراین اولاد و پدر و مادر اولی‌اند از جد و عم و برادر و خال و ازینجاست که ایشان
با وجود اولاد و پدر و مادر ارث نمیبرند و وارثی که منحصر در یکی باشد اختیار با اوست
و اگر متعدد باشد مردان اولی‌اند از زنان و در صورت تعدد مردان پدر اولی از پسر است
و شوهر نسبت بزن از همه خویشان اولی است و در سایر صور همچنانکه بعضی گفته‌اند
هر که در ارث اولی است و حصه او بیشتر است بنماز اولی است و ولی و صاحب اختیار
هرگاه شرایط پیش نمازی در او باشد خود اولی است و نماز میکند و با وجود آنکه
خود خواهد نماز کند دیگری نمیتواند نماز کند و اگرچه افقه و اعدل باشد مگر باذن
او و اگر اولیا چند نفر باشند که همه در یک مرتبه باشند و شرایط امامت در همه موجود باشد
آنکه بمسائل عبادات اعلم است اولی است و اگر در این علم مساوی باشند هر که اعلم بقواعد
و صواب قرائت است اولی است و اگر در این امر نیز مساوی باشند هر کس سن او بیشتر است
اولی است و اگر در سن نیز مساوی باشند هر که خلق او و روی او نیکوتر است اولی است
و اگر ولی خود قابلیت پیش نمازی نداشته باشد هر که را اعتقاد داشته باشد و همین
داند مقدم دارد و بی اذن ولی کسی نمیتواند بجماعت نماز کند اما بانفراد میتواند نماز
کند و بعضی نیز در این تامل دارند و احوط آنست که تا تواند شد اذن ولی حاصل

نمود پس رخصت او نماز نکند **پنجم** جایز است که زن پیش نماز زنان کند اما باید
پیش از زنانی که اقتدا باو کرده اند بایستد بلکه در میان ایشان بایستد که با ایشان
در یک صف باشد و اگر مرد پیش نماز باشد باید پیش بایستد اگرچه ماموم یکنفر
باشد و مثل نماز جماعت یومیه نیست که اگر ماموم یکی باشد سنت است که
در پهلوی راست امام بایستد و اگر زنان با مردان جمع شوند زنان در عقب مردان
بایستند و اگر حایضی باشد سنت است که در صف جدا بایستد **ششم** واجب است
که نماز کننده رو بقبله بایستد و سر جنازه بجانب راست او باشد اگر امام باشد
و در نماز ماموم این شرط ساقط است و واجب است که میت را بر پشت بخوابانند بنحوی که
اگر بپهلوی راست بخوابد روی او بقبله باشد **هفتم** در این نماز طهارت
از حدث شرط نیست و بی وضو و جنب و حایض این نماز را میتوانند کرد و همچنین
طهارت از خبث نیز در این نماز شرط نیست پس کسی که بدن یا جامه وی نجس باشد
این نماز را میتواند کرد و احوط آنست که سایر شروط نماز یومیه را در این نماز رعایت
کنند از پوشانیدن عورت و غیر آن و اگرچه اقوی آنست که هیچیک در کار نیست
مگر آنچه فی نفسه حرام باشد و از آنجمله فی العرف واجب باشد و باین جهة
بودن آن منافی افعال نماز باشد چون حریر بودن جامه یا طلا بودن آن یا غصبی بودن
آن و همچنین غصبی بودن مکان نماز **هشتم** واجب است که نماز کننده بسیار از
جنازه دور نباشد مگر اینکه ماموم باشد و صفها در میان باشد و واجب است
که نماز کردن بر میت بعد از غسل دادن و کفن کردن او باشد و اگر میت بی کفن
باشد اورا بقبر گذارند و عورتش را بپوشانند آنگاه بر او نماز کنند **مسئله**
نهم کیفیت این نماز باین طریق است که اول نیت کند باین طریق که نماز میکنم بر این
میت حاضر میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و اگر نماز کننده ماموم باشد نیت
اقتدا کند باین نحو که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهة آنکه واجب است اقتدا به پیشنماز حاضر
قربة الی الله و بعد از نیت پنج تکبیر بگوید و سنت است که در هر تکبیر دستها را بر دارد

تا برابر

تا برابر گوشها و جمعی دست برداشتن را همین در تکبیر اول سنت دانسته اند و در چهار
تکبیر دیگر دست برداشتن را سنت نمیدانند و اول اصح است و در واجب بودن
دعا بعد از چهار تکبیر خلافست و حق آن است که واجب است اما دعای مخصوص
واجب نیست بلکه هر دعائی بخوانند مجزیست و احوط آنست که بعد از تکبیر اول شهادتین
بگوید باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر
دوم صلوات بگوید باین طریق که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم دعا بمومنان
کند باین نحو اللهم اغفر للمومنین والمومنات و بعد از تکبیر چهارم دعا بمیت کند
باین نحو که اللهم اغفر لهذا المیت و تکبیر پنجم را بگوید و فارغ شود و افضل آنست
که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دوم
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل
ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید و صل علی جمیع
الانبیا والمرسلین و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک
علی کل شیء قدیر و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن
امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا
اللهم ان کان محسنا فزد فی حسناته و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له اللهم
اجعله عندک فی اعلا علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم
الراحمین پس تکبیر پنجم بگوید و فارغ شود و اگر میت زن باشد بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم ان هذه امتک وابنة عبدک وابنة امتک نزلت بک و انت خیر
منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة
فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی
اعلا علیین واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین و در

روایتی وارد شده که بعد از فارغ شدن از نماز بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و اگر میت مخالف مذهب باشد و باحتیاج بآن راه تقیه براو نماز کند چهار تکبیر بگوید و دعا را آهسته بخواند همچنانکه طریقه ایشانست و بعد از تکبیر چهارم براو نفرین و لعنت کند باین طریق که اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب و بهتر آنست که بگوید اللهم اصله حر نارك اللهم اذقه اشد عذابك فانه کان یوالی اعدائك و یعادی اولیائك ویبغض اهل بیت نبیك و اگر میت مستضعف باشد یعنی ضعیف العقل باشد که تمیز میان مذاهب نکند و قوه تمیز میان حق و باطل نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم و اگر مذهب میت معلوم نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت و اگر میت طفل نابالغ باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و فرطا واجرا و در همه اصناف مذکوره یعنی مخالف و مستضعف و مجهول المذهب و طفل همین در تکبیر چهارم دعا را تغییر میدهد و باقی مذکور بخوانند در تکبیر اول دعاهائی که ابتدا مذکور شد بخوانند و بعضی تجویز کرده اند که بعد از همه تکبیرات در هر یک دعائی که بعد از تکبیر چهارم خوانده میشود خوانده شود و مخفی نماند که در این نماز چند امر سنت است اول اینکه نماز کننده با وضو باشد و اگر آب بهم نرسد یا عذر دیگر داشته باشد از وضو سنت است که تیمم کند و بعضی گفته اند که بدون عذر نیز تیمم سنت است دویم آنکه کفش و نعل و امثال آن از پا بیرون کند و اگر چکمه در پا داشته باشد کندن آن ضرور نیست و اگر پا برهنه باشد بهتر است سیم آنکه پیشنماز برابر کمر میت بایستد اگر میت مرد باشد و برابر سینه وی بایستد اگر زن باشد چهارم آنکه نماز کننده خواه پیشنماز باشد یا ماموم باشد یا منفرد بر جای خود بایستد و حرکت نکند تا جنازه را بر دارند و اگر اتفاق افتد که همه حاضران نماز کنند کار آن باشد لابد باید

که چند نفر که جنازه را حرکت میدهند از این حکم خارج باشند پنجم آنکه آن نماز را بجماعت گذارند ششم اینکه این نماز را در بیرون گذارند نه زیر سقف اگر ممکن باشد و در موضعی گذارند که عادت شده باشد که در آنجا نماز بر اموات کنند تا اجتماع مردمان بیشتر شود و در مساجد نماز گذاردن بر میت جایز است اما در نزد اکثر مکروه است مگر در مکه مشرفه و بعضی مکروه ندانسته اند و ظاهر کراهت است دهم جایز است که چند میت را یک نماز کنند پس اگر آن چند نفر متفق باشند یعنی همه مرد باشند یا همه زن باشند بعد از تکبیر چهارم همه را در یک دعا شریک سازند و ضمایر و اسماء و اشاره را جمع می آورد اگر سه نفر یا بیشتر باشند و تثنیه می آورد اگر دو نفر باشند مثل اینکه اگر چند نفر مرد باشند میگوید اللهم هؤلاء عبادك الخ و اگر چند زن باشند میگوید اللهم هؤلاء اماءك و اگر دو مرد باشند میگوید هذان عبداك و اگر دو زن باشند میگوید هاتان امتاك و اگر متفق نباشند بلکه مختلف باشند پس اگر تواند ایشان را در یک دعا شریک نموده جایز است شریک مثل اینکه از چند نفر مرد و زن از اهل ایمان باشند که در خصوص میت می توان شد که همه را در یک دعا شریک کند و بگوید مثلا بگوید اللهم ارحم هؤلاء الاموات و اگر دعای مشهور را بخواند بگوید اللهم هؤلاء عبادك و اماءك الخ و اگر همه را در یک دعا نتوان جمع نمود باعتبار اختلاف ایشان در دعا مثل اینکه بعضی بالغ باشند و بعضی طفل باشند و یا بعضی مؤمن باشند و بعضی مخالف باشند یا مستضعف باشند در این صورت دعای هر یک را بطریقی که مذکور شد بخواند و در صورتیکه مرد و زن جمع شوند سنت است که مرد را در جانب مصلی گذارند و زن را بجانب قبله اما بنوعی گذارند که سینه زن برابر کمر مرد باشد و اگر طفلی که نماز براو واجب باشد یعنی کمتر از شش سال نداشته باشد با ایشان جمع شود بهتر آنست که او را میان مرد و زن گذارند و اکثر گفته اند که او را از عقب زن یعنی در قبله او گذارند و اول اظهر است زیرا که حدیث باین نحو وارد شده و معارضی هم ندارد مسئله

یازدهم اگر کسی در اثنای نماز جماعت بر میت برسد بقصد وجوب ملحق میشود و تکبیر میگوید

که امام میگوید متابعت می کند و بعد از هر تکبیری که میگوید دعا نیز چو ما تور خودش
بخواند و چون ماموم از نماز فارغ شود بقیه تکبیرها با دعاهای مختصر بخواند و اگر جنازه را
بردارند و دور کنند یا از قبله بگردانند اکتفا بتکبیرات تنها کند و خواندن
دعا ضرور نیست **مسئلهٔ دوازدهم** ظاهر این است که چند مرتبه نماز کردن بر یک جنازه
جایز باشد اما در کراهت آن خلاف است مشهور کراهت است مطلقا و بعضی گفته
اند سنت است مطلقا و بعضی گفته اند کسی که نماز نکرده باشد سنت است از برای
او که نماز کند اگرچه دیگری بر آن نماز کرده باشد و کسی که نماز کرده باشد دوباره
نماز کردن او مکروه است و بعضی گفته اند کراهت در صورتیست که نماز جماعت
مکرر شود اما اگر نماز فرادی مکرر شود کراهتی ندارد و اظهر این است که هر که نماز
کرده باشد نماز کردن او مرتبه دوم مکروه است و هر که نماز نکرده باشد سنت
است که نماز کند اگرچه دیگران بر آن نماز کرده باشند و پیش نماز هرگاه نماز نکرده
کرده باشد سنت است که نوبت دوم نماز را اعاده کند از برای جمعی که نماز نکرده
باشند و در صورتیکه نوبت دوم نماز شود باید نیت وجوب نکند بلکه نیت
قربت یا نیت سنت کند و کسی که بنماز نرسد تا میت را دفن کنند جایز است که بر قبر
او نماز کند و هر میتی که بی نماز دفن شود واجب است که بر قبر او نماز شود و در
مدت جواز وجوب نماز بعد از دفن خلاف است مشهور آنست که یک شبانه روز است
پس اگر یک شبانه روز از دفن میت بگذرد دیگر نماز کردن بر او جایز نیست و اگر
چه نماز بر او نشده باشد و بعضی گفته اند که در صورتیکه بر او نماز نشده باشد احوط
آن است که بر قبرش نماز کند هرچند مدت بسیاری گذشته باشد و این محل تامل است
مسئلهٔ سیزدهم در همه اوقات نماز بر میت میتوان کرد مگر اینکه وقت نماز یومیه
تنگ شود که در این وقت نماز یومیه را مقدم میدارند و بعد از آن نماز میت را
میکنند و بعضی گفته اند بهتر آن است که با وسعت وقت نماز یومیه نیز اول آن را
بکنند و بعد از آن نماز میت را مگر اینکه خوف فوت نماز میت باشد یا خوف ضایع

شدن

شدن میت باشد **مسئلهٔ چهاردهم** اظهر این است که شرط عدالت است در امام نماز میت پس
اگر پیش نماز عادل نباشد و فاسق باشد نماز جماعت او بی صورت است همچنانکه
در سایر نمازها **پانزدهم** هرگاه ماموم یک تکبیر یا بیشتر بر امام سبقت گیرد
مثل اینکه امام در دعای تکبیر دوم باشد که ماموم تکبیر سیم و چهارم را بگوید پس اگر
سهوا چنین کرده با گمان اینکه چنان باشد که امام نیز تکبیر سیم و چهارم را گفته است
در این صورت سنت است که چون امام بتکبیر سیم و چهارم برسد ماموم اعاده آن
دو تکبیر کند و با امام دوباره تکبیر سیم و چهارم را بگوید تا فضیلت نماز جماعت را در
یابد و اگر عمدا از امام پیش افتاده آن دو تکبیر را گفته بعضی گفته اند حکم آن مثل حکم
صورت سهو است که اعاده با امام سنت است و بعضی گفته اند اعاده جایز نیست بلکه
باید تلبث کند تا امام آن دو تکبیر را یعنی سیم و چهارم را بگوید و بعد از تکبیر چهارم
ماموم در سایر اجزا باقی مانده است متابعت امام را میکند و بعضی در صورت عمد احتمال
بطلان نماز ماموم را داده اند **شانزدهم** هرگاه در اثنای نماز کردن بر جنازه جنازهٔ دیگر را
حاضر کنند معروف در میان اصحاب این است که نماز کننده میتواند نماز بر جنازه اول را
تمام کند و بعد از آن نماز بر جنازه دوم کند و میتواند نماز بر جنازه اول را قطع کند و یک
نماز مشترک از برای هر دو نماز بگیرد و احوط و اولی این است که مادامی که منجر بضرر نباشد
اول را قطع نکند بلکه آن را تمام کند و بعد از آن نماز بر جنازه دوم کند **فصل هفتم** در احکام
متعلق بدفن میت است از آداب و احکام بدانکه سنت است که تا میت را دفن نکنند حاضران
که تشییع او کرده اند بر زمین ننشینند و دفن کردن مانند سایر احکام واجبه از واجب کفا
یی است که بر همه مسلمانان واجب است و هرگاه بعضی بعمل آورند از دیگران ساقط میشود
و قدر واجب از دفن آن است که میت را در گودی پنهان کنند که بوی بد او بمردم نرسد و
جسد او از جانوران و درندگان ایمن باشد و جایز نیست که او را در عمارتی یا تابوتی یا صندوقی
گذارند و بر روی زمین بگذارند و همچنین جایز نیست که در بنایی سقفی گذارند که
بر روی زمین ساخته شود و جایز است دفن کردن در مانند سردابی که در زیر زمین

کنده شده باشد هرچند وسیع باشد و جایز است که او را در تابوتی گذارند و آن
تابوت را در زمین دفن کنند اما مکروه است و واجب است که میت را بجانب راست
رو بقبله بخوابانند مگر اینکه میت زن غیر مسلمه باشد و فرزندی از مسلمانان
در شکم او باشد و آن فرزند مرده باشد که باید پشت او را بجانب قبله کنند تا
روی طفل او بجانب قبله باشد زیرا که روی طفل در شکم بجانب پشت مادر است
و واجب است که زمین قبر مباح باشد و غصبی نباشد پس اگر ظاهر شود که میت در زمین
غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نباشد واجب است که میت را بجائی دیگر
نقل نمایند و بعضی گفته‌اند که مستحباتی که متعلق بدفن و توابع آنست چند امر است
اوّل آنکه عمق قبر بقدر قامتی باشد یا تا چنبر گردن باشد دوم آنکه لحدی در قبر
کنده شود از طرف قبله و سنت است که آن لحد آنقدر فراخ باشد که کسی تواند
در آن نشست و اگر زمین سست باشد و نتوان لحد کند مانند لحدی از خشت و گل
بسازند که شق بعمل آید سیم آنکه چون جنازه نزدیک قبر رسد اگر مرد باشد
او را نزد پای قبر بگذارند و اگر زن باشد او را برابر قبله قبر بگذارند و مشهور
آنست که میت را نزدیک قبر میگذارند بعد سه مرتبه او را نقل میکنند و در مرتبه چهارم
او را داخل قبر میکنند و آنچه از اخبار رسیده آنست که چون میت را نزدیک قبر
رسانند او را ناگاه داخل قبر نکنند بلکه او را پائین‌تر از قبر بقدر دو گز یا سه گز بگذارند
و ساعتی صبر کنند تا میت تهیه جواب بکند آنگاه او را داخل قبر کنند و نظر باین
اخبار سه دفعه نقل کردن مستحب نخواهد بود بلکه سنت خواهد بود که یک مرتبه او را
بگذارند پس بردارند و بقبر گذارند چهارم مشهور آنست که اگر میت مرد باشد
سنت است که اول سر او را پیش کنند و او را بسر داخل قبر کنند و اگر زن باشد
او را از پیش قبله بگیرند و بیک مرتبه او را داخل قبر کنند و او را سرازیر نکنند
پنجم آنکه شخصی که بقبر میرود که میت را در قبر گذارد بندهای قبا را بگشاید
و بلاپوش و ردا را بیندازد و سر و پای خود را برهنه کند و آنکه داخل قبر میشود

از برای

از برای گذاشتن میت در قبر جایز است که یکی باشد و جایز است که متعدد باشد خواه
طاق باشد یا جفت و مشهور آنست که اگر میت مرد باشد مکروه است که خویشان او
داخل قبر وی شوند و او را داخل قبر کنند و لیکن از اخبار رسیده است که پدر را
مکروه است که داخل قبر فرزند شود و فرزند و سایر خویشان مانعی ندارد که داخل
شوند و اگر میت زن باشد اولی و احوط آنست که یکی از محرمهای وی او را داخل
کند و اگر محرم نباشد زن صالحه او را داخل کند و اگر زن هم نباشد مرد صالحی او را
داخل سازد و اولی آنست که آن مرد پیر باشد نه جوان و سنت است که داخل شدن
و بیرون آمدن از پیش پای قبر باشد ششم آنکه چون میت را نزدیک قبر گذارند
این دعا را بخوانند اللهم عبدك ابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به
و اگر میت زن باشد بگوید امتك ابنة امتك نزلت بك و چون او را [illegible] آرند
که بقبر برند بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم
الی رحمتك لا الی عذابك اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و ثبته بالقول الثابت
و قنا و ایاه عذاب القبر و اگر میت زن باشد باید ضمیرها مؤنث باشد هفتم
آنکه چون او را در قبر گذارند آنکه داخل قبر شده است بندهای کفن را از جانب سر
و پا بگشاید و روی میت را باز کند و طرف راست روی او را بزمین رساند و
زیر سر او از خاک بالشی ترتیب کند و خشتی بر پشتش گذارد که بر پشت نیفتد و [illegible]
از تربت حضرت امام حسین علیه السلام یا قدری خاک منوره آنحضرت را در پیش روی او یا زیر
سر او گذارند و اگر قدری در کفن نیز بگذارند بهتر است و چون او را بطریق مذکور
در قبر گذارند سنت است که بعضی از دعاهائی که وارد شده است بخوانند و همچنین
سنت است که در آن وقت میت را تلقین عقاید حقه کنند و سنت است که بدست
راست دوش راست میت را بگیرد و بدست چپ دوش چپ او را بگیرد و او را حرکت
دهد آنگاه همان شخص یا دیگری او را تلقین کند بنحوی که در کتب ادعیه مذکور است
هشتم آنکه قبر را بخشت خام و گل بپوشانند و اگر با آجر پخته بپوشانند جایز است لیکن

خشت خام افضل است و باید رخنهای خشت را محکم کنند که خاک بر میت نریزد و
سنت است که در وقت چیدن خشت بگویند اللهم صل وحدته وانس وحشته
وامن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و
احشره مع من کان یتولاه ومکروه است که قبر را چوب و تخته فرش کنند و بران کج بما
نهم انکه حاضران به پشت کف دست خاک در قبر بریزند و سنت است که
سه مرتبه بریزند و در وقت ریختن بگویند اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک
هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادنا الا ایمانا وتسلیما و
سنت است که از خاک قبر بر میت بریزند و از خاک دیگر نریزند و مکروه است که خویشان
میت خاک بر قبر بریزند که مورث قساوت قلب است دهم انکه قبر را بقدر چهار
انگشت گشاده یا بهم آورده بلند کنند و محتمل است بلند کردن بقدر یک شبر نیز جایز
باشد و سنت است که قبر را چهار گوشه کنند و روی او را پهن کنند و مکروه است
که قبر را بر پشت ماهی مانند بسازند مسنما که طریقه سنیان است یازدهم انکه بعد از تسویه
قبر بر روی قبر آب بریزند بایطریق که آب ریزنده رو بقبله بایستد و ابتدا
از جانب سر کند و بجانب پا اید و از جانب پا برگردد تا بجانب سر و انچه باقی مانده بمیان
قبر بریزد و سنت است که ریختن آب از اول تا آخر متصل باشد و منقطع نشود دوازدهم
انکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند در حالتی که انگشتان ایشان
گشاده باشد و فرو کنند که اثر انگشتان ایشان در خاک قبر بماند و سنت است که رو بقبله
بنشینند و از بعضی روایات مفهوم میشود که نزدیک سر میت بنشینند و بهر تقدیر
این دعا را بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک
رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه بها عن رحمة من سواک و اگر میت زن باشد
ضمیرها را مونث بیاورند انگاه هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند دوازدهم
انکه ولی میت یعنی اولی بمیراث ایشان بعد از رفتن مردمان نزد سر میت بنشیند و باواز
بلند نوبت دیگر او را تلقین عقاید حقه کند بنحوی که در قبر او را تلقین میکند

و میتواند دیگری را در این تلقین نایب کند و در این مقام چند مسئله دیگر باقی مانده
که باید بیان شود اول مکروه است بر سر قبر بسیار ماندن و عمارت بر سر قبر
ساختن مگر قبور انبیا و ائمه و بعضی گفته اند قبور علما و اکابر دین و صلحا و نقبا
نیز این حکم دارد و همچنین مکروه است بر روی قبر نشستن و راه رفتن مگر بواسطه
ضرورت زیارت قبور دوم مکروه است تازه کردن قبر بعد از مندرس شدن آن مگر میت
که خدا دوست دارد دلهای شکسته و قبرهای مندرس شده را سیم مکروه است در حال
اختیار دو میت را در یک قبر گذاشتن و با وجود ضرورت باکی نیست چهارم مکروه
است نقل کردن میت از شهری که در آنجا مرده است بشهرهای دیگر مگر بمشاهد
مشرفه ائمه علیهم السلام که مستحب است باتفاق همه علمای شیعه و از عصر معصومین علیهم
السلام تا حال عمل فرقه شیعه بر این بوده و چه شبهه است در اینکه هر که خود را بجوار
ایشان کشد و توسل بایشان جوید بقصد شفاعت و ادراک برکات ایشان البته
بمطلب خود میرسد بلکه حق آن است که جایز است نقل بمقبره علما و اتقیا از برای
دریافت برکات و بوی انفاس ایشان و بالجمله شکی نیست که مجاورت نیکان و نیکان
در حیات و ممات منشا فواید بسیار است پنجم جایز نیست شکافتن قبور مگر اینکه
در قبر مال یا قیمتی افتاده باشد یا میت را در زمین غصبی دفن کرده باشند یا در کفن
غصبی کفن کرده باشند یا او را بی غسل و کفن دفن کرده باشند و هنوز از هم نپاشیده
باشد و بعضی تجویز کرده اند شکافتن قبر که میت را بیرون آورند و او را نقل بعضی
اماکن مشرفه کنند و ظاهر آن است که نبش قبر باین جهت جایز نباشد بلی اگر اتفاق
افتد که بجهتی مشروع یا از روی جهل و خطا نبش قبر شود او وقت نقل کردن میت به
بعضی اماکن شریفه جایز است و هرگاه از وقت مردن میت این قدر گذشته باشد
که میت رمیم شده باشد یعنی بدن او خاک شده باشد و در مقبره عام مدفون باشد
جایز است که قبر او شکافته شود و دیگری را در آن دفن کنند ششم حرام است که
غیر مسلمان را در مقبره مسلمانان دفن کنند مگر زن ذمیه که در شکم او طفلی که

[illegible]

از مسلمانان باشد **هفتم** صاحبان میت و ارباب مصیبت را لازم است صبر کردن و
بقضای الهی راضی شدن تا حق تعالی اجر بی حساب بایشان کرامت فرماید و باید بسیار
بگویند انا لله و انا الیه راجعون تا حق تعالی کلمات ایشان را بیامرزد و مرویست
که هر که مصیبتی را بخاطر آورد و اگرچه بعد از مدتی باشد و بگوید انا لله و انا الیه
راجعون اللهم اجرنی علی مصیبتی واخلف علی افضل منها ثواب همان مصیبت بار
دیگر باو کرامت میشود و باید صاحب مصیبت بداند که بلا و مصیبت دنیا هدیه ایست
از جانب پروردگار که بجانب دوستان خود میفرستد و بدرجات عالیه بهشت
رسیدن بدون مصائب دنیویه ممکن نیست و در حدیث وارد است که هر که یک فرزند
از او بمیرد و صبر کند بهتر است از برای او از آنکه هفتاد فرزند از برای او بماند
که همه سوار شوند و در راه خدا جهاد کنند و نیز مرویست که هر کرا خدا دوست میدارد
بهترین فرزندان او را میگیرد پس مؤمن باید بر موت فرزندان و سایر خویشان صبر
کند و راضی بقضای الهی باشد و اضطراب و جزع نکند که از درجه صابران ساقط
شود و مصیبت دنیا را با عذاب آخرت جمع کند و جایز نیست که در مرگ کسی گریبان
چاک کند و جامه بدرد مگر برای پدر و برادر که گریبان چاک کردن و جامه دریدن
در مصیبت ایشان جایز است و بعضی از برای زنان مطلقا تجویز کرده اند و احوط
منع است که طپانچه بر زانو و چهره تراشند اما گریه کردن جایز است و در آن منعی
نیست و همچنین جایز است نوحه کردن بر میت یعنی اظهار کردن نیکیهای او و شمردن
آنها تا مردم طلب آمرزش از جهة او کنند و نوحه کردن وقتی جایز است که دروغی
در آن نباشد و چیزهای بد از برای میت اظهار نکند **هشتم** سنت است که
از برای مسلمانان که اهل مصیبت را تعزیه کنند و ایشان را تسلی دهند و بصبر و شکیبائی
امر کنند و ایشان را از ثواب صابران متذکر نمایند و بایشان دعا کنند جبر الله
وهنکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم و اقل تعزیه آن است که بروند تا صاحب عزا
ایشان را ببیند خواه پیش از دفن یا بعد از دفن اما رفتن از برای تعزیه بعد از دفن

افضل است

افضل است و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که مصیبت زده را صبر فرماید حق تعالی
او را ثواب صاحب مصیبت کرامت فرماید بی آنکه از اجر او چیزی کم شود و نیز فرمودند
هر که صبر فرماید اندوهناکی را در صحرای محشر که همه کس برهنه باشند حق تعالی او را حله
بپوشاند از حلهای بهشت بپوشاند که رعنا شود و مستحب است که صاحب عزا تغییر وضع
کند تا مردم او را بشناسند و مستحب است که تا سه روز دیگران خصوصا همسایگان برای صاحب
عزا طعام بفرستند و مکروه است چیزی خوردن در نزد اهل مصیبت و زیاده از سه روز
عزا نگیرند مگر زن که تا چهار ماه و ده روز از برای شوهر عزا میگیرد یعنی جامهای رنگین
نپوشد و زینت نکند **مسئله نهم** سنت مؤکد است زیارت قبور مؤمنان خصوصا
پدر و مادر و خویشان و آنچه در سر قبور میخوانند ثواب بسیار دارد و چیزی که بهتر است
اول هفت مرتبه انا انزلناه دوم یازده مرتبه قل هو الله سیم یک مرتبه آیة الکرسی چهارم سه مرتبه
خواندن هر یک از سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی
و سنت است که در وقت خواندن رو بقبله بنشیند و دست بر قبر گذارد و سنت
مؤکد است که مؤمن مردگان را فراموش نکند خصوصا پدر و مادر را و اعمال خیر
از برای ایشان بجا آورد از نماز و روزه و حج و زیارت و تصدق و مرویست که
حضرت صادق ع در هر شب از برای فرزند خود دو رکعت و از برای پدر و مادر خود دو رکعت
نماز میکرد و در رکعت اول انا انزلناه میخواند و در رکعت دوم انا اعطیناک میخواند
مطلب هشتم در تیمم و احکام آن و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه تیمم
واجب میشود از برای نماز واجب و طواف واجب و مس کتابت قرآن اگر مس واجب شده
باشد و از جهة داخل شدن در مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول صلعم و درنگ کردن در
سایر مساجد اگر داخل شدن و درنگ کردن واجب شده باشد و وجوب تیمم از برای موارد
مذکوره در صورتی است که آب یافت نشود یا بجهة عذری طهارت از آب ممکن نباشد و
هر گاه کسی در مسجد مکه یا مسجد مدینه محتلم شود واجب است که تیمم کند و با تیمم از
مسجد بیرون آید و ظاهر آن است که مطلق جنب حکم او چنین باشد و بعضی حایض را

ظاهر آن است که مخصوص بصورتی نیست که ضرورتی ... تعزیه ... ان نیست

نیز چنین ملحوظ کرده اند و در دلیلش تامل است و ظاهر این است که هر حکمی
که مشروط بطهارت باشد یعنی شارع صحت ان موقوف بمطلق طهارت کرده باشد
در وقت تعذر طهارت باب تیمم بدل ان میشود بعنوان وجوب اگر ان حکم واجب باشد
وبعنوان استحباب اگر ان حکم مستحب باشد و هر حکمی مشروط بنوع خاصی از طهارت باشد
یعنی شارع اورا موقوف بخصوص غسل یا خصوص وضو کرده باشد مثل روزه جنب که
صحت ان مشروط بغسل کردن درین صورت تیمم بدل ان نمیشود و در وقت تعذر غسل
یا وضو تیمم لازم نیست مگر در موضعی که بدلیت بنص یا اجماع ثابت شود و در بدلیت تیمم
از غسلهای مستحب یعنی سبب بودن تیمم که بعنوان بدلیت از بعضی غسلهای
مستحب در وقت نبودن اب خلاف است واظهر عدم بدلیت است فصل دوم در بیان
اموری که سبب وباعث تیمم است و ان چند امر است اول یافت نشدن اب بعد از
انکه انرا طلب کند وکیفیت طلب در نزد اکثر ان است که در زمین هموار از هر طرف
بقدر مسافت حرکت دو تیر از تیر اندازان معتدل با الت معتدل طلب کند و در زمین
ناهموار که مشتمل بر بلندی و پستی و درختان و سنگها باشد بقدر مسافت حرکت
یک تیر طلب کند و بعضی گفته اند که از هر طرفی که احتمال میرود که در انجا اب باشد
این قدر طلب کند که بحسب عادت بر او معلوم شود که اب نخواهد یافت خواه ان
قدر کمتر از قدر معتدد باشد یا بیشتر پس اگر چیزی ببیند که عادت حکم کند بوجود
اب در نزد ان چون دهی یا سبزه واجب است بانجا رود بقصد طلب واگر چه مسافت
زیادتر از قدر معتدد باشد و این قول خالی از قوت نیست و بنا بر این اگر یقین کند
بوجود اب در نزدیک یا دور و وقت وسعت داشته باشد و در طلب ضرری نباشد
طلب ان واجب است واگرچه مسافت از قدر معتدد بسیار زیادتر شود و بهر تقدیر شکی
نیست که با وجود خوف از دزد یا جانوران یا از قافله بازماندن طلب ساقط است
وبدون تفحص وطلب تیمم میکند وهمچنین اگر داند که در ان موضع اب نیست ویا وجود
طلب باب نخواهد رسید بان طلب لازم نیست وبدون ان تیمم میکند واگر کسی

ظهور بدلیت است در هر غسلی که خود طالب شده [illegible] اختیار [illegible] احمد

خورده شده [illegible] بدلیت [illegible] اختیار [illegible] غسلهای مستحب [illegible] احمد

بدون

بدون عذر ترک طلب کند و در وسعت وقت نماز تیمم کند تیمم او درین صورت
واگر بان تیمم نماز کند اعاده یا قضای ان لازم است واگر تیمم نکند تا وقت
نماز تنگ شود درین صورت اگرچه بسبب ترک طلب گناه کرده است اما تیمم
ونماز او صحیح است واحتیاج باعاده نماز نیست واگرچه معلوم شود که در موضعی
که طلب لازم بود اب موجود بود واگر کسی اب داشته باشد ومتمکن از غسل یا وضو
باشد اما عمدا تاخیر کند وبدون ضرورت طهارت را بعمل نیاورد تا وقت تنگ شود
وان قدر وقت باقی نباشد که طهارت باب را بعمل اورد وعبادت را بعنوان ادا دریابد
اما این قدر وقت باقی باشد که تیمم کند وعبادت را دریابد درین صورت بعضی گفته
اند باید طهارت باب را بعمل اورد وعبادت را قضا کند وبعضی گفته اند تیمم میکند
وعبادت را ادا میکند وچون تقصیر کرده است وعمدا طهارت را تاخیر کرده لهذا
اگر تیمم با ادا وطهارت ابی با قضا هر دو را باهم جمع کند احوط واولی خواهد بود و
فرقی نیست در نبودن اب میان انکه هیچ اب نباشد یا انکه قدری اب باشد که ان
برای طهارت کافی نباشد پس اگر ابی داشته باشد اما ان قدر نباشد که کافی باشد
از برای طهارتی که بان محتاج است از غسل یا وضو درین صورت تیمم لازم میشود
وجایز نیست که طهارت را تبعیض کند یعنی بعض اعضا را باب بشوید
وباقی را تیمم نماید واگر درین حالت یعنی حالتی که این قدر اب داشته باشد که بعضی
از اعضا را بشوید نه همه را بعضی از اعضای او مریض باشد که شستن ان ممکن نباشد
باز جایز نیست که بان اب اعضای صحیحه را بشوید و اعضای مریضه را تیمم نماید بلکه شستن
ساقط است وتیمم از برای همه لازم است وهمچنین اگر بعضی از اعضای او نجس
باشد وقدرت بر طهارت ان نداشته باشد بجهت کمی اب یا بجهت دیگر درین صورت نیز
تیمم لازم است وجایز نیست که اعضای پاک را بشوید و اعضای نجس را تیمم دهد
وبالجمله طهارت باید یا بشستن تنها باشد یا بتیمم تنها و مرکب از هر دو نمیشود
پس اگر بعضی از اعضا را نتوان شست باید تیمم نمود و شستن بعضی وتیمم دادن

بعضی جای بدن وجمع شدن شستن ومسح کردن در چنین صورت مجتهد نص است که
از قواعد کلیه خارج است واگر این قدر آب داشته باشد که یا جامه و بدن او که نجس
شده بشوید یا وضو بسازد واجب است که بآن آب ازاله نجاست از جامه و بدن کند
و تیمم کند و جای بدن که بآن وضو سازد و یا نجاست نماز کند **دویم** قدرت نداشتن
برچیزی که تحصیل آب موقوف بر آن باشد مثل اینکه آب در نزدیکی او موجود باشد اما
بسبب پیری یا بیماری یا ضعف قوه یا مانند اینها نتواند حرکت کند و خود را بآب رساند
و کسی هم که آب بجای او بیاورد بهم نرسد یا بلیه که قدرت بر دادن آن داره نباشد یا اینکه
در چاهی باشد که آب در آن باشد اما دلو و ریسمانی نداشته باشد که آب بکشد در این
صورت باید تیمم بکند یا آنکه دیگری آب داشته باشد و نفروشد بقیمتی که نداشته
باشد یا داشته باشد لیکن اگر در آن وقت آن قیمت را بدهد ضرری بحسب حال
باو رسد که در این صورت نیز تیمم لازم است اما هرگاه از قیمت دادن ضرری بحال
و مال او نرسد واجب است قیمت را بدهد و آب را بگیرد و اگرچه آن قیمتی که میدهد چند
برابر قیمت واقعی آن آب باشد و کسی که آب نداشته باشد و دیگری آب را باو بذل کند یا
بخشد ظاهر آن است که قبول آن لازم و واجب باشد و اگر قبول نکند و تیمم کند تیمم آن
بصورت است **سیم** آنکه بسبب تنگی وقت نرسد به آب و دریافتن نماز ممکن
نباشد و اگرچه آب نزدیک باشد مثل اینکه جنب یا محتلم وقتی از خواب بیدار شود
که اگر حمام یا موضعی دیگر برود در آنجا غسل نماز او فوت شود و در آن یک رکعت را در وقت
نکند در این صورت واجب است که تیمم کند بدل غسل و نماز کند و بعد از آن غسل کند
و همچنین است حکم اگر مجتهد عندی نماز او تاخیر شود تا وقتی که اگر وضو بسازد نماز
او فوت شود یعنی یک رکعت او را در وقت در نیابد که در این صورت نیز لازم است که تیمم
کند و نماز را بجا آورد **چهارم** آنکه آب داشته باشد اما خود یا رفقای او یا بعضی
از حیوانات محترمه تشنه باشد که اگر آن آب را صرف طهارت رسانند بیم ضرر یا هلاکت
یا مشقت در حق خود یا بعضی از رفقا یا بعضی از حیوانات باشد که در این صورت باید

تیمم

بیه تغییر شود بصورتی که نتواند جامه را بیرون کند احمد

تیمم کند و آب را بمصرف تشنگان رساند و همچنین است حکم هرگاه بالفعل تشنه نباشد
اما از تشنگی بعد از این ترسد مثل اینکه از روی عادت یا قرائن احوال براو معلوم
شود که بعد از این آب نخواهد بود و اگر آبی که دارد صرف طهارت کند بعد از این بیم
هلاکت یا ضرر یا مشقت از برای خویش یا رفقا یا بعضی از حیوانات محترمه خواهد بود
که در این صورت نیز تیمم کردن و گذاشتن آب لازم است **پنجم** آنکه خوف داشته باشد
از تحصیل آب مثل اینکه در راهی که بطلب آب رود ترس دزد یا درندگان باشد
ترس بر نفس باشد یا بر مال باشد یا بر عیال باشد یا بر دیگری از مسلمانان باشد که
در این صورت طلب کردن آب لازم نیست و باید تیمم کند و همچنین است حکم اگر بر اهل
و عیال خود ترسد که آنها را بگذارد و بطلب آب رود و در مالی که خوف بردن یا ضایع
شدن آن باعث ترک تحصیل آب و وجوب تیمم میشود فرقی نیست که بسیار باشد یا
اندک و بنا بر این اگر تحصیل آب موقوف بر بردن یا ضایع شدن اندک مالی باشد باید
تحصیل آب را ترک کند و تیمم نمود و بنا بر آنچه سابقا مذکور شد اگر تحصیل آب موقوف
بر خریدن آن بقیمت بسیاری باشد واجب است که آن قیمت را بدهد و تیمم جایز نیست
و فرق در میان دو موضع مجتهد نص است و ظاهر آن است که هرگاه خوف از مجرد جبن
و ضعف دل و شدت واهمه باشد نه از اقتضای عقل باید تحصیل آب را ترک کند و تیمم
ننماید **ششم** آنکه استعمال آب متعذر باشد بجهت شدت سرما یا بیماری و مرض خواه
مرض شامل همه بدن باشد یا مخصوص بعضوی باشد و محل جبیره نباشد زیرا که اگر محل
جبیره باشد همچنانکه بیان شد باید غسل یا وضو بعمل آورد و عضو مجروح را جبیره
کند و مراد از استعمال آب در مرض و لازم شدن تیمم اعم از آن است که در استعمال آب بیم
هلاکت باشد یا بیم زیادتی مرض یا دیر به شدن آن باشد و همچنین است حکم اگر
بالفعل مریض نباشد اما ترسد که از استعمال آب مرض بهم رسد و مرجع در دانستن
اینکه استعمال آب باعث مرض میشود ظنی است که از راه تجربه باشد یا از خبر دادن طبیبی
که عارف بطب باشد و وثوق بقول او باشد و اگر کسی مرضی داشته باشد که از استعمال

آب بهم ضرر باشد مثل بعضی از انواع درد سر و بتها واجب است که آب را استعمال
کند و تیمم از او صحیح نیست و اگر آب سرد باشد و از استعمال آن بحسب عادة ضرر
نباشد اما استعمال آن بسیار دشوار باشد بحدیکه تحمل آن بحسب عادة شاق
باشد در این صورت بعضی تجویز تیمم کرده اند و بعضی منع کرده اند و گفته اند استعمال
آب لازم است و ظاهر آن است که در هیچ صورت و صورتیکه استعمال آب مقتضی حدوث
بعضی از امراض مرتبه شود که بزودی رفع شود چون درد دندان یا املاک در بهر سر یا
هر یک از استعمال آب و تیمم جایز باشد پس اگر استعمال آب کند غسل و وضوی او
باطل نیست همچنانکه اگر تیمم او صحیح است و باطل نیست و اکثر فقها گفته اند که شین
یعنی ترکیدن عضو مثل مرضی است که موجب تیمم است با وجدان غسل و وضو
و بعضی گفته اند اگر شدید موجب تیمم است والا فلا و بعضی گفته اند اگر بحدی باشد
که از امراض گویند و ضرری که بحسب عادة متحمل آن نتوان شد حاصل باشد چنانکه
در بعضی بلاد نیست بعضی اشخاص بهم میرسد موجب تیمم است والا فلا و حق آن است
که این ناخوشیها اگر جزوی باشد که بحد مرض باشد و بحسب عادت متحمل آن نتوان شد و استعمال
آب منشا زیادتی یا دیر به شدن او شود یا بحد مرض نرسیده باشد اما استعمال آب
منشا رسیدن با آن حد بشود در این صورت غسل و وضو ساقط و تیمم لازم است و
اگر باین حد نرسیده باشد و در استعمال آب مشقتی نباشد و بیم زیادتی و دیر به شدن
نیز نباشد تیمم جایز نیست و غسل یا وضو لازم است و اگر جزوی باشد که استعمال
آب باعث مشقت و زحمت باشد و باعث زیادتی آن و رسیدن بحد مرض نباشد
ظاهر آن است که تیمم جایز باشد و غسل یا وضو نیز جایز باشد و اگر لیکن هارا یا بجا
آورد باطل نخواهد بود و نماز او صحیح خواهد بود و اگر کسی داند که غسل کردن باعث
ضرر اوست و نمی تواند غسل کرد و با وجود این عمداً جنب شود اقوی آن است که تیمم می کند
و نماز می کند و نماز او صحیح است و اعاده آن لازم نیست و جنب شدن او هرگاه بر وجه
حلال باشد یعنی بجماعت با زن خود باشد با وجود علم او بتعذر غسل حرام نیست

و منع

و منع او آن نرسد و اگر کسی از شدت سرما نترسد و ممکن باشد که آب را گرم کند و استعمال
کند واجب است که گرم کند و استعمال کند و تیمم از برای او جایز نیست و اگر محتاج
باشد بخریدن هیزم یا اجرت گرفتن کسی که آب را گرم کند واجب است با وجود قدرت و از آنچه
مذکور شد ظاهر شد که مجامعت کردن مردان با زنان در شب با وجود علم ایشان بآنکه
پیش از نماز صبح زنان بحمام نمیتوانند رفت همچنانکه متعارف غالب بلاد است که حمام
کردن زنان پیش از صبح بروند نمی باشد جایز است و حرام نیست اما با وجود قدرت بر آب
گرم کردن و غسل کردن زن واجب است که چنان کنند بلکه بهتر آن است که غسل ممکن باشد
که در آن ضرری نباشد واجب است که زن بعمل آورد و این بحسب بلاد و فصول مختلف
میشود زیرا که در فصل تابستان در بعضی بلاد حاره ظن غالب بلکه یقین حاصل است
که از آب سرد غسل کردن ضرری متصور نیست خصوصا نسبت ببعضی از زنان پس واجب
است که غسل از آب سرد کنند و اگر غسل با آب سرد در فصول دیگر یا در همه فصول در بعضی
بلاد مظنه ضرر باشد باید آب را گرم کنند و زن غسل کند و بر مرد لازم است که
هیزم و سایر اسباب گرم کردن آب را از برای زن حاضر کند و او را امر بغسل کند و
با وجود این اگر زن کوتاهی کند معصیت آن با خود او است و عمداً ترک نماز کرده خواهد
بود و اگر قدرت گرم کردن آب نداشته باشد یا مزاج زن نحوی باشد که در آن وقت
غسل کردن با آب گرم نیز موجب ضرر و حدوث بعضی امراض شود در این صورت بر او لازم است
که نجاست ظاهر بدن را تطهیر کند و بدل از غسل تیمم کند و نماز کند و اگر کوتاهی کند و تیمم
نکند و نماز را بجا نیاورد عمداً ترک نماز کرده است و مستحق عذاب الهی گردیده است

فصل سیم در بیان آنچه تیمم کردن بآن جایز است و در او چند مسئله است **مسئله اول** خلاف
نیست در اینکه تیمم بخاک صحیح است و حق آن است که هرچه اسم زمین بر او صادق
آید چون سنگ و زمین گچ و ریگ و امثال آن تیمم کردن بر او صحیح است و لازم نیست که
بر خاک خالص باشد همچنانکه بعضی گفته اند بلی احوط بلکه اظهر آن است که هرگاه تیمم بر سنگ
کند باید که بر روی آن خاک یا گرد و غباری باشد که بدست بچسبد زیرا که از آیه و بعضی

اخبار ظاهر میشود که در تیمم چسبیدن غبار بدست شرط است و در تیمم کردن بخاک لازم
نیست که خاک بر روی زمین باشد بلکه اگر در ظرفی یا بر روی فرش یا حصیر یا جامه یا هر چیزی
که باشد تیمم بان جایز است اما باید قدری باشد که خاک بر او صادق اید و مجرد غبار بر روی
فرش و حصیر و سایر اینچیزها بر او صادق نمی اید کافی نیست و مجرد غبار بر انچه زمین
بر او صادق اید چون ریگ و امثال ان کافیست **مسئله دوم** جایز نیست تیمم
بمعادن از طلا و نقره و مس و قلع و یاقوت و الماس و زرنیخ و سرمه و نمک و خاک
اهن و خاکستر و گچ و اهک پخته و اشنان و امثال ان و انچه از زمین بیرون اید انگیاه‌ها
و همچنین تیمم جایز نیست بخاکی که غصبی باشد یا نجس باشد و ظاهر ان است
که بخزف و اجر نیز جایز نباشد و هر گاه خاک با غیر خاک ممزوج شود اگر بجنسی باشد
که نام خاک بر او اطلاق شود تیمم جایز است و اگر نام خاک بر او اطلاق نشود تیمم
بر ان جایز نیست و تیمم بر گل در حالت اختیار جایز نیست **مسئله سیم** هر گاه خاک
یا انچه زمین بر او صادق است که غبار بان چسبیده باشد یافت نشود در چیزی غیر زمین
باشد و بر ان غباری باشد باید بان غبار تیمم کند چون غبار زخرف و لبد و فرش و
حصیر و غبار جامه و نمد زین و یال اسب و امثال اینها و ظاهر این است که هر غبار را
که خواهد تیمم کند مخیر باشد و ترتیبی در میان اینها نباشد و اگر در ظاهر جامه و نمد
و یال اسب و امثال اینها غباری نباشد و از تکانیدن غباری بهم رسد لازم است
بتکاند تا غبار بهم رسد و بان تیمم کند و اگر اصلا غباری نباشد تیمم جایز نیست
و هر گاه غبار بعضی از اشیا مذکوره بیشتر باشد احوط ان است که بان تیمم کند
و هر گاه بعضی از اشیا مذکوره که غبار داشته باشد یافت شود و سنگ بی غبار
نیز یافت شود بعضی تقدیم غبار اشیا مذکوره را لازم دانسته اند و بعضی تقدیم
سنگ را لازم دانسته اند و ظاهر تقدیم سنگ است و هر گاه هیچیک از سنگ و
چیزی از اشیا مذکوره که غبار داشته باشد میسر نشود و گل یافت شود اگر ممکن باشد
که گل را جمع کند و خشک کند و بان تیمم کند باید چنان کند و اگر خشک کردن ممکن

نشود بگل تیمم کند و در تیمم بگل بعضی لازم دانسته اند که بعد از گذاشتن دستها بگل
ساعتی صبر کند که تا گلی که بدستهای او چسبیده خشک شود انگاه رو و پشت دستها
مسح کند و ظاهر ان است که صبر کردن از برای خشک شدن گلی که بدست چسبیده لازم
نباشد و هر گاه گل نیز یافت نشود و برف یا یخ یافت شود و اب کردن او ممکن نباشد زیرا
که اگر اب کردن ممکن باشد واجبست که اب کند و وضو بسازد و تیمم کردن به هیچ چیز جایز
نیز هم جایز نیست در این صورت یعنی صورتی که یافت شدن برف یا یخ و عدم امکان اب کردن و بعضی
گفته اند واجبست تیمم ببرف کند و بعضی گفته اند تیمم ببرف صورتی ندارد بلکه
در این هنگام نماز کردن ساقط است و اول احوط است **مسئله چهارم** جایز است تیمم کردن
بر خاک قبر و خاکی که قبل از این بر ان تیمم شده باشد و سنت است که خاک تیمم خاک
خالص باشد که هیچ چیز ممزوج نشده باشد و از زمین مرتفع باشد چون تلهای صحرا و
مکروه است تیمم کردن بر ریگ و بر زمین شوره زار **مسئله پنجم** هر گاه کسی بخاکی تیمم
کند و بعد از نماز معلوم او شود که ان خاک غصبی بوده نماز او صحیح است لیکن باید مالک
خاک را راضی کند و همچنین است حکم در اب وضو و غسل و هر گاه بعد از نماز معلوم وی شود
که خاک یا اب نجس بوده باید طهارت صحیح نماز را اعاده کند **فصل چهارم** در بیان واجبات
تیمم که حقیقت تیمم عبارت از ان است بدانکه واجبات تیمم چند امر است **اول**
نیت و قصد و واجب از نیت بنا بر اصح ان است که قصد کند که تیمم میکنم قربة الی الله و قصد
وجوب در تیمم واجب و قصد سنت در تیمم لازم نیست و همچنین قصد استباحه و بدلیت
تیمم از وضو یا غسل لازم نیست بنا بر اقوی و جمعی لازم دانسته اند و کسی که خواهد که
احتیاط بعمل اورد در تیمم واجب نیت چنین کند که تیمم میکنم بجهة مباح بودن نماز
بدل از غسل یا وضو بجهة انکه واجبست قربة الی الله و اگر تیمم سنت کند باید بگوید از جهة
انکه سنت است و چون تیمم پیش از وقت نماز جایز نیست و باید بعد از دخول وقت
باشد لهذا هر وقت تیمم کند نماز ... واجبست و نیت وجوب میتواند کرد و مثل
وضو یا غسل نیست که پیش از وقت نماز جایز است و در ان وقت نیت وجوب صحیح نیست

باعتبار انکه هنوز زمان بر او واجب نشده مگر نسبت بکسی که عمانی واجب بر ذمه
او باشد و وقت نیت وقت دست زدن است بر زمین و بعضی گفته اند وقت
مسح کردن پیشانی است و اول اقوی است و باید حکم نیت باقی باشد تا از تیمم
فارغ شود و معنی بقاء بر حکم نیت در وضو مذکور شد دوم زدن هر دو کف دست
بر زمین و باید زدن صادق اید و مجرد گذاشتن باطن دو دست بر زمین بنحوی که
زدن بر ان صادق نباشد کافی نیست و لازم است که هر دو کف دست را بیک دفعه
بر زمین زند پس اگر یکی را پیش از دیگری بر زمین زند مجزی نیست و دور نیست که
احوط بلکه اظهر ان است که لازم است چیزی از خاک یا غبار بر دست چسبد که بان
مسح کند و اگر رسیدن خاک بدست از باد یا بطریقی دیگر باشد که از روی دست زدن
بر زمین نباشد مجزی نیست و مسح کردن بان کافی نیست بلکه دست زدن بر زمین واجب است
و واجب است که حایلی میان دو دست و زمین نباشد پس اگر انگشتری یا از هیچ
در دست داشته باشد بیرون کند و در وقت مسح رو و پشت دستها نیز باید
حایلی نداشته باشد و سنت است که بعد از دست زدن بخاک دستها را بتکاند
سیم مسح کردن پیشانی و هر دو جبین است تا طرف بالای بینی و احوط بلکه اظهر
ان است که ابروها را نیز داخل مسح کند و بعضی مسح تمام او را واجب دانسته اند
و اقوی عدم وجوب است بلکه لازم مسح پیشانی است و جبینین و ابروست تا طرف
بالای بینی و باید ابتدای مسح از رستنگاه موی سر باشد و اگر بر عکس کند باطل است
و باید مسح کردن مجموع باطن هر دو کف دست باشد چنانچه بنا بر اصح پس مسح کردن
مجموع باطن یک دست یا مجموع انگشتان هر دو دست یا بما سوای انگشتان از باطن
کف که در بالای انگشتان است کافی نیست و نیز واجب است که مجموع باطن
هر دو دست مجموع پیشانی و دو جبین مسح شود بنحوی که در عرف بگویند که
مجموع دو کف مجموع این دو عضو را مسح کرده و لازم نیست که هر جزئی از باطن دو کف
بهر جزئی از دو عضو برسد زیرا که این متعذر است پس بنا بر انچه مذکور شد کیفیت

ظاهر ان است که مستحب است مسح کردن جبین [illegible] سنت است که بعد [illegible] مسح کردن پیشانی [illegible] و دو جبین تا طرف [illegible]

تیمم مسح روان است که دو کف را بیکدیگر ضم کند و ابتدای موضع ضم را که بند
دستهاست بر رستنگاه موی سر گذارد و دو انگشت ابهام مقدمه قد یعنی بر بالای رستنگاه
مو گذارد پس دستها را فرود آورد و چون عرض هر دو کف مجموع عرض پیشانی است
و هر دو جبین را فرو نمیگیرد بلکه در غالب مردم دو جبین از عرض کفها بیرون
می افتد لهذا باید در وقت فرود آوردن کفها چون ابتدای کفهاست که در بند
دستهاست با ابروها و طرف بالای بینی رسید انها را فرو گیرد و کفها را بجانب جبین
میل دهد تا هر دو جبین را مسح کند انگاه دستها را فرود آورد تا سر انگشتان بطرف بالای
بینی رسد و ظاهر اصح جایز باشد که چون قدری از کفها قدری از پیشانی را مسح کند
کفها را بجانب جبین میل دهد که انچه از جبهه و جبین که محاذی انها است ممسوح
کند انگاه انها را بجانب پیشانی او ورده وقدری را مسح کند بان میل دهد و محاذی او را از جبین
مسح کند و همچنین با ین نحو پایین اید تا سرهای انگشتان بطرف بالای بینی رسد اما
هر گاه ابتدای دستها از پیشانی فرود اورده تا سر انگشتان بطرف بالای بینی رسد
و جبینین خارج باشد و هیچ مسحی بر انها واقع نشود و بعد از ان علیحده مسح جبینین را
کند گویا بصورت باشد چهارم مسح کردن پشت دستها بباطن کفها یعنی ابتدا
باطن کف دست چپ بر پشت دست راست بمالد پس باطن کف دست راست را
بر پشت دست چپ بمالد و حد پشت دستها که باید مسح شود بنا بر اصح از بند دست
تا سر انگشتان و لازم است که از باب مقدمه قدری بالاتر از بند دست را داخل موضع
کند و سنت است که از بیخ تا سر انگشتان را مسح کند و بعضی این را واجب دانسته
و این ضعیف است پنجم ترتیب بنحویکه مذکور شد یعنی اول دستها بر زمین زند
پس مسح رو کند پس مسح پشت دست راست کند پس مسح پشت دست چپ کند و اگر
اخلال بترتیب کند مثل اینکه ابتدا دست چپ را مسح کند و بعد از ان دست راست را
باید دو باره اول دست راست را مسح کند پس دست چپ را تا ترتیبی که موالاة عرفی صادق
باشد و اگر اینقدر از زمان گذشته باشد که متابعت عرفی صادق نباشد لازم است

[illegible]

که تیمم را از سر کیرد ششم
موالاة و مراد ازان درینجا متابعت عرفیه است یعنی
بنحوی افعال تیمم را بجا اورد که در عرف بکویند اینها را پی در پی بعمل اورد و فاصله
و تاخیر بسیاری میانه آنها واقع نشد هفتم پاک بودن موضع مسح که پیشانی و جبین ها و پشت
دستها است پس اکر یکی ازینها نجس باشد و با وجود امکان ازاله نجاست ازو مسح کند
تیمم او باطل است و اکر ازاله نجاست متعذر باشد موضع نجس را مسح می کند و هیچ
دران نیست و اکرچه ان نجاست جرم داشته باشد که حایل میان ماسح و ممسوح شود
لیکن شرط است که نجاست سرایت بجایی که برو دست چسبیده نکند والا اکر سرایت بان کند
بعضی علما کفته اند تیمم صحیح است و ما یقع در ان بحث بجهت تعذر و بعضی کفته اند
تیمم بصورت است و چون طریق صحیح بر متعذر است طهارت و نماز ساقط است
و بنا بر انکه چسبیدن نجاست به دست لازم باشد قول اخر اظهر است اما اول احوط است
هشتم انکه افعال تیمم را خود بجا اورد پس اکر با وجود قدرت و بدون ضرورت
دیکری او را تیمم دهد ان تیمم بی صورت است باطل با وجود ضرورت و اضطرار
جایز است که دیکری او را تیمم دهد و باید ان دیکر اکتفا بقدر ضرورت کند مثلا اکر
مریض بتواند خود بجا اورد و خود متوجه شود و دیکری بعمل نیاورد پس اکر دستهای
مریض بی قوت باشد بنحوی که خود نتواند انها را بر زمین زند باید دیکری انها را بر زمین
زند و با انها اعضا را مسح نماید و اکر بنحوی باشد که دیکری هم نتواند انها را بر زمین
زند باید ان دیکر دستهای خود را بر زمین زند و اعضای مریض را مسح نماید فصل پنجم
در احکامی که متعلق به تیمم است و دران چند مسئله است مسئله اول همچنانکه
دانستی واجب است که مسح بباطن کف باشد پس اکر با اختیار بر پشت دست مسح کند
تیمم او باطل است بلی در حالت اضطرار که با باطن کف نتواند مسح کرد باید بر پشت
دست مسح کند مسئله دوم اکثر متاخرین بر انند که در تیمم بدل وضو است باید
دستها را یکنوبت بر زمین زند و رو و پشت دستها را مسح کند و در تیمم بدل از غسل
دو نوبت دستها بر زمین زند یکی از برای مسح رو و دیکری از برای مسح دستها و بعضی

کفته اند

کفته اند که در هر دو قسم تیمم دو نوبت باید دست بر زمین زند و اکثر قدما و محققین
متاخرین بر انند که در هر دو قسم واجب یکنوبت است و نوبت دوم سنت است
و این قول در نظر فقیر اقوی است و لیکن باید مهما امکن زدن دو نوبت دوم را
ترک نکند مسئله سیم پیش از داخل شدن وقت نماز تیمم جایز نیست و بعد از داخل شدن
بعضی کفته اند که در وسعت وقت جایز نیست مطلقا بلکه واجب است که تیمم را
باخر وقت اندازد و بعضی کفته اند که تاخیر انداختن باخر وقت لازم نیست بلکه
بعد از داخل شدن وقت جایز است مطلقا و بعضی کفته اند که اکر عذر مرجو الزوال
باشد یعنی محتمل باشد که تا اخر وقت اب بهم رسد یا مرضی که دارد زایل شود واجب
که تیمم را باخر وقت اندازد و اکر علم یا ظن غالب داشته باشد که عذر او تا اخر وقت
باقی خواهد بود جایز است که در وسعت وقت تیمم کند و این قول اظهر است لیکن
احوط ان است که باخر وقت اندازد هرچند معلوم باشد که در اخر وقت عذر
باقی خواهد بود و بنا بر قول اول که تاخیر باخر وقت مطلقا واجب باشد هرکاه در اخر
وقت تیمم کند و تیمم او باقی باشد تا وقت نماز دیکر داخل شود اقوی ان است
که می تواند در اول وقت ان نماز را بجا اورد و هم چنین که جمیع نمازهایی کرده باشد
مادامی که از ان شکسته باشد میتواند بهمان تیمم نمازهای دیکر و نمازهای
نافله کند و از برای هر نمازی تیمم علیحده ضرور نیست چهارم هرکاه بر ذمه
کسی نماز قضایی باشد و در هر وقت میتواند که در داخل شدن وقت هر نماز حاضر
لازم نیست چه جای انکه تنک شدن وقت ان شرط باشد و بان تیمم میتواند نماز
حاضره را بجا اورد مسئله پنجم جایز است از برای نوافل مرتبه در هر وقت که خواهد
از اکر ادا نیست بجا اورد و بنا بر انکه کسی که مراعات اخر وقت را لازم داند در وسعت
وقت تیمم را جایز نداند میتواند در اول وقت نماز واجبی تیمم از برای نماز نافله
کند و بان تیمم نماز واجبی را در وسعت وقت بجا اورد و احتیاج نیست باینکه بعضی
کفته اند که اکر خواهد که در وسعت وقت تیمم کند دو رکعت نماز نذر کند و ظاهر

ان است که تیمم کردن از برای نافله مبتدءه نیز جایز باشد **ششم** جایز است تیمم
کردن از برای نماز ایات چون خسوف و کسوف و زلزله بشرط عدم قدرت بر وضو
در وقت حاصل شدن ان اینها و پیش از حصول ان تیمم جایز نیست و جایز است تیمم
از برای نماز میت و اکرچه اب یافت شود در وقت حضور جنازه از برای نماز
کردن و بعضی کفته اند که بعد از شستن میت تیمم جایز است و اکرچه هنوز اراده
نماز نشده باشد و جایز است تیمم از برای نماز استسقا در وقت نبودن اب در
حینی که مردم در مصلی جمع شوند و بعضی کفته اند در وقت اراده بیرون رفتن
بصحرا نیز جایز است **هفتم** اکر کسی بعلامتی کمان کند که اخر وقت است و تیمم
کند و نماز بجا اورد پس معلوم شود که غلط کرده و در وسعت وقت بوده ظاهر
ان است که اعاده نماز واجب نباشد و اکرچه واجب باشد که تیمم در اخر وقت باشد
و اکر بدون علامت شرعی کمان کند و تیمم کند و نماز بجا اورد و بعد غلط او ظاهر
شود بعضی کفته اند که بنا بر قول مراعات اخر وقت اعاده نماز لازم است **مسئله**
هشتم اکر کسی بعد از دخول وقت نماز ابی داشته باشد و بریزد یا باطل بکند و رد
وضو نساز[د] و بعد از ان ابی بهم نرسد و به تیمم نماز کند نماز او صحیح است و در وقت
رسیدن باب اعاده ان لازم نیست بشرطی که در وقت ریختن اب یا کذشتن از اب
امید بهم رسیدن اب پیش از انقضای وقت داشته باشد و اکر امید نداشته
باشد و چنین کرده احوط ان است که نماز را اعاده کند **نهم** اکر کسی اب داشته
باشد و عمدا استعمال نکند تا وقتی که اکر وضو سازد یا غسل کند نماز فوت شود و اکر
تیمم کند نماز را در وقت ادا نماید بعضی کفته اند که در این صورت تیمم می کند و
نماز را اعاده ادا میکند و بعضی قضا را لازم دانسته اند و قبل از این حکم این مسئله
دانسته شد **دهم** هرچه که وضو و غسل را می شکند تیمم را نیز می شکند
و رسیدن باب نیز تیمم را می شکند بشرط تمکن از استعمال ان پس اکر کسی تیمم کند و
پیش از مشغول شدن بنماز اب بهم رسد و متمکن از وضو باشد تیمم او باطل میشود

ولازم است از برای نماز وضو بسازد و هرکاه بعد از تمکن از وضو پیش از انکه وضو
بسازد باز بنحوی شود که تمکن او رفع شود و نتواند وضو بسازد باید تیمم را اعاده
کند و اکر بعد از شروع در نماز اب بهم رسد اظهر ان است که اکر یافت شدن اب
بعد از رکوع باشد باید نماز را تمام کند و جایز نیست نماز را بهم زند و اکر پیش
از رکوع باشد می تواند نماز را تمام کند و رجوع نکند اما مستحب است که رجوع کند
یعنی نماز را بر هم زند و وضو بسازد و نماز را از سر کیرد و در صورتی که نماز را اتمام
کند هرکاه در اثناء نماز اب مفقود شود و تمکن از وضو رفع شود ظاهر ان است
که تیممی که داره باطل نشود و تواند بان نمازهای دیکر را نیز بجا اورد و بعضی کفته اند
ان تیمم باطل میشود و از برای نماز نافله دیکر باید تیمم علیحده کند و ظاهر ان است
که در حکم مذکور فرقی میان نماز واجبی و نافله نباشد و بعضی احتمال داده اند
که اکر در اثناء نماز نافله اب پیدا شود قطع کردن ان مطلقا جایز باشد و اکر بعد از
تمام شدن نماز اب یافت شود خلافی نیست که نماز صحیح است اما تیمم باطل
میشود **یازدهم** هرکاه جنب تیمم کند بدل غسل بعد از ان حدث اصغر از او صادر
شود و تیمم را باطل کند و نوبت دیکر که خواهد تیمم کند باز باید تیمم بدل غسل
کند و بعضی کفته اند باید تیمم بدل وضو کند و این قول بغایت ضعیف است
دوازدهم اکر دستهای کسی قطع شده باشد مسح دستها از او ساقط میشود و باید
همین پیشانی و جبینین او مسح شود و اکر بعضی از کفهای او قطع شده باشد و بعضی
از انها باقی باشد باید همین بعضی که باقی است مسح شود **سیزدهم** کسی که تیمم کند
و نماز کند واجب نباید تا وقت نماز بکذرد نماز او صحیح است و اکر بعد از نماز وقت
باقی باشد که اب بهم رسد بنا بر قولی که در وسعت وقت تیمم جایز است بان نماز او
صحیح است و اعاده لازم نیست بنا بر انکه واجب باشد تاخیر تیمم تا اخر وقت
اعاده نماز لازم است **چهاردهم** هرکاه کسی مثلا در موضع نجس محبوس باشد که نتواند
هیچیک از وضو و تیمم را بجا اورد اداء نماز از او ساقط است و لازم است که بعد از

تمکن از طهارت نماز را قضا کند بنابر اظهر و بعضی قضا را لازم دانسته اند **پانزدهم**
هرچه بر غسل و وضو مباح میشود بر تیمم نیز مباح میشود چون نماز و طواف و داخل
شدن مساجد و خواندن سورهای سجده و مس کردن خط مصحف و غیر اینها از اموری
که بطهارت جایز میشود **شانزدهم** هرگاه جنب و میت و کسی که محتاج بوضو باشد جمع
شوند و این قدر اب باشد که یکی از ایشان را کفایت کند پس اگر ان اب مال یکی از ایشان باشد
اختصاص باو خواهد داشت و استعمال کردن دیگران او را جایز نخواهد بود بلکه بر مالک
واجبست که خود استعمال کند و بذل نمودن او بغیر جایز نخواهد بود و اگر اب مباح باشد
یا اب ما باشد که مملوک همه باشد یا مملوک دیگری باشد شکی نیست که هر که ابتدا برا گرفتن
است اختیار دارد که هر که خواهد بذل کند و محل خلاف در ان است که افضل و اگذاشتن
بکدام یک است بعضی گفته اند که افضل ان است که صرف در غسل میت شود و اکثر گفته اند
افضل ان است که بجنب دهند تا غسل کند و میت را تیمم دهند و محدث بدل وضو
تیمم کند و این اظهر است و اگر اب این قدر باشد که کفایت وضو کند و از برای غسل کافی
نباشد اولی ان است که بمحدث دهند که همین احتیاج بوضو دارد و اگر قدری باشد
که کفایت هیچیک از غسل و وضو نکند جنب بان اولی است زیرا که موالاة در غسل شرط
نیست لهذا میتواند بان بعضی اعضای خود را بشوید و باقی را واگذارد تا اب دیگر برسد و
در وضو چون موالات شرط است شستن بعضی اعضا بی فایده است و اگر ممکن باشد
که او لمحدث از ان وضو سازد و بعد از ان اب را جمع کند و جنب از ان غسل کند باید
چنین شود و اگر جا بعض و صاحب نفاس که خون ایشان قطع شده باشد و کسی که مس
میت کرده باشد با جنب یا با میت و محدث جمع شوند و اب بقدری باشد که کفایت
یک کدام کند بعضی درینجا قائل بتخییر شده اند و بعضی گفته اند که باید بقرعه یکی از ایشان
تعیین شود و بهرصورت هرگاه تشنه با جماعت مذکوره جمع شوند لازم است که اب را
باو دهند **هیفدهم** کسی که تیمم کند و بعد از تیمم اب بیابد و در قدری از زمان
که توان در ان غسل یا وضو را بجا اورد متمکن از استعمال اب باشد تیمم او شکسته

میشود

میشود و اگر غسل و وضو بجا نیاورد و بعد تمکن او برطرف شود یعنی اب مفقود شود
و محتاج بطهارت باشد باید نوبت دیگر تیمم کند و هرگاه جمعی نفر که با تیمم باشند
همه یکدفعه این قدر اب بیابند که کفایت یکی از ایشان کند تیمم همه باطل میشود
بشرطی که هیچیک مانع نباشد از رسیدن بان اب و بعضی سبقت نگیرند و اگر یکی پیش از همه
بان اب رسد و از اجازت کند تیمم همان یکی باطل خواهد بود شد و تیمم دیگران باقی خواهد
بود **هیجدهم** اگر کسی جنب باشد و بغیر از مسجد اب در موضعی دیگر نیابد بجا برای ان
که داخل مسجد شود و اب بر دارد و اگر ظرفی نداشته باشد علامه گفته است جایز است
که در مسجد غسل کند و بعضی گفته اند جواز غسل مشروط است باینکه نشستن بعمل
نیاید لا جایز نیست **باب دوم** در مسائل و احکام نماز و در ان دو مقدمه و چند
مطلب است **مقدمه** در اشاره باقسام نمازها بر سبیل اجمال بدانکه نماز یا واجب
است و یا سنت و نمازهای واجب ده است **اول** نماز شبانروزی که از انها نماز یومیه گویند **دوم**
نماز جمعه **سیم** نماز عید رمضان **چهارم** نماز عید قربان **پنجم** نماز طواف
ششم نماز ایات که شامل است نماز خسوف و کسوف و زلزله و هر امر اسمانی که موجب
خوف غالب مردمان شود چون بادهای سیاه و سرخ و امثال ان **هفتم** نمازی که بسبب نذر
و قسم و عهد واجب شده باشد **هشتم** نمازی که از پدر فوت شده باشد و بر پسر بزرگتر
او واجبست **نهم** نمازی که باجاره واجب شود **دهم** نماز میت و ان مذکور شد
و نمازهای سنتی بسیار است و بعضی از ان در این کتاب بعد از این انشاء الله مذکور
خواهد شد و انچه از همه اهم است و سعی در بجا اوردن ان لازم است نوافل مرتبه
یومیه است که در مقدمه دوم مذکور میشود و بعد از ان در چند مطالب شروط
و احکام نماز یومیه مذکور میشود پس اشاره بسایر نمازهای واجبی و سنتی میشود
مقدمه دوم در بیان نوافل یومیه و انچه متعلق است بان بدانکه نوافل یومیه سی و چهار
رکعت است و مشهور در میان فقها ان است که هشت رکعت نافله ظهر است
مقدم بر ان و چهار رکعت نافله نماز مغرب است بعد از ان و دو رکعت نشسته که

بیك رکعت حساب می‌شود نافلهٔ خفتن است بعد از آن و آن را وتیره می‌گویند و هشت
رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یك رکعت نماز وتر است و دو
رکعت نافلهٔ نماز صبح است مقدم بر آن و بعضی هشت رکعت بعد از ظهر را پیش
از عصر را هم نافلهٔ ظهر گرفته‌اند نه از عصر و بعضی شش رکعت از آن نافلهٔ
ظهر گرفته‌اند و دو رکعت را از عصر و ضیقی نیست که روایات از تعیین و نسبت دادن
نوافل مذکوره باوقات معینه از ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح خالی است و در نیت
هم قصد نسبت لازم نیست پس اگر در هر یك از این نوافل قصد کند که دو رکعت نافله
میکنم از جهة آنکه سنت است قربة الی الله کافی است و لازم نیست که قصد کند که دو رکعت
نافلهٔ ظهر یا عصر یا مغرب یا صبح میکنم بلی اگر قصد را چنین کند و مراد او از نسبت
نسبتی باشد که در میان فقها مشهور است نه نسبتی که ثابت است از شرع مانعی ندارد
و در بعضی روایات نافله پیش از عصر چهار رکعت معین شده باشد و نافله بعد
از مغرب دو رکعت معین شده و این محمول بر افضل مرتبه استحباب است یعنی اگر کسی را
شغلی باشد و خواهد ادراك نوافل را کرده باشد میتواند در نافلهٔ عصر و مغرب
اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت کند و وقت هر یك از این نوافل بعد از این مذکور
خواهد شد و در اینجا فایده چند است که باید اشاره شود اول در اداء نوافل
یومیه ثواب بسیار است و در احادیث تاکید بسیار در بجا آوردن آنها رسیده و
در بسیاری از اخبار وارد شده که اگر در نماز فریضه بسبب ترك حضور قلب نقصانی
بهم رسیده باشد نافله جبران آن میکند پس بر اهل ایمان لازم است که تا ممکن ترك
نوافل نکنند اگر چه در حالت هم و غم باشد و بالجمله در هر حالی کردن افضل است
مگر آنکه امری لازم از امور معیشت یا قضای حاجت مومنی رو دهد که بجا آوردن نوافل
باعث فوت آن شود و افضل نوافل یومیه بنا بر اظهر نماز شب است و بعد از آن نافلهٔ
ظهر و بعد از آن نافلهٔ مغرب و بعد از آن نافلهٔ صبح و بعد از آن باقی نوافل و بعضی نافلهٔ
صبح را افضل از نماز وتر دانسته‌اند و ابن بابویه گفته است که افضل نوافل نافلهٔ

صبح است و بعد از آن نماز وتر و بعد از آن دو رکعت نافلهٔ ظهر و بعد از آن نافلهٔ
مغرب و بعد از آن تمام نماز شب و بعد از آن تمام نوافل روز و ظاهر بعضی اخبار آن است
که اول مذکور شد دوم مکروه است سخن گفتن در مابین نماز مغرب و نوافل آن
و همچنین در مابین نوافل آن یعنی سخن گفتن مکروه است یعنی بعد از دو رکعت اول تکلم نکند
تا دو رکعت آخر را بجا آورد سیم مستحب است که بعد از نماز مغرب و خواندن تسبیح
حضرت فاطمه علیها السلام نافلهٔ مغرب را بجا آورد و بعد از آن تعقیباتی که خواهد بخواند
و بعضی از تسبیح و علیهم و دیگر بر نافله مقدم نمی‌دارد چهارم در حدیث صحیح وارد شده
که هر که در سجدهٔ آخر نوافل مغرب هفت مرتبه بگوید اللهم انی اسئلك بوجهك الکریم و
اسمك العظیم وملکك القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر
العظیم الا العظیم سر از سجده بر نخواهد داشت مگر پاك و آمرزیده شده از جمیع گناهان
و باید تا ممکن این دعا ترك نشود پنجم محل سجدهٔ شکر در هر یك از نمازهای
یومیه بعد از فارغ شدن از تعقیب آن نماز است مگر در نماز مغرب که مخیر است که
در بجا آوردن آن پیش از نافله و بعد از نافله و فارغ شدن از تعقیب و مشهور آن است
که افضل آن است که بعد از نافله بجا آورد و در بعضی اخبار تصریح شده که افضل آن است
که پیش از نافله باشد و این اظهر است و اگر یکنوبت قبل از نافله و یکنوبت بعد از آن
بعمل آورد اکمل خواهد بود ششم هر نوافل را نشسته میتوان کرد و اگر چه در حالت اختیار
باشد و ضرورتی نباشد بلکه سواره و در حین راه رفتن نیز میتوان کرد و در این صورت
رکوع و سجود را باشاره بجا می‌آورد و اگر نشسته بجا آورد جایز است که بعوض هر رکعت
ایستاده یك رکعت نشسته بکند و جایز است که بعوض هر رکعت دو رکعت نشسته بکند
و در این صورت که بعوض هر رکعت دو رکعت بکند ثواب نوافل کم نخواهد شد و در صورت
اول که یك رکعت نشسته را بعوض هر رکعت ایستاده بکند ثواب نصف نوافل را خواهد
داشت همچنانکه از اخبار مستفاد می‌شود و آن بجهة ایستاده کردن افضل است و در
بعضی اخبار رسیده که در صورتی که نشسته نوافل را بجا آورد هر گاه در آخر سوره

برخیزد و ایستاده سوره را تمام کند و رکوع کند این نافله با نافله ایستاده محسوب
میشود و در روایتی آمده که دو رکعت بعد از نماز خفتن است نشسته و ایستاده هر دو
جایز است و بعضی نشستن را افضل دانسته اند و نظر باخبار ایستادن افضل است
و بعضی بر ظاهر آن است که باید دو رکعت باشد و یک رکعت ایستاده کافی
نیست **هفتم** مشهور میان متاخرین آن است که وتر اسم یک رکعت آخر است و
دو رکعت پیش از آن مخصوص است باسم شفع و مستفاد از احادیث آن است که وتر
اسم هر سه رکعت است لیکن دو رکعت بیک سلام است و یک رکعت بیک سلام
علیحده همچنانکه معروفست و در بعضی اخبار رسیده که جایز است هر سه رکعت را
بیک سلام بکند و گویا این اخبار محمول بر تقیه باشد و جدا کردن یک رکعت از دو رکعت
بسلام علیحده متعین است و سنت است که در هر یک از دو رکعت شفع یک مرتبه
قل هو الله بخوانند یا در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق بخوانند و در رکعت دویم
قل اعوذ برب الناس بخوانند و در رکعت وتر یک مرتبه قل هو الله احد بخوانند و بعضی در وتر
سه مرتبه قل هو الله و معوذتین را نقل کرده اند و ظاهر آن اخبار یک مرتبه قل هو الله است
همچنانکه مذکور شد و در دو رکعت اول نماز شب سنت است که در رکعت اول بعد از
حمد سی نوبت قل هو الله بخوانند و در رکعت دویم سوره قل یا ایها الکافرون بخوانند
و در شش رکعت دیگر سنت است که سورهای دراز را بخوانند و بعضی اکتفا کرده اند به سوره
قل هو الله احد یا هر سوره که خواهند و بعضی گفته اند در هر رکعت اکتفا بحمد تنها کند و هیچ سوره
نخوانند همچنانکه در سایر نوافل یومیه و غیر اینها که حمد تنها کافی است مکرر و بعضی این نمازها
سنتی که تعیین مخصوص سوره شده است و در هر دو رکعت از نمازهای سنتی یعنی در رکعت
دویم از نافله قنوت سنت است مگر در رکعت دوم از شفع که در آن قنوت سنت نیست
و در رکعت وتر قنوت سنت است و سنت است که هر دعایی خواهد در قنوت بخوانند
و سنت است که تسبیح را در دست راست بگیرد و دست چپ را بلند کند و هفتاد نوبت
استغفار کند باین طریق که استغفر الله و اتوب الیه و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است

و چهل نفر یا بیشتر از برادران مؤمن را دعا کند باین طریق که اللهم اغفر لفلان و فلان
و اسم ایشان ذکر کند تا آخر و سیصد مرتبه العفو بگوید و اگر وقت تنگ باشد یا نخواهد
بگوید و اصل ثواب وتر بحمد و سوره و قنوت مختصری حاصل میشود و در حق اهل شب
و روز بعضی آداب و ادعیه و اذکار است که باعث زیادتی ثواب و فضیلت میشود
و تفاصیل آن در کتب ادعیه مذکور است **هشتم** اگر وقتی برخیزد که صبح نزدیک باشد
و وقت وفا نکند که مجموع نماز شب را بجا آورد و هر گاه دو رکعت شفع و یک رکعت وتر
و نافله صبح را بجا آورد ثواب همه نماز شب از برای او نوشته خواهد شد همچنانکه از
اخبار رسیده **نهم** سنت است که در میان مغرب و عشا سوای نافله مغرب
دو رکعت نماز کند که آن را نماز غفیله گویند و در رکعت اول بعد از حمد این آیه را
بخوانند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا
اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی
المؤمنین و در رکعت دویم بعد از حمد این آیه را بخوانند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و در قنوت بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب
التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی حوائجی للدنیا و الآخرة اللهم
انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آل محمد علیه و
علیهم السلام لما قضیتها لی پس حاجت خود را سؤال کند و روایتست که هر که بعد از این نماز حاجت
خود را طلب کند البته روا میشود و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که در ساعت
غفلت که ما بین مغرب و عشاست دو رکعت نماز کند که در رکعت اول بعد از حمد سیزده
مرتبه اذا زلزلت بخواند و در دوم بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله بخواند با من یکجا داخل
بهشت شود و نداند ثواب آن را مگر حق تعالی **دهم** سنت است که بعد از فارغ شدن از نافله
صبح بر پهلوی راست رو بقبله بخوابد بطوری که میت را در لحد میخوابانند و گونه راست خود را
بر روی دست راست گذارد و بعضی از ادعیه که وارد شده میخوانند بعضی مذکور میشود

می‌آمدند و آن از سنن مؤکده است که از خواص شیعیان است و نشان از علامات
شیعه شمرده‌اند و در وقت تقیه جایز است بدل از دست بر زمین گذاشتن و سجده
کردن و برخاستن و نشستن و تکلم کردن با کسی بدون تقیه یعنی در حالت اختیار
نیز افعال مذکوره بدل آن میشوند اما سجده افضل است مسئله یازدهم در سفر نوافل
ظهر و عصر ساقط است بلا خلاف و نافله خفتن یعنی وتیره نیز ساقط است بنا
بر اشهر و اقوی و باقی نوافل یعنی نافله مغرب و صبح و نماز شب و شفع و وتر ساقط نمی
شود و مستحب باقی است مسئله دوازدهم بعد از این مذکور خواهد شد که در چهار موضع که
مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلعم و مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین عم باشد
مسافر مخیر است میان قصر و اتمام یعنی اگر خواهد نماز ظهر و عصر و عشا را تمام
کند و اگر خواهد دو رکعت بکند همچنانکه در سایر مواضع و بنا بر این در این چهار موضع
نافله ظهر و عصر و وتیره ساقط نخواهد بود و کردن اینها مستحب خواهد بود خواه
فریضه را تمام کند یا قصر کند مسئله سیزدهم سنت است که در روز جمعه بر شانزده رکعت
نافله ظهر و عصر چهار رکعت اضافه شود که مجموع بیست رکعت باشد و شش رکعت را
در اول روز نزدیک پهن شدن آفتاب بکند و شش رکعت در وقت بلند شدن آفتاب
بجا آورد و شش رکعت اندکی پیش از ظهر بکند و دو رکعت در وقت ظهر بکند
و جایز است که شش رکعت اول روز را بعد از ادای فریضه بکند مطلب اول در مقدمات
و شرایط نماز یعنی در امور چند که مراعات اینها پیش از نماز لازم است سوای آنچه مذکور
شد از وضو و طهارت جامه و بدن و در آن چند مقصد است مقصد اول در بیان اوقات
نماز و آنچه متعلق بآن است و در آن چند فصل است فصل اول در تعیین وقت نماز
ظهر و عصر و نوافل اینها و در آن چند مسئله است مسئله اول بدانکه از برای هر یک
از نمازهای پنجگانه یومیه وقتی است معین و مقدر از جانب شرع که تقدیم و تاخیر
آن نماز از آن وقت جایز نیست و هر نمازی را دو وقت است که بنا بر اشهر و اقوی وقت
اول از برای فضیلت و زیادتی ثواب است و وقت دویم از برای اجزا پس در حالت

اختیار

اختیار در هر یک از دو وقت مشغول بنماز میتوان شد اگر چه ثواب آن در وقت اول
بیشتر است و بعضی گفته‌اند وقت اول از برای مختار است و وقت دویم از برای معذور
و مضطر و بنا بر این در حالت اختیار جایز نیست تاخیر نماز تا وقت دویم و اول اصح است
همچنانکه مذکور شد مسئله دویم اول وقت نماز پیشین زوال آفتاب است یعنی میل
کردن آن از وسط السماء و آن در وقتی است که سایه شروع کند بزیادتی بعد از آنکه
بنهایت کمی رسیده باشد همچنانکه در اکثر بلاد چنین است یا سایه حادث شود بعد از آنکه
بالکلیه قطع شده بر طرف شده باشد همچنانکه در بعضی از مواضع چون مکه و صنعا
در بعضی اوقات اتفاق می‌افتد و بیان این مطلب آن است که در وقت طلوع آفتاب
هر شاخصی که در زمین باستقامت نصب باشد سایه آن در نهایت طول خواهد بود
و هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود تا وقتی که سایه بنهایت کمی رسد یا بالکلیه
بر طرف شود و آن وقتی است که آفتاب بوسط السماء رسیده پس سایه زیاد میشود تا وقت
غروب که بآن نهایت طول میکند و مجرد شروع شدن بزیادتی وقت زوال آن است
و طریق شناختن شروع در زیادتی آن است که چوبی بر زمین محکم نصب کنند که حرکت
نکند و دست دیگر ظهر موضعی که سر سایه آن چوب بر آن افتاده نشان کنند پس اندکی صبر
کنند آنگاه ملاحظه کنند اگر سایه کم شده یا مثل اول است یعنی از نشان نگذشته باشد
هنوز ظهر نشده است و اگر سایه زیاد شده باشد یعنی از نشان تجاوز کرده باشد
ظهر است و از جمله علامات ظهر که علما نقل کرده‌اند آن است که کسی رو بقبله بایستد
آفتاب در برابر ابروی راست باشد و مخفی نیست که این علامت از برای مواضعی است
از عراق که قبله اینها بر نقطه جنوب باشد مانند مواضعی که در طرف غربی وسط عراق
واقع است اما مواضعی که قبله اینها در ما بین نقطه جنوب و مغرب واقع است چون وسط عراق
و مواضعی که در طرف شرقی واقع است این علامت موافق نیست بلکه در این مواضع آفتاب
برابر ابروی راست کسی که رو بقبله باشد بعد از گذشتن مدتی از اول وقت
ظهر مسئله سیم آخر وقت فضیلت نماز پیشین آن است که سایه هر چیزی بمثل آن چیز شود

یعنی هر شاخصی که در زمین نصب باشد چون در حین ظهر سایه ان کمتر از طول ان
شاخص است یا بالکلیه سایه ندارد و همچنانکه در بعضی بلاد در بعضی اوقات اتفاق
می افتد بعد از ان ظهر سایه ان زیاد میشود تا بقدر ان شاخص میرسد و بعد از ان
از ان قدر بیشتر زیاد میشود لهذا از حین ظهر تا وقت رسیدن سایه شاخص بقدر
ان وقت فضیلت ظهر است و چون سایه ان بحیثی زیاد شود که بقدر ان شاخص برسد
وقت فضیلت ظهر تمام شده و بعد از ان وقت اجزا است یعنی وقتی است که نماز ادا کردن
مختار صحیح است اما ثواب کامل ندارد و اخر وقت اجزا وقتی است که از غروب افتاب
بقدر ادا چهار رکعت باقی مانده باشد که ان وقت مختص نماز عصر است و نماز ظهر
در ان وقت صحیح نیست نه از برای مختار و نه از برای مضطر و مخفی نماند که سایه
که در دانستن اوقات ظهر و عصر و نوافل انها اعتبار میشود سایه زیادتی است
که بعد از ظهر بهم میرسد و سایه که در اول زوال باقی میماند حساب باید کرد و بنا
بر این وقت فضیلت ظهر میکشد تا وقتی که ان سایه که از حین ظهر زیاد میشود بقدر طول
شاخص یا هر چه از زمین بلند است از درخت و انسان و دیوار و غیر ان بشود و ان
سایه باقی مانده محسوب نمیشود و مراد از شاخص چوبی است که در زمین نصب میکنند
که از ان وقت را معلوم میکنند و چون در عصر رسول ص شاخصی که از ان وقت را
معلوم میکردند دیوار مسجد بود که بقدر قامت یک شخص بود که سه ذرع و نیم باشد
لهذا در بعضی اخبار و در کلام بعضی فقها تعبیر از شاخص بقامت میشود و میگویند
وقت فضیلت ظهر تا وقتی است که سایه بقدر یک قامت شود و وقت فضیلت عصر
میکشد تا وقتی که سایه بقدر دو قامت شود و مراد است که در وقتیکه شاخص بقدر
قامت انسان باشد وقت فضیلت ان است که سایه ان شاخص بقدر قامت که مثل
ان شاخص است بشود پس باین طریق تعبیر کردن یا گفتن که سایه هر چیزی مثل
ان یا دو مثل ان شود و نیز ندارد **مسئله چهارم** اول وقت عصر وقتی است که از نماز
ظهر فارغ شود و بعضی گفته اند تا اخر عصر تا وقتی که فضیلت ظهر بگذرد

تا تفریق

تا تفریق میان ظهر و عصر حاصل شود و در استحباب تفریق شبهه نیست العبا
اینکه پیغمبر ص میان این دو فریضه تفریق میمود و حق اینست که نظر بطریقه شیعه
هر یک از جمع و تفریق جایز است و حضرت رسول ص نیز گاهی جمع مینمود و گاهی تفریق
میکرد اما تفریق حاصل میشود بخواندن تعقیب نماز ظهر و بجا اوردن نوافل ان
و شبهه نیست که تفریق باین معنی مستحب است و بعد از حاصل شدن تفریق باین معنی
یعنی بجا اوردن نوافل و تعقیب افضل اینست که نماز عصر را بکند و پیش از ان تاخیر
استحباب ندارد بلکه مرجوح است و با این تاخیر اذان ساقط نمیشود بلکه اذان را
میگوید از برای نماز عصر زیرا که ساقط شدن اذان در وقت جمع کردن میان دو
فریضه در وقتی است که تفریق بمعنی مذکور بعمل نیاید و بعد از نماز ظهر بیفاصله
بدون نافله و تعقیب نماز عصر را بجا اورد همچنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
و اخر وقت فضیلت عصر وقتی است که زیادتی سایه هر چیزی دو برابر ان چیز شود
و سایه باقی مانده در وقت ظهر محسوب نیست و بعد از این وقت فضیلت میکشد
و وقت اجزا است که ثواب ان ناقص است و اخر وقت اجزا غروب افتاب است از برای
مختار و مضطر **مسئله سیم** اقوی و مشهور انست که از اول زوال بقدر چهار رکعت
نماز اختصاص بظهر دارد و ادا عصر در ان خواه بر سبیل عمد باشد یا بر سبیل سهو
و غفلت صحیح نیست و بعد از ان وقت مشترک میشود میان ظهر و عصر تا وقتی
که بغروب افتاب بقدر چهار رکعت باقی ماند و ان قدر اختصاص بعصر دارد و
ایقاع ظهر در ان عمدا و سهوا جایز نیست و از کلام بعضی ظاهر میشود که از زوال تا
غروب افتاب وقت مشترک است میان نماز ظهر و عصر و این مذهب بغایت ضعیف
است و مخفی نیست که در صورت تذکر فایده و این خلاف مترتب نمیشود زیرا که خلافی
نیست در اینکه در صورت تذکر تقدیم ظهر بر عصر واجب است تا وقتی که بغروب افتاب
بقدر چهار رکعت باقی ماند و در ان وقت واجب است با وجود تذکر عصر را بکند و
کردن ظهر در ان وقت جایز نیست پس اگر در صورت تذکر پیش از گذشتن قدر نماز

[illegible]

چهار رکعت نماز عصر کند نماز او باطل است بالاتفاق و همچنین اگر در وقتی که بعد به
نماز چهار رکعت بغروب افتاب مانده باشد نماز ظهر را بکند نماز او باطل است
پس فایده در صورت عدم تذکر ظاهر میشود وان در چند موضع است اول اینکه
کسی از راه نسیان و فراموشی نماز عصر را در ابتدای زوال پیش از گذشتن زمان
چهار رکعت بگذارد که درین صورت بنابر قول باختصاص که مذهب حق است از نماز
باطل خواهد بود و بنا بر اشتراک صحیح خواهد بود دوم انکه در اخر روز گمان کند
که از وقت انقدر باقی مانده که همین نماز عصر را بجا اورد و چون در اینصورت
لازم است که عصر را بکند و بعد ظهر را قضا کند لهذا نماز عصر را بجا اورد و چون
فارغ شود معلوم شود که گمان او خطا بوده و وقت وسعت ظهر و عصر هر دو را داشته
یا وسعت ظهر و یک رکعت از عصر را داشته در ان وقت از وقت یک رکعت باقی مانده
باشد درین صورت بنا بر اشتراک ظهر را ادا کند و بنا بر اختصاص ظهر را اعاده بلکه
از قضا خواهد کرد سیم اینکه در اخر روز گمان کند که وقت وسعت ظهر و عصر
هر دو را دارد و نماز ظهر را بکند و چون فارغ شود وقت مغرب داخل شود و معلوم
شود که وقت وسعت بیش از یک نماز نداشته در این صورت بنا بر قول باختصاص
از نماز بصورت قضا ظهر و عصر هر دو لازم است و بنا بر اشتراک نماز ظهر او
صحیح خواهد بود و همین باید عصر را قضا کند و چهارم بخلاف مذکور در مغرب و عشا نیز
جاری است لهذا فایده خلاف ظاهر خواهد شد در اینکه از اخر وقت عشا بقدر چهار
رکعت باقی باشد که درین صورت بنا بر قول باختصاص لازم است که عشا را بکند و بعد
مغرب را قضا کند و بنا بر اشتراک باید مغرب و عشا هر دو را بکند زیرا که بعد از
کردن مغرب بقدر یک رکعت از وقت باقی خواهد بود و هر نمازی که یک رکعت از ان
در وقت توان دریافت کردن ادا لازم است و مخفی نماند که انچه گفته اند که بقدر چهار
رکعت مخصوص بفلان نماز است مراد چهار رکعتی است که جامع اقل مجزی لازم است
از اجزا و شروط باشد و مستحبات داخل در ان نیست و ظاهر انست که قدر یک وقت

بحسب حال مکلفین مختلف شود پس قدر مختص بظهر نسبت بهر کسی این قدر از زمان است
که انچه بر او واجبست در ان بجا اورد و این معنی مختلف میشود نسبت بمقیم و مسافر
و صحیح و مریض و امن و خایف و سریع القراءة و بطی القراءة و متطهر و محتاج بطهارت
مسئله ششم اول وقت نافله ظهر زوال است و اخر ان بقول مشهور و واضح وقتی است
که زیادتی سایه هر چیز بقدر دو قدم شود یعنی از سایه زیادتی که بعد از زوال
بهم میرسد که از افقی میگویند دو قدم شود که دو هفت یک شاخصی باشد که از برای استعلام
سایه نصب کرده اند یا دو قدم ادمی باشد نسبت بسایه قامت او و بیان معنی قدم
انست که هر شاخصی را که از برای استعلام سایه نصب کنند از هفت قسمت کنند
و هر قسمتی را قدم گویند و سبب قدم گفتن انست که چون شاخص در عهد رسول صلی الله علیه و آله
دیوار مسجد بوده که بقدر قامت ادمی بوده و قامت هر ادمی معتدل الخلقه هفت قدم
اوست لهذا از هفت قسم حکم کرده اند هر قسمتی بقدر قدم ادمی بوده پس این اقسام را
اقدام نامیده اند و از این جهت بعد از ان هر شاخصی را بهفت قسم میکنند و هر قسمتی را
قدم میخوانند و بهر تقدیر بعد از انکه زیادتی سایه هر چیز بعد از زوال بقدر دو قدم رسد
که دو قسم از هفت قسم است از شاخص یا دو قدم ادمی است هر گاه شاخص قامت
ادمی باشد وقت نافله ظهر گذشته است باین معنی که نافله را بعد از دو قدم پیش از
فریضه نمیتوان کرد اما اگر پیشتر فارغ شود فریضه ظهر را میتوان کرد و کسی که نافله — از دو قدم از نافله هم
نکند مانند مسافر یا کسی که نافله را بجهت عذری ترک کند بهتر از برای او انست
که فریضه را در اول وقت بکند و مشهور انست که هر گاه وقت نافله بگذرد و یک
رکعت نافله را در وقت کرده باشد نوافل را تمام کند والا شروع بفریضه کند و بعضی
گفته اند که هر گاه یک رکعت را در وقت دریافته باشد باید نوافل را مخفف بکند یعنی
بکمتر چیزی که مجزی است اکتفا کند مثل اینکه اکتفا بقرائت حمد تنها و یک تسبیح در رکوع
و سجود کند حتی بعضی گفته اند که اگر بر نشستن تخفیف بعمل اید باید نشسته بکند و
وقت نافله عصر بعد از فراغ از نماز ظهر است تا زیادتی سایه هر چیز بقدر چهار قدم

شود و چون چهار قدم بگذرد نافله عصر را پیش از فریضه نمیتوان کرد و هرگاه یک رکعت
در وقت نافله بجا آورده باشد باقی را در خارج وقت میتواند تمام کند و همچنان نافله ظهر و عصر
هرگاه در وقت مقرر نشود بعد از نماز فریضه میتوان کرد پس اگر وقت نافله باقی
باشد بهتر آن است که قصد تعیین ادا و قضا نکند و اگر وقت نافله بیرون رفته
باشد بقصد قضا بکند و مخفی نماند که از آنچه مذکور شد معلوم شد که وقت نافله
ظهر از زوال است تا وقتی که زیادتی سایه بقدر دو قدم شود و وقت فضیلت فریضه
ظهر تا وقتی است که بقدر هفت قدم شود که مثل شاخص است و بهتر آن است که
فریضه در چهار قدم واقع شود و وقت نافله عصر تا وقتی است که بقدر چهار قدم
شود و وقت فضیلت فریضه عصر تا وقتی است که چهارده قدم شود که دو مثل شاخص است
و بهتر آن است که در شش قدم یا هشت قدم واقع شود و همچنانکه مذکور شد این
اقدام همه در سایه زیادتی است و سایه که در اول زوال باقی میماند حساب باید
کرد و ما در اینجا بیان میکنیم که در امثال اصفهان و کاشان و قم و امثال آن در بعض از اوقات
با نهاست و در هر فصلی در وقت زوال چه مقدار سایه میماند و هر یک از دو قدم
و چهار قدم و شش قدم و هفت قدم و هشت قدم و چهارده قدم که از برای تعیین اوقات
نماز ظهر و عصر و نوافل آنها محتاج الیه است در چند ساعت طی میشود تا معرفت
آن بر صلحا و اهل تقوی آسان باشد لهذا میگوییم در مواضع مذکوره در وقت بودن
آفتاب در اول حمل در وقت زوال سایه بقدر چهار قدم و نیم تقریبا میماند و دو قدم
سایه زیادتی در دو ساعت و سه دقیقه کم بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت
و چهل و سه دقیقه و شش قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه و هفت قدم در سه
ساعت و بیست و شش دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و
چهارده قدم در چهار ساعت و هجده دقیقه و در وسط حمل سایه باقی مانده
در حین زوال سه قدم و نیم است تقریبا و دو قدم در یک ساعت و پنجاه و هفت دقیقه
طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه و شش قدم در سه ساعت

بدانکه آنچه از این مقام معلوم شد آن است که دو قدم و چهار قدم وقت نافله ظهر و عصر است و بعد از گذشتن این زمان تقدیم نافله بر فریضه جایز نیست ... و افضل آن است ... نماز فریضه را ... و این را جمعی از علما گفته اند ... و دلالت بر این مطلب ... اح م د

ونیم

و نیم و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و چهل و پنج
دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در اول ثور که متصل به آخر حمل
است در وقت زوال سایه باقی مانده دو قدم و دو ثلث قدم است و دو قدم در یک ساعت
و پنجاه و پنج دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه و شش قدم
در سه ساعت و بیست و سه دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و
هشت قدم در سه ساعت و چهل و شش دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل
دقیقه و در وسط ثور باقی مانده در وقت زوال دو قدم است و دو قدم زیادتی
در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه
و شش قدم در سه ساعت ~~و پنجاه چهار دقیقه~~ و بیست و پنج دقیقه و هفت قدم در سه
ساعت و چهل دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و چهار دقیقه و چهارده قدم
در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در اول جوزا باقی مانده سایه در وقت زوال
یک قدم و نیم است و دو قدم در یک ساعت و چهل و نه دقیقه طی میشود و چهار قدم در
دو ساعت و چهل و دو دقیقه و شش قدم در سه ساعت و چهارده دقیقه و هفت قدم
در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه
و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا باقی مانده
سایه در حین زوال یک قدم و خمس قدم است و دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه
طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و شش قدم در سه ساعت
و بیست و یک دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه و هشت قدم در سه
ساعت و پنجاه و پنج دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و
در اول سرطان باقی مانده سایه در وقت زوال بقدر یک قدم و عشر قدم است و دو
قدم در یک ساعت و چهل و یک دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت
دقیقه و شش قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت
دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه و چهارده قدم در چهار

ساعت و چهل و سه دقیقه و در وسط سرطان باقی مانده سایه در حین ظهر یک قدم و خمس
قدم است و در طی کردن مرتبه این اقدام مانند وسط جوزاست و در اول اسد
باقی مانده سایه در حین زوال یک قدم و نیم است و در طی کردن قدمها مثل اول جوزاست
و در وسط اسد باقی مانده سایه در حین زوال دو قدم است و در ساعات طی شدن
قدمها چون وسط ثور است و در اول سنبله باقی مانده سایه در حین زوال دو قدم
و نه عشر قدم است و در طی کردن قدمها چون اول ثور است و در وسط سنبله باقی مانده سایه در حین
زوال سه قدم و نیم است و در ساعات طی کردن اقدام چون وسط حمل است و در اول
میزان باقی مانده سایه در حین زوال چهار قدم و نیم است و در ساعات طی کردن
اقدام مثل اول حمل است و در وسط میزان باقی مانده سایه در حین زوال پنج قدم و نیم
است و دو قدم از زیادتی سایه در یک ساعت و چهل و پنج دقیقه بهم میرسد و چهار
قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و شش قدم در سه ساعت و هشت دقیقه
و هفت قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و بیست و هشت
دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و یازده دقیقه و در اول عقرب باقی مانده
سایه در حین زوال شش قدم و سه ربع قدم است و دو قدم در یک ساعت و چهل و
شش دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و یک دقیقه و شش قدم
در دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و نه دقیقه و
هشت قدم در سه ساعت و هیجده دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه
و در وسط عقرب باقی مانده سایه در وقت زوال هشت قدم است و دو قدم در یک
ساعت و چهل و شش دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و بیست و سه دقیقه
و شش قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و یک دقیقه
کم و هشت قدم در سه ساعت و هشت دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و چهل و سه
دقیقه و در اول قوس باقی مانده سایه در وقت زوال نه قدم و سه خمس قدم است و
دو قدم در یک ساعت و چهل دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و هفده دقیقه

و شش

وشش قدم در دو ساعت و چهل و یک دقیقه و هفت قدم در دو ساعت و چهل
و نه دقیقه و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت
و سی و دو دقیقه و در وسط قوس باقی مانده سایه در وقت زوال ده قدم است
و دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و ده
دقیقه و شش قدم در دو ساعت و سی و پنج دقیقه و هفت قدم در دو ساعت و چهل و
چهار دقیقه و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و
بیست و پنج دقیقه و در اول جدی باقی مانده سایه در حین زوال ده قدم و ثلث قدم
است و دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و ده دقیقه
و شش قدم در دو ساعت و سی و سه دقیقه و هفت قدم در دو ساعت و چهل و
دقیقه و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و بیست
و دو دقیقه و در وسط جدی باقی مانده سایه در حین زوال ده قدم است و در
ساعات طی کردن قدمها چون وسط قوس است و در اول دلو باقی مانده سایه
در وقت زوال نه قدم و عشر قدم است و در طی کردن اقدام مثل اول قوس است و
در وسط دلو باقی مانده سایه در وقت زوال هشت قدم است و در طی کردن اقدام
مانند وسط عقرب است و در اول حوت باقی مانده سایه در وقت زوال شش قدم
و دو ثلث قدم است و در ساعات طی اقدام مثل اول عقرب است و در وسط حوت
باقی مانده سایه در وقت زوال پنج قدم و نیم است و در طی کردن اقدام مانند وسط
میزان است و چون حکم اوایل و اوساط بروج معلوم شد مابین را تخمین و مقایسه
معلوم میتوان کرد **فصل دوم** در بیان اوقات باقی مانده نمازهای واجبی و سنتی
و در آن چند مسئله است **مسئله اول** وقت نماز شام بنابر مشهور برطرف شدن
سرخی است از جانب مشرق و حق آن است که پنهان شدن قرص آفتاب کافی است یعنی
هرگاه آفتاب از بلندیها چون درختان و بناها و کوهها برطرف شود وقت نماز مغرب
داخل شده و موقوف بر زوال سرخی است از جانب مشرق نیست و اگرچه احوط آن است

که پیش از زوال سرخی نماز نکند **مسئله دوم** در آخر وقت نماز شام اقوال بسیار است
واقوی آن است که وقت فضیلتش میکشد تا برطرف شدن سرخی از جانب مغرب
ووقت اجزا از جهة مختار ومضطر باقی است تا وقتی که بر نصف شب بقدر اداء
نماز عشا باقی مانده باشد وآن برای مضطر چون کسی که فراموش کرده باشد
یا بخواب رفته باشد وقت باقی است تا وقتی که طلوع صبح بقدر اداء نماز خفتن
باقی مانده باشد واحوط آن است که درصورت اضطرار وتاخیر نماز از نصف شب نیت
هیچیك از اداء وقضا نکند وآن اخبار تاکید بسیار در مسارعت بنماز مغرب رسیده
لهذا احوط آن است که بدون عذر از برطرف شدن سرخی مغرب تاخیر نکند **مسئله**
سیم اول وقت نماز خفتن بنا بر قولی وقتی است که قدر سه رکعت از غروب آفتاب بگذرد
وبعضی گفته اند که اول وقت آن برطرف شدن سرخی مغربیست وبدون عذر پیشتر
کردن را جایز ندانسته اند واول اقوی است واگرچه دوم احوط است وخلافی که در اختصاص
واشتراك در ظهر وعصر مذکور شد در مغرب وعشا نیز جاریست وحق آن است
که بعد از غروب آفتاب بقدر سه رکعت مخصوص نماز شام است وبعد از آن وقت
مشترك است تا وقتی که چهار رکعت بنصف شب مانده باشد که آن وقت مخصوص نماز
خفتن است وفواید خلاف در اختصاص واشتراك که در ظهر وعصر مذکور شد
در اینجا نیز جاریست **مسئله چهارم** در آخر وقت نماز خفتن چند قول است واقوی
آن است که آخر وقت فضیلت ثلث شب است وآخر وقت اجزاء از برای مختار نصف شب است
وآخر وقت مضطر تا طلوع صبح است واحوط آن است که بی جهة اضطرار از نصف
شب تاخیر نکند وبعد از نصف شب تا صبح هر وقت بکند نیت اداء وقضا نکند **مسئله**
پنجم اول وقت نماز صبح ظهور صبح صادق است وآن سفیدیست که در افق پهن
میشود وآخر وقت فضیلت آن وقتی است که روشنی بهم رسد وسرخی از جانب مشرق
ظاهر شود وآخر وقت اجزاء از برای مختار ومضطر بنا بر اقوی طلوع آفتاب است **مسئله**
ششم وقت نافله مغرب بعد از فراغ از نماز مغربست تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود

وسفیدی که بعد از زوال سرخی باشد مهمانند معتبر نیست وشیخ شهید میلی دارد
باینکه وقت نافله مغرب میکشد تا وقت فریضه واظهر آن است که هرگاه نافله را
ترك کند تا سرخی مغرب برطرف شود دیگر نافله را نکند ومتوجه نماز عشا شود و
نافله را بعد بکند واگر نیت قضا واداء هیچیك را نکند احوط است وبعضی گفته اند
که هرگاه پیش از زوال سرخی مغرب شروع بنافله کرده باشد ودر اثنا سرخی برطرف
شود باید نافله را تمام کند واین بعید نیست واول وقت نافله عشا یعنی وتیره بعد از
فراغ نماز عشاست ووقت آن میکشد تا وقت فریضه **مسئله هفتم** وقت نماز شب بعد
از نصف شب است تا طلوع صبح صادق ومذهب اصحاب آن است که بعد از نصف شب
هرچند بصبح نزدیکتر باشد افضل است ولیکن در احادیث بسیار رسیده که حضرت
پیغمبر ص وحضرت امیر المؤمنین ع بعد از نصف شب بفاصله متصل بنماز شب را
میکردند وبسیاری از اخبار دلالت بر افضلیت آن وقت دارد واز حضرت صادق ع
روایت است که بعد از نصف شب تا ثلث باقی از شب دعا در آن رد نمیشود والبته مستجاب
میشود ومحتمل است که نظر بجمع میان احادیث بجا آوردن هشت رکعت نماز شب بعد از نصف
شب وبجا آوردن وتر در نزدیکی صبح بهتر باشد وکسی که مسافر باشد یا جوانی باشد
که غلبه رطوبت بر او مانع از بیدار شدن او باشد جایز است که نماز شب را در
اول شب بکند واز این وقت معنی مقدم دارد اما قضا کردن آن افضل است از تقدیم و
هرگاه کسی چهار رکعت از نماز شب بجا آورده باشد که صبح صادق طالع شود بنا بر اقوی
نماز شب را تمام میکند آنگاه مشغول نماز صبح میشود ومخفی نماند که بعضی از اصحاب
تصریح کرده اند که مراد از شب که بعد از نصف آن وقت نماز شب است شب شرعی است
که آن اول وقت شام است تا طلوع صبح صادق نه شب نجومی که از غروب آفتاب است تا
طلوع واین قول بعید نیست وبهر تقدیر طریق معرفت نصف شب چند امر میتواند شد **اول**
بالات ساعت بعد از آنکه مقدار ما بین غروب آفتاب وطلوع صبح تا آفتاب از تفاوت معلوم
شده باشد **دوم** آن که بعضی ستارها بتجربه اوقات طلوع وغروب در بسیاری از ایام نصف

النهار و محاذی قبله و غیر ذلک و شبخیزان که مترصد اوقات عبادات شده مواظب
بر ملاحظه آفتاب و ماه و ستارگان اند امور چند از احوال و اوضاع کواکب بر ایشان
ظاهر میشود که هر وقت از اوقات شب اگر خواهند بشناسند میشناسند **سیم**
بگردیدن فرقدین در دور جدی زیرا که فرقدین در بیست و چهار ساعت یکمرتبه
بر دور جدی میگردد پس اگر در اول شب مثلا در جانب راست جدی محاذی آن باشد
بعد از شش ساعت در بالای جدی محاذی آن میشود و بعد از شش ساعت دیگر
در جانب چپ محاذی آن میشود **چهارم** بطلوع و غروب ماه و ضابطه اینچنانست
که در هر شبی که از اول تا چهاردهم ماه باشد و خواهند در آن شب بدانند که ماه بعد
از چند ساعت غروب میکند از اول ماه تا آن شب بشمارند که چند شب گذشته آنچه گذشته
باشد در شش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند آنچه خارج قسمت باشد
عدد ساعاتیست که ما بین غروب آفتاب و غروب ماهست مثلا در شب چهارم ماه
هرگاه خواهیم بدانیم که ماه بعد از چند ساعت غروب میکند چهار را در شش ضرب میکنیم
بیست و چهار میشود از بر هفت قسمت میکنیم خارج قسمت سه و سه سبع میشود پس
معلوم میشود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت میشود
و اگر در شب پنجم باشد پنج را در شش ضرب میکنیم و حاصل ضرب که سی باشد بر هفت
قسمت میکنیم خارج قسمت چهار و دو سبع میشود پس معلوم میشود که غروب ماه در شب
پنجم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت میشود و در هر شبی که از پانزدهم ماه
تا بیست و هشتم باشد و خواهند که در آن شب بدانند که ماه بعد از چند ساعت طلوع
میکند از پانزدهم تا آن شب بشمارند و بطریق مذکور ضرب و قسمت کنند خارج قسمت عدد
ساعاتیست که ما بین غروب آفتاب و طلوع ماه است مثلا اگر در شب هیجدهم خواهیم
بدانیم که ماه بعد از چند ساعت طلوع میکند از پانزدهم تا آن شب چهار شب گذشته است
از در شش ضرب کردیم بیست و چهار شد از بر هفت قسمت کردیم سه و سه سبع شد پس
معلوم شد که در شب هیجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت ماه طلوع میکند

وهمچنین

وهمچنین باین عمل معلوم میشود که در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت
طلوع میکند و بنای شب در این ضابطه بر طریقه منجمین است که از غروب تا طلوع آفتاب
باشد نه بر طریقه شرع که از غروب تا صبح صادق باشد و ساعاتی که در این ضابطه
مذکور شد ساعات معوجه است که هر یک از شب و روز را بدوازده قسم برابر کنند
و هر قسمی را ساعتی گویند خواه در وقت درازی روز کوتاهی شب باشد یا بالعکس پس
بنابراین سه ساعت شب ربع شب خواهد بود و چهار ساعت ثلث آن خواهد بود و شش ساعت
نصف آن خواهد بود و بهر صورت این قاعده تخمینی است و در همه شبها نصف را نتوان
معلوم کرد بلکه در هر شبی یکی از کسوران چون عشر یا سدس یا ربع یا ثلث یا غیر آن
تقریبا معلوم شود و در بعضی از شبها نصف یا قریب بنصف تخمینا معلوم میشود **مسئله هشتم**
وقت نافله صبح از اول صبح کاذبست تا ظهور سرخی در جانب مشرق و بعضی **هشتم**
آن است که پیش از طلوع صبح صادق کرده شود و کسی که نماز شب کند هر وقت از نماز
شب و وتر فارغ شود نافله صبح را میتواند گذارد **فصل سیم** در احکامی که متعلق باوقات
است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه نماز در اول وقت گذاردن افضل است
و در آن ثواب عظیم است و تاخیر از اول وقت در غایت کراهت است مگر در چند موضع
که تاخیر افضل است **اول** تاخیر ظهر و عصر از برای نافله گذاردن تا از نافله فارغ
شود **دوم** تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب بر طرف شود **سیم** تاخیر ظهر در
بلادی که هوا بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود و بعضی در این تاخیر اعتبار
کرده اند که نماز بجماعت باشد و در مسجد باشد و بعضی گفته اند که در این تاخیر استحباب
نیست بلکه غایت امر این است که در آن کراهتی نیست پس اگر در گرمی هوا متحمل زحمت
شود و نماز در اول وقت کند افضل خواهد بود و ظاهر حدیث صحیح آن است که
تاخیر نماز بجماعت در مسجد تا گرمی هوا کمتر شود افضل و مستحب است **چهارم** تاخیر
نماز مغرب تا بر طرف شدن سرخی مشرقی بنابر قول مختار که اول وقت مغرب پنهان
شدن قرص آفتاب است **پنجم** تاخیر کردن صاحب استحاضه کثیره هر یک از نماز

ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلت تا جمع کند میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا
بیک غسل یا دریافتن وقت فضیلت هر یک سیم تاخیر کردن مغرب و عشا
از برای کسی که از عرفات بمشعر کوچ کند تا رسیدن او بمشعر و اگر چه ربع شب بگذرد
هفتم کسی که مشغول قضا نمازهای واجبه باشد که از او فوت شده است
از برای او که نماز ادا را تاخیر کند تا آخر وقت و بعضی تاخیر نماز ادا را تا آخر وقت واجب
میدانند و مذهب ایشان این است که هر که بر ذمه وی نماز قضا باشد واجب است
که فی الفور بجا آورد و جایز نیست که مشغول هیچ امر مباح باشد تا ذمه خود را
از همه نمازها فارغ کند و اکثر فقها این را لازم نمیدانند و تحقیق این مسئله
بعد از این مذکور میشود هشتم تاخیر کردن بجهة آنکه تاخیر باعث ادراک فضیلت
و صفت کمالی باشد مثل آنکه هر گاه تاخیر کند تواند افعال نماز را بر وجه اکمل بجا
آورد و در اول وقت نتواند چنین کند یا از جهة ادراک جماعت پیش نماز نماز را
تاخیر کند تا مومنین جمع شوند یا مومنین نماز را تاخیر کنند تا پیش نماز حاضر
شود و این تاخیر سنت است بشرطی که وقت فضیلت نگذرد و اگر موقوف بر گذشتن
وقت فضیلت باشد بهتر گذاردن نماز است نهم تاخیر کردن مسافر نماز را
تا فرود آمدن هر گاه نماز را در منزل بهتر تواند بجا آورد دهم تاخیر کردن روزه
دار نماز مغرب را هر گاه جمعی انتظار او را بکشند که با او افطار کنند یا جوع و غایت گرسنگی
باشد و نتواند افعال نماز را درست بجا آورد یازدهم تاخیر کردن زنی که مربیه
طفل باشد نماز ظهر و عصر را تا آخر وقت تا جامه نماز را در جامه پاک یا قلیل
النجاسه دریابد هم چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر نماز صبح
تا وقتی که نافله شب را تمام کند هر گاه چهار رکعت از آن پیش از دخول صبح در
یافته باشد سیزدهم هر گاه ظن بدخول وقت داشته باشد و راهی بعلم نداشته
باشد و عمل نمودن او بآن ظن جایز باشد هم چنانکه بعضی گفته اند مستحب است که تاخیر
نماز کند تا علم بدخول وقت حاصل شود چهاردهم تاخیر کردن مدافع بول و غایط

تا وقتی

تا وقتی که آن را دفع کند پانزدهم تاخیر کردن کسی که خواهد تیمم کند نماز را با آخر وقت
شانزدهم تاخیر مبطون و سلس البول نماز را با آخر وقت از جهة جمع هفدهم تاخیر صاحبان
عذر نماز را با آخر وقت هر گاه امید زوال عذر داشته باشند تا نماز را بر وجه
اکمل بجا آورند و بعضی این تاخیر را واجب دانسته اند و اظهر عدم وجوب است هیجدهم
تاخیر دو رکعت نافله صبح هر گاه پیش از طلوع صبح کاذب از نماز شب فارغ شود تا طلوع
صبح کاذب نوزدهم تاخیر نماز صبح از نافله صبح هر گاه پیش از صبح صادق نافله را بجا
نیاورده باشد مسئله هر گاه مکلف متمکن از تحصیل علم بوقت بوده باشد اعتماد بر ظن
نمیتواند کرد هر چند ظن غالب باشد خواه آن ظن از بعضی امارات باشد یا از خبر دادن
یک عادل باشد یا از اذان موذن عادل باشد که ضابط و صاحب احتیاط باشد بنا بر
اظهر بلی اگر از اذان موذن ثقه ضابطه صاحب احتیاط از برای کسی علم بدخول وقت
حاصل شود هم چنانکه گاهی اتفاق می افتد اعتماد در این جایز است بلکه اگر از خبر دادن
یک عادل نیز علم بهم رسد عمل بآن جایز است و در خبر دادن دو عادل اگر از آن علم بهم
رسد شبهه نیست که بآن اعتماد میتوان کرد و اگر از آن علم بهم نرسد بلکه غلبه ظن از آن
حاصل شود اکثر بر آنند که بآن اعتماد میتوان کرد و در دلیلش تامل است و اگر مکلف
متمکن از تحصیل علم نباشد جایز است که اعتماد کند بر اماراتی که مفید ظن باشد و بر اذان
ثقه ضابطی که صاحب احتیاط باشد و بر خبر دادن دو عادل بلکه یک عادل هر گاه اخبار
او افاده غلبه ظن کند و بنا بر این نماز را در اول وقت بر ظن میتوان کرد و تاخیر کردن
تا یقین بدخول وقت حاصل شود هم چنانکه بعضی گفته اند لازم نیست لیکن مستحب است
هم چنانکه مذکور شد و از بعضی اخبار معلوم میشود که در روز ابر هر گاه خروسها
بانگ کنند و جواب هم گویند وقت زوال است و میتوان حکم بزوال نمود و نماز ظهر کرد و بعضی
باین عمل کرده اند و این مشکل است و در امثال احتیاط لازم است مسئله اگر کسی که از علم
متمکن نباشد اعتماد بر ظن کند و نماز کند و بعد از نماز خلاف ظن او ظاهر شود و معلوم
شود که همه نماز پیش از وقت واقع شده واجب است که نماز را اعاده کند و اگر در اثنای

نماز وقت داخل شود جمعی گفته اند که نماز او صحیح است و اگر چه اندکی پیش از سلام
دادن وقت داخل شده باشد و بعضی گفته اند که همینکه بعضی از نماز او پیش از وقت
واقع شود آن نماز بیصورت است و اگر چه در اثناء نماز وقت داخل شود و اعاده
کردن آن لازم است و این قول احوط است و اگر چه قول اول اظهر است و جمله این است و اگر
کسی از روی عمد یا از راه فراموشی که باید نماز در وقت معین بشود یا از راه جاهل
بودن بوقت یا باینکه باید نماز در وقت واقع شود نماز را پیش از وقت بکند پس
اگر تمام نماز را پیش از وقت بکند نماز او باطل است و اعاده آن واجب است خواه از عمد
باشد یا از نسیان یا از جهل و اگر بعضی از آنرا پیش از وقت بکند و در اثنا نماز
وقت داخل شود در صورت عمد نماز او باطل است بلا شبهه و در صورت نسیان
و جهل خلاف است و اقوی بطلان است نماز در صورت عمد بلی در صورت نسیان و جهل
اگر بر سبیل اتفاق همه نماز او در وقت واقع شود ظاهر این است که نماز او صحیح باشد
همچنانکه جمعی از متاخرین گفته اند **مسئله چهارم** هرگاه کسی گمان کند که نماز ظهر را بجا
آورده است مشغول نماز عصر شود و پیش از تسلیم بخاطرش آید که نماز ظهر نکرده است باید
عدول بظهر بکند یعنی در دل نیت کند که این نماز ظهر است و چون چنین کند آن نماز
از ظهر محسوب میشود و صحیح خواهد بود و اگر آنچه را از عصر که پیش از عدول بجا
آورده در وقت مختص بظهر احوط اضعف واقع شده باشد و اگر بعد از آن که فارغ شده
از نماز بخاطرش آید که نماز ظهر را نکرده پس اگر مجموع نماز عصر را در وقت مختص بظهر
کرده باشد آن نماز باطل است و باید ظهر و عصر هر دو را بجا آورد و اگر مجموع نماز
عصر را در وقت مشترک کرده باشد نماز عصر او صحیح است و باید همین نماز ظهر را
بکند و تا آخر آن از نماز عصر صحیح بداند و اگر بعضی از آن در وقت مشترک کرده باشد
بعضی در وقت مختص بظهر احوط آن است که بعد از نماز ظهر عصر را اعاده کند و اگر
چه اظهر عدم احتیاج باعاده است و حکمی که مذکور شد جاری نیست در صورتی که گمان کند
که نماز مغرب را کرده و مشغول نماز خفتن شود و بعد بخاطرش آید که نماز مغرب را نکرده

است مگر اینکه در اینجا اگر در اثنا نماز بخاطرش آید در عدول بنماز مغرب شرط است
که داخل رکوع رکعت چهارم نشده باشد و اگر داخل رکوع رکعت چهارم شده باشد
عدول نمیکند بلکه در حکم آن است که بعد از تمام شدن نماز بخاطرش آید که نماز سابق را
نکرده و حکم آن بنحوی است که مذکور شد و پیش از داخل شدن رکوع رکعت چهارم عدول
بمغرب میکند و اگر چه در آخر رکعت چهارم باشد لهذا در این وقت می نشیند و تشهد
و سلام میخواند و زیادتی چون عمدی است ضرر ندارد **مسئله پنجم** نافله بر دو
قسم است **اول** نافله که سبب داشته باشد و بخصوصه از شرع رسیده باشد
چون نماز حاجت و زیارت و قضا نوافل مرتبه و امثال آن **دوم** نافله مبتدئه و آن
نافله ایست که سبب معینی نداشته باشد و بخصوصه از شرع نرسیده باشد بلکه
هر دو رکعت نمازیست که آدمی هر وقت خواهد بکند بجهة اینکه وارد شده که نماز بهترین
چیزهاست هر که خواهد بسیار بکند و هر که خواهد کمتر بکند و چون این معلوم شد
بدانکه مشهور آن است که نافله مبتدئه در پنج وقت مکروه است **اول** از وقت طلوع
آفتاب تا وقتی که آفتاب بلند شود و شعاع آن ظاهر شود و سرخی از اطراف افق برطرف
شود **دوم** از وقت نزدیک شدن غروب و میل آفتاب بزردی تا وقتی که غروب حقیقی
محقق شود و سرخی مشرقی برطرف شود **سیم** از وقت قیام آفتاب یعنی وقتی که
آفتاب بدایره نصف النهار یا بنزدیکی آن یا وقتی که زوال محقق شود و آفتاب از نصف
النهار در گذرد **چهارم** بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب **پنجم** بعد از نماز عصر
تا غروب آفتاب و بنا بر مشهور نماز واجبی چون قضای نماز یومیه و نماز کسوف و
خسوف و امثال آن و نافله که مبتدئه نباشد چون قضا نوافل یومیه و نماز حاجت
و زیارت و استخاره و امثال آن در این پنج وقت مکروه نخواهد بود و بعضی گفته اند مطلق
نافله خواه مبتدئه باشد یا ذات سبب در این پنج وقت مکروه است و ظاهر قول مشهور است
که عدم کراهت غیر مبتدئه باشد و روایات معتبره چند از جناب صاحب الامر وارد
شده که دلالت میکند بر اینکه هر قسم از نافله در این اوقات مستحب است و کراهتی در آن

نیست و اخباری که در کراهت رسیده محمول بر تقیه است زیرا که موافق مذهب سنیان است
و باین سبب ابن بابویه در اصل این حکم یعنی کراهت نافله در این اوقات توقف نموده
و بعضی از علمای اصحاب در مقام طعن و تشنیع بر سنیان گفته اند که ایشان از پیغمبر
روایت کرده اند که نافله در این اوقات مکروه است و حال آنکه این افترا است و باین سبب
بعضی از متأخرین میل بعدم کراهت نموده و اخبار کراهت را حمل بر تقیه کرده و این
حمل اگرچه بعید نیست لیکن چون اخبار بسیار در کراهت رسیده و مخالفی هم بجز از اصحاب
ظاهر نیست قول مشهور است که کراهت نوافل مبتدئه باشد در اوقات مذکوره مسئله
ششم جایز است بجا آوردن هر نماز واجبی چون نماز کسوف و خسوف و طواف و نماز
میت و قضا نمازهای یومیه در هر وقت مادامی که وقت فریضه حاضره تنگ نشود
و هرگاه وقت فریضه یومیه حاضره تنگ شود بجا آوردن نماز دیگر جایز نیست
و اگر وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد و وقت نماز واجب دیگر چون کسوف
مثلا تنگ باشد باید نماز کسوف را اول بکند و بعد از آن نماز یومیه را و اگر وقت
هر دو تنگ باشد باید اول نماز یومیه را بکند و بعد نماز کسوف را قضا کند و اگر وقت
هر دو وسعت داشته باشد همچنانکه اشاره بآن شد هر یک را که خواهد میتواند
مقدم دارد و بعضی تقدیم نماز یومیه را واجب دانسته اند و اظهر استحباب تقدیم
یومیه است مسئله هفتم شبهه نیست که نوافل مرتبه یومیه را در وقت فریضه بتفصیلی
که مذکور شد میتوان کرد و اما نوافل غیر مرتبه چه از مبتدئه و چه از غیر مبتدئه اکثر را
اعتقاد آن است که اگر در وقت فریضه نمیتوان کرد و بمجرد دخول وقت یکی از نمازهای
یومیه کردن آنها جایز نیست تا نماز یومیه را بجا آورد و حق جواز است با کراهت همچنانکه
مذهب جمعی از محققین است و مشهور آن است که کسی که بر ذمه او نماز قضا واجب
باشد مطلق نافله را نمیتواند کرد و اقوی جواز است مسئله هشتم هرگاه کسی یک رکعت
از نماز را در آخر وقت دریابد مجموع آن نماز را دریافته است و واجب است که آن نماز را
بکند و حق آن است که مجموع آن نماز ادا خواهد بود نه اینکه مجموع آن قضا باشد همچنانکه

بعضی

بعضی گفته اند و نه اینکه یک رکعت ادا باشد و باقی که در خارج وقت شده باشد قضا همچنانکه
بعضی دیگر گفته اند با وجود اینکه فایده بر این خلاف مترتب نمیشود زیرا که فایده که توهم
میشود آن است که اگر ادا باشد باید نیت قصد ادا بشود و اگر قضا باشد در نیت قصد
قضا بشود و حال آنکه حق آن است که قصد ادا و قضا در نیت لازم نیست و بنا بر آنچه مذکور
شد اگر کسی پیش از طلوع آفتاب این قدر از وقت را دریابد که یک رکعت نماز کند نماز صبح را
دریافته است و واجب است که هر دو رکعت را بکند و اگرچه یک رکعت آن بعد از طلوع آفتاب
واقع شود و اگر پیش از غروب آفتاب این قدر از وقت دریابد که پنج رکعت نماز کند ظهر و عصر
هر دو را دریافته و واجب است که هر دو نماز را بکند و اگر بقدر چهار رکعت از وقت را دریابد
باید بنا بر قول مختار که قول باختصاص باشد همین نماز عصر را دریافته است و باید نماز
عصر را بکند و بعد نماز ظهر را قضا کند و اگر پیش از نصف شب بقدر پنج رکعت را دریابد نماز
شام و خفتن هر دو را دریافته است و اگر بقدر چهار رکعت را دریابد بنا بر مذهب مختار
که بقدر چهار رکعت مختص نماز خفتن است همین وقت نماز خفتن را دریافته است و نماز
شام را دریافته است و اگرچه یک رکعت از آن چهار رکعت از نماز خفتن محسوب میشود
زیرا که چون مجموع وقت چهار رکعت مختص بخفتن است هیچ وقتی از نماز شام را دریافته
نخواهد بود و باین جهت نماز شام را در این وقت بجا آوردن مخصوص نیست و از آنچه مذکور شد
معلوم شد که هرگاه حایض در آخر وقت نماز پاک شود و اینقدر از وقت باقی باشد که
غسل کند و یک رکعت نماز را بکند آن نماز بر او واجب خواهد بود و اگر کوتاهی کند و آن نماز را
نکند واجب است بر او که آن را قضا کند و همچنین است حکم در دیوانه و بیهوش هرگاه در آخر وقت
از برای ایشان افاقه حاصل شود که بتوانند وضو بسازند و یک رکعت نماز را در وقت بکنند
مسئله نهم هرگاه بعد از داخل شدن وقت نماز فریضه زنی حایض شود یا شخصی دیوانه
یا بیهوش شود پس اگر از اول وقت بقدر زمان طهارت و ادا مجموع از فریضه گذشته
باشد و او را بجا نیاورده باشد واجب است که بعد از زوال عذر یعنی حیض و جنون و
بیهوشی شان نماز را قضا کنند و اگر این قدر از وقت نگذشته باشد قضا بر او لازم نیست

واگر چه بقدر طهارت و ادای نماز بعینه گذشته باشد پس اگر زن حیض بعد از طلوع صبح
صادق پیش از نماز کردن خون ببیند در وقتی که بقدر نماز و وضو ساختن و دو رکعت
نماز کردن از اول صبح گذشته باشد واجب است که بعد از پاک شدن آن دو رکعت
نماز صبح را قضا کند و اگر خون دیدن او در وقتی باشد که بقدر وضو و یک رکعت
یا رکعت و نیم مثلا از وقت گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و اگر بعد از داخل شدن
ظهر پیش از آنکه نماز کند در وقتی خون ببیند که بقدر وضو ساختن و چهار رکعت
نماز کردن از اول ظهر گذشته باشد قضا بر او واجبست و اگر بقدر وضو و سه رکعت
گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و اگر بعد از داخل شدن شام در وقتی خون
ببیند که بقدر وضو و سه رکعت نماز از اول شام گذشته باشد قضا نماز شام
بر او لازم است و اگر بقدر وضو و دو رکعت نماز گذشته باشد قضا بر او لازم نیست
و اگر زن در اثنای نماز حایض شود آن نماز باطل میشود پس اگر در ابتدای وقت شروع
بنماز کرده قضا آن نماز بر او لازم نیست و اگر شروع او بنماز در وقتی بوده که از ابتدای
وقت تا وقتی که خون دیده وسعت آن نماز بعینه را داشته قضا بر او لازم است و مخفی
نماند که مراد از یک رکعت که مناط حکم است یعنی در یافتن آن بلکه در یافتن مجموع
در بعضی است چیزیست که مشتمل بر حمد و سوره و رکوع و دو سجده باشد و تشهد و سلام
داخل آن نیست پس بمجرد سر برداشتن از سجده دوم رکعت محقق میشود لهذا
اگر کسی این قدر از وقت را دریابد که یک حمد و یک سوره را بخواند و رکوع کند و دو سجده
بجا آورد و چون سر از سجده دوم بردارد پیش از خواندن تشهد و سلام وقت بیرون
رود یک رکعت نماز را دریافته است و ادا و بعینه را او واجبست مسئله دهم
هرگاه از کسی چند نماز واجب غیر یومیه فوت شده باشد مثل نماز خسوف و کسوف
و زلزله و غیر اینها در قضا کردن مراعات ترتیب لازم نیست یعنی هر یک را که خواهد
میتواند اول قضا کند و بعد از آن دیگری را خواه ترتیب آنها در خاطرش باشد یعنی داند آنچه
اول فوت شده کدام است و آنچه آخر فوت شده کدام است یا نه و همچنین اگر نماز

یومیه

یومیه و نماز واجب غیر یومیه از او فوت شده باشد در قضا کردن مراعات ترتیب
در میان یومیه و غیر یومیه لازم نیست اما هرگاه چند نماز یومیه از او فوت شده
باشد پس اگر ترتیب بخاطرش نباشد مثل اینکه پنج نماز شبانه روز از او فوت شده
باشد و نداند که اول صبح فوت شده یا ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا اظهر آن است که در این
صورت مراعات ترتیب ساقط است و اگر ترتیب بخاطرش باشد یعنی داند که کدام یک
اول فوت شده و بعد از آن کدام در این صورت مراعات ترتیب در قضا واجبست و باید بترتیبی
که فوت شده قضا شود پس اگر در وقت قضا کردن داخل نماز بعینه شود و در اثناء
نماز بخاطرش آید و رسد که نماز دیگر پیش از این از او فوت شده واجبست که عدول
بنماز سابق کند یعنی در دل بگذراند که این نماز از آنچه بعمل آمده و آنچه باقی مانده همان نماز
سابق است و همین قدر از نیت کافی است بشرطی که عدول کردن ممکن باشد یعنی عدد
رکعات نمازی که بجا آورده از عدد رکعات نماز سابق زیادتر نشده باشد و اگر زیادتر
شده باشد آن را تمام میکند و بعد از آن نماز سابق را میکند و احتیاط باعاده نمازی که کرده
است نیست زیرا که عدم ترتیب چون بجهت فراموشی شده مانعی ندارد پس اگر کسی اول
از او نماز مغرب فوت شده باشد و بعد از آن نماز خفتن و در وقت قضا کردن فراموش
کند و شروع کند بنماز خفتن و در اثنای نماز خفتن بخاطرش آید که نماز مغرب پیش از او
فوت شده پس اگر داخل رکوع رکعت چهارم نشده باشد عدول بنماز مغرب میکند
و اگر داخل رکوع رکعت چهارم شده باشد نماز خفتن را تمام میکند و بعد از آن نماز مغرب را
میکند و احتیاط باعاده نماز خفتن نیست مسئله یازدهم آنچه از نوافل شب فوت شده
باشد در روز میتوان قضا نمود و آنچه از نوافل روز فوت شده باشد در شب میتوان قضا
نمود اما ظاهر بعضی اخبار آن است که قضای نوافل شب در شب و قضای نوافل روز در روز
بهتر باشد و مشهور آن است که هیچ و مستحب تعجیل است پس هر چند زودتر قضا شود
بهتر است خواه در روز باشد خواه در شب مقصد سیم در قبله و احکامی که متعلق باینست
و در آن چند فصل است فصل اول در بیان حقیقت قبله بدانکه مراد از قبله آنجائیست

[illegible]

که در نماز رو کردن بان واجب است وعلما در بیان انچه که رو کردن بان در نماز واجب است
اختلاف کرده اند وحق ان است که انچه که عبارت از قبله باشد همین کعبه است از برای
قریب یعنی کسی که متمکن از مشاهده اصل کعبه باشد مثل هر کسی که در مکه اند وبر او
لازم نیست که در وقت نماز اصل کعبه را ببیند بلکه باید بنحوی باشد که رو بعین
کعبه باشد یعنی بنحوی نماز کند که اگر در وقت سجود از میان دو قدم او تا میان پیشانی
او خطی راست بکشند انخط بر سبیل استقامت بخانه کعبه رسد وحصول این معنی از برای
هر کسی که در مکه اند ودر خانهای مکه نماز کنند در کمال سهولت است زیرا که بعد از رفتن
بر پشت بام ومشاهده اصل خانه میتوانند علم حاصل کنند که قبله ان بر وجهی که بعضی
دران نماز کنند بچه طریق است وبچه نحو اگر بایستند خط مذکور باصل خانه بر میخورد
واگر بعد از مشاهده وتعیین شبه محرابی یا علامتی نصب کنند همیشه میتوانند رو
بان نماز کنند ودر اوقات دیگر احتیاج بمشاهده تازه ندارد واز برای هر کسی که در مکه
اند ومتمکن اند از مشاهده کعبه ببالا رفتن بر پشت بام وامثال ان لازم است که علم
یقینی حاصل کند که در برابر اصل خانه ایستاده اند واجتهاد کردن بعلامات جایز نیست
مگر کسی که محبوس باشد ونتواند بر پشت بام رود که از برای او اجتهاد بعلامات جایز است
وکسی که در بیرون حرم باشد ودر وقت دیدار متمکن از مشاهده کعبه باشد بانطریق
که بر بالای کوه رود اظهر ان است که بالا رفتن از برای مشاهده بر او لازم نیست ومیتواند
رجوع بعلامات کند واما هر کرا از کعبه دور باشد ومتمکن از مشاهده واستقبال عین
کعبه نباشد مثل هر کسی که در غیر مکه اند از شهرهای عالم قبله او عین خانه کعبه نیست
بلکه جهة کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در ان است نه همه انجانب بلکه ان مقدار از
جانب که نماز کننده در هر جزوی از اجزای ان مقدار تجویز کند که کعبه در ان باشد وتعیین
داشته باشد که از ان مقدار بیرون نیست ومناط در شناختن این مقدار از جانب
علاماتی است که در شرع مقرر شده چنانکه مذکور خواهد شد ومخفی نیست که قبله
مجرد بنای خانه کعبه نیست بلکه از خانه کعبه باسمان وتا قعر زمین است پس هر شخصی که

برکی

بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق یا سردابی که در تحت کعبه باشد نماز کند
نماز او صحیح است اگر چه در برابر اصل بنای کعبه نیست وکسی که در اندرون خانه
کعبه نماز کند بهر طرف که نماز گذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز بچهار رکعتی
میتواند هر رکعتی را رو بطرفی از چهار طرف خانه بجا آورد مشروط بانکه باعث فعل کثیر
نشود واگر کسی بر بام خانه کعبه نماز کند بانهر طرفی میتواند نماز کند اما واجب است
که چنان بایستد که در وقت سجده کردن قدری از بام در قبله او باشد **فصل دوم**
در علامات قبله بعید بدانکه علامت قبله از برای اهل عراق وهر که بر سمت ایشان
باشد مانند سایر بلاد ایران وخراسان سه چیز است **اول** انکه ستاره جدی را بر پشت
دوش راست بگیرند وچون علامت حقیقی قطب شمالی است که بر دائره نصف النهار است
وستاره جدی را در بعضی قطب نیست لیکن در غایت نزدیکی است بان بنحوی که تفاوت
محسوس بهم نمیرسد او را علامت قرار داده اند واگر در وقتی که جدی در غایت
ارتفاع یا انخفاض باشد ومنحرف بجانب مشرق ومغرب باشد انرا بر پشت دوش
راست گیرند بتحقیق نزدیکتر خواهد بود زیرا که در این دو حالت بر نفس دائره نصف النهار
است وچون قطب حقیقی بعین بر نفس دائره نصف النهار است لهذا هر یک که در برابر
عضوی از مصلی باشد دیگری بعینه در برابر ان عضو خواهد بود وچون حرکت جدی
غیر محسوس است وغایت ارتفاع وانخفاض او از حرکت خودش معلوم نمیشود باید انرا
از حرکت فرقدین معلوم نمود زیرا که جدی با فرقدین در گردش میکند پس هر وقت که
فرقدین در غایت ارتفاع باشد جدی در غایت انخفاض است وهر وقت که فرقدین در
غایت انحطاط باشد جدی در غایت ارتفاع است **دوم** انکه مغرب را بجانب راست
ومشرق را بجانب چپ گیرند ومراد از مغرب ومشرق اعتدالی است
یعنی جزئی از افق که در اول بهار واول پائیز افتاب از انجا غروب وطلوع میکند **سوم**
انکه افتاب را در وقت زوال برابر ابروی راست گیرند ومخفی نیست که در این علامت بحسب
اختلاف بهم میرسد وبنا بر این علامت وعلامت دوم مصلی در وقت ایستادن بنماز

دو بنقطه جنوب خواهد بود و بنا بر علامت اول که جدی باشد از نقطه جنوب منحرف
خواهد بود بجانب مغرب و ازین لازم می آید که در میان این علامات تخالف و تدافع
باشد و از این جهة بعضی گفته اند که اولی آن است که علامت اول که جدی باشد از برای
وسط عراق چون بغداد و کوفه باشد و علامت دوم و سیم از برای مواضعی باشد از عراق
که در جانب مغرب وسط باشد چون موصل و مانند آن و در مواضعی که در شرقی
باشد چون بصره و بلاد خراسان با بیان نقطه جنوب باشد انحراف بجانب مغرب
شود بزیادتی از انحرافی که در وسط میشود و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که این
علامات تقریبی است و تحقیقی نیست و بحسب بلاد و فصول مختلف میشود لیکن چون
در امر قبله وسعت است عمل بآنها جایز است و معیار در امر قبله آنست که اگر کسی متمکن
از علم بقبله باشد از راه مشاهده یا بتواتر و شیاع یا از محراب معصوم اگر در جائی
ثابت باشد باید عمل بآن کند و عمل کردن بظن کافی نیست و اگر متمکن از علم نباشد
باید عمل بظن کند خواه ظن اجتهادی باشد که خود از امارات و علامات حاصل کند
یا ظن تقلیدی باشد که از قول دیگری حاصل شود و در صورت تعارض ظنون عمل
بظن اقوی میکند اگرچه ظن تقلیدی باشد و ظاهر آن است که در ظن تقلیدی عدالت
و ایمان شرط نباشد بلکه مناط غلبه ظن است و بسا باشد که از قول غیر مسلمی که عارف
و خبیر باشد ظنی حاصل شود که اقوی باشد از ظنی که از قول مسلم عادل بهم رسد
که عارف و خبیر نباشد و کسی که عالم بعلم هیئت باشد باید رجوع بقواعد آن کند زیرا
که ظنی که از آن بهم رسد اقوی از ظنی است که از سایر علامات و تقلید بهم میرسد و غیر
عالم بقواعد هیئت و عالمی که در موضعی باشد که او را رجوع بقواعد این علم و رجوع بعلامات
مذکوره که از شرع رسیده میسر نباشد رجوع بسایر امارات و اخبار دیگران میکند پس
اگر امارات یا خبر موافق باشد اشکالی نیست و اگر اختلاف بهم رسد بظن اقوی عمل
میکند و از جمله علاماتی که افاده مظنه بقبله عراق میکند و تقریبی است آن است که ماه
در شب هفتم در وقت غروب آفتاب در قبله است و در شب چهاردهم در نصف شب

در سمت

در سمت قبله است و در شب بیست و یکم در وقت طلوع صبح در سمت قبله است
و از علامات ظنیه قبله عراق و امثال آن است خصوصاً اگر امتحان شده باشد و از جمله
علامات قبله که خلافی نیست در اعتماد کردن و اگرچه متمکن باشد از رجوع کردن
بسایر علامات قبله بلاد قبور مسلمین است بشرطی که نداند که بغلط بنا شده و دانسته
که بنای آن از اهل اسلام است پس اگر در بلدی محرابی بیابد و نداند که بانی آن مسلم
بوده اند یا غیر ایشان اعتماد کردن بآن جایز نیست و بعضی گفته اند که جایز است اعتماد
کردن بر قبله بلاد اسلام و اگرچه متمکن از علم بقبله باشد و ظاهر آن است که با وجود
تمکن از علم اعتماد بآن جایز نیست باشد زیرا که با وجود قدرت بر تحصیل یقین بقبله
اعتماد کردن بمظنه راه ندارد لیکن مخفی نیست که ظنی که از آن حاصل میشود اقوی
است از ظنی که از بعض علامات مذکوره و از اخبار یک نفر یا چند نفر عادل بهم
میرسد پس در وقت تعارض تقدیم آن لازم است پس با وجود آن اجتهاد کردن
بعلامات و امارات از او ساقط است زیرا که بحسب عادت ممتنع است که خلایق بسیار
در زمان متمادی برخلاف جهة قبله بنا کنند و اموات خود را دفن کنند بلی محتمل است
که در بنا من جهت سهو و غلط و اشتباهی شده باشد پس اگر حاذقی خبیر بقواعد هیئت اجتهاد
کند در قبله مسجدی و نظر باجتهاد با امارات و علامات در آن تیامن یا تیاسری بیابد
و از برای او ظنی حاصل شود که اقوی باشد از ظنی که از آن بنا حاصل شده جایز است که
بظن اجتهادی عمل کند و تیامن یا تیاسر را بعمل آورد و اما علامات قبله اهل شام و
حوالی آن از حلب و حماه و حمص و بیت المقدس و عمان سه امر است **اول** آنکه جدی را
بر پشت دوش چپ گیرند **دوم** آنکه سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد در
مابین چشمها گیرند **سیم** آنکه بنات النعش را در وقت غایت هبوط و انحطاط یعنی در
وقتی که بنهایت قرب بافق بهم میرساند بر پشت گوش راست گیرند و علامات قبله اهل
یمن و عدن و صنعا و مواضعی که در حدود آنها است عکس علامات اهل شام است پس باید
جدی را در پیش روی راست گیرند و سهیل را در مابین دو کتف گیرند و بنات النعش را

برچشم چپ گیرند و علامات قبلهٔ اهل مغرب آنست که ثریا را در وقت طلوع برجانب
راست گیرند و عیوق را در وقت طلوع بجانب چپ گیرند و جدی را در برابر دوش چپ
گیرند و علامات اهل مشرق عکس علامات اهل مغرب است **فصل سیم** در بعضی احکام
که متعلق بقبله است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** در صورتی که رجوع بعلا
مات میسر نباشد بجهت نابینائی یا ابر و غیر آن تحصیل ظن میکند بهر عنوان که ممکن باشد
و با وجود امکان آن تحصیل ظن عمل بظن میکند و نماز کردن بچهار جانب لازم نیست
و بعضی لازم دانسته اند و این ضعیف است **مسئلهٔ دوم** اگر کسی از بعضی امارات تحصیل
ظن میکند و شخصی علاوه از اخبار عادل مشهور آن است که بظن خود عمل میکند و
اقوی آن است که ملاحظه ظن که اقوی است بآن عمل میکند **سیم** اگر امارات بالکلیه
مفقود باشد و عادلی بقبله اخبار نماید اقوی آن است که باید بقول او عمل کند و
بعضی گفته اند در این صورت باید بچهار جانب نماز کند و این بغایت ضعیف است
و حق آن است که در این صورت اگر فاسق یا کافری از قبله خبر دهد و قول او مفید ظن باشد
عمل کردن بآن جایز است **چهارم** چون رجوع بظن اقوی لازم است پس در صورت تعارض
اخبار عادل و غیر عادل تقدیم قول عادل لازم است بشرط تساوی در خبر و معرفت و اگر
عادل غیر خبیر و غیر عادل خبیر باشد بنحوی که ظن او حاصل از قول ثانی اقوی باشد از ظن
حاصل از قول اول تقدیم ثانی متعین است **پنجم** مشهور آن است که عامی متمکن از معرفت
ادلهٔ قبله در وسعت وقت تقلید دیگری نمیتواند کرد و بعضی گفته اند جایز است تقلید
عدل عارف کند و این بعید نیست خصوصا هرگاه ظنی که از قول او حاصل شود اقوی
از ظنی باشد که از اجتهاد خودش بهم برسد **ششم** نابینا و عامی که متمکن از اجتهاد
قبله بامارات نباشد و کسی که مطلع بر علامات قبله باشد اما بجهت مانعی چون ابر
و مانند آن اجتهاد نتواند کرد تقلید میکند و ظاهر آن است که جایز است از ایشان تقلید
فاسق و کافر و زن و طفل هرگاه اعتماد و وثوق بقول ایشان باشد و بعضی گفته اند
از ایشان تقلید نمیکند و نماز بچهار جانب میکند و اول اقوی است و چون رجوع

بظن

بظن اقوی لازم است لهذا اگر قرائت محرابی از مساجد مسلمین یافت از آن مقدم میدارند
هفتم هرگاه اسباب اجتهاد و تقلید هر دو مفقود شود و هیچ طریق ظن حاصل
نتوان نمود مشهور آن است که بچهار جانب نماز میکند و این احوط است لیکن اقوی
آنست که یک نماز بهر طرفی که اتفاق افتد کافی است و اگر بعد از انقضاء وقت معلوم
شود که بغیر قبله نماز کرده اعاده بر او لازم نیست و بنا بر قول مشهور هرگاه مانعی باشد
از نماز کردن بچهار جانب چون تنگی وقت تقدیم نماز میکند که وقت گنجایش آن داشته
باشد پس اگر وقت بجهتی تنگ باشد که بیش از یک نماز نتوان کرد یک نماز اکتفا میکند
بهر طرفی که خواهد و بنا بر مشهور باید چهار جانب بنحوی باشد که بچهار طرف دو
باشد که بنا و این قبله تقاطع کنند تا هر دو جهت در برابر هم باشند و بعضی گفته اند بچهار
طرف بهر نحو اتفاق افتد کافی است و این بعید است **هشتم** مشهور آن است که تیاسر
از برای اهل عراق مستحب است یعنی بعد از آنکه قبله بعلامات معین شود سنت آن است
که مصلی از آنچه معین شده اندکی میل بجانب چپ خود کند و مخفی نیست که این حکم
مبنی است بر آنکه قبله بعید حرم باشد همچنانکه جمعی گفته اند و بنا بر آنچه مذکور
شد که قبله بعید جهت است که بعلامات مرتبه تعیین میشود استحباب تیاسر معنی ندارد
نهم واجب است استقبال قبله در نمازهای واجب در حضر و سفر با وجود
امکان و اگر مسافر متمکن از نماز کردن بر زمین نباشد ولابد باشد که سواره نماز
کند نماز میکند و در وقت رکوع و سجود اشاره میکند لیکن واجب است که با وجود
آنکه سواره است رو بقبله کند در همه نماز اگر میسر باشد و اگر در همه نماز میسر نباشد
هر قدری از نماز که رو بقبله کردن میسر باشد رو بقبله میکند و هر وقت که مرکب
او از قبله منحرف میشود او منحرف بجانب قبله میشود و اگر اصلا متمکن از استقبال
قبله نباشد حتی در وقت تکبیر احرام رو بقبله میکند و نماز او صحیح است و
اگر در وقت تکبیر احرام هم رو بقبله کردن ممکن نباشد بهر طرفی اتفاق افتد تکبیر
احرام میگوید و نماز میکند و نمازش صحیح است و هم چنین است حکم کسی که لابد

باشد از نماز کردن در وقت راه رفتن و بجهت خوف از دزد یا درندگان مثلا
نتواند از برای مکث کند و بعضی گفته اند جواز نماز در حال راه رفتن در اینصورت
باید در تنگی وقت باشد و این احوط است و اگرچه با وجود دانستن او که عذر او تا آخر
وقت دفع نخواهد شد در وسعت وقت نیز جایز است و اگر مدد بی زمین نتواند
برای نماز مکث کند اما نماز کردن او سواره و پیاده در حین راه رفتن هر دو ممکن باشد
مخیر است که سواره نماز کند یا پیاده و بهتر آن است که در هر باب که افعال نماز بیشتر
تواند بجا آورد از امقدم دارد **دهم** اگر کسی متمکن باشد که بر پشت چارپا یا ما
تخته که دو طرف آن بمثل دو درخت بسته باشد و معلق باشد نماز کند و جمیع
واجبات از رکوع و سجود و قیام و قعود و غیر اینها را درست بجا آورد شبهه نیست
که در حالت اضطرار نماز او صحیح است و در حالت اختیار که تمکن از نماز کردن بر روی
زمین باشد مشهور آن است که نمیتواند بر آن نماز کند و جمعی جایز دانسته اند و ظاهر
آن است که هرگاه آن چارپا و تخته قرار داشته باشد و ساکن باشد و حرکت نکند
نماز بر آنها جایز است و اگر در حرکت باشد نماز بر آنها بی صورت است **یازدهم**
نماز در کشتی مانند نماز بر چارپا است که بقدر امکان باید رعایت استقبال قبله
بکند و هر قدر که ممکن نباشد ساقط است و فرق آن است که نماز در کشتی بنحو مذکور
در حالت اضطرار و اختیار هر دو میتوان کرد پس اگر متمکن باشد که از کشتی بیرون آید
و در زمین نماز کند و باز داخل کشتی شود یا کشتی در قرب ساحل باشد که تواند نماز را
در خشکی دریافت بیرون آمدن و صبر کردن لازم نیست بلکه میتواند با وجود این
نماز را در کشتی بنحو مذکور بجا آورد **دوازدهم** جایز است بجا آوردن نافله در حالت
سواری و رفتار و استقبال قبله لازم نیست خواه در سفر باشد یا در حضر و خواه مضطر
باشد یا مختار بلی استقبال قبله بقدر امکان سنت است و از برای رکوع و سجود
اشاره بسر میکند و باید سر فرود آوردن از برای سجود بیشتر باشد از سر فرود
آوردن بجهت رکوع و اگر بر زمین قرار داشته باشد جایز نیست نافله بر خلاف

جهت قبله کند و همچنین جایز نیست رکوع و سجود را باشاره بجا آورد مگر عذر داشته
باشد **سیزدهم** هرگاه کسی رو بجهتی نماز کند بجهت مشتبه بودن قبله و عدم تمکن از
تحصیل معرفت آن یا بجهت تنگی وقت از تحصیل معرفت یا بجهت گمان کردن او باینکه
او قبله است و بعد از فارغ شدن معلوم شود که خطا کرده پس اگر انحراف او چندان نبوده
که بحد مشرق یا مغرب رسیده باشد نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست خواه وقت
باقی باشد یا نه و هرگاه رو بمشرق یا مغرب نماز کرده باشد اگر وقت باقی باشد اعاده
میکند و اگر وقت بیرون رفته باشد نماز او صحیح است و قضا لازم نیست و اگر انحراف
او زیاده از حد مشرق یا مغرب بوده باشد یعنی روی او ما بین مشرق و مغرب از سمت
جنوب بسمت شمال گشته باشد خواه پشت بقبله بوده یا قبله در ما بین پیش رو و جانب
راست او بوده یا در ما بین پیش رو و جانب چپ او بوده یا در ما بین پس پشت و جانب
راست او بوده یا ما بین پس پشت و جانب چپ او بوده اقرب آن است که در همه این
صورتها در وقت اعاده میکند و اگر وقت بیرون رفته باشد نماز او صحیح است
و قضا لازم نیست و بعضی قضا را لازم دانسته اند و این احوط است و اگر در اثنای
نماز معلوم شود که از قبله منحرف است پس اگر بحد مشرق یا مغرب نرسیده باشد بجانب
قبله رو میکند و نمازش صحیح است و اگر بحد مشرق یا مغرب رسیده باشد خواه
از آن گذشته باشد یا نه نماز را از سر میگیرد مگر آنکه معلوم شدن خطا در تنگی
وقت باشد که اگر نماز را از سر گیرد از ادراک وقت در ماند که در این صورت جمعی تصریح
کرده اند که باید بجانب قبله رو کند و نماز را تمام کند و بر او قضا لازم نیست و جمعی
نماز را که بعضی گفته اند که کسی که از راه فراموشی یا جهل بمسئله رو بسمتی نماز کند
و بعد از آن معلوم شود که خطا کرده در حکم مثل کسی است که بجهت ظن یا تنگی وقت
رو بجهتی نماز کند و بعد معلوم شود که خطا کرده و بعضی گفته اند که بر اینها اعاده
در وقت و قضا در خارج وقت مطلقا لازم است زیرا که تقصیر کرده اند و ظاهر
در ناسی قول اول است اما در جاهل بمسئله تردید هست **چهاردهم** هرگاه کسی انحراف

نماز بی اجتهاد در قبله کند وظن بلکه تحصیل کند و نماز کند در سایر نمازها نیز باید
بنا را بر آن گذارد و نماز کند واحتیاج باجتهاد تازه نیست مگر اینکه از برای او شکی
بهم رسد که در این صورت باید اجتهاد تازه کند مسئله دوم بعد از آنکه بعلامات شرعیه
یا باجتهاد قبله معین شود واجب است که بطریقی که معین شده رو بآن نماز شود
واگر عمدا از آن انحراف شود واگر چه بقدر قلیلی باشد نماز باطل است وحق آنست که
در صورت اجتهاد اگر مخالفت از مقتضای اجتهاد کند واز آن عمدا منحرف شود نماز
او باطل است واگر چه بعد معلوم کند که در برابر قبله بوده است مسئله سیم اگر کسی دیگری را
اعلام کند که قبله چنین است وا نه یکی بقول او و اصل نماز شود و در اثنای نماز دیگری
او را خبر دهد که قبله بجهت دیگر است پس اگر دو نفر مصلی آن دو نفر از حیثیت عدالت
ومعرفت بامر قبله مساوی باشند باید بجهتی که اول ایستاده نماز را اتمام کند واعتنا باخبار
دوم نکند واگر احدهما در نزد او اوثق باشد باید بقول او عمل کند مسئله هرگاه جمعی در
اجتهاد قبله با هم مخالفت کنند و هر یک سمتی را قبله دانستند جایز نیست که بعضی
بعضی دیگر اقتدا کنند زیرا که باعتقاد هر یک نماز دیگری باطل است مقصد چهارم
در لباس مصلی واحکامی که متعلق بآن است ودر آن چند فصل است فصل اول
در بیان پوشانیدن بدن و آنچه بآن تعلق دارد و در آن چند مسئله است مسئله اول
واجب است پوشانیدن عورت در نماز خواه کسی باشد که نگاه کند یا نباشد وخواه نگاه
کننده محرم باشد چون زن وکنیز وخواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانه تاریک تنها
نماز گذارد وعورت خود را نپوشد نماز او باطل است و باطل بودن در صورتیست
که از عمد نپوشد پس اگر فراموش کند یا غافل شود از پوشانیدن نماز او باطل نیست
دوم مراد از عورت در مرد قبل و دبر و خصیه است و بعضی ما بین ناف وزانو را عورت
دانسته اند و بعضی از ناف تا نیمه ساق را عورت دانسته اند و اول اقوی است وبنا بر این
ران و الیتین داخل عورت نیست و واجب مجرد پوشانیدن قبل و دبر و خصیتین است
و پوشانیدن بیک جامه کافی است ودر مرد تعدد جامه لازم نیست واظهر آنست

که معتبر پوشیدن بشره و رنگ است و پوشیدن حجم لازم نیست پس اگر عورتین را بحنا
یا مانند آن یا جامه یا گل یا بچیزی بپوشاند بنحوی که رنگ نمایان نباشد کافی است واگر چه
حجم نمایان باشد ولی اکتفا کردن بمجرد پوشیدن عورت بگل یا بس و زیر جامه بدون
پوشیدن جامه که همه بدن را بپوشاند چون قبا یا عبا وامثال آن مکروه است واگر چه
حجم را نیز بپوشاند واما عورت در زن همه جسد اوست پس بر او واجب است که جمیع
بدن خود را بپوشاند مگر سه عضو که پوشانیدن آنها لازم نیست اول رو دوم دو کف
دستها از ظاهر و باطن آنها و حد کف از بند دست است تا سر انگشتان سیم ظاهر و باطن
دو قدم پا و احوط بلکه اقوی وجوب پوشیدن موست و بنا بر این نماز کردن زن
در یک جامه جایز نیست و واجب است که در کمتر از دو جامه نماز نکند بلکه مانند
پیراهن یا نیمتنه و امثال آن که جسد خود را بآن بپوشاند و دیگری مقنعه که سر خود را
بآن بپوشاند پس نماز کردن زنان در حمام بمجرد بستن لنگ جایز نیست مگر بستن دو قطعه
بنحوی که همه بدن و سر را فرو گیرد جایز است واگر زن کنیز یا دختر غیر بالغه باشد پوشیدن
سر بر او واجب نیست سیم هرگاه قدرت بر جامه که ساتر عورت باشد نداشته
باشد جایز است که از امثال برگ درختان و علف بپوشاند و با وجود قدرت بر جامه ظاهر
آنست که برگ و علف مجزی نباشد وجمعی گفته اند که اگر برگ و علف یافت نشود
و تواند از گل بپوشاند واجب است که بپوشاند و ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را
بعمل آورد و این قول محل تامل است و بعضی گفته اند که اگر هیچ ساتری نیابد بدن را مانند
گودالی باید لازم است که داخل آن شود و نماز را ایستاده با رکوع و سجود بعمل آورد
و حدیثی در این خصوص نیز وارد شده چهارم هرگاه کسی اصلا قدرت بر ساتر نداشته
باشد باید برهنه نماز کند پس اگر از نظر کردن غیر ایمن باشد ایستاده نماز بکند
و رکوع و سجود را باشاره بعمل آورد واگر ایمن از نظر کردن نباشد نشسته نماز
بکند و رکوع و سجود را باشاره بعمل آورد واگر ایمن از نظر کردن نباشد نشسته
نماز بکند و رکوع و سجود را باشاره بجا آورد و باید اشاره بکج کردن سر باشد

[illegible]

یا امکان و اگر آن ممکن نباشد بچشم اشاره میکند و باید در سجود فرود آوردن سر بیشتر
از فرود آوردن در رکوع باشد و اگر ممکن باشد که چیزی را بلند کند و بر آن سجده کند
بنحوی که عورت او نمایان نشود چنان کند و اگر در رکوع یا سجود اشاره نکند تا رکوع
و سجود بعمل آورد نماز او باطل است خواه بر سبیل عمد باشد یا از فراموشی و سهو باشد
یا از راه جهل بمسئله باشد **پنجم** بعضی گفته‌اند که برهنه باید نماز را تاخیر
کند تا آخر وقت و بعضی گفته‌اند که تاخیر لازم نیست و در وسعت وقت میتواند
نماز کند و ظاهر آن است که اگر مظنه هم رسیدن ساتر داشته باشد تاخیر لازم است
و الا فلا **ششم** هرگاه کسی برهنه باشد و خریدن لباس بقیمت واقعی ممکن باشد
واجب است بخرد و همچنین اگر بزیادتی از قیمت واقعی ممکن باشد لازم است بخرد بشرطی
که باعث ضرر معتد به او نشود و اگر جامه بعنوان عاریه یا هبه از برای او میسر باشد
واجب است که قبول کند **هفتم** اگر از راه نسیان و فراموشی عورت نپوشیده
نماز کند نماز او صحیح است و اگر در اثنا نماز بخاطرش آید که عورتش را نپوشیده پس اگر
تواند که او را بپوشاند بدون آنکه فعل منافی چون فعل کثیر و پشت کردن بقبله
بعمل آید واجب است که بپوشاند و اگر موقوف بر فعل منافی باشد بعضی گفته‌اند
که اگر در وسعت وقت باشد یعنی ممکن باشد که بعد از قطع نماز و پوشانیدن عورت
نماز را از سر گیرد و از او در وقت در یابد اگر چه بیک رکعت باشد باید چنان کند
و اگر وقت بنحوی تنگ باشد که این ممکن نباشد باید نماز را تمام کند و نماز او صحیح
و ظاهر آن است که مطلقا باید نماز را تمام کند خواه وقت وسعت داشته باشد
یا نه و جمعی گفته‌اند از جهت پوشیدن عورت جایز نیست و چون نپوشیدن عورت
از راه فراموشی شده ضرر ندارد و همچنین است حکم اگر در اثنا نماز بدون عمد عورت
مکشوف شود یا ابتدا بجهت عدم قدرت بر ساتر برهنه داخل نماز شود و در اثنا
نماز ساتر بهم رسد **هشتم** اگر بغیر از جامه ابریشمی جامه دیگر نیابد واجب است
که برهنه نماز کند و نماز در جامه ابریشم جایز نیست و اگر غیر از آن نه و جامه که یکی

از ابریشم و دیگری نجس باشد نباید و مضطر باشد بجهت سرما تا در آن گرمی از آنها نماز
کند واجب است که در جامه نجس نماز کند **نهم** ظاهر آن است که لازم در پوشانیدن عورت
آن است که از همه طرف در بالا پوشیده شود بنحوی که اگر در زمینی بلند باشد کسی او را نبیند
و پوشانیدن آن از زیر لازم نیست پس اگر ماننده عبا یا پیراهنی بپوشد که در وقتی که
بر زمینی بایستد یا بنشیند یا بسجود رود عورت او نمایان نباشد کافی است و اگر کسی
که بر بلندی باشد نسبت با آنکه در پایین است نمایان باشد و اگر جامه بپوشد
که در آن سوراخها باشد پس اگر عورت در برابر سوراخ نباشد مانعی ندارد و اگر در برابر
سوراخ باشد که نمایان باشد نماز در آن جامه جایز نیست و اگر دو طرف سوراخ بدست
جمع کند بنحوی که بجامه عورت پوشیده شود نماز صحیح است و اگر دست بر موضع سوراخ
گذارد بنحوی که پوشیدن بدست متحقق شود نماز صحیح نیست **دهم** جایز است
که در نماز میت پوشانیدن عورت لازم نیست پس برهنه میتواند نماز میت کند هرگاه
ناظری نباشد **یازدهم** نماز جماعت از برای برهنگان مستحب است پس اگر جمعی برهنه
باشند از مردان یا زنان و بخواهند فضیلت نماز جماعت را دریابند همگی در یک صف
بنشینند و پیشنماز در میان صف مینشیند بنحوی که زانوهای او پیشتر از ایشان باشد
و همگی رکوع و سجود را باشاره بجای آورند **فصل دوم** در شروط لباس مصلی بدانکه
در لباس مصلی چند چیز شرط است **شرط اول** آنکه پاک باشد و نجس نباشد و این شرط
با آنچه متعلق بآن است از احکام در باب طهارت بتفصیل مذکور شد **شرط دوم** آنکه غصبی
نباشد و این نیز بتفصیل مذکور شد **شرط سیم** آنکه از پوست و مو و پشم و کرک
و پر حیوانی نباشد که گوشت آن حرام است چون روباه و سمور و شیر و پلنگ خواه
تذکیه بر آن واقع شود مانند سباع یا واقع نشود چون غیر اینها از حیوانات حرام گوشت
و خواه پوست اینها را دباغت کرده باشند یا نه پس اگر کسی نماز کند در جامه که از پوست
یا پشم یا مو یا کرک حیوان حرام گوشت باشد نماز او باطل است و در اینجا چند مسئله است
که باید آنها بیان شود **مسئله اول** در حیوانی است که گوشتش حرام است و با وجود

این نماز در پوست و کرک ان جایز است **اول** خز است و ان حیوانیست دریایی که
در خشکی زنده نماند و در میان علما اختلافی نیست که نماز در پوست و پشم او جا
یز است لکن بعضی از علما گفته اند که انچه امروز بخز شهرت یافته معلوم نیست که ان
خز باشد و حق ان است که در یقین خز بودن شهرت و شیوع در میان تجار و ارباب
وقوف در شناختن پوستها کافیست **دوم** سنجاب و اقوی ان است که نماز در پوست
و پشم ان جایز است و جمعی از ان منع کرده اند و ظاهر ان است که باوجود گرفتن پوست سنجاب
از دست مسلمان نماز در ان جایز است و بعضی گفته اند باید علم بتذکیه ان بهم رسد
زیرا که در میان تجار و سایرین مشهور است که ان را تذکیه نمیکنند و شکی نیست که
تحصیل علم بتذکیه بحسب عادت متعذر است و قطع باینکه اصل در تصرف مسلم صحت است
همینکه از دست مسلمان گرفته شود استعمال ان در نماز جایز است **مسئله دوم**
جایز نیست نماز در پوست و موی سمور و روباه و خرگوش و قول بجواز ضعیف است
و همچنین جایز نیست نماز در جامه که بان موی روباه یا خرگوش مخلوط باشد یعنی از نخ
از موی انها و موی خز مثلا باهم ساخته باشند یا از موی انها و موی حیوانی حلال
گوشت ساخته باشند **مسئله سیم** جایز نیست نماز در بستن جامه و کلاهی که از پوست
و موی حیوان حرام گوشت ساخته باشند خواه روباه و خرگوش باشد یا غیر ان بغیر
از پوست و موی خز و سنجاب که ان موی حیوان حرام گوشت دیگر مخلوط نباشد **مسئله
چهارم** اظهر ان است که جایز نبودن نماز در پشم و مو و کرک و پر حیوان حرام گوشت
مخصوص است بصورتی که انها لباس یا جز لباس شده باشد پس اگر جز لباس نباشد
چون مویهایی که بر جامه افتاده باشد یا بر بدن چسبیده باشد نماز با ان جایز است و
همچنین با فضله از فضلات حیوان حرام گوشت که نجس نباشد نماز جایز است و اگر
در وقت نماز با ادمی باشد مانعی ندارد خواه از حیوان نفس سایله یعنی خون جهنده داشته
باشد یا نه پس هرگاه در جامه ادمی موی انسان یا گربه یا بالو و قرمز یا موم یا عسل یا ابریشمی
باشد یا با او چیزی فرنگی باشد که دسته او از کتف باشد که پوست لاک پشت است یا با او

استخوان

استخوان فیل باشد یا ماهی باشد یا با او شاخ دسته باشد که بران پوست سوسمار باشد
مشهور انست با ان نماز کند و بعضی گفته اند که از مطلق فضلات حیوانات حرام گوشت اجتناب
لازم است چه از مو و چه از غیر ان خواه حیوان نفس سایله داشته باشد یا نه مگر انچه
اجتناب از ان متعذر یا متعسر است چون کیک و پشه و موی انسان و حریر و قرمز و موم
و امثال انها و حق ان است که اجتناب لازم نیست همچنانکه از اخبار معتبره معلوم
میشود بلی مستحب است بجهت حدیثی ضعیف که در منع رسیده **مسئله پنجم** اگر جامه شک
بهم رسد که ایا از پشم یا مو یا کرک حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت بعضی گفته اند
نماز در ان جایز نیست و این احوط است و اگرچه نظر بدلیل اقوی جواز است **مسئله ششم**
جایز است نماز در لباسی که ساخته شده باشد از چیزی که از زمین روئیده باشد
چون کتان و پنبه و علف و همچنین جایز است در پوست حیوانی که حلال گوشت باشد
بشرطی که تذکیه شده باشد و اگرچه ان پوست را دباغت نکرده باشند و همچنین جایز است
در جامه که از پشم یا مو یا کرک حیوان حلال گوشت باشد اگرچه ان حیوان میته باشد
بشرطی که موضع اتصال پشم و مو و کرک را بشویند **شرط چهارم** در لباس ان است که ان حریر
یعنی ابریشم محض نباشد و پوشیدن حریر محض بر مردان حرام است خواه در حال نماز و خواه
در غیر ان و نماز مرد در لباسی که از حریر محض باشد جایز نیست خواه ان لباس بقدری باشد
که ساتر عورت باشد یا کمتر باشد و پوشیدن حریر محض و نماز کردن در ان از برای زنان
جایز است و ابن بابویه بران است که زنان را نیز نماز در لباس حریر محض جایز نیست و
این قول ضعیف است و تحریم پوشیدن حریر و باطل بودن نماز از ان مخصوص است بحال
اختیار پس در حال ضرورت چون دفع سرما و گرما جایز است و همچنین در حال حرب جایز است
و این تحریم مخصوص است بحریر خالص پس اگر مخلوط باشد با ریسمان یا پنبه یا چیزی دیگر که عرفا
ان را حریر محض نگویند پوشیدن ان و نماز کردن در ان جایز است و بعضی انکه در عرف ان را
حریر محض نگویند پوشیدن ان در نماز و غیر نماز مانعی ندارد و اگرچه ریسمانیکه بان مخلوط
شده بسیار کمتر از ابریشم باشد و در بعضی اخبار رسیده که اگر ریسمان ده یک ابریشم باشد

کافی است و بهر تقدیر لازم است که آنچه مخلوط بحریر میشود از ریسمان یا نخ نقره یا ابریشم
بافته شود پس اگر حریر را بغیر حریر بدوزند حرمتش رفع نخواهد شد خواه پارچه از ریسمان اشلا
بر روی حریر بدوزند یعنی یکجا دو روی پارچه شود یا بر روی آن بخیه چکن دوزی ریسمان
بدوزند یعنی یکجا همه آن پارچه را فرو گیرد و اگر برعکس باشد یعنی پارچه ریسمانیه را با ابریشم
چکن دوزی کنند یعنی یکجا ابریشمهای دوخته بیکدیگر متصل شود و آن پارچه را بپوشاند
پوشیدن آن حرام است و نماز در آن جایز نیست زیرا که آنچه دوخته شده در لباس
صادق است و اگرچه قطع نظر از آن پارچه ریسمانیه باشد همچنانکه از خز بجا آنها
مشهور بنقش و دو تافته معلوم میشود و اگر ظاهر جامه حریر باشد و آستر آن غیر حریر
یا برعکس پوشیدن آن حرام است و همچنین است اگر حریر در ما بین ظاهر و آستر باشد
مثل اینکه بعوض پنبه پارچه از حریر یا ابریشم گذاشته باشند و در مانند بند
زیر جامه و کلاه و عرقچین و امثال آن از چیزهائیکه بتنهائی ساتر عورت نیست
و از لباس شمرده میشود خلاف است و اقوی منع است و همچنین است حکم تکمه بند
و بند چاقشور بشرطیکه از ابریشم بافته باشد اما اگر بر عضوی نه بسته باشد که از
ملابس شمرده باشد بلکه در همراه او باشد مانعی ندارد و نماز کردن با آن جایز است و
بنا براین اگر دستمالی از حریر در وقت نماز در جیب او باشد ضرر ندارد و اگر
بر دست یا پا بسته جایز نیست و احوط آنست که اجتناب کند از نعلین پیراهن و لیفه
و قیطونی که از ابریشم باشد بلکه احوط اجتناب است از تکمه حریر اگرچه اقوی آنست
که اجتناب لازم نیست و سجاف اگر زیادتر از مقدار چهار انگشت که بیکدیگر ضم شده
باشد نباشد مانعی ندارد و اگر زیادتر باشد جایز نیست و اگرچه همین یک جزو آن
زیادتر باشد همچنانکه در بعضی از قباها اتفاق میافتد که در گوشهای دامان آن
که محل اتصال دو طرف سجاف است زیادتر از چهار انگشت میشود و اگرچه سایر اجزا
آن زیادتر نیست و اگر کسی از مطلق سجاف حریر اجتناب کند بهتر است و کجی هم از ابریشم
تنها است پس پوشیدن آن و نماز در آن جایز نیست و همچنین ملبوس بزرجریات و اجتناب

هرگاه ابریشم یا برون
یافتن بکار برند در میان
ظاهر و آستر گذارند

باین تعلق گرفت ۱۲۳

از آن واجب است و لتتمیم آن بعلمی نجیب آنست که کوکی که ابریشم از آن
بعمل می آید حق مالک آن علامت است به هرکت توث و اظهر آن است که بر ولی واجب نیست
که اطفال را از پوشیدن حریر منع کند و بعضی واجب دانسته اند و جایز است سوار
شدن بر حریر و فرش نمودن آن و بر آن نشستن و خوابیدن و نماز کردن و اگر نماز
بر روی آن نکند بهتر است و جایز نیست که در وقت خوابیدن از او بخود اندازند.
شرط پنجم در لباس آن است که طلا نباشد و این شرط نیز مخصوص بمردان است
و زنان از لباس طلا پوشیدن و در آن نماز کردن جایز است و طلا نیز مانند حریر است
که هرگاه لباس شود پوشیدن آن بر مردان حرام است خواه ساتر عورت باشد یا نه
و تفصیل آن بنحوی است که در حریر مذکور شد و در لباس طلا فرقی نیست که تفصیلی
که آن لباس از آن درست شده همه از طلا باشد یا طلا را بر روی آن و مالیده باشند
و همراه داشتن خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک در وقت نماز مانعی ندارد و از زنجیر
و پیچ و قیطون طلا احتیاط لازم است و احوط اجتناب است از انگشتر و تکمه طلا
شرط ششم از شروط لباس مصلی آنست که غصبی نباشد بلکه ملک مصلی باشد
بحسب عین یا منفعت یا ماذون باشد از جانب مالک آن که آنرا بپوشد و در آن
نماز کند باذن صریح یا اذن فحوی باشد یا شاهد حال یعنی قراین و احوالی که مفید علم
قطعی باشد دلالت کند که مالک راضی است بپوشیدن آن و نماز کردن در آن
و اقوی آن است که در مطلق لباس غصبی نماز جایز نیست خواه ساتر عورت باشد
یا نه بلکه اگر سجاف یا تکمه یا ریسمانیکه جامه بآن دوخته شده غصبی باشد نماز با
جایز نیست بلکه اظهر در نظر حقیر آن است که همراه داشتن هر چیز مغصوب در نماز
و اگرچه پول غصبی باشد باعث بطلان نماز است در وسعت وقت و اگر شک بیابد که
این باعث بطلان نماز نیست و خلافی نیست در اینکه بر روی فرش غصبی نماز کردن
یا سجده کردن باعث بطلان نماز است و باطل بودن نماز در جامه غصبی در صورتی است
که علم داشته باشد که آن غصبی است پس اگر جاهل بغصب باشد یا ابتدا مسئله

اذان

که غصبی است و در وقت نماز کردن فراموش کرد نماز در آن باطل نیست بلکه صحیح است
و اعاده آن لازم نیست اما هرگاه داند که جامه غصبی است لیکن جاهل بمسئله باشد
یعنی نداند که نماز در جامه غصبی جایز نیست و در آن نماز کند نماز او صحیح نیست
و اعاده آن لازم است و اگر مالک جامه اذن صریح بدهد بغیر غاصب یا بغاصب
که در آن نماز کند نماز کردن هر دو در آن جامه جایز است و هرگاه اذن مطلق
یا عام بدهد مثلا اینکه بگوید هر که در فلان جامه من که مغصوب شده است راضیم
بنماز کردن در آن یا هر که در آن نماز کند از جانب من ماذون است ظاهر آن است
که همین غیر غاصب تواند در آن نماز کند و غاصب را نماز کردن در آن جایز نیست
زیرا که نظر بعادت در میان عالم هر گمان که خشمناک بر غاصب احوال خود میباشند
ظنون قوی حاصل میشود که مراد او از اذن مطلق و عام اذن بغیر غاصب است فصل
سیم در مستحبات و مکروهات که متعلق است بر لباس مصلی اما مستحبات
چند چیز است اول آنکه سفید باشد و از پنبه و کتان باشد دوم آنکه پاکیزه
ترین جامههای او باشد سیم آنکه منسوج با بریشم نباشد چهارم آنکه مصلی عمامه
بر سر داشته باشد و عمامه تحت الحنک داشته باشد پنجم آنکه در نعلین عربی
نماز گذارد ششم آنکه مرد تمام بدن خود را بپوشاند مگر آنچه بودن آن معتاد
باشد چون رو و دستها هفتم آنکه زن در نماز از سه جامه کمتر نپوشد پیراهن
و جامه که بر بالای آن باشد و روپاک و اما مکروهات چند چیز است اول در پا
داشتن چیزی که پشت قدم را بپوشاند و بعضی از ساق یا مفصل مابین قدم و
ساق را بپوشاند چون کفشهای متعارف و امثال آن که ساق ندارد که زیاده از پشت
پا را بپوشاند جمعی از علما گفته‌اند که نماز در پاپوش بی ساق جایز نیست و اظهر
کراهت است و لیکن تا ممکن احتیاط را مراعات باید کرد و بهر تقدیر نماز کردن
در آنچه ساق داشته باشد چون چکمه و جوراب و مسح و امثال آن جایز است باتفاق
جمیع علما دوم نماز گذاردن در جامه یا انگشتری که در آن صورت حیوان باعز

حیوان چون تندرست و گیاه باشد سیم نماز گذاردن بر جا نماز ابریشمی چهارم آنکه
لباس سیاه باشد مگر عمامه و عبا و چکمه که نماز کردن در این هر سه اگر سیاه باشد
مکروه نیست پنجم آنکه رنگ سبز داشته باشد چون سرخ و زرد و امثال آن
ششم آنکه از رختی باشد که کافر آن را بافته باشد یا دوخته باشد هفتم
آنکه از رخت شخصی باشد که از نجاست اجتناب نکند هشتم آنکه از رخت شخصی
باشد که از غصب کردن مال مردم مضایقه نداشته باشد نهم آنکه مرد در یک
جامه نماز کند و آن یک جامه نازک باشد لیکن از نیران عورتین نمایان نباشد
و اگر نمایان باشد نماز در آن جایز نیست دهم آنکه در لنگی که بالای پیراهن بسته
باشد نماز کند یازدهم آنکه در عمامه نماز نکند که حنک نداشته باشد دوازدهم آنکه نماز
کند و در دست او انگشتر آهن باشد یا با او آهنی باشد که ظاهر باشد از کارد و خنجر
و شمشیر و زنجیر و غیر آن اما اگر پنهان باشد در غلاف یا در چیزی دیگر مانعی ندارد
سیزدهم آنکه بغیر نماز بی ردا امامت کند و آنچه از اخبار معلوم میشود آن است
که کراهت نماز بدون ردا در صورتی است که جامه او منحصر در یکی باشد بلکه در پیراهن یا شلوار
و مراد از ردا جامه ایست که بر دو کتف افکنده شود چون عبا و جبه بلکه شال و در وقت
ضرورت جایز است اکتفا کردن بهر چه توان آن را بر دو کتف انداخت و اگر چه جامه نباشد
چون بند زیر جامه و امثال آن اما در حالت اختیار کافی نیست بلکه تشریع است چهاردهم
آنکه زن نماز کند و در پای او خلخالی باشد که صدا کند پانزدهم آنکه نماز کند در قبایی
که بندهای آن نبسته باشد شانزدهم آنکه مرد با دهان بند و زن با نقاب نماز کند
بشرطی که منع از قرائت نکند و اگر منع کند جایز نیست هفدهم از مکروهات اشتمال
صما است و در تفسیر آن خلاف است و اظهر آن است که آن عبارت است از اینکه یک طرف
جامه که بر دوش انداخته است از زیر بغل بیرون آورد و هر دو طرف را بر یک طرف
اندازد و این عمل صما گویند باعتبار اینکه صما سنگی است صلب که هیچ منفذ و سوراخ
نداشته باشد و این عمل باعث آن میشود که همه منافذ و راهها بر دستها بسته شود

مقصد پنجم در مکان مصلی و در آن چند فصل است **فصل اول** در شروطی که مراعات آن در مکان نماز واجب است و آن چند شرط است شرط اول آنکه مکان مباح باشد یعنی مملوک مصلی باشد بحسب عین یا منفعت یا ماذون باشد باذن صریح چنانچه مالک آن گفته باشد که در این مکان نماز کن یا در این مکان باش یا باذن فحوی مثل اینکه شخصی دیگری را بمهمانی بخانه خود برده باشد که در این صورت معلوم است که صاحب خانه راضی است که مهمان در خانه او نماز کند یا اذن بشاهد حال چنانچه از قراین و احوال علم حاصل باشد که مالک آن راضی است بنماز کردن و در اذن بشاهد حال شرط است که یقین حاصل باشد برضای مالک و مجرد ظن و اگرچه ظن غالب باشد کافی نیست و هرچند ظاهر اخلافی نیست در جواز نماز کردن در صحراها و باغها و حمامها و کاروانسراها و دکانها و امثال آن هرگاه مغصوب نباشد و از نماز کردن در آنها نهی صریحی از مالک نرسیده و قرینه نباشد که دلالت کند بعدم رضای مالک بلکه اگر ظن ضرر باشد مثل اینکه زمین زرع شده باشد و نماز کردن مشتمل بر ضرر باشد در این صورت نماز کردن جایز نیست و همچنین اگر قرینه باشد که دلالت کند که مالک راضی نیست که این شخص در ملک او نماز کند چنانچه در میان ایشان بغض و عداوت باشد در این صورت نیز نماز کردن جایز نیست و نظر باینکه جواز نماز در صحراها و باغات و امثال آن بجهت اذنی است که از شاهد حال معلوم است اشکال بهم میرسد در نماز کردن در مواضع مذکوره هرگاه مالک آنها صغیر و دیوانه و محجور علیه باشد زیرا که اذن ایشان مناط صحیح نمیتواند شد و ظاهر کلام بعضی آن است که جواز نماز در مواضع مذکوره نه بجهت اذن مالک است که از شاهد حال معلوم میشود بلکه بجهت اذن شارع است و طریقه مسلمین در اعصار و امصار که بی تامل در مواضع مذکوره نماز میکردند و ملاحظه حال مالک نمیکردند و بنا بر این اشکالی نخواهد بود در جواز نماز کردن در مواضع مذکوره هرگاه مال صغیر و دیوانه و محجور علیه باشد و مخفی نیست که از اخبار اذن صریحی در جواز نماز کردن در مواضع مذکوره نرسیده و عمل مسلمین بجهت شاهد حال است نه بجهت

اذنی

اذنی که از شرع رسیده باشد پس باید اشکال مذکور در اینجا باشد لیکن حق آن است که در جواز نماز کردن در مواضع مذکوره اگرچه آن مال صغیر و دیوانه و محجور علیه باشد اشکالی نیست و میتوان نماز کرد باعتبار اینکه در اذن بشاهد حال لازم نیست که مالک معلوم باشد بلکه همینکه علم حاصل باشد که بجهت عدم تصور ضرر در نماز کردن صاحب راضی است نماز میتوان کرد و اگرچه صاحب آن مجهول باشد و بنا بر این هرگاه مکان نماز مال صغیر یا دیوانه یا محجور علیه باشد و از نماز کردن در آن مطلقا تصور ضرر نباشد بنحوی که یقین حاصل باشد که بجهت عدم ضرر ولی ایشان میتواند اذن بدهد بنماز کردن و یقین هم باشد که ولی راضی است در این صورت نماز کردن جایز است و مناط اذن ولی است نه اذن صغیر و دیوانه تا گفته شود که اذن ایشان مناط صحیح نیست و یقین حاصل است که ولی ایشان که پدر است یا جد پدری یا وصی یا مجتهد با وجود عدم تصور ضرر بنماز کردن راضی است بلی اگر راضی نبودن ایشان محتمل باشد باید اجتناب از نماز کرد و هرچند بر هرگاه مواضع مذکوره و غیر آنها از اماکن و املاک غصب شده باشد نماز در آنها جایز نیست با وجود علم بغصبیت و فرقی نیست میان غاصب و غیر غاصب و خلافی در این نیست مگر اینکه سید مرتضی گفته است که در صحراهایی که غصب شده باشد نماز در آن جایز است بجهت اینکه اذن شاهد حال که پیش از غصب بود بعد از غصب نیز باقی است و این قول ضعیف است زیرا که گاه هست بعد از غصب مالک بجهت تشفی بر غاصب راضی بنماز کردن احدی نباشد پس یقین باذن حاصل نمیشود و همینکه یقین حاصل نشود نماز صحیح نخواهد بود و اگر مناط اذن شارع باشد آنهم در صورتی نیست که غصب نشده باشد و عمل و طریقه مسلمین نیز در صورتی بوده که غصب نشده باشد زیرا که بعد از غصب اجتناب میکرده اند پس نماز کردن در هیچ مکان غصبی از برای هیچ کس جایز نیست مگر کسی که اگر مالک رخصت دهد باذن صریح یا فحوی خواه ماذون غیر غاصب باشد یا غاصب و کسی که در مکان غصبی محبوس باشد یا جاهل بغصبیت باشد یا اشتباه است که غصبی بوده و در این وقت فراموش کرده باشد

نماز او صحیح است و کسی که جاهل مسئله باشد یعنی نداند که نماز در مکان غصبی جایز
نیست و اگر چه داند که این مکان غصبی است نماز او در آن مکان باطل است و اعادهٔ
نماز لازم است و مکان مصلی که واجب است غصبی نباشد موضعی است که در وقت
نماز بر آن مستقر می شود و اگر چه بواسطه باشد پس اگر بر روی تختی مباح نماز کند
اما آن تخت بر زمین غصبی باشد صادق است که در مکان غصبی نماز کرده اما اگر زمینی
که بر آن نماز گزارده از برای نماز مباح باشد لیکن در آن دیوار مغصوب باشد که
در حالت نماز و بدن مصلی بآن برسد ضرری در نماز او نیست و همچنین اگر سقف
موضعی که در آن نماز میکند از خشت و گل غصبی ساخته شده باشد ضرری بنماز نمیرساند
با وجود اباحت زمین و همچنین اگر در خیمه غصبی نماز کند نماز او صحیح است هرگاه
زمین غصبی نباشد و در مکان غصبی فرقی نیست میان آنکه عین آن مغصوب باشد
یا منفعت آن مغصوب باشد پس اگر کسی خانه دیگری را از روی جبر چند روز بگیرد
که در آنجا بنشیند و بعد از آن خانه را بصاحب رد کند و برود نماز در آنجا صحیح نیست
مادامی که آنجا را در تصرف دارد و همچنین است حکم اگر شخصی از راه کذب دعوی
کند که این خانه را فلان مدت اجاره کرده ام و باین دعوی آن خانه را بگیرد مادامی که در
تصرف اوست مغصوب است و نماز در آن خانه جایز نیست و همچنین است اگر دعوی
کند که مالک این خانه که وفات نموده وصیت کرده که من تا فلان مدت در اینجا ساکن باشم
و باین دعوی در اینجا بنشیند و حال آنکه کاذب باشد و اگر کسی دیگری را اذن دهد
که داخل ملک او شود بعد از آن او را امر کند که از آنجا بیرون رود واجب است که فی
الفور بیرون رود پس اگر در وقتی که او را امر به بیرون رفتن نموده وقت نماز باشد
که وقت وسعت داشته باشد بنحوی که بعد از بیرون رفتن تواند نماز را
دریابد واجب است که بیرون رود و نماز کند و اگر وقت تنگ باشد بنحوی که اگر
بیرون رود نماز را در نیابد واجب است که نیت نماز کند و مشغول نماز شود و با مشغول
بودن نماز از آنجا بیرون رود و رکوع و سجود را باشاره بعمل آورد و چون از راه رفتن

است

است راه رفتن و رو بقبله نبودن ضرر ندارد و اگر بعد از متوجه شدن بنماز او را
امر به بیرون رفتن کند در حکم آنچه قبل است و ظاهر آنست که اگر وقت وسعت
داشته باشد نماز را قطع میکند و بیرون میرود و در بیرون نماز میکند و اگر
وقت تنگ باشد همچنانکه مشغول نماز است بیرون میرود شرط دوم در مکان مصلی
آنست که نجس نباشد بنحوی که آن نجاست ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند و آن نجاستی
باشد که معفو نباشد پس اگر آن نجاست خشک باشد که گفته اند رطوبتی باشد سرایت
آن بجامه و بدن ضرر ندارد بنا بر اظهر و بعضی از آن نیز منع کرده اند و ظاهر اول ضرری ندارد
و اگر مکان نجس باشد اما خشک باشد که نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است
مگر جای سجده یعنی موضعی که پیشانی بر آن گذاشته میشود که اگر آن نجس باشد نماز
صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن سرایت ببدن و رخت مصلی نرسد و در
سایر مواضع سجده یعنی موضع دستها و زانوها و سرهای انگشتان ابهامین پا پاکی
لازم نیست پس اگر این مواضع نجس باشد اما خشک باشد که نجاست آنها سرایت نکند
نماز صحیح است و اگر کسی در موضعی خشک نماز کند که داند بعضی جزو آن نجس است
و نداند که آن کدام جزو است ظاهر آنست که بر هر جزوی از آن تواند سجده نمود مادام
که یقین بنجاست آن جزو نداشته باشد و مشهور میان مجتهدین آنست که اگر
آن موضع عرفا محصور باشد یعنی چندان وسعتی نداشته باشد چون بوریائی کوچک
و امثال آن باید بر هیچ جزوی از آن سجده نکند و اگر عرفا غیر محصور باشد یعنی وسیع
باشد بر هر جزوی میتواند سجده کرد مادامی که علم بنجاست آن جزو نداشته باشد و دلیل
ورق ظاهر نیست شرط سوم آنکه مکان سجده از مکان ایستادن بیش از قدر یک
خشت بلند تر و پست تر نباشد خواه در زمین منحدر یا غیر منحدر شرط چهارم آنست
که مکان نماز بنحوی باشد که مصلی بر آن قرار تواند گرفت بنحوی که پیشانی بر موضع سجده
متمکن شود و قرار گیرد پس اگر بر روی پنبه بسیار یا خرمن علف یا کاه نماز کند که
پیشانی او بر موضع سجده متمکن نشود نماز او صحیح نیست فصل دوم در مواضعی که

حصول المعصیة جاهل بغصبیت مکان در ریختن ثوب احمد

و صحیح نیست نماز بر فرش غصبی یا تخته غصبی باشد اگر چه زمین مباح باشد و صحیح نیست نماز کسیکه سوار بر چارپای غصبی یا بر زین غصبی باشد یعنی اگر در حالت سواری نماز کند آن نماز باطل است وسیلة النجاة

نماز دران مکروهاتست وان چند موضعست موضع اول انکه مرد در جایی نماز کذارد که
در پهلوی او یا پیش او زنی نماز کذارد که در این صورت نماز هر دو مکروه است هرکاه
هر دو معا در نماز شروع کنند و یکمرتبه تکبیر احرام کویند و اکر یکی پیشتر از یکی
دیکری داخل نماز شده باشد در نماز او کراهتی نیست و انکه بعد از تکبیرة الاحرام
کفته نماز وی مکروه است و فرقی نیست که زن محرم باشد یا نامحرم و کراهت در صورتی
است که در میان ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذراع دست فاصله نباشد
پس با وجود مقدم بودن زن اکر در میان ایشان حایلی باشد یا ده ذرع فاصله
باشد کراهتی نیست و اکر مرد مقدم بر زن باشد و زن در عقب او باشد کراهت بر
طرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از فقها بر انند که اکر زن
در پهلوی مرد یا مقدم بر ان نماز کذارد و حایل یا دوری مذکور در میان ایشان نباشد
نماز هر دو باطل است اکر معا در نماز شروع در نماز کرده باشند و الا نماز انکه بعد شروع
کرده باطل خواهد بود و اقوی کراهت است باصحت نماز و کراهت در حالت اختیار
است و با وجود اضطرار کراهتی نیست دوم موضعی که اکثر اوقات اتش افروزند
چون مطبخ و تون حمام و اتشکدهای کبران و صاحبان اتش پرستان که در ان اتش را عبادت
میکنند هرچند در وقت نماز از اتش خالی باشد و بعضی تخصیص کراهت را به اتش
کده داده اند و در مثل مطبخ و تون حمام نماز را مکروه ندانسته اند سیم خانه که در ان
شراب یا مسکری دیکر باشد چهارم جادهای راه که محل تردد مردمان است پنجم
خانه مجوس یا خانه که مجوسی در ان باشد و در خانه یهودی و نصرانی یا خانه که یهودی
و نصرانی در ان باشد نماز کردن مکروه نیست و همچنین در مساجد یهود و نصاری
که انرا بیع و کنایس کویند نماز کردن مکروه نیست و ظاهر انست که نماز کردن در مساجد
ایشان موقوف بر اذن ایشان نباشد ششم جایی که اتش افروخته یا چراغی در برابر
باشد و بعضی نماز در برابر اتش افروخته حرام دانسته اند و کراهت اقوی است
هفتم جایی که در برابر صورت حیوان یا غیر حیوان باشد که بر دیواری یا پشتی و امثال

ان نقش شده باشد و اکر حایلی بر ان اندازند یا صورت در طرف راست و چپ باشد
کراهتی نخواهد بود هشتم اندرون خانه کعبه و پشت بام ان و مکروه بودن نماز
در ان مخصوص نماز واجبست نه نماز سنت نهم جایی که چاروپایان از اسب و استر
و الاغ در ان بسته میشود مثل طویله و مانند ان هرچند چاروپایان در ان نباشد
و در جای کوسفند نماز کردن مکروه نیست دهم در جایی که در برابر او مصحف
کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرطی که خطان نمایان باشد یازدهم جایی
که قبله در برابر دیواری باشد که از بیت الخلا و امثال ان ترشح کند دوازدهم حمام و مراد
از ان غیر رخت کن است و در موضع رخت کندن و در پشت بام ان نماز کردن مکروه
نیست سیزدهم بیوت غایط یعنی بیت الخلا و سایر مواضعی که در ان بول و غایط کنند
بشرطی که نجاست سرایت نکند و اکر سرایت کند نماز کردن در انجا جایز نیست چهاردهم
جایی که جای خوابیدن شتران هرچند از شتر خالی باشد پانزدهم سوراخ مورچها
و خاکهایی که مورچها از سوراخ خود بیرون می اورند شانزدهم کذرکاه اب هرچند
اب نباشد هفدهم خانه که در ان سک باشد هیجدهم زمین شوره زار نوزدهم
بر بالای برف بیستم جایی که در برابر شخصی باشد یا دری کشاده باشد یا سلاح
بی غلاف یا اهن باشد یا زنی باشد هرچند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی
باشد بیست و یکم بر روی کل بیست و دوم زمینی که در ان شقایق روییده باشد بیست
سیم زمینی که بر اهلش عذاب نازل شده باشد چون مداین صالح و زمین بابل
بیست و چهارم جایی که در ان حیوانات را ذبح کنند بیست و پنجم بر روی خرمن کندم هرچند
از کل اندوده باشد بیست و ششم بر روی دلو روان بیست و هفتم میان قبرستان
بدون حایل یا دوری ده ذرع شرعی میان مصلی و قبر یا اکر در میان مصلی و قبر
از هر یک از چهار طرف یعنی از پیش رو و عقب و راست و چپ ده ذرع باشد
کراهت رفع میشود و در قبر معصوم ع حق ان است که در نزد سر مبارک نماز کردن
سنت است خواه نماز زیارت باشد یا غیر ان بانشرطی که موضع سجده مصلی در محاذی

سر مبارک بنحویکه اصلا مقدم و متاخر نباشد و در نزد پای مبارک جایز است با
کراهت مگر اینکه حایل باشد یا ده ذرع فاصله باشد که در این صورت کراهت رفع
میشود و در پشت سر مبارک او که نیز در عقب مصلی باشد مشهور جواز است
با کراهت و بعضی مکروه ندانسته اند بجهت حدیث صحیحی که حمیری از صاحب الامر ع
روایت کرده است و ظاهر قول مشهور است که مکروه باشد بجهت اخبار کثیره
که در منع سجده مگر اینکه حایل یا ده ذرع فاصله باشد و در پیش روی او که نیز
در عقب مصلی باشد بعضی حرام دانسته اند بجهت صحیحه حمیری و مشهور جواز است
با کراهت و در اینجا احتیاط لازم است زیرا که قول بتحریم بعید نیست و بر فرض
کراهت کراهت در غایت شدت است **فصل سیم** در مستحباتی که تعلق بمکان نماز دارد
و آن چند امر است **اول** آنکه مکان سجده با مکان ایستادن در بلندی و پستی
برابر باشد **دوم** آنکه مجموع مکان نماز پاک باشد **سیم** آنکه در برابر مصلی
ستره باشد و مراد از ستره آن است که دیواری یا ستونی یا حایلی در قبله مصلی
باشد که در میان آن و مصلی بیشتر از دو ذرع یا سه ذرع نباشد و اگر عصا یا مانند
آن در برابر بگذارد کافی است بلکه اگر خطی هم بکشد کافی است **چهارم** آنکه نماز
واجب بلکه سنت را در مسجد گذارد و بعضی گفته اند نماز سنتی در خانه افضل است
از مسجد و اقوی آن است که اگر از ریا ایمن باشد در مسجد افضل است و نماز کردن
زنان در خانه افضل است از مسجد زیرا که افضل امور از برای ایشان ستر
و عفاف است و از این جهت نماز ایشان در بیوت اندرونی افضل است از نماز
ایشان در بیوت بیرونی و در بیوت بیرونی افضل است از ایوان منزل و در
ایوان افضل است از صحن منزل و در صحن افضل است از بام منزل و افضل مساجد
مسجد الحرام است و یک نماز در آن برابر صد هزار نماز است و در بعضی روایات رسیده
که یک نماز در آن برابر هزار هزار نماز است و بعد از آن مسجد حضرت رسول ص و
یک نماز در آن برابر ده هزار نماز است و بعد از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی

ظاهر آنست که نزد پای مبارک هم کراهت نباشد اگرچه حایل هم نباشد و فاصله ده ذرع هم نباشد زحمه

و یک نماز

و یک نماز در آن برابر هزار نماز است و بعد از آن هر مسجد جامع و یک نماز در آن برابر صد نماز است
و بعد از آن مسجد قبیله که مسجد محله باشد و یک نماز در آن برابر بیست و پنج نماز است و
بعد از آن مسجد بازار و یک نماز در آن برابر دوازده نماز است **فصل سیم** در احکامی
که تعلق است بمساجد و این احکام در چند مسئله بیان میشود **اول** بدانکه بنا نمودن
مساجد و عمارت کردن آن از سنن موکده است و در آن ثواب عظیم و اجر جزیل است و سنت است
که مسجد بی سقف باشد و بنا بر این چون هر وقت برف و باران آید نماز کردن در آن خالی از
صعوبت نیست باید در وقت باران تاکد استحباب نماز در مساجد ساقط باشد همچنانکه
از بعضی اخبار رسیده و ظاهر آن است که استحباب بی سقف بودن هر مسجد مخصوص بلادی باشد
که احتیاج بآن نیست چون مکه و مدینه و در بلاد بارده که برف و باران بسیار است قدر مستحب
آن است که بعضی از مسجد بی سقف باشد و بعید نیست که کراهت سقف در صورتی است که
سقف از خشت و گل باشد اما هرگاه از چوب و نی و علف و امثال آن سقفی بسازند
که از اعراش گویند کراهتی در آن نخواهد بود همچنانکه از اخبار رسیده و مکروه است
که بنای مسجد بسیار بلند باشد و دیوار آن کنگره داشته باشد و مکروه است که
در مسجد محرابی ساخته شود که داخل مسجد باشد یعنی در قبله مسجد دو دیوار
علیحده متصل بدیوار قبله مسجد بسازند و بر بالای آنها سقفی بنا کنند که پیش نماز
داخل آن شود همچنانکه خلفای جور از خوف دشمنان خود میکردند و همچنین مکروه است
ساختن محرابی که داخل دیوار مسجد باشد یعنی در میان دیوار مسجد موضعی بسازند
که پیش نماز داخل آن شود و اگر محراب داخل دیوار مسجد باشد اما قدری نباشد که امام
تواند داخل آن شد بلکه اندکی از دیوار مسجد رسیده همچنانکه متعارف بسیاری از مساجد است
مانعی ندارد و مکروه است که مناره در میان مسجد باشد و از بام مسجد بلندتر باشد
بلکه سنت است که با دیوار مسجد باشد و ارتفاع آن بیش از بلندی پشت بام مسجد
نباشد و کشیدن صورتهای ذی روح چون حیوان و جن و ملک بر دیوار مسجد حرام است
کشیدن صورت بیجان چون درخت و نبات و امثال آن مکروه است و در نقاشی کردن

مراد آنست که مناره از بام مسجد بلندتر نباشد [illegible] ... [illegible] ۱۲ [illegible] منه

مسجد بطلا اخلاف است بعضی از حرام دانسته اند و بعضی مکروه و سابقا این مذکور شد
وسنت است که در نزدیک مسجد مطهره بیت ساخته شود که مردمان در آن بول و غایط کنند
دوم جایز نیست خراب کردن موضعی از مسجد مگر آنکه مشرف بر خراب شدن باشد
کر در این صورت خراب نمودن آن جایز است و در بعضی صورتها واجب باشد و بعد
از خراب نمودن ساختن آن سنت است و خراب نمودن موضعی از مسجد بجهت وسیع کردن
مسجد نیز جایز است لیکن بشرطی که ظن غالب بساختن آن بجهت منظور است باشد و جایز است
احداث در تازه و کشودن روزنه و شباک هرگاه اولی و اصلح باشد سیم مصالح
و آلات مسجد از چوب و سنگ و آجر و فرش و غیر ذلک اگر از برای مسجد ضرور باشد یا
نتواند شد که آن آلات بعینها صرف همان مسجد شود واجبست که چنان شود و جایز نیست
فروختن آن و نقل کردن آن بمسجد دیگر یا بموضعی دیگر بارتفاع حبس و اگر آن آلات از برای
مسجد بمصرف باشد و دانسته شود که در آن وقت و بعد از آن اصلا بکار آن مسجد
نمی آید نیز اگر آن مسجد محتاج بالیت دیگر باشد یا محتاج بمرمت باشد و نتواند شد که آن آلات
فروخته شود و قیمت او صرف مرمت مسجد شود یا الیتی که ضرور است گرفته شود باید
چنان شود و اگر بجهت خراب شدن آن مسجد بالکلیه و نا امیدی از عمارت آن بهیچ طریق
آن آلات صرف آن مسجد نتواند رسید در این صورت جایز است که صرف مسجدی دیگر شود
بلکه بعید نیست که تواند صرف در غیر مسجد از بقاع خیر نمود و همچنین است حکم آنچه متعلق
بمسجد باشد از موقوفات و منذورات و بنا بر قیاس است حکم غیر مسجد از مشاهد و مدارس
و کاروانسراها و رباطها و چاهها که وقفی باشد و آنچه متعلق بآنهاست از آلات و موقوفات
و منذورات چهارم جایز نیست که بعضی از مسجد کسی داخل راهی کند که معبر مردمان
است یا داخل ملکی خود کند و آنچه اگر چه آثار مسجد بالکلیه برطرف شده باشد و همچنین
زمین او بلکه مانده باشد و اگر کسی چنین کند واجبست بر او و بر هر یک از مسلمین که
مطلع شوند که آن را بحالت خود عود فرمایند پنجم جایز نیست که کسی نجاست را
داخل مسجد کند و اگر چه آن نجاست بمسجد سرایت نکند بنا بر اظهر یا ازاله نجاست را

از فعل آن حرمت [illegible] ممکن باید
که بعینه همان مسجد برسد
اگر مسجد خراب باشد [illegible]
عمارات آن بنا نشود [illegible]
بکار مسجد دیگر نشود باید
[illegible]
همان مسجد [illegible] کردن
از قبیل [illegible]
و پاکیزه کردن و غیر
انتها
احمد

ازاله

از جامه یا بدن خود در مسجد کند اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد ششم سنگ
ریزه که آن فرش مسجد باشد بیرون بردن آن از مسجد جایز نیست و اگر از خاک روبه باشد
بیرون بردن آن سنت است هفتم حرام است نشاندن درخت در مسجد و دفن
کردن میت در آن هشتم مکروه است در مسجد آواز بلند کردن بجهتی که از حد متعارف
زیاد باشد اگر چه بخواندن قرآن باشد و سخن دنیا گفتن و شعر خواندن مگر آنچه متضمن
حکمت و نصیحت باشد یا شاهد بر لغتی از کتاب و احادیث باشد یا در مدح پیغمبر و
ائمه باشد یا در مراثی حضرت امام حسین باشد و خواب کردن و خرید و فروش کردن
و شمشیر از غلاف بیرون آوردن و وضو از حدث بول و غایط ساختن و برهنه کردن
عورتین و در اینجا مراد از عورت قبل و دبر است تا ناف و زانو و تخصیص را تا زانو یا
زدن و آب دهن یا بلغم انداختن و شپش کشتن و اگر بلغم بیندازد یا شپش بکشد
کفاره اش دفن کردن آن بلغم و شپش است و کسب کردن خصوصا بتیز شمشیر و تعریف
کم شده یا سوال کم شده کردن و بانگشتان سنگ ریزه انداختن و از راه آمد و شد
کردن و مکتب داری نمودن و گذاشتن که اطفال و دیوانه کان داخل شوند و داخل شدن
کسی که از دهن وی بوی سیر و پیاز یا امثال آن آید و بعضی از فقها جاری ساختن و
احکام شرعیه را در مسجد از جمله مکروهات شمرده اند و ظاهر آن است که مکروه نباشد
همچنانکه از بعضی اخبار معلوم میشود و در حدیثی وارد شده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از تکلم کردن بعجمی در مساجد نهی نمود و چون مراد از عجمی غیر عربی است پس
باید تکلم کردن بزبان فارسی و ترکی و سایر لغتها که غیر عربی است مکروه باشد و این
خالی از اشکال نیست و حدیثی که در این باب رسیده خالی از اجمال نیست نهم سنت است
جاروب کردن مسجد خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن در آن
و خوشبو کردانیدن آن و سنت است که در وقت داخل شدن ملاحظه کفش خود کند
که نجس نباشد و پای راست را پیش گذارد و بگوید بسم الله و بالله والسلام علی رسول الله
صلی الله وملائکته علی محمد وال محمد والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته رب اغفر لی

ظاهر عدم کراهت [illegible] خواندن
سرودن است در مساجد
مگر مسجد الحرام و
مسجد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم
احمد

ظاهر آن است [illegible] مکروه است [illegible]
سرودن آن در مساجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دو نوبت وافتح لی ابواب فضلک در وقت بیرون امدن پای چپ را پیش کذارد و همین دعا را
بخواند و چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا اورد و مادامی که در مسجد است
رو بقبله بنشیند و سنت است که مؤمن اکثر اوقات بمسجد تردد کند و چون داخل
شود حمد خدا را بجا اورد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و اله فرستد و حاجت خود را
از خدا طلب کند دهم هرگاه بیع و کنایس که مساجد یهود و نصاری است خراب
شود اگر اهل ان حاضر باشند و بشرایط ذمه باقی باشد جایز نیست که الات ان را
مسلمانان بردارند و صرف مساجد خود کنند و همچنین جایز نیست که زمین انرا مسجد
کنند و اگر اهل ان متفرق شده باشند یا حاضر باشند اما بشرایط ذمه نباشد بلکه
حربی باشند جایز است که الات ان برداریند و صرف مساجد کنند و زمین انرا مسجد
کنند مطلب دوم در افعال و اذکار نماز و در ان یک مقدمه و یک مقصد و خاتمه
است مقدمه در بیان اذان و اقامت و احکامی که متعلق بان است و در این
مقدمه چند فصل است فصل اول در کیفیت اذان و اقامه بدانکه اذان و اقامه
اول افعال نماز است اما بنا بر مشهور هیچیک واجب نیست بلکه هر دو مستحب است
در نمازهای یومیه و نماز جمعه و نماز ادا و قضا و در نماز جماعت و نماز انفراد
خواه مصلی مرد باشد یا زن لیکن احوط ان است که اقامت در هیچ نماز ترک نشود
و در همه نمازها گفته شود و اذان در نماز جماعت و در نماز صبح و شام بلکه هرای
در نماز جهری نیز ترک نشود و گفته شود و کیفیت اذان بقول اشهر و اقوی ان است
که چهار نوبت الله اکبر بگوید پس دو نوبت اشهد ان لا اله الا الله بگوید پس دو نوبت
اشهد ان محمدا رسول الله بگوید پس دو نوبت حی علی الصلوة بگوید پس دو نوبت حی
علی الفلاح بگوید پس دو نوبت حی علی خیر العمل بگوید پس دو نوبت الله اکبر پس دو
نوبت لا اله الا الله بگوید و کیفیت اقامه بقول اشهر و اقوی نیز بان نحو است مگر انکه
دو تکبیر در اول و یک تهلیل در اخر ساقط است و دو نوبت قد قامت الصلوة
در اخر زیاد میشود و لازم است که ترتیب مذکور منظور شود بعمل اید و غیر اینها نکویند

چیزی دیگر از فصول اذان و اقامه نیست چون اشهد ان علیا ولی الله و چون محمد خیر البریه
یا خیر البشر و اگر کسی این را زیاد کند و اعتقاد مشروعیت ان داشته باشد یعنی چنان داند
که از فصول اذان و اقامه است اثم خواهد بود و مرتکب بدعت شده خواهد بود و اگر چه اذان
و اقامه اش صحیح خواهد بود و باین زیادتی باطل نخواهد شد و اگر اعتقاد مشروعیت
ان نداشته باشد و چنان داند که از فصول اذان نیست لیکن میداند که از احکام
ایمان است از راه تیمن و تبرک بگوید یا چون گفتن اشهد ان علیا ولی الله در میان عوام
شیعه شیوع تمام دارد و اگر کسی نگوید باعث گفتگوی ایشان میشود باین جهت
بگوید در این صورت در گفتن ان گناهی لازم نمی‌اید و در گفتن اذان و اقامه ثواب
عظیم است و در احادیث تاکید بسیار رسیده که باید ترک نشود و فضیلت و ثواب
بسیار برای گفتن اذان در اخبار وارد شده پس باید تا ممکن گفته شود فصل
دوم در احکامی که متعلق است باذان و اقامه و در ان چند مسئله است
مسئله اول اذان و اقامه همچنانکه مذکور شد مخصوص نمازهای پنجگانه و نماز
جمعه است و در سایر نمازهای واجب و در نمازهای سنت اذان و اقامت نیست
بلکه گفتن ان حرام است و مشهور در میان اصحاب ان است که در غیر نمازهای پنجگانه
و نماز جمعه از نمازهای واجبی و سنتی است که در وقت اراده شروع سه نوبت الصلوة
گفته شود و مخفی نماند که سه نوبت گفتن الصلوة همین از برای نماز عید رسیده
و حدیثی که دلالت بر گفتن ان کند در نمازهای واجب دیگر نرسیده لیکن چون اصحاب
گفته اند و غرض از ان اعلام مردم است متوجه شدن بنماز گویا گفتن ان راجح باشد
در نمازهای واجب غیر یومیه که بجماعت کرده شود و در لفظ الصلوة در دو مرتبه اول
هرگاه وقف نکند بهتر ان است که منصوب باشد و برفع هم جایز است دوم اذان
و اقامه گفتن از برای زنان مستحب است لیکن تاکیدی که در گفتن ان برای مردان
است از برای زنان نیست و باید اهسته بگوید و اگر بلند گوید باید بحدی باشد که صدای ایشان
مرد نامحرم نشنود سیم کسی که نمازهای یومیه را قضا کند و چند نماز از او فوت

شده باشد که خواهد در وقتی که مشغول شده همه را قضا کند یا نماز بسیاری
در ذمه او باشد و در هر وقت که مشغول شود چند نماز قضا کند مشهور آنست
که افضل آن است که از برای هر نمازی اذان و اقامه بگوید و اگر در وقتی که مشغول
شود از برای نماز اول اذان و اقامه بگوید و در باقی آن نمازها اکر در آن وقت می کند
اکتفا باقامت کند جز بست اما فضیلت آن کمتر است از طریق اول که از برای هر یک
اذان و اقامه بگوید و بعضی بر عکس گفته اند و تصریح نموده اند که طریق دوم افضل است
از طریق اول و این مجیب دلیل اظهر است بلکه چون چند نماز را پی در پی قضا
کرد در حکم جمع کردن میان دو فریضه است در اذان و در جمع کردن دو فریضه بعضی
از برای نماز دوم را بدعت دانسته اند چنانچه مذکور شد خواهد لهذا احوط طریق دوم است
که از برای نماز اول و اذان و اقامه بگوید و در باقی نمازها باقامت تنها اکتفا کند
و در این حکم فرقی نیست میان کسی که نمازهای خود را قضا کند و کسی که لحیر باشد و
نماز از برای میتی قضا کند مسئله چهارم در چند موضع است که اذان ساقط است
اول در بعض و این سقوط بر سبیل رخصت است پس میتواند اذان بگوید و گفتن
آن مستحب خواهد بود دوم در نماز دوم شخصی که دو فریضه را جمع کند و در میان
آنها تفریق نکند خواه آن شخص مسافر باشد یا حاضر و مراد از جمع بنا بر اصح آن است
که در میان دو نماز نافله نکند و با وجود این عرفا جمع صادق باشد یعنی در ما بین
دو نماز فاصله معتد به حاصل نشود بنحوی که در عرف تفریق صادق آید و بنا بر این
مراد از تفریق آن است که در ما بین آنها نافله کرده شود و بعضی گفته اند که مراد از جمع
آن است که هر دو در وقت فضیلت یکی از آنها بعمل آید مثل اینکه ظهر و عصر
هر دو در وقت فضیلت ظهر یا در وقت فضیلت عصر کرده شود و بنا بر این مراد از
تفریق آن است که هر یک در وقت فضیلت خود بعمل آید و بعضی گفته اند که در جمع
یعنی دوم اگر هر دو نماز در وقت فضیلت نماز اول کرده شود اذان از برای اول میگوید
و بعد اقامه میگوید و نماز اول را میکند و بعد از آن اقامه از برای نماز دوم می

گوید و اگر هر دو در وقت فضیلت دوم بعمل آید قبل از نماز اول اذان از برای نماز
دوم میگوید انگاه اقامه از برای نماز دوم میگوید و از الحاجی او رد و این تفصیل دلیلی
ندارد بلکه اصل جمع و تفریق یعنی دوم دلیلی ندارد زیرا که شبهه نیست که تفریق میان
دو نماز مستحب است و جمع جایز است و قدر مستحب از تفریق چنانکه قبل از این مذکور شد
آن است که در ما بین دو نماز نافله بعمل آید و تا خیر نماز دوم تا وقت فضیلت آن
مستحب نیست بلکه مستحب آن است که بعد از نافله نماز دوم بعمل آید با وجود اینکه
کردن هر دو در وقت فضیلت یک کدام اگر بی فاصله باشد بنحوی که عرفا جمع صادق آید
راجع است بجمع یعنی اول و اگر فاصله در میان آنها باشد بنحوی که عرفا جمع صادق نباشد
در این صورت جمع بعمل نیامده خواهد بود زیرا که تحقق معنی جمع بدون صدق عرفی
جمع را معنی ندارد پس معنی صحیح جمع آن است که اول مذکور شد لهذا چون جایز است
که مصلی در ما بین دو فریضه نافله نکند و فاصله بتعقیب و غیر آن بعمل نیاورد
و بعد از نماز اول متوجه نماز دوم شود لهذا چون چنین کند خواه مسافر باشد
و خواه حاضر در هر وقت که اتفاق افتد اذان نماز دوم از او ساقط است با این
معنی که گفتن آن مکروه است نه حرام پس اگر بگوید با وجود جمع کردن بمعنی مذکور حرام نخواهد
بود بلکه مکروه خواهد بود و بعضی احتمال حرمت داده اند و اقوی عدم حرمت است
و هر تقدیر اولی و احوط آن است که جمع کننده اذان نماز دوم را ترک کند سیم
از مواضع سقوط اذان نماز عصر است روز عرفه است در عرفات از برای حج کذا ره کان
و در سایر مواضع و بلاد از برای سایر مردمان و نماز خفتن است در مشعر الحرام از برای
اهل حج و ظاهر آن است که سقوط اذان در این موضع بجهت خصوصیت بقعه عرفات و
مشعر نیست بلکه بجهت جمع است پس این دو موضع نیز مندرج در مطلق جمع است و
فرق آن است که در این دو موضع جمع کردن مستحب است و در غیر این دو موضع جمع جایز است
نه مستحب پس سقوط اذان بجهت استحباب جمع است خواه در عرفات باشد یا غیر آن از مواضع
و بلاد پس اگر کسی ترک استحباب کند و جمع نکند اذان از او ساقط نخواهد بود و گفتن آن

زمره آن است که در این
دو نماز ... جمع بین
کنند و تفریق میان
دو نماز کنند اذان
از او ساقط نیست
ا ح م

مستحب خواهد بود و بهر صورت بعد از جمع گفتن اذان بنا بر مشهور مکروه است و
ترک اذان مستحب و جمعی گفته اند گفتن آن حرام است و ترک کردن آن واجب و اظهر مشهور است
لیکن احوط ترک است **چهارم** از مواضع سقوط اذان عصر روز جمعه است هرگاه ما بین
دو نماز جمع کند خواه نماز جمعه کند یا نه پس این موضع نیز داخل مطلق جمع است و اگر
جمع نکند اذان ساقط نمی‌شود بنا بر اظهر لیکن جمع کردن در جمعه مستحب است و با وجود
جمع گفتن اذان مکروه است نه حرام بنا بر اقوی و بعضی گفته اند اذان عصر جمعه مطلقا
ساقط است خواه جمع کند یا نه و خواه نماز جمعه کند یا نه و بعضی گفته اند از کسی که نماز
جمعه کند ساقط است و از غیر آن ساقط نیست و این جماعت بعضی گفتن را حرام
دانسته اند و بعضی مکروه و اقوی نیز همین است که اول مذکور شد **مسئله پنجم** در دو موضع
است که اذان و اقامه هر دو ساقط است **اول** هرگاه کسی حاضر شود در مسجدی
که نماز جماعت شده باشد و هنوز صفوف متفرق نشده باشد و خواهد نماز کند
یا انفراد یا بجماعت اذان و اقامه از او ساقط است و ظاهر آن است که در سقوط شرط
باشد که همه صفوف باقی باشد یا مقتدی باقی باشد که عرفا عدم تفرق صادق
آید و تفرق صادق نیاید پس باقی بودن یک نفر یا دو نفر کافی نیست و اگر چه
مشغول تعقیب باشند و بعضی باقی بودن بعض را و اگر چه یک نفر باشد کافی دانسته
و نیز در سقوط شرط است که صفوف باقی مشغول تعقیب فارغ شده باشند و
بجهت امری دیگر از یکدیگر متفرق نشده باشند کافی نیست و اقرب آن است که این
حکم مخصوص مسجد باشد پس اگر در موضعی دیگر نماز جماعت کرده شود و صفوف
متفرق نشده باشد که دیگری بآن موضع آید و خواهد نماز کند اذان و اقامه از او
ساقط نمی‌شود و ظاهر آن است که موافقت در نمازی که بجماعت شده و نماز آنکه
داخل شده و میخواهد بجا آورد لازم نباشد پس اگر نمازی که بجماعت شده نماز
عصر باشد و آنکه داخل شده خواهد نماز ظهر کند باز اذان و اقامه از او ساقط است
و همچنین موافقت آن دو نماز در اداء و قضا و در وقت لازم نیست پس اگر نماز

شده نماز دیگری ظهر باشد و آنکه داخل شده خواهد نماز مغرب و عشا قضا کند باز
اذان و اقامه از او ساقط است و ظاهر آن است که حکم مذکور مخصوص نباشد بکسی که
داخل مسجد شود در حالتی که بقاء صفوف باشد بلکه شامل است کسی را که در مسجد بوده
و داخل در جماعت نشده و در اثناء نماز جماعت یا بعد از تمام شدن آن و باقی بودن
صفوف خواهد نماز کند تا داخل جماعت شده و با امام نماز جماعت کرده و بعد
از تمام شدن جماعت و باقی بودن صفوف خواهد نماز قضا کند یا مثلا نماز ظهر
خود را با عصر امام دریافته باشد و خواهد نماز عصر را ادا کند و در حکم مذکور اتحاد
مکان بحسب عرف لازم است پس اگر در مسجدی جمیع نماز جماعت در صفه شده باشد
و آنکه داخل شده در صفه دیگر باشد خواهد نماز کند اذان و اقامه از او ساقط نمی‌شود و
مخفی نماند که سقوط اذان و اقامه در این موضع بر سبیل وجوب نیست که گفتن آن حرام باشد
بلکه گفتن آن مکروه است و نگفتن آن مستحب بنا بر اظهر **دوم** از مواضع سقوط اذان
و اقامه آن است که هر گاه مصلی خواهد امام جماعت باشد یا منفرد اذان و اقامه مؤذنی را
بشنود جایز است بآن اکتفا کند و دیگر اذان و اقامه نگوید خواه آن مؤذن بلند باشد
که اذان اعلامی گوید یا مؤذن مسجد باشد که اذان از برای جماعت گوید یا منفرد باشد که
اذان از برای خود گوید و بعضی اذان منفرد را کافی در سقوط اذان شنونده ندانسته
اند و اظهر کفایت است یعنی اگر اکتفا بشنیدن کند و دیگری خود اذان و اقامه نگوید نمازش
در حکم نمازی خواهد بود که با اذان و اقامت باشد و ثواب اذان و اقامه را در یافته خواهد بود
و اگر چه با وجود شنیدن مستحب است خود نیز بگوید پس اگر مؤذن اذان و اقامه هر دو را بگوید
اکتفا بهر دو کند و خود دیگر هیچ یک را نگوید و اگر یک کدام را بگوید باکتفا بآن میکند و دیگری را
خود میگوید بلکه اگر مؤذن هر دو را بگوید بیکی اکتفا کند و دیگری را خود بگوید و در هر صورت
اگر با وجود شنیدن باز اذان و اقامه بگوید مستحب خواهد بود مگر اینکه مؤذن نماز جماعت
باشد که با وجود اذان و اقامه گفتن او دیگری گفتن آن از برای شنونده مستحب نیست و ظاهر
در صورت اکتفا کردن باقامه تنها فرق نیست میان آنکه خود پیشتر اذان گفته باشد یا آنکه

[illegible]

اولی نگفته باشد و خواهد باقامه تنها اکتفا کند و اگر مؤذن بعضی فصول اذان
یا اقامه اخلال کند باید هر جا از درست بگوید تا ناقص نباشد و در اکتفا باقامه
کردن شرط آنست که بعد از شنیدن اقامه دیگر تکلم نکند که اگر تکلم کند باید خود اقامه
بگوید همچنانکه اگر خود هم اقامه بگوید باید که بعد از آن سخن نگوید مگر آنچه متعلق
بشروع بصفوف باشد در نماز جماعت **مسئله ششم** اگر کسی اذان و اقامه را ترک
کند و داخل نماز شود اگر عمدا ترک کرده باشد باید نماز را تمام کند و میتواند
نماز را بر هم زند از برای آنکه اذان و اقامه بگوید و اگر سهوا ترک کرده باشد
تا داخل رکوع رکعت اول نشده است سنت است که نماز را قطع کند و اذان و اقامه
بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر داخل رکوع رکعت اول شده باشد باید نماز را تمام
کند و قطع کردن آن جایز نیست و در این تفصیل بعضی مخالفت کرده اند لیکن اشهر و
اقوی همینست که مذکور شد و ظاهر آنست که این حکم مخصوص باشد بصورتیکه اذان
و اقامه هر دو را نگفته باشد یا اقامه را نگفته باشد و اگر چه اذان گفته باشد اما
هرگاه اقامه گفته باشد و همین اذان را ترک کرده باشد نمیتواند نماز را قطع کرد
بلکه باید اتمام کند و بعضی گفته اند در این صورت هم قطع جایز است **مسئله هفتم**
اگر کسی مسافر باشد یا عذری داشته باشد که مقتضی تعجیل باشد میتواند هر یکی
از فصول اذان و اقامه را یکنوبت بگوید یعنی یکنوبت گفتن تمام او با اذان و اقامه
خواهد بود و ثواب آن رسیده خواهد بود **مسئله هشتم** اعتباری باذان و اقامه
کافر و مخالف مذهب اثنا عشری و امثال ایشان نیست و همچنین اعتبار باذان
و اقامه دیوانه و طفل غیر ممیز نیست پس شنیدن اذان و اقامه ایشان کافی در
سقوط نیست و اگر آن برای نماز جماعت بگویند در حکم آنست که اصلا اذان و اقامه
گفته نشده باشد و اگر آن برای اعلام بوقت بگویند اثری بر آن مترتب نمیشود و اذان
طفل ممیز مجزی نیست یعنی شنیدن آن از برای سقوط مجزی نیست و اگر آن برای نماز جماعت
بگوید صحیح است و بآن اکتفا میتوان کرد و اگر آن برای اعلام بگوید مشروع است

بشرطیکه شنونده کان آن جمله ها مومنین باشند که اگر جمله ها مومنین نباشند از جمله ها مومنین نباشند باذان برای ایشان مستحب است الرحیم سنتوانند تدارک نمود همچنانکه در مسئله سابقه اشاره بآن شده

دیگر

وسنت عمل می باید و اگر چه مجرد اذان او حجت شرعی است برای داخل شدن وقت نیست و
تقلید کردن او در دخول وقت جایز نیست و اذان زن از برای زنان و از برای مرد ها
که محرم باشد جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود و همه فواید مذکوره
بر آن مترتب میشود اما اذان زن از برای مردان نامحرم جایز نیست و صحیح فایده بر آن
مترتب نمیشود مگر زنی که بسیار پیر باشد که در شنیدن آواز او تصور خط و خوش
آیند نباشد که شنیدن آواز او برای نامحرم جایز است **مسئله نهم** هرگاه کسی اذان
و اقامه بگوید به نیت آنکه با تنهائی نماز کند و بعد اراده نماز جماعت کند یعنی بعد از آنکه اذان
و اقامه جمعی حاضر بشوند و خواهند با او اقتدا کنند بنا بر اقوی و اشهر سنت است که
اذان و اقامه را اعاده کند **مسئله دهم** جایز نیست پیش از دخول وقت اذان گفتن مگر
اذان اعلامیه در صبح که گفتن آن پیش از طلوع صبح صادق تجویز شده بجهت اینکه پیش
از دخول وقت مردمان از خواب بیدار شوند و هر که جنب است غسل کند و هر که خواهد
روزه دارد از اکل و جماع باز ایستد که در اول وقت عذری از برای نماز و روزه
نباشد اما سنت است که بعد از دخول صبح نیز یکی دیگر اذان گفته شود **مسئله یازدهم** هرکه اذان
بشنود سنت است از برای او که آن را حکایت کند یعنی آنچه مؤذن میگوید او در پیش خود
بگوید بشرطیکه در نماز نباشد و اگر در نماز باشد حکایت کردن آن مستحب نیست لیکن
اگر حکایت کند نماز او باطل نمیشود مگر آنکه بجای حیعلات بگوید و اذانی که حکایت
آن سنت است اذانی است که مشروع باشد پس حکایت اذان کافر و دیوانه و طفل غیر ممیز
و زنی که صدای او را نامحرم بشنود سنت نیست و سنت است که در وقت شنیدن شهادتین
از مؤذن بگوید انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اکتفی بها عمن ابی
و جحد و اعین بها من اقر و شهد و نیز سنت است که چون اذان صبح را بشنود بگوید اللهم
انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان
تتوب علی انک انت التواب الرحیم **مسئله دوازدهم** چون مؤذن قد قامت الصلوة بگوید تکلم
کردن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و اقوی کراهت است لیکن کراهت آن در غائب

شدن است و تکلم کردنی که متعلق بر است کردن صفوف باشد و مکروه نیست و کسی
که بعد از اقامه سخن گوید سنت است که اقامه را سر گیرد **سیزدهم** هرگاه کسی در اثنا
اذان یا اقامه خواب رود یا او را بیهوشی عارض شود بعد از بیدار شدن و بهوش
امدن سنت است که از سر گیرد و جایز است که از انجا که قطع شده بنا بکند و ادو
با تمام رساند بشرطی که خواب و بیهوشی این قدر طول نکشیده باشد که موالات بر طرف
شده باشد و اگر این قدر طول کشیده باشد بنا گذاشتن ظاهر ابی صورت است و
باید از سر گیرد و همچنین است حکم اگر در اثناء اذان و اقامه حدثی از او سر زند و اگر
در اثناء نماز حدثی از او صادر شود واجب است که بعد از طهارت نماز را اعاده
کند و احتیاج باعاده اقامه نیست مگر اینکه تکلم کرده باشد **چهاردهم** هرگاه جمعی
در یک موضع خواهند نماز کنند پس اگر خواهند هر یک نماز خود را بانفراد کند جایز است
که هر یک اذان و اقامه بگویند خواه بیکمرتبه و خواه بترتیب یعنی بعد از فارغ شدن
یکی دیگری بگوید و جایز است که همه بشنیدن اذان یک کدام اکتفا کنند و اگر خواهند
نماز جماعت کنند ظاهر ان است که اجتماع همه یا چند نفر از ایشان بر اذان گفتن
مکروه باشد خواه بیک دفعه بگویند یا بر سبیل ترتیب بگویند و خواه ترتیب باین
نحو باشد که بعد از فارغ شدن یکی از جمیع فصول اذان دیگری شروع کند یا بر سبیل
تراسل باشد یعنی بعضی از فصول اذان را یکی بگوید و بعضی را دیگری و بعضی اجتماع
جمعی بر اذان مکروه ندانسته اند بر طریقی که باشد و اظهر کراهت است **فصل سیم**
در مستحبات اذان و اقامه و ان چند امر است **اول** انکه اذان در اول وقت بگوید
دوم انکه اذان را بلند بگوید **سیم** انکه مؤذن در وقت اذان و اقامه رو بقبله
باشد **چهارم** انکه با طهارت باشد **پنجم** انکه ایستاده باشد **ششم** انکه در اثناء
اذان و اقامه سخن نگوید **هفتم** انکه اذان را اهسته و اقامه را بسرعت بگوید **هشتم**
انکه بر اخر هر فصلی وقف کند یعنی در اخر هر فصلی اندک سکوت نماید **نهم** انکه
در وقت بردن نام حضرت پیغمبر مؤذن و هر که نام ان حضرت را بشنود صلوات

رجب ... انست که ... قد قامت الصلوة نگفتن ... تکلم ... جامع ... فرموده اند احمد

استحباب استقبال و طهارت و ایستادن در اقامه مؤکد تر است احمد

فرستد و بعضی بر هر که نام ان حضرت را بشنود فرستادن صلوات را واجب میدانند
خواه در اذان و خواه در غیر ان و این قول خالی از قوت نیست **دهم** انکه در اذان
اظهار کند الف و ها را در لفظ الله و ها را در لفظ الله و اله و اشهد بلکه هر الف و های
که در فصول اذان است اظهار کند بلکه حرکت هر همزه و های را که در اذان اظهار کند
و ظاهر ان است که این حکم شامل اقامه نیز باشد و اگرچه در اخبار کلام اصحاب تخصیص
باذان داده شده **یازدهم** انکه در وقت اذان دو انگشت خود را در دو گوش خود کند
دوازدهم انکه در میان اذان و اقامه فاصله دهد بدو رکعت نماز یا بر نشستن یا گفتن
سبحان الله والحمد لله یا بیک سجده یا بیک تکلم کردن و در حدیثی ضعیف کراهت تکلم
در ما بین اذان و اقامه رسیده لیکن در حدیثی موثق استحباب ان رسیده و این اقوی است
همچنانکه مشهور است و بعضی استحباب سکته یا خطوه یعنی گام گذاشتن نیز گفته اند
لیکن سکته مخصوص ما بین اذان و اقامه نماز مغرب است همچنانکه در بعضی اخبار
رسیده و اما گام گذاشتن دلیلی ندارد مگر اینکه در حدیثی ضعیف استحباب ان از برای
کسیکه منفرد نماز کند وارد شده و بعضی گفته اند افضل در اذان و اقامه نماز مغرب
ان است که در ما بین انها سکته یا خطوه فاصله واقع شود و بعضی گفته اند باید همین
سکته فاصله واقع شود بر نشستن و سایر امور مذکوره و این خلاف مدلول اخبار است
و حق ان است که فاصله بر نشستن و غیر ان از امور مذکوره جایز است و اگرچه سکته
نیز جایز است **سیزدهم** انکه اگر فاصله بسجده یا نشستن کند در اثناء ان بعضی
از ادعیه ماثوره بخواند اللهم اجعل قلبي بارا و رزقي دارا واجعل لي عند رسولك صلى الله عليه واله قرارا و مستقرا و مؤذن باید که اذان اعلامی میگوید سنت است
که عادل باشد و عارف باوقات نماز باشد و خوش اواز باشد و عارف بمسائل اذان
باشد و در وقت اذان گفتن بر جای بلند بایستد **فصل چهارم** در مکروهات اذان
و اقامه و ان چند امر است **اول** حرف زدن در اثناء اذان و اقامه **دوم** سکوت طویل
در اثناء اذان و اقامه **سیم** در حال اذان و اقامه نگاه کردن بجانب راست و چپ

ستحب است انکه ... اذان و اقامه ... سجده ... یا ... بسم الله وبالله ... استغفر الله ... اللهم صل على محمد وال محمد واجعلني ... وجيها في الدنيا والاخرة ومن المقربين

۱۱۱ ... الشهادت ...

در وقت سوار بودن یا در راه رفتن و اذان و اقامه گفتن **پنجم** ترجیع
همچنانکه مذهب سنیان است حرام تشریع شود باینکه تکبیرات اول اذان را زیاده
از چهار نوبت و هر یک از شهادتین را زیاده از دو نوبت بگوید یا تشریع شود باینکه
بعضی از فصول اذان را زیادتر از قدر معتبر بگوید یا تشریع شود باینکه بعضی از
فصول اذان را یکنوبت آهسته بگوید و یکنوبت بلند بگوید بدون اینکه از قدر معتبر زیاد
کند و کراهت در صورتیست که تقیه نباشد یا غرض اعلام بعضی از نماز کنندگان
نباشد پس اگر در وقت تقیه باشد یا غرض از تکریر بعضی از فصول زیادتر از قدر
معتبر اعلام نمودن بعضی از مردمان باشد بحاضر شدن نماز کراهت ندارد و همچنین
کراهت در صورتیست که اعتقاد مشروعیت آن نداشته باشد و اگر چنان داند
که این عمل مشروع است فعل حرام کرده خواهد بود **ششم** تثویب که عبارتست
از گفتن الصلوة خیر من النوم همچنانکه مذهب سنیان است و کراهت در صورتی
است که اعتقاد مشروعیت آن نداشته باشد و حالت تقیه هم نباشد پس گفتن
آن با اعتقاد مشروعیت حرام است و در حالت تقیه جایز بلکه مستحب است **مقصد**
در بیان واجبات نماز که حقیقت نماز عبارت از آنست بدانکه در نماز هشت
امر واجب است که بعضی از آن رکن است و ترک آن عمداً و سهواً باعث بطلان نماز
و بعضی غیر رکن اند که زیادتی و ترک آن عمداً باعث بطلان نماز است نه سهواً
بتفصیلی که مذکور خواهد شد و این هشت امر اصول واجبات نماز است و هر یک مشتمل
بر واجبات و مستحبات چند است چنانکه مذکور خواهد شد و این هشت امر عبارت
است از قیام یعنی ایستادن و نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد
و تسلیم و این هشت امر را با آنچه متعلق بآن است از شرایط و احکام بیان میکنیم لهذا
میگوییم اول واجبات نماز قیام است که ایستادن باشد و بیان آنچه متعلق بآن است
در دو فصل مذکور میشود **فصل اول** در احکامی که متعلق بآن است و در آن چند مسئله
فصل اول بدانکه بنابر تحقیق قیام تابع فعل است که در وقت قیام کرده میشود پس قیام

درنیت

در نیت و تکبیرة الاحرام رکن است که اگر عمداً یا سهواً ترک شود نماز او باطل میشود
و قیام در قرائت حمد و سوره واجب غیر رکن است که اگر عمداً ترک شود نماز باطل میشود
و اگر سهواً ترک شود نماز باطل نمیشود پس اگر کسی قرائت مجموع حمد و سوره یا قرائت
بعضی را فراموش کند نماز او صحیح است با وجود آنکه بعضی از قیام ترک شده و ترک
بعضی مستلزم ترک مجموع بوصف مجموعیت است و قیام قبل از رکوع که متصل برکوع است
رکن است پس اگر کسی نشسته رکوع کند نماز او باطل است و اگر چه از روی سهو و فراموشی
باشد و قیام بعد از رکوع واجب غیر رکن است زیرا که اگر کسی بعد از رکوع سهواً
بسجده رود بدون آنکه سر راست کند نماز او صحیح است و قیام در حالت توجه و استغفار
و قنوت و تکبیر رکوع مستحب است **مسئله دوم** در قیام در حالت قدرت چند امر واجب
است **اول** راست ایستادن پس اگر بی ضرورتی پشت را خم کند و یا بیند نماز
او باطل است هر چند بحد رکوع نرسد **دویم** استقلال بمعنی ایستادن و تکیه بر
چیزی نکردن پس اگر تکیه بر چیزی کند بنحوی که اگر آن چیز برداشته شود بیفتد نماز
او باطل است **سیم** بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یک پا ایستد نماز او
باطل است **چهارم** استقرار یعنی ساکن شدن و حرکت بسیار نکردن بنحوی که عرفاً او را
ساکن نگویند پس اگر در وقتیکه باد تند وزد نماز کند و باد او را بسیار جنباند
بنحویکه از استقرار و سکون خارج باشد و قدرت داشته باشد که جای دیگر نماز کند
آن نماز باطل است **پنجم** آنکه قدمها را بسیار از یکدیگر دور نکند بنحوی که از ایستادن
متعارف بیرون رود **مسئله سیم** اگر کسی عاجز از قیام باشد بچیزی مانند دیوار یا عصا
تکیه میکند و نماز میکند و اگر در همه احوال عاجز نباشد بلکه در بعضی احوال عاجز
باشد و در بعضی احوال قدرت بر ایستادن داشته باشد پس اگر قدرت بر آنقدر داشته باشد
که اقل واجب را بدون تکیه بعمل آورد واجبست که چنان کند و مستحبات را ترک کند
و اگر اقل جمیع واجبات نشود الا بدون تکیه بعمل آورد بلکه بعضی از واجبات را تواند بعمل آورد
همان قدر را بدون تکیه بعمل آورد و باقی را بنحو ممکن بعمل آورد و اگر از مطلق ایستادن

عاجز باشد نشسته نماز میکند و حد عجزی که مقتضی جواز نشستن است آن است که
اصلا قدرت بر ایستادن نداشته باشد و دانستن آن مستند است بعلم آن شخص
بحال خود یا بقول طبیب حاذق و از اسباب عجز آن است که ایستادن مظنه تلف
باشد یا باعث مشقت بسیار باشد یا سبب زیادتی مرض یا طول آن شود یا در
موضعی باید نماز کند که سقف آن کوتاه باشد بنحوی که ایستاده منحنی نتواند نماز
کرد و بعضی گفته اند حد عجز از قیام آن است که قدرت بر راه رفتن بقدر زمان نماز
نداشته باشد و این ضعیف است زیرا که گاه است قدرت بر راه رفتن ندارد
و قدرت بر ایستادن دارد و کسی که تواند ایستاده قرائت کند اما قادر بر رکوع و سجود
نباشد باید ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را باشاره بجا آورد و کسی که نشسته نماز
کند اگر تواند که بعد از قرائت حمد و سوره برخیزد و برکوع رود باید چنان کند و ظاهر
آن است که طمانینه یعنی درنگ کردن در این برخاستن واجب نیست بلکه مجرد
برخاستن میتواند برکوع رود و اگر بر این هم قدرت نداشته باشد نشسته رکوع
میکند و کیفیت رکوع نشسته آن است که بقدری منحنی شود که پیشانی او محاذی
موضع سجود او شود و کافی است که بقدری منحنی شود که روی او محاذی پیش زانوهای
او باشد و بعضی گفته اند که کیفیت آن باین طریق است که بقدری منحنی شود
که نسبت انحنا او بحال راست نشستن او چون نسبت انحنا ایستاده باشد
در حال رکوع براست ایستادن او و این طریق نزدیک بطریق اول است و هرگاه
کسی نشسته نماز واجبی یا نماز سنتی بکند مستحب است که در حال قرائت مربع بنشیند
و در حال رکوع دو زانو بنشیند و در ما بین سجدتین و وقت تشهد متورک بنشیند
و مراد از تربع همچنانکه جمعی از فقها گفته اند آن است که رانها و ساقها را نصب کند یعنی
بکه اعتماد بر قدمها یا پاشنه ها بر مقعد و این نزدیکترین انواع نشستن است
بر ایستاده و جمعی از ارباب لغت چون صاحب قاموس وغیره گفته اند که مراد از تربع
خلاف اینهاست و در تفسیر اقعا چند طریق نقل شده است اول انچه مشهور

میان

میان فقهاست و آن این است که باطن انگشتان پا را بر زمین گذارد و الیتین یعنی مقعد را بند
بر پاشنه پاها گذارد دویم آنچه اهل لغت گفته اند و آن این است که الیتین را بر زمین چسبا
و رانها و ساقها را نصب کند و دستها را بر زمین گذارد همچنانکه طریق نشستن سگ است
و فرق میان اقعا باین معنی و میان تربع بمعنی اول آن است که در تربع بمعنی اول اعتماد
بر قدمهاست بدون دست گذاشتن بر زمین و در اقعا باین معنی اعتماد بر مقعد است
یا دست گذاشتن بر زمین سیم معنی دویم است بدون دست گذاشتن بر زمین
و این را بعضی از اهل لغت نقل کرده اند چهارم آن است که از کلام بعضی ظاهر میشود
و آن این است که باطن قدمها را بر زمین گذارد و رانها و ساقها را بلند کند تا نزدیک
دو زانو و الیتین را از زمین مرتفع سازد که بر زمین نباشد بنحوی که ماموم مسبوق در تجافی
بعمل می آورد و فرق این از معنی دوم آن است که در معنی دوم مقعد بر زمین است و
در اینجا نیست و این معنی نزدیک بمعنی تربع بمعنی اول است و گویا در این معنی دست گذاشتن
بر زمین معتبر باشد و بنا بر این فرق آن از تربع بمعنی اول ظاهر میشود و مخفی نماند
که بر هر یک از تفسیر اول و دوم بعضی اخبار دلالت میکند و ظاهر آن است که اقعا
که در حال تشهد و ما بین السجدتین مکروه است همچنانکه بعد از این مذکور میشود شامل
هر دو قسم باشد و بنا بر این خلاف اقعا که تربع بمعنی دوم است محقق نخواهد شد یا بگه
زانوها بر زمین باشد و الیتین بر پاشنه پاها نباشد و این معنی نیست مگر طریق
نشستن که معروف بدو زانو نشستن است لهذا معنی دوم مر تربع را جامع است بدو زانو و ظاهر آن معنی
تربع این معنی است و طریق اول اگرچه بعضی فقها نقل کرده اند اما دلیلی از اخبار
و کلام اهل لغت ندارد پس اگر در حال قرائت دو زانو بنشیند ظاهر این است از طریق اول
در تربع اما تورک در بین السجدتین که مستحب است آن است که بر طرف چپ بنشیند و هر دو پا را
از زیر خود بیرون کند و پشت پای چپ را بر زمین گذارد و پشت پای راست را بر شکم
پای چپ گذارد حد دوم اگر کسی عاجز باشد که نشسته هم نماز کند بر پهلوی راست بخوابد
بطریقی که خوابانیدن میت در قبر و نماز میکند و اگر از خوابیدن بر پهلوی راست عاجز باشد

بر پهلوی چپ بخوابد چنانکه روی او رو بقبله باشد و نماز میکند و در هر
دو صورت رکوع و سجود را بایما و اشاره بجا می آورد و اگر از مطلق پهلو خوابیدن عاجز
باشد بر پشت بخوابد چنانکه باطن پاهای او بجانب قبله باشد همچنانکه محتضر را
میخوابانند و از برای رکوع و سجود ایما و اشاره میکند و در حالات مذکوره که از برای رکوع
و سجود اشاره میکند باید بسر اشاره کند و باید فرو بردن سر از برای سجود بیشتر باشد
از فرو بردن آن از برای رکوع و مستحب است که در وقت اشاره از برای سجود هرگاه ممکن باشد
پیشانی خود را بر چیزی گذارد که سجود بران صحیح است و بعضی این را واجب دانسته اند و چون
اشاره از برای سجود در صورتی است که نتواند پیشانی خود را برساند بچیزی که از زمین
مرتفع باشد چون پشتی و لحاف و اگر این ممکن باشد باید بر روی آن چیزی که سجود
بران صحیح است بگذارد و بران سجده کند و اگر کسی از ایما کردن بسر عاجز باشد باید ایما
بچشمها بکند باین طریق که بجای قیام چشمها را بگشاید و بجای رکوع چشمها را برهم
گذارد و بجای سر برداشتن چشمها را بگشاید و بجای سجود چشمها را برهم گذارد و بجای
سر برداشتن از سجود چشمها را بگشاید و باید چشم برهم گذاشتن از برای سجود بیشتر
باشد از چشم برهم گذاشتن از برای رکوع تا فرق میان رکوع و سجود بهم رسد و اگر
کسی ایستاده نماز کند در اثنای نماز از ایستادن عاجز شود بنشیند و نماز را تمام میکند
و نماز را از سر نمیگیرد و اگر کسی که از عجز نشسته نماز کند در اثنای نماز قدرت بر ایستادن
بهم رساند باید برخیزد و نماز را تمام کند و همچنین است حکم در میان نشستن و بپهلو
خوابیدن و بپشت خوابیدن و اگر کسی از خوابیدن بر پشت هم عاجز باشد و نتواند برو
بخوابد باید رو بقبله بخوابد و نماز کند و باید رکوع و سجود را باشاره بعمل آورد چنانکه
مذکور شد **فصل دوم** در مستحبات قیام و آن چند امر است **اول** آنکه بخضوع
و خشوع باشد چنانکه بنده ذلیل در خدمت آقای خود می ایستد **دوم** آنکه در حال
ایستادن نظر او بموضع سجود باشد **سیم** آنکه در وقت دست بر هر دو ران گذارد
چنانکه محاذی زانوها باشد **چهارم** آنکه قدمها را از یکدیگر دور کند بقدر سه انگشت

تا یک وجب

تا یک وجب **پنجم** آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آنکه یکی پیش باشد و دیگری پس
ششم آنکه انگشتان هر دو پا را بجانب قبله بدارد چنانکه هیچیک از انگشتها از قبله
منحرف نباشد **هفتم** آنکه انگشتان دستها را بیکدیگر ضم کند **هشتم** آنکه پاها را
بر زمین ثابت بدارد و پاها را پیش و پس نگذارد و اعتماد بر هر دو پا کند بر سبیل تساوی
و سنگینی بدن خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ بیندازد **نهم** آنکه زن
دستهای خود را بر پستان خود گذارد چنانکه پستانها بر سینه او ضم شوند و پاها را با یکدیگر
جفت سازد و از هم دور نکند و مکروه است دست بر کمر زدن بطریق متکبران و مشهور
میان اصحاب آنست که تکفیر حرام است و باعث بطلان نماز است و آن عبارتست
از گذاشتن باطن دست راست بر ظاهر دست چپ همچنانکه طریقه مجوس و سنیان است
و بعضی از فقها گفته اند که مکروه است مگر اینکه اعتقاد بشرعیت و رجحان آن داشته
باشد که در این صورت حرام است باعث بطلان نماز است و حق آنست که تکفیر
مطلقا حرام است اما باعث بطلان نماز نیست **دویم** از واجبات نماز نیت است
و نیت رکنی است که ترک آن عمدا و سهوا باعث بطلان نماز است و بدانکه در نیت هر یک
از نمازها لازم است که تعیین آن نماز بشود که کدام نماز است یعنی نماز ظهر است یا عصر
یا مغرب یا عشا و همچنین لازم است که قصد قربت بشود یعنی قصد کند که این نماز را از برای
رضای خدا و اطاعت امر او میکنم و در لازم بودن این دو امر یعنی تعیین نماز و قصد
قربت خلافی در میان علما نیست و اکثر گفته اند که تعیین وجوب یا ندب و اداء
یا قضا نیز لازم است و این احوط است و اگرچه در دلیل آن تاملی است و از آنچه مذکور شد
ظاهر شد که در نماز ظهر مثلا باید نیت چنین کند که نماز ظهر میکنم ادا از جهت آنکه
واجب است قربة الی الله و لازم نیست که نیت را بزبان جاری سازد بلکه گذرانیدن
امور مذکوره در دل کافیست و باید معنی قربت را بفهمد و بداند که مراد از آن این است
که این نماز از برای نزدیک شدن بخدا و خشنودی او و اطاعت امر او است و غیر از این معنی
دیگر در نماز نیست و باید واقع هم مطابق این قصد باشد یعنی غرض دیگر بسوای قربت غرضی

[illegible]

واطاعت او در نماز کردن نباشد پس اگر در واقع قصد ریا داشته باشد یا نماز
کردن او از جهت خوف از مردمان باشد نماز او باطل است و در نیت قصد قصر یا
اتمام لازم نیست پس اگر مسافر نیت نماز ظهر یا عصر کند و تعیین عدد رکعات
نکند نماز او صحیح است بلی اگر در یکی از چهار موضع باشد که مسافر در آنجا مخیر است
میان قصر و اتمام باید بلکه کدام از قصر یا اتمام را در نیت تعیین کند و همچنین اگر
نماز ظهر مثلا از او فوت شده باشد و نداند که آن نماز از او در حضر فوت شده یا در سفر
و خواهد آن قضا کند باید دو نماز کند یکی دو رکعتی که در نیت آن قصد قصر کند
و دیگری چهار رکعتی که در نیت آن قصد اتمام کند و در نمازهای نافله باید قصد
آن نافله که میکند بکند مثل آنکه قصد کند که نماز استسقا میکنم یا نماز نافله ظهر
میکنم یا نماز روز عید غدیر میکنم و همچنین باید نیت مقارن تکبیرة الاحرام باشد
یعنی آخر نیت متصل با اول تکبیرة الاحرام باشد و واجبست که تا آخر نماز بر حکم نیت
باقی باشد پس اگر در اثنای نماز نیت قطع نماز کند بر سبیل جزم یا نیت ریا کند نماز
او باطل میشود و اگر در اثنای نماز قصد فعل منافی نماز کند در حال بر سبیل جزم
اما آن منافی را بعمل نیاورد مثل اینکه قصد کند بر سبیل جزم که تکلم کند یا از قبله
منحرف شود یا اخراج ریح یا بول یا غایط کند یا انزال منی کند مشهور آنست که اگر
آن منافی واقع نشود نماز او باطل نمیشود و ظاهر بطلان است همچنانکه جمعی تصریح
نموده اند و اگر بر سبیل جزم قصد کند که بعد از این نماز را قطع کند و از آن بیرون
رود همچنانکه در رکعت اول بر سبیل جزم قصد کند که در رکعت دوم از نماز
بیرون رود یا قصد کند بر سبیل جزم که بعد از این منافی را بعمل آورد باز مشهور
عدم بطلان نماز است و اظهر بطلان است و اگر در اثنای نماز مردد شود که در حال
نماز را بهم زند یا تمام کند یا آنچه منافی نماز است بعمل آورد یا بعمل نیاورد باز حکم
بخصوص که مذکور شد و همچنین است حکم اگر در ابتدای نماز یعنی در حین نیت یا در اثنای
نماز قصد داشته باشد که اگر فلان امر ممکن حادث شود نماز را قطع کند مثل اینکه

[illegible]

قصد

قصد داشته که اگر نجاستی بر او داخل شود نماز را قطع کند یا اگر او را اقتضای حدث
بول یا ریح شود آنرا بعمل آورد و در این صورت حکم به بطلان خالی از اشکال نیست خصوصا
هرگاه وقوع آن امر غالب نباشد و نادر باشد و هرچند بر شکی نیست که اگر این قصد
از راه ضرورت باشد باعث بطلان نماز نیست مثل اینکه قصد او این باشد که فلان
دشمن او که در صدد اذیت اوست اگر در اثنای نماز پیدا شود نماز را قطع کند و فرار
کند و فلان شخص که قرض دار اوست و در صدد ندادن است اگر در اثنای نماز او را ببیند
نماز را قطع و طلب حق خود را از وی بکند یا قصد او این باشد که اگر او را اقتضای ریح یا بول
یا غایط که حبس آن باعث ضرر جسمانی او باشد بشود آنرا بعمل آورد و چونکه این قصد
از راه اضطرار و ضرورت شکی نیست که اگر آن امر ممکن واقع نشود و آن فعل منافی بعمل نیاید
و نماز را تمام کند نماز او صحیح است و اگر کسی در بعض از اجزاء واجبه از نماز معین را
که نیت کرده قصد غیر آن نماز کند نماز او باطل است مثل اینکه رکوع بقصد تعظیم شخصی
یا قصد برداشتن چیزی کند یا بقرائت قصد اعلام شخصی کند یا فعلی که واجب است
قصد سنت کند یا در بعضی از افعال نماز ادا قصد قضا کند یا بالعکس یا در بعضی افعال
نماز ظهر قصد نماز عصر کند و بالعکس و بطلان نماز در این صورتها در وقتیست
که آن فعلی که بآن قصد غیر آن نماز باشد اگر عرفا فعل کثیر باشد باعث بطلان نمازست
و الا فلا بلی اگر به فعلی قصد ریا کند بنا بر اظهر باعث بطلان نماز است و اگر چه آن
فعل مستحب باشد و محققین علما اند که در چند موضع است که جایز است عدول کردن از
نیت بر نیت دیگر یعنی میتوان از نمازی بنمازی دیگر نقل نیت نمود **اول** عدول
کردن از نمازی که ادا باشد بنماز واجبی دیگر که ادا باشد و این در این صورتیست که کسی
مشغول نماز متاخر شود و در اثنای نماز بخاطرش آید که نماز مقدم را نکرده مثل اینکه
مشغول نماز عصر یا عشا شود و در اثنا متذکر شود که نماز ظهر یا شام را نکرده که در این
صورت همچنانکه سابقا مذکور شد جایز است که عدول کند از نماز لاحق بنماز سابق
یعنی عدول بکند و بداند که این نماز سابق است بشرطی که از موضع عدول نگذشته باشد

یعنی عدد رکعات نماز لاحق بجا آورده بیشتر از عدد رکعات نماز سابق بوده باشد
پس اگر بعد از رکوع رکعت چهارم نماز خفتن بخاطرش آید که نماز مغرب را نکرده بود نمی تواند
عدول نمود **دوم** عدول کردن از نماز واجب قضا بنماز واجب دیگر که قضا
باشد و این در صورتیست که مشغول قضا کردن نمازی شود و در اثنا از نماز
بخاطرش آید که نماز مقدم بر آن بر او فوت شده و باید قضا بشود که در این صورت
نیز جایز است که در دل بگذراند که این نماز سابق است بشرط مذکور **سیم**
عدول کردن از نماز واجب ادائی بنماز واجب قضا و این در صورتیست
که مشغول نماز حاضره شود و در اثناء نماز بخاطرش آید که فلان نماز از او فوت شده
که در این صورت جایز است که عدول از حاضره بنماز فوتی کند که از او فوت شده بشرط
مذکور و عکس آن یعنی عدول از نماز واجب قضا به نماز حاضره جایز نیست مگر اینکه
وقت حاضره تنگ شود بنوعی که اگر عدول نکند نماز حاضره فوت شود **چهارم** عدول
کردن از نماز نافله بنماز نافله دیگر و این در صورتیست که مشغول نماز نافله
شود و در اثنا متذکر شود که نافله که سابق بر آن است نکرده است خواه هر دو
ادا باشند یا هر دو قضا باشند یا آنچه مشغول شده ادا باشد و آنچه را فراموش نموده
قضا باشد مثل اینکه مشغول نافله عصر شود و در اثنا بخاطرش آید که نافله ظهر را
نکرده که در این صورت جایز است عدول از نافله عصر بقضا نافله ظهر کند و
همچنین اگر نافله موقته مثل نافله ظهر یا عصر یا مغرب را فراموش کند و مشغول نافله
غیر موقته بشود و در ضیق وقت نافله موقته بخاطرش آید که آنرا نکرده است جایز است
که عدول از غیر موقته بموقته کند **پنجم** عدول کردن از نماز فریضه بنماز نافله
و این در دو صورت است یکی آنکه شخصی مشغول نماز فریضه شود و قبل از آنکه آن
دو رکعت بجا آورد نماز جماعت منعقد شود و او ترسد که اگر فریضه را اتمام کند
یک رکعت یا بیشتر از نماز جماعت را ادراک نکند و آنرا فوت شود در این صورت
جایز است که آن نماز را عدول بنافله کند و دو رکعت را اتمام کند و خود را بنماز

و جواز عدول [illegible] صورت [illegible]

جماعت رساند و دیگری آنکه در نماز جمعه سوره جمعه را فراموش کند و سوره
دیگر را بخواند که در این صورت نیز جایز است که از نماز جمعه عدول بنافله کند و آنرا
تمام کند و نماز جمعه را از سر گیرد و بعضی گفته اند که کسیکه اذان و اقامه را فراموش کند
و داخل نماز شود و پیش از تمام کردن دو رکعت بخاطرش آید که اذان و اقامه را نگفته
است جایز است که عدول بنافله کند و بعد نماز فریضه را از سر گیرد زیرا که در اینجا
قطع کردن نماز جایز است پس عدول کردن بنافله بطریق اولی جایز خواهد بود و این بعید
و عدول کردن از نافله بفریضه جایز نیست و مشهور آن است که جواز عدول مخصوص
اثناء نماز است و بعد از تمام شدن نماز نیست عدول از آن نماز که تمام شده بنماز
دیگر که مقدم است بر آن صورتی ندارد و بعضی اخبار دلالت میکند بر اینکه اگر
کسی نماز ظهر را فراموش کند و نماز عصر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن از آن
متذکر شود که نماز ظهر را نکرده جایز است که نیت کند که آن نمازی که کرده نماز
ظهر است و بکند بعد دیگر نماز عصر را بکند و بعضی از متاخرین باین اخبار عمل کرده اند
و خالی از اشکال نیست **ششم** عدول کردن از قصر باتمام و این در صورتی است
که مسافر به نیت قصر داخل نماز شود و در اثنا نماز قصد اقامه کند که در این صورت
از قصر عدول باتمام میکند **هفتم** عدول کردن از اتمام بقصر و این در صورتی
است که به نیت اقامه داخل نماز شود و در اثنا نماز رجوع بتقصیر کند که در این صورت
جایز است عدول از اتمام بقصر کند بشرطی که از محل نقل نگذشته باشد یعنی داخل
رکوع رکعت سیم نشده باشد **هشتم** عدول کردن از ایتمام بانفراد یعنی نقل
نیت از نماز جماعت بنماز انفراد و این در صورتیست که کسی اقتدا به پیشنمازی
کرده باشد و در میان نماز او را عذری بهم رسد مثل آنکه درد دلی عارض شود
یا او را بول بگیرد یا امری داشته باشد که ترسد وقت او بگذرد و پیشنماز نماز را
طول دهد جایز است که عدول از نماز جماعت بنماز انفراد کند یعنی در دل بگذراند
که این نماز انفرادی است و خود نماز را تمام کند و از پی کار خود برود و عدول کردن

حق عدم جواز عدول است از جمعه که گفتن اذان و اقامه [illegible]

از انفراد بنماز جماعت مطلقا جایز نیست **نهم** عدول کردن از انفراد با امامت
و این در صورتی است که کسی ماموم باشد یعنی اقتدا بامامی کرده باشد و در اثنا
نماز پیش امام عذری عارض شود که نتواند نماز کرد مثل اینکه رعاف یعنی او خون شود
و انکس را نایب خود کند و او را پیش بدارد که امامت مردم را بکند که در این صورت
جایز است که ان شخص عدول نیت از ماموميت بامامت کند **دهم** عدول کردن
از اقتدا بر پیش نمازی باقتدا کردن به پیش نمازی دیگر و این در وقتی است که زید
مثلا اقتدا بعمرو پیشنماز کرده باشد و عمرو را عذری بهم رسد که نتواند امامت نمود
و خالد را نایب خود کند و او را مقدم بدارد که مردم با و اقتدا کنند در این صورت جایز است
که زید و سایر ماموميين از اقتدا کردن بعمرو عدول کنند باقتدا نمودن بخالد یعنی
در دل بگذرانند که اقتدا میکنم بخالد **سیم** از واجبات نماز تکبیرة الاحرام است
که عبارت است از گفتن الله اکبر بعد از نیت و ان رکن است که بترک ان عمدا و سهوا
نماز باطل میشود و همچنین زیاده ان عمدا و سهوا باعث بطلان نماز است پس اگر
کسی یک تکبیر الاحرام بگوید و داخل نماز شود اگر نوبت دیگر تکبیر احرام بگوید نماز او باطل
میشود پس اگر نوبت سیم تکبیر احرام بگوید باز نماز منعقد میشود و صحیح خواهد بود
بشرطی که تکبیر سیم مقارن نیت شود یعنی پیش از ان نیت کند و بلا فاصله تکبیر بگوید
و در تکبیرة الاحرام اموری چند واجب است و اموری چند مستحب است اما واجبات ان
چند امر است **اول** انکه بلفظ عربی صحیح انکه از شارع رسیده است بگوید یعنی
بگوید الله اکبر پس اگر معنی ان را بفارسی یا بلغت دیگر غیر عربی بگوید نماز او باطل است
و واجب است که ترتیب را رعایت کند یعنی لفظ الله را بر اکبر مقدم دارد و اعراب انرا
درست بگوید پس اگر لفظ اکبر را مقدم بر لفظ الله دارد یا چیزی از اعراب را غلط
بگوید نمازش باطل است **دوم** انکه هر یک از حروف الله اکبر را از مخرج خود
بیرون اورد بطریق عرب در تلفظ قراءه **سیم** انکه همزه الله و همزه اکبر را قطع نماید
پس اگر همزه الله را باخر نیت وصل نماید یا همزه اکبر را بهاء الله وصل نماید نماز

باطل است **چهارم** انکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیابد بسکوت و
بلفظی دیگر مثل اینکه بگوید الله تعالی اکبر و اگر فاصله بهم رسد نماز باطل است **پنجم**
انکه تکبیر احرام مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان ان و نیت واقع شود
مثل اینکه اندک سکوتی یا لفظی در میان اخر نیت و اول تکبیر احرام واقع شود مثل انکه
بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نمازش باطل است **ششم** انکه حرفی از حروف ان را ترک
نکند و حرفی بان زیاد نکند و بجهة حسن تغییر ندهد پس اگر همزه الله را مد دهد
بنحوی که بصورت استفهام شود نماز او باطل است **هفتم** انکه الف لفظ الله که میان لام
و هاست ظاهر کند و زیاده از حد معتاد او را مد ندهد پس اگر الف را هیچ ظاهر نکند بنحوی که
ساقط شود یا از حد عادی مد دهد که از وضع لفظ بیرون رود نمازش باطل است
هشتم انکه تکبیر احرام را در حال ایستادن بگوید پس اگر با وجود قدرت بر
ایستادن از نشسته بگوید یا در حینی بگوید که شروع بر برخاستن کرده باشد
نمازش باطل است و همچنین اگر ماموم از در حین برکوع رفتن بگوید نماز او باطل است
نهم انکه تکبیر را چنان بگوید که خود بشنود و اگر کر باشد یا صدای بلند
کردن باد و صداهای جسبان باشد باید بنحوی بگوید که اگر کر نمیبود و باد یا صدا
نمیبود میشنید و اگر بنحوی اهسته بگوید که با وجود عدم مانع خود نشنود نمازش
باطل است **دهم** انکه اگر کنگ باشد بنحوی بگوید که قدرت بران داشته باشد
و اگر بالکلیة از گفتن عاجز باشد بدل بقصد و بانگشت اشارت کند و زبان را
حرکت دهد و کسی که عجمی باشد و نتواند درست تکلم بتکبیر احرام کند واجب است
که انرا یاد گیرد و مادامی که وقت نماز وسعت دارد مشغول نماز نشود بلکه متوجه
یاد گرفتن ان شود و اگر وقت تنگ شود و هنوز انرا یاد نگرفته باشد باید ترجمه انرا
بلغتی که میتواند گفت بگوید پس اگر فارسی زبان باشد بعد از نیت میگوید خدا بزرگ
تر است و اما مستحبات تکبیر احرام چند امر است **یازدهم** برداشتن دستها در وقت
تکبیر احرام و سنت انست بعضی دست برداشتن را در تکبیر احرام بلکه در جمیع تکبیرات نماز

واجب دانسته است و اظهر استحباب است و مستحب است که بلند کردن دستها تا مقدار
باشد که برابر رو و گوشها برسند و از رو و گوش تجاوز نکند بلکه بهتر
آن است که سرهای انگشتان در برابر گوشها باشد که پشت دستها در برابر رو
باشد و ابتدای آنها در برابر نحر یعنی گردن باشد دوم آنکه ابتدای دست برداشتن
مقارن ابتدای تکبیر گفتن باشد و انتهای دست برداشتن مقارن انتهای تکبیر
گفتن باشد که فرود آوردن دستها بعد از تمام شدن تکبیر باشد سیم آنکه
کفهای دست در وقت برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان هم
چسبیده باشد مگر انگشت بزرگ که آن را ابهام گویند که می باید از انگشتان دیگر
دور باشد پنجم آنکه الف ما بین ها و لام را در لفظ الله بیشتر از قدر
طبیعی ندهد و اگر بیشتر بدهد مادامی که بآن حد نرسد که لفظ را از وضع خود
بیرون برد باعث بطلان نماز نیست و اگر بآن حد برسد باعث بطلان است
ششم آنکه آخر تکبیر را ساکن کند و اعراب آن را ظاهر نکند هفتم آنکه پیش
نماز
از بلند بگوید و ماموم آهسته و منفرد مخیر است میانه بلند و آهسته گفتن
هشتم آنکه در وقت تکبیر احرام گفتن مستشعر عظمت و جبروت الهی شود
و ماسوای او را حقیر و نیست شمارد نهم آنکه با تکبیر احرام شش تکبیر دیگر که سنت است
بعمل آورد که مجموع هفت تکبیر شود و دعاهایی که وارد شده بخواند باین طریق
که اول سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک
انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد از آن دو تکبیر
بگوید و این دعا بخواند لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی
من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک
رب البیت و بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر
السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من

در اینکه باید انگشت ابهام از سایر انگشتان دور باشد تامل است بلکه در بعضی اخبار تصریح شده است که باید ابهام با سایر ضم بشود و این اولی است

المسلمین و شیخ شهید گفته است که بعد از تکبیر ششم سنت است این دعا بخواند
یا محسن قد اتاک المسیئ و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیئ و انت المحسن و انا
المسیئ فبحق محمد و آل محمد تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و مشهور آن است که محل این دعا
در وقت برخاستن بنماز است پیش از هفت تکبیر و این نظر بحدیثی که در این باب وارد
شده است اظهر است و اگر چه خواندن آن بنحوی که شهید گفته خوب است و مصلی
مخیر است که هر یک از هفت تکبیر را که خواهد از تکبیر واجب یعنی تکبیر احرام قرار دهد
و مشهور آن است که افضل آن است که تکبیر آخر را تکبیر احرام قرار دهد و نظر باحادیث
افضل آن است که تکبیر اول را تکبیر احرام قرار دهد و جایز است هفت تکبیر را پی در پی
بگوید و دعاهایی که در ما بین آنها مذکور شد نخواند و میتواند اکتفا به پنج تکبیر یا سه تکبیر کند و در
هر صورت سنت بعمل آمده خواهد بود و اگر چه فضیلت هفت تکبیر با ادعیه بیشتر است
و بهر صورت وقت خواندن دعای توجه یعنی وجهت وجهی بعد از تکبیر احرام است
و اگر چه تکبیر اول را تکبیر احرام قرار دهد و بعضی گفته اند که وقت آن بعد از تکبیر احرام است
خواه در اول واقع شود یا وسط یا آخر و این قول بی دلیل است و ظاهر آن است که استحباب
شش تکبیر که اضافه بتکبیر احرام میشود شامل جمیع نمازها است چه از نمازهای واجب
و چه از نمازهای سنت و بعضی استحباب را مخصوص بنمازهای واجبی داده اند و بعضی تخصیص
ببعضی مواضع داده اند و ظاهر آن است که استحباب شامل جمیع نمازها باشد چنانکه مذکور
شد لیکن استحباب در هفت موضع شده است چنانکه در فقه الرضا مذکور است و آن
هفت موضع عبارت است از اول هر فریضه و اول رکعت از هر دو رکعت نمازهای
اول شب و اول رکعت از هر دو رکعت نافله ظهر و اول رکعت از دو رکعت نماز
احرام و اول رکعت از دو رکعت نماز وتیره و اول رکعت از هر دو رکعت نوافل مغرب
و از این هفت موضع در چهار موضع اول استحباب شده است چنانکه در روایتی وارد
که در کتاب فلاح السائل روایت شده مذکور است چهارم از واجبات نماز قرائت
حمد و سوره است و قرائت واجب است اما رکن نیست لهذا ترک و زیادتی آن عمدا علما

باطل میکند و سهواً باطل نمیکند و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئلهٔ اول
واجب است قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه و در نمازهای
سنتی واجب است [جایز] اکتفا کردن بحمد تنها و خواندن سوره لازم نیست و همچنین در نمازهای
واجبه در وقت ضرورت مثل ترس و بیماری و تنگی وقت میتوان اکتفا بفاتحه نمود مسئلهٔ
دوم واجب است مقدم داشتن حمد بر سوره پس اگر سهواً سوره را بر حمد مقدم دارد واجب
است که نوبت دیگر بعد از حمد یعنی همان حمدی که خوانده سوره را بخواند ما دامی که برکوع
نرفته باشد و اگر وقتی متذکر شود که برکوع رفته باشد نمازش صحیح است و ترتیب
از او ساقط است و اگر عمداً سوره را مقدم دارد نمازش باطل است و اعاده لازم است
و بعضی گفته‌اند که حکم عمد هم مانند حکم سهو است و این مشکل است مسئلهٔ سیم واجب است
که در اول حمد و سوره بسم الله الرحمن الرحیم بگوید که جزء حمد و سوره است و اگر عمداً ترک کند
نماز او باطل است مسئلهٔ چهارم واجب است که کلمات حمد و سوره را درست بگوید و
الفاظ را تغییر بعمد و اخلال بجزئی از حروف نکند حتی تشدید پس اگر الرحمن و الذی را
مشدد نخوانند نماز باطل است و رعایت اعراب از رفع و نصب و جر و جزم واجب است
و اگر چیزی از اعراب را تغییر دهد عمداً نمازش باطل است خواه از تغییر آن معنی بتغییر
متغیر شود مثل اینکه تاء انعمت را بکاف و تاء ایاک را مکسور بخوانند یا از تغییر آن معنی
متغیر نشود مثل اینکه هاء الله را مضموم بخوانند و ظاهر آن است که مراد از اعرابی که صحیح است
و رعایت آن واجب است در اینجا اعرابی است که موافق عربیت باشد بلکه باید بنحوی
باشد که مثل آن متواتر است در قرآن و موافق یکی از قرائت مشهوره است و لازم
نیست که از اول تا آخر یک قرائت بخوانند بلکه اگر بعضی را بقراءت عاصم و حمزه
و بعضی را بقراءت دیگران بخوانند جایز است و قدر واجب از قرائت آن است که حرفها را
از مخرج معتبر اخراج کند و مد متصل را بجا آورد چون مد ولا الضالین در حمد و
الملائکة در انا انزلنا و اگر اخلال بآن کند نمازش باطل است و صفات و سایر ضوابط
و محسنات که در فن قرائت ذکر کرده‌اند از اظهار و اخفا و جهر و همس و استعلا و اطباق و غنه

و مدهای

و مدهای متصل و امثال اینها مراعات اینها لازم نیست لیکن اولی است بشرطی که اشتغال
بآن موجب وسواس و مانع از حضور قلب نشود و بعضی مراعات ادغام صغیر چون هل لك
و بل لهم و من ربك را واجب دانسته‌اند و این ثابت نیست و سنت است که حروف
حرف ظاهر کند و دندانها را تأنی بعمل آورد و در مواضع وقف وقف را بجا آورد
و اولی آن است که در حال وقف نفس را قطع کند و در غیر وقف نفس را قطع نکند
پس بهما امکن وقف بحرکت و وصل بسکون نکند و ظاهر آن است که در مثل یا ایاك
و ربنا ربه العظیم مرهاه از اشباع و عدم اشباع جایز باشد پس حکم بعدم جواز اول
همچنانکه عقیده بعضی از قراء معاصرین است یا بعدم جواز دوم همچنانکه اعتقاد بعضی دیگر
است اصلی ندارد و حاصل کلام آن است که از قرائت قدر واجب بعد از تصحیح الفاظ
و اعراب اخراج حروف از مخارج و اداء مد متصل است و غیر این از صفات و غیر آن که
در علم قرائت مقرر است از اخفا و ادغام و غنه و همس و اماله و اشباع کسره کاف مالك
و اشباع دال العبید و وقف تام و حسن از جمله مستحبات است نه واجبات و در فاتحه چهار
وقف تام است اول وقف بر آخر بسمله دوم بر یوم الدین سیم بر نستعین چهارم بر ولا
الضالین و ده وقف حسن است اول بر بسم الله دوم بر الرحمن سیم بر الحمد لله چهارم بر رب
العالمین پنجم بر الرحمن ششم بر الرحیم هفتم بر ایاك نعبد هشتم بر المستقیم نهم بر انعمت علیهم
دهم بر غیر المغضوب علیهم مسئلهٔ پنجم واجب است مراعات ترتیب در میان آیات و کلمات
بنحوی که منقول و متواتر است و هرگاه مخالفت ترتیب کند مثل اینکه بعد از خواندن الحمد
تا الرحمن الرحیم مالك یوم الدین را بعد از ایاك نعبد و ایاك نستعین بگوید یا ابتدا
نصف آخر حمد را بخواند و بعد از آن نصف اول را بخواند پس اگر این مخالفت از روی سهو
باشد و متذکر شدن او بعد از رکوع باشد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر
متذکر شدن او پیش از رکوع باشد باید بنا بر مراعات ترتیب گذارد یعنی بعد از خواندن
مالك یوم الدین و نصف اول فاتحه دوباره بگوید ایاك نعبد و ایاك نستعین و نصف آخر
فاتحه را بخواند و اگر مخالفت ترتیب بجهت عمد بوده باشد که بنا گذاشتن ممکن نباشد

مثل اینکه اول بگوید الرحمن الرحیم و بعد بگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین و بعد بگوید
غیر المغضوب علیهم در این صورت اگر پیش از رکوع متذکر شود واجب است که همه حمد را اعاده
کند و اگر مخالفت ترتیب از راه عمد باشد نماز باطل است و اعاده ان لازم است
و بعضی گفته اند که اگر بنا گذاشتن بر مراعات ترتیب ممکن باشد همچنانکه در شق اول
در صورت فراموشی بنا میگذارد و ترتیب را بعمل می اورد و اعاده نماز لازم نیست و
این مشکل است **مسئله ششم** موالات در میان کلمات و ایات واجب است یعنی باید
در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل و خواه که بکلمه که غیر
قران و دعا باشد اما فاصله بجمله از قران و دعا جایز است بشرطی که انتظام قرائت بر طرف
نشود پس دعا کردن مباح و رد سلام و حمد در نزد عطسه و طلب کردن رحمت در نزد
ایه رحمت و استعاذه از عذاب در نزد ایه عذاب و تسمیت عاطس یعنی گفتن یرحمک
الله بکسی که عطسه کند و صلوات بر پیغمبر فرستادن هرگاه نام او را بشنود ضرر
ندارد **مسئله هفتم** واجب است که با وجود قدرت فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی
نوشته بخواند با وجود انکه تواند از بر بخواند نمازش باطل است و بعضی این را تجویز
کرده اند و مبطل ندانسته اند و خالی از اشکال نیست **مسئله هشتم** کسیکه کنگ
باشد باید بقدر مقدور سعی کند که انچه تواند گفت بگوید و اگر بالکلیه از تکلم عاجز
باشد باید بدل بقصد کند و زبان را حرکت دهد بر هیئت انکه این حرکت بدل از قرائت
است و کسیکه الثغ باشد یعنی بعوض بعضی از حروف بعضی دیگر از حروف بگوید مثل
اینکه بعوض را غین یا لام بگوید و بعوض سین ثا بگوید و کسیکه در زبانش لکنت
باشد که بعضی حروف را بعد از ترددی بسیار اخراج کند چون تمتام که در تا تردید میکند
تا ان را اخراج کند و چون فافا که در فا تردید میکند تا ان را تلفظ کند و مانند کسیکه
که در قاف یا غیر ان تردید میکند تا از ایجور(؟) ادا باید بقدر مقدور سعی در اصلاح
زبان خود بکند و با وجود امید اصلاح در سعت وقت نماز نکند و اگر از اصلاح
عاجز باشد انچه قدرت بران دارد بجا اورد **مسئله نهم** کسیکه جاهل بفاتحه است

و نتواند که از بر بنهج صحیح بخواند واجب است که غایت سعی و جهد کند در یاد
گرفتن ان و اگر قصوری و نقصان او بجهت(؟) باشد که با وجود سعی تمام عاجز از یاد گرفتن
باشد یا وقت نماز تنگ شود و صورت یاد نگرفته باشد اگر اقتدا کردن او
به پیشنماز عادلی ممکن باشد باید اقتدا کند و اگر اقتدا کردن ممکن نباشد و قدری
از فاتحه را درست داند باید همان قدر را بخواند و ظاهر این است که در این صورت
لازم نیست که بعوض انچه را نمیداند چیزی از قران یا ذکر که میداند بخواند و اگر چه
خواندن بتفصیلی که مذکور خواهد شد احوط است و در صورتیکه عوض را بخواند
باید مراعات ترتیب بکند یعنی اگر اول فاتحه را داند عوض را در اخر بخواند و اگر اخر
را داند عوض را در اول بخواند و اگر وسط را داند قدری از عوض را در اول بخواند
و قدری را در اخر و اگر هیچ چیز از فاتحه را درست نداند لازم است که بعوض ان چیزی را
از قران را که بخواند و بعضی گفته اند که انچه را بخواند در قدر مساوی فاتحه باشد
بلکه اندکی زیاده و کم مانعی ندارد و لیکن مساوی بودن سنت است و با وجود امکان
انچه بخواند باید بترتیبی باشد که وارد شده و اگر از قدری که میداند و بعوض فاتحه
بخواند چند ایه مرتب و پی در پی نباشد بلکه متفرق باشد در این صورت مانعی
ندارد که از این سبیل تفرق بدون ترتیب بخواند و اگر هیچ از قران نداند بعوض فاتحه
تهلیل و تسبیح و تکبیر بگوید و احوط ان است که اگر تسبیحات اربع یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر را داند از ان مقدم دارد و اولی این است که این اذکار را
بقدری بخواند که در حروف مساوی فاتحه باشد و اگر هیچ ذکری نداند پس اگر ترجمه ذکر را
بغیر عربی یا بزبانی دیگر داند ان را بخواند که از ان هم نداند باید بقدر فاتحه خواندن از روی
نماز بایستد انگاه رکوع و سجود و سایر اعمال را بعمل اورد و انچه مذکور شد حکم ندانستن
فاتحه است اما حکم ندانستن سوره ان است که اگر هیچ سوره را تمام نداند پس اگر بعضی
از یک سوره را داند همان را بخواند و کافی است و اگر هیچ ایه از هیچ سوره نداند اکتفا
بخواندن فاتحه میکند و بعوض او درود ذکر تسبیحات اربع یا غیر ان از اذکار لازم نیست

زیرا که دانستی که در حالت ضرورت وجوب سوره ساقط است و مخفی نیست که غالب
مردمان در این اقتصار حمد و سوره و سایر اذکار واجبه نماز را درست نمی‌دانند
و با وجود قدرت بر تصحیح آن سعی در یاد گرفتن آن نمی‌کنند و این معنی باعث بطلان
نماز ایشان است بلکه باعث بطلان حج ایشان نیز هست زیرا که دو رکعت نماز
طواف از ارکان حج است و همین که درست نباشد حج هم فاسد است پس بر اهل ایمان
لازم است که در این باب سعی کنند و حمد و سوره و سایر اذکار واجبه نماز را درست
نمایند که تارک الصلوة نباشند مسئله دهم واجب است بر مردان که نماز صبح
و دو رکعت اول شام و دو رکعت اول نماز خفتن را بلند بخوانند و باقی را آهسته
بخوانند و اگر با وجود علم مسئله کوتاهی کنند و در موضعی که باید بلند بخوانند آهسته
بخوانند یا بالعکس نماز ایشان باطل است اما جاهل مسئله در این موضع معذور است
یعنی کسی که نداند که در نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن بلند می‌باید خواند و در باقی
آهسته خواند واجب است هرگاه مخالفت کند ضرر ندارد و نمازش صحیح است
و همچنین است حکم کسی که فراموش کرده باشد پس اگر در اثنای قرائت مطلع شود بر
مخالفت جهر یا اخفات از سر گرفتن قرائت بر او لازم نیست بلکه همین باید در باقی
مانده لازم است از جهر یا اخفات عمل آورد و بر زنان جهر یعنی بلند خواندن
در موضع جهر یعنی نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن لازم نیست لیکن اگر
بلند بخوانند در جایی که صدای ایشان را نامحرم نشنود جایز است و اگر صدای
ایشان را نامحرم بشنود نماز باطل است و ظاهر آن است که اخفات در موضع اخفات
بر زنان واجب باشد و قول بعدم وجوب ضعیف است و حکم نماز قضا در جهر و اخفا
حکم اداء است و جهر و اخفات به نحوی که مذکور شد مخصوص حمد و سوره است و در
سایر اذکار نماز از ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم منفرد مخیر است میان جهر و
اخفات در همه نمازها و در بعضی صور زنها در مواضع جهر و مواضع اخفات نیست و
از برای ماموم مستحب است اخفات مطلقا و از برای امام مستحب است جهر و سنت است

که امام

که امام در موضع جهر قرائت و سایر اذکار و در موضع اخفات غیر قرائت از اذکار را بمأموم
بشنواند مادامی که شنوانیدن موقوف بر جهر مفرط نباشد و در مواضع اخفات جهر به
بسم الله در حمد و سوره مستحب است بنا بر اشهر و اقوی خواه در دو رکعت اول باشد
یا در دو رکعت آخر و خواه مصلی امام باشد یا منفرد و در رکعت اول هر نمازی پیش
از شروع در قرائت سنت است که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و مستحب است که آن را آهسته بگوید نه بلند اگر چه
نمازهای جهریه باشد و سنت است که جمیع نوافل شب را بلند بخوانند و جمیع نوافل روز را
آهسته بخوانند و سنت است جهر در قرائت نماز جمعه و در قرائت دو رکعت اول از
نماز ظهر در روز جمعه خواه بجماعت بشود و خواه با انفراد و شناختن جهر و اخفات محول
بعرف است یعنی آنچه را که عرف جهر گوید جهر است و آنچه را اخفات گوید اخفات است
و بعضی گفته‌اند که اقل مرتبه جهر آن است که کسی که در نزدیک مصلی باشد و سمع او صحیح
باشد آن را بشنود و اخفات آن است که مصلی خود بشنود مسئله یازدهم در رکعت سیم
نماز مغرب و رکعت سیم و چهارم نمازهای چهار رکعتی مصلی مخیر است میان خواندن حمد
و خواندن تسبیحات و اگر چه در دو رکعت اول خواندن حمد را فراموش کرده باشد و بنا بر اقوی
خواندن تسبیحات افضل است خواه منفرد باشد و خواه امام و خواه امام احتمال دهد که
در این دو رکعت ماموم مسبوق بآن ملحق شود یا نه و ماموم البته تسبیحات بخواند و حمد نخواند
بنا بر اظهر و احوط و در مقدار تسبیحات خلاف است بعضی گفته‌اند که سه نوبت باید گفت سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر که مجموع دوازده تسبیح شود و بعضی اکتفا به نه تسبیح
کرده‌اند بانداختن تکبیر در دو نوبت اول و بعضی اکتفا به ده تسبیح کرده‌اند بانداختن تکبیر
در هر سه نوبت و بعضی اکتفا بچهار تسبیح کرده‌اند که یک مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و بعضی اکتفا به سه تسبیح کرده‌اند بانداختن تهلیل و اقرب آن است
که قدر واجب چهار تسبیح است که یک نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر و زاید بر این آنچه مذکور شد مستحب است و افضل جمیع دوازده مرتبه است یا پانزده

اقوی آن است که قدر واجب سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است که مجموع سه تسبیح باشد و بقیه آنچه زیاده بشود بر سبیل استحباب

نمودن استغفر الله و اخفات واجب است که تسبیحات را آهسته بگویند
و قول بجواز بلند خواندن ضعیف است و احوط بلکه اظهر آن است که در تسبیحات
ترتیب را مراعات کند یعنی اول سبحان الله بگوید و بعد از آن الحمد لله و بعد از آن لا اله
الا الله و بعد از آن الله اکبر و بعضی ترتیب را لازم ندانسته اند و گفتن بسمله با تسبیحات
لازم است و نه سنت لیکن گفتن آن باعث بطلان نیست و اگر شک در عدد
تسبیحات کند و نداند که چه قدر گفته بنا بر کمتر میگذارد و اگر سهوا زیاد از قدر
واجب و مستحب بگوید ضرر ندارد و ظاهر کلام فقها آن است که زیاده اند و اند و تسبیح
و لیکن استغفار مستحب نیست و ابن ابی عقیل تصریح کرده است که مستحب است که سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را هفت مرتبه یا پنج مرتبه بگوید و دلیل آن
معلوم نیست و جایز است که در یک رکعت حمد بخوانند و در رکعت دیگر تسبیحات
بخوانند و هرگاه شروع در خواندن یک کدام از حمد یا تسبیحات کند جایز نیست که عدول
بدیگری کند خواه آن دیگر در نزد او افضل باشد یا نه و خواه شروع او بخواندن آن جزء را
اختیار نموده بقصد بوده یا نه و اگر قصد کرده که یک کدام را بخواند و زبان او بدیگری
سبقت کرده در این صورت میتواند عدول با آنکه قصد کرده بکند و میتواند آن دیگری را
هم که بر زبان جاری شده بخواند لیکن در این وقت احوط آن است که آن را از سر بگیرد
مسئله دوازدهم واجب است که در وقت گفتن بسم الله تعیین سوره را بکند پس اگر
در وقت بسم الله قصد سوره معینه را نکند و بدون تعیین سوره را بخواند صحیح نیست
است مگر آنکه عادت او چنان باشد که همیشه بعد از حمد در همه نمازها یا در بعضی
از نمازها در هر دو رکعت یا یک رکعت سوره مخصوصه را بخواند که در این صورت قصد آن
سوره در بسم الله لازم نیست و همچنین است حکم اگر نذر و مانند آن خواندن سوره
معینه در بعضی از نمازها یا همه نمازها بر خود لازم ساخته باشد و بدون عادت و نذر
اگر کسی از راه فراموشی در بسم الله قصد سوره معینه را نکند یا قصد سوره کند و غیر آن را
بخواند اگر پیش از رکوع متذکر شود باید برگردد و در بسم الله سوره را تعیین کند و

قرائت

و بخواند و اگر چه سوره را که شروع کرده سوره قل هو الله یا سوره قل یا ایها الکافرون
باشد و اگر بعد از رکوع متذکر شود برنمیگردد بلکه نماز را اتمام میکند و نمازش
صحیح است و بعضی گفته اند که اگر در اول نماز یا در اثنای نماز قبل از قرائت فاتحه قصد
سوره معینه داشته باشد دیگر احتیاج بتعیین آن در وقت بسم الله نیست و اگر
تعیین را در وقت گفتن بسم الله فراموش کند ضرر ندارد و خالی از رجحانی نیست
بشرط آنکه با وجود خواندن آن بعد از قصد اول در وقت گفتن بسم الله یا پیش از آن قصد
سوره دیگر را نکند که اگر قصد سوره دیگر کند باید آن دیگر را بخواند و خواندن سوره اول
که ابتدا قصد کرده بود صورت ندارد و اگر کسی در وقت خواندن سوره شک کند که آیا
در بسم الله قصد آن کرده یا نه ظاهر آن است که مادام که برکوع یا قنوت نرفته باید
برگردد و بعضی گفته اند احتیاج برگشتن نیست و چون یقین بعدم قصد ندارد
ضرر ندارد و ظاهر این قول اقوی است مسئله سیزدهم جایز است عدول کردن
از سوره بسوره دیگر مادامی که بنصف نرسیده باشد و اگر بنصف رسیده باشد عدول
کردن نیست و عدول کردن از سوره اخلاص و سوره قل یا ایها الکافرون مطلقا
جایز نیست خواه بنصف رسیده باشد یا نه بلی عدول نمودن از این دو سوره بسوره
جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه جایز است بشرط آنکه بنصف
نرسیده باشد و احتیاط آن دو سوره را از روی عمد قصد نکرده باشد و هرگاه از سوره
بسوره دیگر عدول کند واجب است که بسمله را اعاده کند و اکتفا به بسمله که در سوره اول
خوانده نکند مسئله چهاردهم خواندن زیاده بر یک سوره بعد از حمد در نماز نافله باکی
نیست و در نماز فریضه بنا بر اظهر مکروه است نه حرام خواه آن زیاده یک سوره
تمام باشد یا بعضی از سوره باشد و خواه از سوره باشد که اول خوانده یعنی نوبت دوم
آن را مکرر کند یا از غیر آن سوره باشد و بعضی زیاد کردن را مطلقا حرام دانسته اند
و بعضی او وجه حرمت باعث بطلان نماز نیز دانسته اند و اقوی کراهت است چنانچه
مذکور شد و هرگاه بعد از حمد سوره الم تنزیل که در آن سجده است بخواند در عقب آن سوره لا یلاف بخواند

واگر سوره والضحی بخواند در عقب آن سوره الم نشرح بخواند و اکثر را اعتقاد آنست
که جمع در میان هر یک از این دو سوره بر سبیل وجوبست و لازم است که در میان
آنها بسمله را ترک کند و بعضی را اعتقاد آنست که جمع بر سبیل وجوب است
لیکن گفتن بسمله از برای سوره دوم نیز لازم است و بعضی را اعتقاد آنست که
جمع بر سبیل جواز است و ظاهر قول وسط است **سیزدهم** حرام است آمین گفتن
بعد از خواندن فاتحه اما باعث بطلان نماز نیست بنا بر اقوی **چهاردهم** حرام است
خواندن سوره طولانی که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت
واقع شود و حرام بودن در صورتیست که داند وقت وسعت خواندن آن سوره را
ندارد و عمدا آن بخواند اما هر گاه سهوا آن بخواند یا در وقت شروع همچنان میدانست
که وقت وفا بخواندن آن میکند و در اثنا معلوم شود که وقت وفا نمیکند در این
صورت حرمت تعلق بآن نمیگیرد لیکن بعد از تذکر و معلوم شدن که وقت وفا بخواندن
آن نمیکند باید عدول بسوره دیگر کند و اگر چه از نصف تجاوز کرده باشد **پانزدهم**
حرام است خواندن سوره از سورهای سجده واجب در نماز فریضه و اگر عمدا آن بخواند
نمازش باطل میشود بلکه بمجرد شروع در خواندن نماز باطل میشود و اگر سهوا آن بخواند
پس اگر پیش از رسیدن بموضع سجده متذکر شود باید عدول بسوره دیگر کند خواه از نصف
گذشته باشد و اگر بعد از رسیدن بموضع سجده متذکر شود باید از برای سجده اشاره
کند و بعد از تمام کردن نماز سجده را قضا کند و بعضی گفته اند هرگاه آیه که داخل
رکوع نشده باشد باید عدول بسوره دیگر کند و اظهر اول است و همچنین است حکم
نسبت بکسی که در نماز باشد و دیگری آیه سجده را بخواند و او بشنود یعنی باید از
برای سجده ایما کند و بعد از فارغ شدن سجده را قضا کند و کسی که در نماز نافله
سوره سجده را بخواند چون بموضع سجده برسد باید سجده کند و بعد از آن برخیزد
و از آن موضع که واگذاشته بگیرد و نماز را تمام کند و اگر سجده در آخر سوره باشد
چون سوره اقرأ است که بعد از برخاستن فاتحه را بخواند انگاه برکوع رود و

و نماز را تمام کند و همچنین است حکم اگر در نماز نافله باشد که دیگری آیه سجده را
بخواند و او بشنود **هجدهم** اگر کسی نیت قطع قرائت کند و ساکت شود پس اگر قصد
او آن باشد که دیگر عود بقرائت نکند این در حکم نیت قطع نماز است و حکم آن مذکور
شد و اگر قصدش این باشد که بان عود بقرائت کند ظاهر آنست که قرائت و نماز
او باطل نشود مگر آنکه سکوتش طول بکشد بحدی که موالات بر طرف شود و هرگاه
او قاری و مصلی نگویند و همچنین است حکم اگر در اثنای نماز ساکت شود بدون نیت
قطع و هرگاه نیت قطع قرائت کند اما قرائت را قطع نکند اگر قصد او این باشد که بالکلیه
قطع کند و دیگر عود نکند در حکم مثل نیت قطع نماز است و اگر قصد او عود باشد
ضرری بنماز نمیرساند نه آنکه در این صورت نه سکوت بعمل میاید و نه قصد قطع نماز
متحقق شده لهذا نماز را اتمام میکند و نمازش صحیح است **نوزدهم** سنت است که
مصلی در وقت قرائت سوره چون بآیه رحمت رسد طلب رحمت کند بانطریق که بگوید
اللهم ارزقنی و چون بآیه عذاب رسد استعاذه نماید بانطریق که بگوید اعوذ بالله
منه و چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن بگوید صدق الله و چون سوره توحید
بخواند بعد از تمام کردن سه نوبت بگوید کذلک الله ربی **بیستم** در رکعت اول خواندن
سوره بعد از حمد لازم نیست لیکن مستحب است و جایز است که بعد از حمد چند سوره خوانده
شود **بیست و یکم** سنت است که در نماز صبح سوره عم و سوره قیامت و سوره غاشیه و سوره
هل اتی و هر سوره که در درازی مانند اینها باشد بخوانند و در نماز ظهر و خفتن
سوره والشمس و سوره اعلی و هر چه در درازی مثل اینها باشد بخوانند و در نماز عصر
و مغرب سوره اذا جاء و الهیکم التکاثر و مثل اینها بخوانند و از بعضی روایات مستفاد
میشود که در همه اوقات خواندن سوره انا انزلناه و سوره توحید است و سنت است
که در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سوره هل اتی بخوانند و در مغرب و عشا شب جمعه
سوره جمعه و سوره اعلی بخوانند و در صبح جمعه سوره جمعه و قل هو الله احد بخوانند
و در ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخوانند و سنت است که در

نوافل روز سورهای قصیر بخواند و در نوافل شب سورهای طویل بخواند
بحث دوم سنت است قنوت خواندن در نمازها بعد از رکعت دوم پیش از آنکه
به رکوع رود و معنی قنوت خواندن دعاست در محل معین خواه با آن برداشتن
دست باشد یا نه و گاهی قنوت را اطلاق میکنند بر خواندن دعا که با آن
برداشتن دست باشد و ابن بابویه در نمازهای فریضه خواندن قنوت را واجب
دانسته اند و نماز بی قنوت را باطل میدانند و اظهر استحباب است و اگر کسی
قنوت را پیش از رکوع نکند بعد از برداشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا
بجا آورد و اگر در آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر
آنجا نیز فراموش کند و در وقت راه رفتن بخاطرش رسد همانجا رو بقبله کند و
بجا آورد و سنت است که پیش از قنوت تکبیر بگوید و در وقت تکبیر گفتن دستها را
تا برابر گوشها بردارد و در وقت قنوت دستها در برابر رو پهن کند بنحوی که پشت
دستها بجانب زمین و رویهاشان بجانب آسمان باشد و انگشتان را بهم بچسباند
مگر دو انگشت بزرگ که ابهام را از انگشتان دیگر دور سازد و نظر بر باطن دستها
اندازد و اگر پیشنماز یا منفرد باشد قنوت را بلند بخواند و اگر ماموم باشد آهسته بخواند
و طول دادن قنوت مستحب است و در قنوت دعای معین لازم نیست بلکه هر دعا که مشتمل
طلب مقاصد دین و دنیا باشد خوبست و اقل آن قدری است که دعا بر آن صادق باشد
از تسبیح و تحمید یا استغفار یا صلوات و بهتر آن است که ادعیه ماثوره که بخصوص
قنوت از پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم وارد شده بخواند و افضل آنها کلمات فرج است
و در جواز خواندن قنوت در نماز فریضه بلفظ فارسی خلاف است و اقرب عدم جواز است
و در نماز جمعه دو قنوت است یکی در رکعت اول پیش از رکوع است و یکی در رکعت دوم بعد
از رکوع پنجم از واجبات نماز رکوع است و آن رکنی است که نماز به ترک آن خواه
از عمد و سهوا باطل میشود و آن در هر رکعتی یک نوبت واجب است و حقیقت رکوع عبارت
است از خم شدن به حد خاص و در آن چند امر واجب و چند امر مستحب است اما واجبات

ظاهر آن است که نافله
نیز حکم فریضه دارد
پس بنا بر آن در آن
قنوت بغیر عربی
خواند اظهر

آن چه چیز است اول آنکه آن قدر خم شود که کف دستها بزانو برسد و ظاهر بعضی
اخبار و فتاوی آن است که خم شدن به قدری که سر انگشتان بزانو تواند رسید
کافی است و احوط آن است که خم شدن به قدری باشد که اصل کفها بزانو تواند رسید
و بهر تقدیر دست گذاشتن بزانو واجب نیست و اگرچه اولی و احوط است و اگر
دستها بحیثیتی دراز باشد که بدون خم شدن بزانوها رسد باید بقدری که
معتاد الخلقه خم میشود او هم خم شود و اگر بجهت علتی چون مرض و غیر آن از خم شدن
عاجز باشد آنچه ممکن باشد بعمل آورد و اگر بالکلیه عاجز باشد از برای رکوع ایما
کند و اگر کسی در اصل خلقت به حدی منحنی باشد که مانند راکع باشد یعنی کفهای او بزانو
هایش برسد باید در وقت رکوع اندکی زیادتر کمر خود را خم کند که فرق میان حالت
رکوع و غیر آن بهم رسد و ظاهر آن است که این زیادتی بر سبیل استحباب باشد
نه وجوب دوم ذکر گفتن و اظهر آن است که به مطلق ذکر واجب بعمل می آید چون
تسبیح و تهلیل و تکبیر و غیر آن از ذکری که مشتمل بر ثنای الهی باشد و افضل اذکار
رکوع تسبیح است و اقل تسبیح آن است که یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه
سبحان الله بگوید و افضل آن است که سبحان ربی العظیم و بحمده را سه مرتبه بگوید و
در وقت تنگی یا ضرورت یک سبحان الله کافی است و لازم است که قدر واجب از ذکر
در وقتی بعمل آید که در حد رکوع باشد پس اگر چیزی از قدر واجب بر سبیل عمد در حالتی
که هنوز به حد رکوع نرسیده باشد یا در وقتی که از حد رکوع بیرون رفته باشد بعمل
آورد نمازش باطل است و اگر سهوا چنین کند نمازش باطل نیست سیم طمانینه در
رکوع یعنی درنگ کردن در حد رکوع به قدر خواندن ذکر واجب با وجود قدرت و اگر بیمار باشد
که از درنگ نمودن عاجز باشد میتواند آن را ترک کند و بعمل نیاورد چهارم سر برداشتن
از رکوع پس اگر سر برندارد و عمدا خود را راست نکند بلکه همچنانکه در رکوع است بسجده
رود یا پیش از آنکه قد او درست راست شود بسجده رود نمازش باطل است پنجم
لمحه درنگ کردن بعد از سر برداشتن یعنی بعد از آنکه راست بایستد اندکی ساکن شود

انکاه بسجود رود واما مستحبات رکوع چند امر است اول انچون خواهد خم شود بکوید
الله اکبر در حالتی که دستها را تا برابر دو کوش ها برداشته باشد و مستحب است
که تکبیر مذکور در حال ایستادن باشد پیش از انکه شروع بخم شدن نماید
و بعضی این تکبیر را با برداشتن دستها واجب دانسته اند و اقوی استحباب است
دوم انکه در حال رکوع زانوها را برپس بدهد و پیش بیاورد و دو قدم خود را
در برابر یکدیکر بدارد و ما بین انها بقدر یک شبر فاصله باشد **سیم** انکه پشت خود را
راست بدارد بنحوی که اکر قطره اب بران ریخته شود بجای خود بایستد **چهارم**
کردن را بکشد بنحوی که در برابر پشت باشد **پنجم** انکه نظر بما بین دو قدم خود
اندازد و اکر چشمها بهم کذارد خوب است **ششم** انکه دو دست خود را از پهلوی خود
دور دارد **هفتم** انکه دو کف را بزانو کذارد در حالتی که انکشتان را از یکدیکر
دور کرده باشد **هشتم** انکه دست راست را پیش از دست چپ بزانو کذارد
نهم انکه زن دو کف دست را بالای ران زانو کذارد تا بسیار خم نشود **دهم**
انکه سبحان ربی العظیم و بحمده را سه نوبت بکوید و پنج نوبت افضل است و افضل
از ان هفت نوبت است **یازدهم** انکه پیشنماز ذکر رکوع را بلند بکوید و ماموم
اهسته بکوید و منفرد را در جهر و اخفات تابع قرائت کند **دوازدهم** انکه چون
سر از رکوع بردارد بکوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة
والجود والجبروت و سنت است دست برداشتن از رکوع و خواندن دعای مذکور و تکبیر
کفتن مجمحا انکه از فعل حضرت صادق ع مرویست و ظاهر کلام اکثر ان است که
کفتن سمع الله لمن حمده شامل منفرد و امام و ماموم هر سه است و در بعضی احادیث
وارد شده که چون امام سمع الله لمن حمده را کوید ماموم بکوید الحمد لله رب العالمین
یا بکوید ربنا لک الحمد و مکروه است که در وقت رکوع دستها را به پهلو چسباند و
سر زیر افکند بنحوی که سر و کردن مساوی پشت نباشد و کفهای خود را در وقت رکوع
در ما بین زانوها کذارد و بعضی این را حرام میدانند و بعضی کفته اند که مکروه است

بعد از ان حضرت کریمه ... حتی طول ... بها افضل است ... در روایات نعت ... وارد شده است ... که امام زیاد ... طول ... بدهد سنت است کرکوع ... یکبیر رکوع دوری قبل از ذکر رکوع ... رکعت ولک ... اللهم لک رکعت ولک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سبحان ربی العظیم و بحمده

که در حال رکوع دستهای او در زیر جامه باشد و دلیلش بنظر نرسید **ششم**
از واجبات نماز سجود است بدانکه در هر رکعتی دو سجده واجب است و هر دو
با هم رکن است که اکر هر دو ترک شود نماز باطل میشود خواه از عمد باشد یا از
سهو و ما واجبات و مستحبات و احکامی که متعلق بسجود است در چند فصل
بیان میکنیم **فصل اول** در واجبات سجود و ان چند امر است **اول** انکه
پیشانی خود را بر چیزی کذارد که سجده بران صحیح است و بعد از این انچه سجده بران
صحیح است و انچه سجده بران صحیح نیست مذکور خواهد شد و اقرب ان است که
کذاشتن مسمی از پیشانی بر سجده کاه کافی است و بعضی کفته اند باید از پیشانی
بقدر یک درهم بسجده کاه برساند **دوم** انکه بر مجموع هفت عضو سجود کند که
ان پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و دو انکشت بزرک هر دو پا و احوط ان
که جمیع باطن کف دستها بر زمین کذارد **سیم** انکه سنکینی بدن خود را بر جمیع
این هفت عضو اندازد پس اکر سنکینی بر بعضی از این اعضا مطلقا نیندازد نماز
او باطل است اما لازم نیست که سنکینی بر همه اعضا برابر باشد **چهارم**
انکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر موضع خود قرار کرفته باشد
پس اکر بر روی برف نرم یا پنبه یا ابریشم و امثال اینها سجده کند بنحوی که بعضی اعضا
تمکین بر محل خود نداشته باشد نماز باطل است **پنجم** انکه موضع پیشانی
از محل ایستادن پیش از یک خشت بلندتر و پست تر نباشد خواه در زمین مسطح
باشد یا در زمین منحدر و اکر پیشانی را بر موضعی کذارد که از قدر خشت یعنی مقدار
چهار انکشت که بیکدیکر ضم شده باشد بلندتر یا پست تر باشد باید ان را بردارد
و بر موضع مساوی کذارد و از این عمل نشود سجده لازم نمی اید زیرا که ان کذاشتن اول
سجده شرعی بعمل نیامده بود و احوط ان است که اکر ممکن باشد پیشانی خود را بردارد
بلکه ما از روی زمین بکشد تا بموضع مساوی برساند و اکر ممکن نباشد در برداشتن
پیشانی حرجی نیست و اکر از پیشانی بر زمین کذاشتن عاجز باشد و محتاج باشد

که جبین را بلند که پیشانی بر آن گذارد باید چنان کند و اگر از آن هم عاجز باشد
از جهت سجود ایما میکند ششم ذکر کردن و قدر واجب مطلق ذکر بعمل می‌آید
همچنانکه در رکوع مذکور شد و مستحب است که تسبیح باشد و افضل از آن است
سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید و بهتر آن است
که این را سه مرتبه بگوید و در وقت ضرورت جایز است یک نوبت سبحان الله بگوید
هفتم طمأنینه در سجود یعنی درنگ کردن در سجود بقدر ذکر هشتم سر برداشتن
از سجده اول نهم آنکه درنگ کردن بعد از سر برداشتن از سجده اول
دهم نوبت دیگر سجده دیگر کردن بطریق سجده اول فصل دوم در مستحبات
سجود و آن چند امر است اول آنکه چون سر از رکوع بردارد بعد از آنکه
خم شود از جهت سجود تکبیر بگوید و دستها را تا برابر گوشها برآرد و بعد
تکبیر گفتن ایستاده درنگ کند دوم آنکه چون خواهد بسجود رود اول
کف دستها بر زمین برساند بعد از آن زانوها را و اگر زن باشد برعکس کند یعنی
اول زانوها را بر زمین گذارد و بعد از آن دستها را سیم آنکه در وقت سجود
دستها را محاذی گوشها گذارد و انگشتان دستها را بهم چسبانیده از هم دور نکند
و سرهای انگشتان را بجانب قبله بدارد در وقت سجود نظر او بر طرف بینی او باشد
چهارم آنکه در وقت سجود تخوی و تجنح و تخوی بعمل آورد یعنی بازو و مرفق
پهلو بچسباند و ساق دستها را بر زمین فرش نکند مانند خوابیدن سباع بلکه
بازوها را از پهلو دور دارد و ساق دستها را از زمین مرتفع سازد بنوعی که دستها
نسبت باو مانند دو بال باشد و اگر مصلی زن باشد ساق دستها را بر زمین
گذارد و خود را بر زمین چسباند پنجم آنکه آن پیشانی بمقدار یک درهم
بسجده گاه برساند نه کمتر از آن ششم آنکه سجده بر خاک کند نه بر چیزهای
دیگر که سجده بر آن جایز است چون سنگ و چوب و امثال آن و افضل آن است
که سجده بر تربت منوره سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا کند

آنکه بینی را از جمله اعضای سجود سازد و آن را بر خاک گذارد هشتم
آنکه سبحان ربی الاعلی و بحمده را پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید نهم آنکه اگر
مصلی مرد باشد مرفق از جهت عضو را برهنه سازد و حایل از میانه او و میان
آنچه سجده بر آن صحیح است دور کند که مانند پیشانی چیزی که سجده بر آن
صحیح است برسد دهم آنکه بینی را بر خاک یا بر سایر آنچه سجده بر آن صحیح
است بگذارد یازدهم آنکه موضع سجود با موضع ایستادن بلکه مواضع هفت عضو
که با آنها سجده میشود برابر باشد و هیچیک از دیگری مطلقا بلندتر و پست‌تر
نباشد دوازدهم آنکه چون سر از سجده اول بردارد تکبیر بگوید و دستها را تا برابر
رو بالا برد و چون خواهد بر سجده دوم رود بدستور تکبیر بگوید و دستها را بردارد
و چون سر از سجده دوم بردارد باز تکبیر گوید و دستها را بردارد سیزدهم آنکه
در مابین دو سجده بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و در مابین سجده بعد از گفتن
تکبیر و استغفار درنگ کند چهاردهم آنکه در مابین دو سجده تورک کند یعنی
بر ران چپ نشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و اگر زن باشد
بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها را بر زمین نهد پانزدهم
آنکه زن در وقت سجود نگذارد که موی سر او فاصله شود میانه پیشانی او و سجده
گاه هر چند از پیشانی او آنچه واجب است که بسجده گاه برسد رسیده باشد و لکن
قدر واجب بسجده گاه نرسد نمازش باطل است شانزدهم آنکه بعد از سجده دوم
از رکعت اول هر نمازی و رکعت سیم نمازهای چهار رکعتی که باید برخیزد اندکی بنشیند
و این را علما استراحت گویند و سید مرتضی آن را واجب دانسته و سنت است که
در جلسه استراحت مانند مابین دو سجده و وقت تشهد تورک کند هفدهم آنکه
چون سجده دوم تمام شود و خواهد برخیزد تکیه بر دستها کرده اول زانوها بردارد و
بعد از آن دستها را و اگر زن مصلی باشد برعکس کند یعنی اول دستها را بردارد و بنوعی
راست شود بدون آنکه عقب خود را بلند سازد هیجدهم آنکه در وقت برخاستن

[illegible] اللهم لك سجدت وبك امنت وعليك توكلت ولك اسلمت وانت ربي سجد وجهي [illegible] ومخي وعصبي وعظامي سجد وجهي البالي الفاني الذليل المهين للذي خلقه وصوره وشق سمعه وبصره تبارك الله احسن الخالقين

بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد
واگر خواهد بر این ارکع واسجد را اضافه کند و مکروه است که بموضع سجود پف کند
بشرطی که از ان دو حرف حاصل نشود واگر دو حرف حاصل شود نماز باطل است
وهمچنین مکروه است اقعا در ما بین دو سجده و در جلسهٔ استراحت و در وقت
تشهد و در انتهی که بعضی مشهور اقعا در نزد فقها ان است که سرهای انگشتان پاها را
بر زمین گذارد و بر عقب پا نشیند و بعضی نمانند که بر پیشانی دمل یا ورم یا جراحت
باشد که مانع از سجده کردن باشد پس اگر آن مانع همه پیشانی را فرو نگرفته و ممکن
باشد که گودالی در زمین کنده شود که در وقت سجود موضع مجروح در ان داخل شود
و موضع صحیح بزمین رسد واجب است که چنان کند و اگر این ممکن نباشد
واجب است که بر یکی از دو جبین خود سجده کند و مخیر است در سجده کردن بر جبین
راست یا چپ و اگرچه اولی آن است که با وجود امکان بجبین راست سجده کند
و با وجود تعذر بجبین چپ سجده کند و اگر هیچ یک از دو جبین نتواند سجده کند
واجب است که بذقن خود سجده کند و اگر آن هم ممکن نباشد باشاره کند فصل
سیم در بیان آنچه سجده بر آن صحیح است و آنچه سجده بر آن صحیح نیست
و در آن چند مسئله است اول جایز است سجده کردن بر زمین و آنچه از زمین
روییده شده باشد بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت و جایز است
سجده کردن بر اجزای زمین که از آن منفصل باشد و اگرچه عرفا اسم زمین بر آن
صادق نباید و جایز نیست سجده کردن بر آنچه خوردنی و پوشیدنی باشد بحسب
عادت یعنی خوردن و پوشیدن آن شایع و غالب باشد پس اگر چیزی را بحسب عادت
یا در وقت ضرورت بخورند چون ادویه و عقاقیر که داخل چیزهایی است که از نباتات
و گیاههای زمین که خورده شود بحسب ندرت اتفاقی اعتقاد سجده کردن بر آن جایز است
و اگر چیزی در یک وقت خوردنی باشد و در وقت دیگر خوردنی نباشد چون برگ
و پوست بادام و امثال آن سجده کردن در وقت اول جایز نیست و در وقت دوم جایز است

و اگر چیزی از نباتات زمین در بعضی از بلاد خوردن در آن شایع باشد و در بعضی نباشد
اجتناب از سجود بر آن لازم است و در خوردنی و پوشیدنی شرط نیست که بالفعل
از آن انتفاع برده بشود پس اگر انتفاع یا قوت از آن موقوف بر پختن یا بافتن باشد
چون گندم و برنج و پنبه منع در آنجا باقی است و سجده بر آن جایز نیست و اشهر و
اقوی عدم جواز سجود است بر پنبه و کتان باعتبار اینکه بحسب عادت ملبوس اند
و اگرچه پوشیدن آنها موقوف بر رشتن و بافتن است دوم جایز نیست سجود
بر پشم و مو و پوست و آنچه مستحیل از زمین شده باشد بنحوی که اسم زمین بر آن
صادق نباید چون معادن از قبیل طلا و نقره و آهن و فیروزج و عقیق و نمک
و مانند و هر چه بنوعی از استحاله از اسم زمین بیرون رفته باشد سجده بر آن جایز نیست
چون شیشه و گچ و آهک پخته و صاروج و انگشت و خاکستر و استحاله که از اسم
زمین بیرون نرفته بنوعی مانع سجده نیست پس سجده بر زمین گچ و نوره و سنگ
گچ و نوره جایز است بنابر اظهر و همچنین جایز است بر زمین شوره زار و ریگ زار
بشرطی که پیشانی که بر آن مستقر نشود و در خزف و آجر خلاف است و احوط منع
و سجده بر سنگ مرمر جایز است و همچنین بر هر چیز سیاه اگرچه چیز سیاه باشد و
بر برگ و علف و بادزن و بوریا و حصیر جایز است و اگر با حصیری که از برگ درخت
خرما یا غیر از نباتات زمین ساخته شده باشد چیزی از ریسمان باشد که با آن
بافته شده باشد پس اگر آن ریسمان بالکلیه پنهان باشد یا غالب آنچه ظاهر است برگ
و نبات باشد بنحوی که مسمای پیشانی بر برگ یا نباتات تنها برسد سجود صحیح است
و اگر ریسمان بنحوی غالب باشد که رسیدن مسمای پیشانی بر برگ یا نباتات تنها میسر
نباشد سجود صحیح نیست سیم جایز است سجود بر کاغذ و اگر بر آن چیزی نوشته
باشد و اگر آنچه بر آن نوشته شده چیزی باشد که سجود بر آن صحیح نباشد پس اگر
موضعی از پیشانی واقع شود بر کاغذ خالی از کتابت سجود صحیح است والا فلا و اگر
کتابت بچیزی باشد که سجود بر آن صحیح باشد صحیح است و اگرچه کتابت همه آن

کاغذ از نوره گرفته باشد و هیچ جز از پیشانی بر موضعی حایل از کتابت واقع شود
بلی سجود جایز بر کاغذ نوشته با وجود حایل از کتابت هست و قریب از آنست
که حکم یعنی جواز سجود شامل جمیع اقسام کاغذ است خواه از علف ساخته شده باشد
یا از پنبه و کتان یا از ابریشم و پشم **چهارم** واجبست که سجده گاه بنحوی باشد
که پیشانی بر آن متمکن و مستقر شود پس سجده بر برف روان و گل نرم که پیشانی بآن
فرو رود جایز نیست و هرگاه گل قوام و سفتی داشته باشد که پیشانی بر آن قرار گیرد
سجود بر آن صحیح است و همچنین اگر بنحوی باشد که پیشانی بر آن قرار گیرد سجود بر آن
صحیح است خواه از دیگها درشت کوچکی یا بزرگی باشد که قریب با اجزا خاک
باشد یا بزرگتر باشد و از جمله ماش یا نخود باشد و اگر در زمین یکی جدا نباشد
کار یکی از ایشان مساوی سجود بعمل آید باید با یکدیگر متصل باشند و از هم دور
نباشند و همچنین است حکم در دانه‌های تسبیح **پنجم** جایز نیست سجده کردن
بر زمین مغصوب و نجس و اگر چه نجاست از خشک شده باشد و سرایت نکند و جا
یز است بر مکان مشتبه بنجس و اگر چه از مکان مغصوب باشد بنا بر اظهر چنانچه
تفصیل آن مذکور شد **ششم** اجتناب از سجود بر آنچه سجده بر آن جایز نیست
مخصوص است بحالت اختیار پس اگر بجهت تقیه یا شدت حرارت یا خوف از مار و عقرب
نتواند بر زمین سجده کند یا در موضعی باشد که آنچه سجود بر آن صحیح است وجود
نداشته باشد در این صورت جایز است سجود بر آنچه موجود باشد از چیزهائی
که در حال اختیار سجده بر آن جایز نیست چون فرش و جامه و امثال اینها و اگر
پیراهن هم نداشته باشد سجود بر کف دست خود کند و بنا بر این اگر کسی در موضعی
مفروش مشغول نماز شود و گذاشتن مهر را یا چیزی دیگر که سجود بر آن صحیح است
فراموش کند یا مهر بکنار رود و در اثناء نماز طفلی آن را بر دارد و در این صورت اگر ممکن
باشد چیزی که باعث فعل کثیر نباشد چیزی را که سجود بر آن صحیح است تحصیل کند باید
چنان کند و الا بر همان فرشی که بر روی آن ایستاده است سجود میکند و اگر آن سجده کرده

بر امثال

بر امثال فرش و لباس و عضوی از بدن خود عاجز باشد باید از جهت سجود ایما
و اشاره کند و در هر موضعی که سجود کند باید از جهت سجود ایما و اشاره کند پس اگر در
موضعی باشد که گل یا برف بحدی باشد که پیشانی بر موضع سجده متمکن نتواند شد
پس اگر تواند بایستد و بنشیند بعد از قرائت و رکوع و نشستن از جهت سجود ایما
میکند و اگر نتواند بنشیند بعد از رکوع ایستاده از جهت سجود ایما میکند و اگر
ایستادن هم ممکن نباشد باید بطریقی که نماز کند و رکوع و سجود را با ایما بعمل
آورد بطریقی که سابقا مذکور شد **هفتم** اگر از راه غفلت یا اتفاق پیشانی را بر موضعی
گذارد که سجود بر آن صحیح نباشد بعضی گفته اند که جایز است که سر بردارد
و بر چیزی گذارد که سجود بر آن جایز است و بعضی گفته‌اند جایز نیست بلکه همان سجود
چون از روی عمد نشده است صحیح است و بعضی گفته‌اند که اگر آن موضع بلندتر از یک
خشت یعنی چهار انگشت متصل باشد میتواند سر بردارد و بر چیزی گذارد که سجود
بر آن صحیح است و نیز اگر در این صورت سجود شرعی بعمل نیامده تا از سر برداشتن
تعدد سجده لازم آید اگر بلندتر نباشد بلکه مساوی چهار انگشت یا کمتر باشد
باید سر بر ندارد بلکه پیشانی خود را از آنجا بکشد بر چیزی که سجود بر آن صحیح است
اظهر آنست که در هر دو صورت سجود شرعی بعمل نیامده است و سر برداشتن جا
یز است لیکن احوط آنست که با وجود قدرت بر کشیدن پیشانی بچیزی که سجده
بر آن صحیح است چنان کند و سر را بر ندارد و اگر این ممکن نباشد در هر دو صورت سر
بردارد و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سر گذارد **هشتم** چنانکه سابقا
مذکور شد بهتر آنست که سجده بر زمین شود نه بر چوب و برگ و امثال آن و افضل
آنست که سجده بر خاک کربلا کند و در سجده بر آن ثواب بسیار وارد شده و تحقیق
آن با تربت چنانکه در بعضی تسبیحها متعارف است مزد بجهت سجود نمیشاید بلکه موجب
کراهت نیز نمیشود **بحث** در بیان احکام سجده تلاوت قرآن بدانکه سجده‌های
قرآن پانزده است اول در سوره اعراف **دوم** در سوره رعد **سیم** در سوره

نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ مریم ششم و هفتم در سورهٔ حج که
در اینجا دو سجده است هشتم در سورهٔ فرقان نهم در سورهٔ نمل دهم
الم تنزیل یازدهم در سورهٔ الم تنزیل دوازدهم در سورهٔ فصلت سیزدهم در سورهٔ
والنجم چهاردهم در سورهٔ انشقت پانزدهم در سورهٔ اقرأ و ازین پانزده سجده
چهار واجب است و آن در سورهٔ الم تنزیل است و فصلت و النجم و اقرأ و باقی
سنت است و خلافی نیست در آنکه برخواننده آیه سجده واجب و بر شنونده
آن یعنی کسی که باختیار خود گوش بیندازد و اگر بشنود سجده واجب است و در
وجوب آن بر کسی که بر سبیل اتفاق بی گوش انداختن بشنود خلاف است و احوط
آن است که سجده کند و در این سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو به قبله کردن
و پوشانیدن عورت همچنان لازم نیست لیکن احوط آن است که بر هفت عضو مقرره
سجده کند و اکتفا به سجده کردن بر پیشانی تنها نکند و بر چیزی سجده کند که سجده
نماز بر آن جایز است و وقت سجده کردن وقتی است که آیه سجده تمام خوانده شود
و بعد از تمام شدن سجده کردن فوری است و تاخیر از آن وقت جایز نیست و اگر
تاخیر شود وجوب آن ساقط نمیشود بلکه بعد از آن باید بجا آورد لیکن اولی آن است
که از نیت وجوب مطلق بجا آورد و نیت همچنان ادا و قضا را نکند و سنت است
که در سجدهها این دعا بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا و در بعضی اخبار صحیح
وارد شده که در حالت سجود بگوید سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک
و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر هفتم از واجبات
نماز تشهد است و آن از واجبات غیر رکنی است که ترک آن عمدا باعث بطلان نماز است
و سهوا باعث بطلان نیست و آن واجب است در نماز دو رکعتی یک نوبت و وقت آن
بعد از رکعت دوم است و در نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب دو نوبت یک نوبت بعد
از رکعت دوم و یک نوبت بعد از رکعت سیم و در نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر

و عشا

وخفتن دو نوبت یک نوبت بعد از رکعت دوم و یک نوبت بعد از رکعت چهارم
و قدر واجب از تشهد آن است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط آن است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و مستحب است
که پیش از تشهد این بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله یا بگوید
بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب العالمین و سنت است که حمد را دو مرتبه یا سه مرتبه
بگوید و بعضی فقرات مستحبه نیز وارد شده است که در بعضی کتب فقه و کتب
ادعیه مذکور است و واجب است که بقدر خواندن تشهد واجب بنشیند و الفاظ
آن از حیثیت صیغه و اعراب درست بگوید و حروف از مخارج مقرره بیرون آورد
و در اثنا سکوت طویل نکند و کلام اجنبی در میان نیاورد و اگر کسی اصلا
نداند و وقت یاد گرفتن آن تنگ باشد بقدر تشهد الحمد لله و امثال آن بگوید
و سنت است که در وقت خواندن تشهد زانوها را بهم بچسباند و پاها را
اندکی فاصله گذارد و الیتین را بر زمین گذارد و تورک بعمل آورد و طرف
انگشت بزرگ پای راست بر زمین باشد و دستها را بر ران گذارد و انگشتان
بهم چسباند و نظر بر کنار خود کند و سنت است که امام تشهد را و سایر اذکار
که غیر قرائت است بلند بخواند و اگر ماموم نشنواند و ماموم آنرا آهسته
بخواند و منفرد مخیر است که آنرا بلند بخواند یا آهسته و مکروه است که نشستن او
در وقت تشهد بر سبیل اقعا باشد و معنی تورک و اقعا مذکور شد هشتم
از واجبات نماز تسلیم است و آن نیز مثل تشهد از واجباتی است که رکن نیست
و ترک آن عمدا موجب بطلان نماز است و سهوا موجب بطلان نیست و جمعی
تسلیم را واجب نمیدانند بلکه سنت میدانند و اظهر وجوب است اما احتیاط
آن است که موجب بطلان هیچ نماز نیست بلکه از حقیقت نماز خارج است

وبنا بر این اگر بعد از خواندن تشهد و پیش از خواندن تسلیم یکی از منافیات
نماز بعمل آید ضرری بنماز نخواهد رسید و نماز صحیح خواهد بود و اگر در وقت
تسلیم رو بقبله نباشد مانعی نخواهد داشت و تسلیم واجب است بعد از
تشهد در نماز دو رکعتی و بعد از تشهد دوم در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
و بنا بر اشهر و اقوی شد و واجب از تسلیم السلام علیک است و بعضی و رحمة
الله را نیز واجب دانسته اند و بعضی و برکاته را نیز واجب دانسته اند و ارجح
استحباب این دو فقره است و بعضی گفته اند که مخیر است میان گفتن السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و گفتن السلام علیکم و یکی از این دو عبارت
واجب است و بهر یک از اینها خروج از نماز متحقق میشود و هر یک را که اول
بگوید واجب خواهد بود و دیگری سنت خواهد بود و بعضی گفته اند واجب عبارت
اول است که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین باشد و خروج از نماز حاصل
نمیشود مگر باین و حق آن است که واجب عبارت آخر است و عبارت اول مستحب است
و اگر چه بیرون رفتن از نماز بهر یک از دو عبارت حاصل میشود و چون بنا بر اقوی
و اشهر بگفتن هر یک از این دو عبارت از نماز بیرون می رود و اگر چه در وقت گفتن
آن قصد خروج نکند لهذا اگر اول عبارت اول را بگوید از نماز بیرون رفته
خواهد بود و عبارت دوم خارج از نماز خواهد بود و اگر چه گفتن آن واجب است و بیرون
رفتن از نماز بعبارت اول یعنی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین منافاتی با استحباب
آن و وجوب عبارت دوم که السلام علیکم باشد ندارد بعد از وجود دلیل و تقدیم
شبهه نیست که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مستحب است و واجب نیست
و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اگر کسی خواهد واجب و مستحب را جمع کند و احتیاط را
نیز بعمل آورد در تسلیم بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و واجب است که تسلیم
بشنود و درست کند و الفاظ و کلمات آن از حیث صیغه و اعراب درست بگوید و حرف

اقوی بنظر حقیر آن است که تسلیم واجب است [illegible] ... لیکن بنظر بعدم ثبوت اجماع ... بآن مجال تامل است

از آن مخارج اخراج کند و اگر بعد از تشهد بجا آورد سنت است که مصلی در یکی از
دو سلام بلکه در سلام آخر قصد بیرون رفتن از نماز بکند و از سلام قصد کند سلام
بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مومنین و مومنات و پیش نماز در ضمن مومنین
قصد ماموین را بخصوص نیز بکند و ماموین در ضمن مومنین قصد پیشنماز را بخصوص
نیز بکنند و سنت است که امام تسلیم را بلند گوید و بماموین بشنواند و ماموین
آهسته بگویند و منفرد مخیر است میان بلند گفتن و آهسته گفتن و سنت است که
منفرد یک سلام بگوید بجانب قبله و بگوشه چشم بجانب راست اشاره کند و بهتر
آن است که آن سلام سلام آخر باشد یعنی السلام علیکم و پیش نماز یک سلام بگوید
و بصفحه رو بجانب راست اشارت کند و ماموم یک سلام مثل امام کند و اگر در
جانب چپ وی شخصی باشد سلام دیگر بگوید و بصفحه رو بجانب چپ اشارت کند و بعضی
دیوار را در این سلام قائم مقام شخص دانسته اند **خاتمه** در بیان تعقیب و سجده
شکر اما تعقیب بنا بر تفسیر اهل لغت عبارت است از نشستن بعد از نماز جهت
دعا و سوال و از کلام بعضی فقها معلوم میشود که نشستن در آن معتبر نیست بلکه عبارت است
از مشغول شدن بعد از نماز بدعا و ذکر و سوال و مانند آن اگر چه بگریستن از خوف الهی و تفکر
در عجایب قدرت و صنع پروردگار و مشغول شدن بنعمتهای غیر متناهیه و مراقبه و محاسبه نفس
و تامل در آفات و بی قدری دنیا و درجات و درجات عظیمه و مراتب جسیمه آخرت و
جهاد باطنی کردن و دور از الخیالات فاسده و وساوس باطله و از بعضی اخبار صحیحه نیز
مستفاد میشود که نشستن در تعقیب معتبر نیست و ظاهر آن است که مصداق تعقیب بجا آوردن
و امثال آن بعد از نماز متحقق میشود اما افضل و مستحب آن است که در وقت تعقیب بنحوی که
در وقت تشهد بود بنشیند یعنی نشستن او بطریق تورک باشد و رو بقبله باشد و با طهارت
باشد و از آنچه نماز را باطل میکند اجتناب کند و باید تعقیب متصل بتسلیم باشد
و ما بین آنها بهیچ چیز فصل نکند و اگر چه بنماز نافله باشد مگر در نماز مغرب که افضل
آن است که بعد از نماز و تسبیح حضرت فاطمه نوافل آن بجا آورده و بعد از آن مشغول

تعقیب شود و در تعقیب ثواب و فضیلت بسیار است و احادیث کثیره در مدح و خوبی
آن وارد شده بعد از تسلیم اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت
دستها را ابتدا بنزدیک گوشها برساند آنگاه تا برابر زانوها یا بنزدیک زانوها فرود آورد
و باید در وقت بلند کردن دستها پشت آنها بروی مصلی باشد و باطن آنها بجانب
قبله باشد و افضل تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا است و آن سی و چهار نوبت
الله اکبر است و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و بعد از فراغ
از تسبیح لا اله الا الله گفتن است سنت کذا است و ادعیه مختصره و مطوله جهت تعقیب
بسیار وارد شده و علما در جمیع تعقیبات کتابها ترتیب داده اند هر که خواهد
مواظبت بر آن نماید باید رجوع بآن کتب کند و اما سجده شکر عبارت است از
دو نوبت پیشانی گذاشتن بر زمین از جهت بجا آوردن شکر الهی و اقل شکری
که در هر سجده باید گفته شود آن است که سه مرتبه بگوید شکرا لله و سنت است
که در هر سجده صد مرتبه شکرا یا شکرا لله یا صد مرتبه عفوا بگوید و از حضرت
صادق منقول است که اگر کسی سجده کند و بگوید یا رب یا رب تا نفس او منقطع شود
حق تعالی فرماید لبیک ای بنده من حاجت تو چیست تا برآورم و در ما بین دو سجده
باید هر یک از دو جبین و دو طرف رو بر زمین گذاشته شود یعنی بعد از سجده اول
جانب روی راست خود را بر زمین گذارد و بعد از آن جانب روی چپ خود را بر زمین
گذارد و بعضی از ادعیه که وارد شده مخالف اند یا سه مرتبه یا اقل شکرا لله بگوید و بعد
از آن سجده دوم را بجا آورد و چون در ما بین این دو سجده گذاشتن دو طرف رو
بر زمین فاصله شده است باین جهت در کلام فقها و بعضی اخبار تعبیر واقع
از آن بدو سجده شده و در بسیاری از اخبار تعبیر از آن بیک سجده شده و
گویا سبب آن باشد که چون از سجده اول رفع سر و بلند کردن آن بر وجه تمام
بعمل نیامده بلکه میان آن و میان سجده دوم مجرد گردانیدن سر و طرف رو بر
زمین گذاشتن فاصله شده باین جهت اطلاق یک سجده بر هر دو سجده شده و لکن

است که نظر باخبار مذکوره دو طرف رو بر زمین گذاشتن جز سجده شکر نباشد
بلکه از مکملات و مستحبات آن باشد و اصل سجده شکر یک نوبت پیشانی
بر زمین گذاشتن بعمل آید و جمعی گفته اند که هر گاه یک سجده بر پیشانی کند و
بعد از آن طرف رو بر زمین گذارد تعدد سجود بعمل آمده خواهد بود و سجده شکر
متحقق شده خواهد بود زیرا که در سجده شکر پیشانی بر زمین گذاشتن لازم نیست
همین که در سجده نماز لازم است و سنت است که در سجده شکر دستها و سینه
و شکم را بر زمین بچسباند و پیشانی و طرفهای رو را بر خاک گذارد و ادعیه که
وارد شده است بخواند و حوائج خود را طلب کند و گریه کند و الحاح در دعا و سؤال
کند و سجود را طول دهد و چون سر از سجده بردارد دست را سه نوبت بر سجده گاه
گذارد و هر نوبت بجانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو بمالد و باید در وقت
سجود با طهارت باشد و در هر وقتی سجده شکر خوب است لیکن در وقت تاکید در
استحباب آن بیشتر است اول بعد از فارغ شدن از هر نمازی و باید بعد از فارغ
شدن از تعقیب آن نماز باشد تا خاتمه آن نماز باشد و باز آنچه متعلق بنماز است
تمام شود مگر در نماز مغرب که میتواند سجده شکر را بعد از فریضه و پیش از نافله
و تعقیب بجا آورد و میتواند بعد از نافله و تعقیب بجا آورد دوم در وقت حصول
نعمت و رفع مکاره و شدت **مطلب سیم** در احکام خللی که در نماز واقع می شود
و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در منافیات نماز یعنی چیزهایی
که نماز را باطل میکند و در آن چند چیز است **اول** حدث کردن در اثنای نماز خواه
حدث اکبر باشد یا حدث اصغر و خواه از روی عمد شود یا از روی سهو و خواه از روی
اختیار واقع شود یا از روی اضطرار و خواه پیش از سر برداشتن از سجده آخر نماز
واقع شود و خواه بعد از آن و بعضی گفته اند اگر از روی سهو حدث صادر شود نماز باطل
نمی شود و واجب است که وضو بسازد و بنا گذارد یعنی باقی مانده نماز را بکند

وبعضی دیگر گفته‌اند که اگر حدث بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود
نماز باطل نمیشود و باید وضو بسازد و نماز را تمام کند و این دو قول معتبر
نیست **دوم** تکلم کردن است بدو حرف عمداً اگرچه آن حروف افاده معنی نکنند
پس تکلم بدو حرف مهمل یعنی بی‌معنی باعث بطلان نماز است و یک حرفی
که افاده معنی نکند مانند بعضی ... و باز نماز باطل نمیشود و یک حرفی که افاده
معنی کند چون قِ بلفظ امر باعث بطلان است و تنحنح و سرفه در اثنای نماز اگر از روی
اضطرار باشد باعث بطلان نیست مطلقا و اگر از روی اختیار باشد
هرگاه مشتمل بر دو حرف یا یک حرف باشد که افاده معنی کند باعث بطلان است
و الا فلا و فرقی نیست در بطلان میان آنکه حرف زدن جهت مصلحت نماز
یا امر دنیوی باشد یا نه و اگر حرف از روی سهو باشد باعث بطلان نماز
نمیشود و اگر گمان کند که نماز را تمام کرده و باین گمان حرف زند و حال آنکه
هنوز نماز تمام نشده باشد بنابر اشهر و اقوی در حکم مثل سهو است که
باعث بطلان نیست و اگر کسی بی‌اختیار تکلم کند احوط آن است که نماز را
اعاده کند و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **اول** در اثنای نماز
جایز است تنبیه و آگاه ساختن کسی بخواندن آیه از قرآن و بذکر و دعا مثل آنکه
اگر خواهد دیگری را رخصت دهد که داخل شود بگوید ادخلوها بسلام آمنین و اگر
خواهد کسی را که با کفش داخل مسجد یا موضعی معروف شده باشد منع کند جایز است
بگوید اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و همچنین است حکم در جواب سؤال
سائل یا غیره که مناسب مطلب و مقام باشد و اگر کسی طلب اذن کند و او در حال
نماز باشد جایز است که بآواز بلند تسبیح یا ذکری دیگر بگوید که او بشنود و
جایز است که بدست اشاره کند بکسی که حاضر است و از آن اشاره باو بفهماند
که فلان چیز را بردارد یا بگذارد یا بیرون رود یا تحقیق کند که نگاه در نماز

کیت

کیت و بالجمله در اثنای نماز جهت فهمانیدن بعضی مطالب اشاره بسر و دست
و خواندن قرآن و ذکر و دعا جایز است و اگرچه از خواندن قرآن و تسبیح و ذکر سوای
تفهیم دیگر قصدی نداشته باشد و اگر زن در اثنای نماز حاجتی داشته باشد میتواند
از برای تفهیم دست بر هم زند و بهتر آن است که باطن کف دست راست را بر پشت دست
چپ زند یا باطن انگشتان یک دست را بر ظاهر انگشتان دست دیگر زند و باطن کف را
بر باطن کف دیگر نزند بجهت آنکه از اقسام لعب است **مسئله دوم** اگر از کسی در اثنای
نماز آه یا ناله سر زند اگر متضمن هیچ حرفی نباشد در آن حرجی نیست و اگر متضمن یک
حرف باشد در آن کراهت است و اگر متضمن دو حرف باشد باعث بطلان نماز است
و کراهت و بطلان در صورتی است که از روی اختیار باشد و اگر بدون اختیار
باشد در آن حرجی نیست و محقق را اعتقاد آن است که آه و ناله که از خوف خدا
باشد و متضمن دو حرف باشد باعث بطلان نماز نیست و این بعید نیست **مسئله**
سوم جایز است در اثنای نماز خواندن هر دعایی که متضمن تسبیح یا تحمید یا تمجید
حق تعالی باشد یا متضمن طلب کردن چیزی مباح از امور دنیا و آخرت باشد بشرطی
که بزبان عربی باشد و بجهت طول نکشد که از صورت نماز بیرون برود خواه
در حال قرائت باشد یا در حال رکوع و سجود باشد یا در حال تشهد و تسلیم باشد
پس اگر از کسی چارپایی گم شده باشد میتواند در هر جایی از نماز بگوید اللهم رد
علی دابتی و طلب کردن چیزی حرام جایز نیست و اگر طلب چیز حرام کند در نماز کند
نماز نیز باطل میشود **مسئله چهارم** اگر مصلی در اثنای نماز عطسه کند یا دیگری عطسه کند و او
بشنود سنت است که بگوید الحمد لله و اگر دیگری عطسه کند سنت است که تسمیت او کند
یعنی باو بگوید یرحمک الله و همچنین اگر او عطسه کند و دیگری او را تسمیت کند جواب
او را بگوید باین نحو که یغفر الله لک یا یهدیک الله و ظاهر آن است که جواب تسمیت
مستحب باشد نه واجب و بعضی واجب دانسته‌اند **مسئله پنجم** چون جواب سلام واجب

پس اگر کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند باین نحو که سلام علیک یا سلام علیکم
یا السلام علیک یا السلام علیکم واجبست که جواب او را بدهد اما بنحوی که گفته یعنی
لفظ سلام را مقدم دارد و جایز نیست که از او موخر دارد و لازم نیست که از بر قصد
قران کند و احوط ان است که برانچه گفته چیزی زیاد نکند مثل و رحمة الله و برکاته
والظهر ان است که جواب سلام خواه در نماز و خواه در غیر ان باید بنحوی گفته شود که
سلام کننده بشنود مگر در صورتی که مانعی باشد مثل انکه سلام کننده کر باشد
یا در دور ضعیف باشد که کثرت صدا مانع از شنوایدن باشد که در ینصورت باید بنحوی
جوابده که اگر مانع نمیبود سلام کننده ان میشنید و چون جواب سلام واجب کفایی
است لهذا اگر مصلی در میان جمعی باشد و شخصی بر همه ایشان سلام کند جواب دادن
یکی از ایشان کافی است و وجوب از مصلی ساقط میشود و احوط ان است که با وجود جواب
دادن بعضی از ایشان مصلی جواب نکوید بلکه رد کردن مصلی بقصد دعا ما بین نداره
و باید جواب دهنده بالغ باشد تا وجوب رد از مصلی ساقط شود پس جواب دادن
طفل کافی نیست و اگرچه ممیز باشد و اگر سلام کننده طفل ممیز باشد جواب ان
واجبست خواه سلام بر مصلی کرده باشد یا بغیر او و ظاهر ان است که سلام کردن
بر مصلی مکروه باشد جمعی مکروه ندانسته اند و چونکه ظاهر اجواب سلام وقتی واجب
است که سلام بالفاظ معینه کرده باشد و در صیغه و اعراب ان لحن و غلط نباشد لهذا
اگر الفاظ سلام از حیثیت صیغه یا اعراب غلط باشد یا باین نحو سلام کند که سلام
یا سلامی علیک یا علیک السلام یا سلام الله علیک در این صورت جواب بر مصلی
و غیر او واجب نیست و همچنین اگر تحیتی دیگر کوید بغیر سلام بلکه جایز نیست مصلی بنیت
جواب تا مل است مگر انکه قصد دعا کند و بعضی گفته اند حرام است سلام کردن
زن بر مرد اجنبی و این ثابت نیست و از بعضی اخبار مفهوم میشود که سلام کردن
مرد بر زن اجنبیه مکروه باشد و بهر تقدیر گویا جواب در هر دو صورت لازم باشد

هرکاه

هرکاه بوجه صحیح باشد لیکن اگر سلام بر زن اجنبیه شده باشد جواب را آهسته
بکوید بنحوی که جواب سلام اهل ذمه واجب نیست و بر فرض وجوب بر سبیل وجوب
یا استحباب باید جواب سلام ایشان علیک یا علیکم گفته شود لهذا اگر اهل
ذمه بر مصلی که در نماز باشد سلام کنند باید جواب سلام ایشان نکوید و اگر
جواب سلام را بعمد اگر رد ان واجب است ترک کند ظاهر ان است که اگر در وقتی واجب
جواب را نکوید مشغول چیزی از اذکار واجبه باشد نماز او باطل میشود و الا
فلا و چونکه جواب سلام واجب فوریست و بعد از سلام بی فاصله باید رد ان
شود لهذا بعد از سلام اگر جواب نکوید و بیفاصله مشغول ذکری واجب شود
نماز او باطل میشود و اگر بعد جواب دادن سلام ساکت باشد و بعد از ان
مشغول ذکر واجب شود نماز ش صحیح است سیم از مبطلات نماز کردیدن
از قبله است و تفصیل این مسئله ان است که التفات و کردیدن از قبله یا از روی
عمد است یا از روی سهو پس اگر انحراف از قبله از روی عمد باشد پس اگر انحراف بحد
تفاحش رسیده باشد یعنی عرفا انحراف فاحش کویند نماز باطل است و اعاده
ان در وقت و قضاء ان در خارج وقت لازم است و شکی نیست که تفاحش عرفی حاصل
میشود بمنحرف شدن جمیع بدن از قبله بیکی از دو جانب خواه عمدا است یا سهو یعنی
پشت کردن بقبله برسد یا نه و خواه بحد مشرق و مغرب برسد یا نرسد و همچنین
حاصل بمنحرف شدن روی تنها از قبله هرگاه عمدا است یا برسد و اگر جمیع
بدن در برابر قبله باشد و اگر انحراف روی تنها عمدا است یا نرسد مشهور ان
است که باعث بطلان نیست و این حکم با طلاقه مشکل است زیرا که ظاهر ان است
کرده بعضی صور تفاحش عرفی صادق باشد مثل صورتی که انحراف بر بعیدی باشد
که از حد مشرق و مغرب بسیار گذشته باشد و اگر چه هنوز عمدا است یا نرسیده
باشد و احوط ان است که عمدا روی را بقدری منحرف نکند که از حد مشرق و مغرب
در گذرد و اولی ان است که مطلقا روی و سایر اعضا را از قبله منحرف نسازد و مکر

دست که انحراف از صرف نرساند و مخفی نماند که اگر جهت معینی قبله معلوم یا مظنون
باشد باید انحراف و عدم انحراف نسبت بان جهت معینه اعتبار شود و اگر تعیین و
خصوصیت معلوم نباشد بلکه معلوم همین اصل جهت باشد در این صورت باید
انحراف و عدم آن نسبت بجهت مطلق ملاحظه شود زیرا که در مجموع اصل جهت
موضعی بخصوصه معلوم نیست که التفات نسبت بان اعتبار شود و اگر انحراف از قبله
از روی سهو باشد پس همچنانکه در بحث قبله مذکور شد اگر بحد مشرق و مغرب
نرسیده باشد ضرر نرساند اگرچه انحراف تمام بدن شده باشد و اگرچه در حال التفات
واجبی از واجبات نماز را بجا آورده باشد و اگر انحراف بحد مشرق و مغرب رسیده
باشد و از آن نگذشته باشد پس اگر وقت نماز باقی باشد اعاده آن لازم است و
اگر وقت بیرون رفته باشد نماز صحیح است و قضا لازم نیست و همچنین است
حکم بنا بر اظهر اگر انحراف از حد مشرق و مغرب گذشته باشد و اگرچه بتمام بدن باشد
و پشت بقبله رسیده باشد یا بروی تنها باشد که پشت بقبله رسیده باشد
و بعضی در این صورت قضا را در خارج وقت نیز لازم دانسته اند و این احوط است
و بعضی گفته اند که در صورت رسیدن انحراف بحد مشرق و مغرب بدون تجاوز
از آن اگر در حال انحراف هیچ فعلی بجا نیاورده باشد نماز صحیح است و اعاده لازم
نیست مگر اینکه زمان التفات طول بکشد و اگر در آن حال بعضی افعال را بجا آورده
باشد پس اگر تدارک آن ممکن باشد چون قرائت و امثال آن باعث بطلان نمیشود
و باید تدارک کند و نماز را تمام کند و اگر تدارک ممکن نباشد چون رکن اعاده نماز
در وقت لازم است نه در خارج وقت و ظاهر کلام بعضی آن است که اصل نماز باطل است
و قضا در خارج وقت نیز لازم است و اظهر نیز آنست که اول مذکور شد ششم
از مبطلات تکفیر است یعنی دست راست را بر بالای دست چپ گذاشتن همچنانکه
سنیان میکنند و ظاهر آن است که بر عکس یعنی دست چپ بر دست راست گذاشتن
نیز حرام و مبطل نماز باشد همچنانکه بعضی جمعی تصریح بان کرده اند و فرقی نیست

که باطن دست بر پشت دست دیگر گذارد یا بر بند دست دیگر گذارد یا بر ساق آن گذارد
و بعضی تکفیر را مکروه و نه مبطل دانسته اند و این ضعیف است هفتم
کردن فعل کثیر در اثناء نماز یعنی فعلی که در عرف آن را کثیر گویند و فاعل آن را مصلی نگویند
و چنین فعلی مبطل نماز است اگر از روی عمد صادر شود و اگر از روی سهو صادر شود
نماز را باطل نمیکند مگر آنکه صورت نماز را محو کند اما اگر فعلی قلیل باشد که در عرف
آن را قلیل گویند و کثیر نگویند باعث بطلان نیست و بعضی فعلها است که از روایات
و فتاوی فقها معلوم میشود که فعل کثیر نیست و ضرر بنماز نمیرساند چون کندن کفش
و کشتن مار و عقرب بیک ضرب و یک قدم پیش و پس رفتن و کشتن و شپش و کیک
و پشه و امثال اینها و در وقت تشهد یا حین برخاستن چیزی را برداشتن و بدست
دیگری دادن و در حین اراده سجود تسویه سنگریزه نمودن و وقف بر موضع سجود کردن
و بر پیشانی دست مالیدن از برای ازاله خاکی که بر آن چسبیده باشد و زدن
دست بر دیوار یا ران جهت آگاه ساختن دیگری و انگشت بر بینی کردن و خون
خشک و مانند آن از آن بیرون انداختن و سنگ ریزه بجانب دیگری افکندن
و شستن خون بینی بشرط حاضر بودن آب و کندن گوشت از موضع جراحت و انداختن
و دست بر موضع دمل کشیدن و خون از آن بدیوار مالیدن و شپش را در خاک پنهان
کردن و در وقت برخاستن بقرائت طفلی را با خود داشتن و شیر دادن زن طفل
خود را در حال تشهد و حلقه بستن و ایما و اشاره کردن جهت تنبیه دیگری بسبحان
الله گفتن و طفلی را از نزدیک آتش دور کردن هرگاه طفل را ترس ضرر بوی باشد
و بیرون کردن کیکی که داخل جامه شده باشد بحرکت دست و امثال آن بشرطی که
از جای خود پیش از آن یا حرکت نکند و کندن دندانی که جنبد و خشک کردن بجای
مرغ و امثال آن از جامه و کلاه از زمین برداشتن و بر سر گذاشتن و مخفی نیست
که هر فعلی که از قبیل این افعال باشد فعل کثیر نیست و باعث بطلان نماز نمیشود

و هرچه از این افعال تجاوز نکند باعث بطلان نماز نیست بشرطی که در عرف هم از فعل
کثیر نگویند **ششم** از مبطلات نماز سکوت طویل است و آن بطریقی فعل کثیر است
که اگر بیجوی باشد که در عرف و اصطلاح نگویند باعث بطلان نماز است **هفتم**
خنده کردن بقهقهه است از روی عمد و تبسم مطلقا و خنده هم قهقهه از روی سهو
باعث بطلان نیست و اگر قهقهه بی اختیار واقع شود بنحوی که از خود رفع نتواند کرد
نماز باطل میشود اما بر او گناهی نیست **هشتم** خوردن و آشامیدن است از روی
عمد و سهوا باعث بطلان نیست و بعضی گفته اند که چیزی خوردن بحد کثیر نرسد
که داخل فعل کثیر باشد باعث بطلان است و الا فلا و احوط بلکه اظهر آن است که
کثرت معتبر در بطلان نیست و هر اکلی که موقوف بر جاییدن باشد موجب بطلان
است و اگر چه کم باشد مثل اگر از قبیل قند و نبات و شکر در دهن گذارد بدون جاییدن
و آن آب شود و فرو برد باعث بطلان نماز میشود و همچنین فرو بردن بقایای غذا
که در ما بین دندانها باقی مانده باعث بطلان نماز نمیشود و اگر کسی در نماز وتر باشد
و تشنه شود و اراده روزه داشته باشد و بترسد پیش از آنکه از وتر فارغ شود صبح داخل شود
بتواند آب آشامید بشرطی که بیشتر از سه گام از جهت آب برداشتن حرکت نکند
و بعضی جواز آشامیدن را در مطلق نوافل تجویز نموده اند و این خالی از اشکال نیست
نهم گریه کردن از روی عمد از جهت امور دنیا چون فقد مال و فوت زن و
فرزند یا دوستی از دوستان و ظاهر آن است که مراد از گریه مطلق گریه باشد خواه
مشتمل بر آواز باشد یا نه و بعضی تخصیص بگریه داده اند که با آواز باشد و ظاهرا
دلیلی ندارد و گریه از خوف خدا و ترس عقاب او در عبادات مانعی ندارد بلکه از افضل
اعمال و اقرب قربات است همچنانکه از اخبار ظاهر میشود **دهم** ظاهر شدن آنکه
در وضو یا غسل یا تیمم خللی بوده مثلا آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را در غسل یا وضو
نشسته یا بعضی اعضا را در تیمم مسح نکرده یا آب وضو یا غسل نجس بوده یا مشتبه بنجس یا مغصوب

ظاهر آن است که اگر خوردن بآن حد نرسد که ... بطلان نیست اگر چه احوط ترک آن است — احمد

بوده یا مشتبه بمغصوب یا آب غصبی یا مشتبه بغصبی وضو ساخته یا غسل کرده
یا بخاک غصبی تیمم کرده بشرطی که در وقت وضو و غسل و تیمم عالم بغصبیت یا
اشتباه بوده باشد و اگر در آن وقت عالم نبوده و بعد از نماز ظاهر شود که غصبی
یا مشتبه بغصبی بوده نمازی که کرده صحیح است **یازدهم** زیاد کردن جزئی
از اجزاء واجبه نماز از روی عمد یا از نقصان یا جهل بمسئله و اگر چه آن جزء
رکن نباشد **دوازدهم** ترک کردن واجبی از واجبات نماز از روی عمد یا از ندانستن
مسئله خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد چون رکوع و سجود و قرائت یا از صفات
اجزاء باشد چون طمانینه در حال رکوع و سجود و حال سر برداشتن از رکوع و سجود
و امثال آن یا از شروط نماز باشد چون طهارت و استقبال قبله و پوشانیدن
عورت و امثال آن و ترک کردن هر یک از این واجبات عمدا موجب بطلان نماز است
و اگر چه جاهل بمسئله باشد مگر ترک کردن جهر در جایی که جهر واجب باشد یا ترک
کردن اخفات در جایی که اخفات واجب باشد که جاهل در این حکم معذور است
جاهل بموضوع حکم مثل کسی که جاهل بغصبیت جامه یا مکان یا آب وضو و غسل یا خاک
تیمم همچنانکه مذکور شد یا جاهل باشد بنجاست جامه و بدن یا بعدم تذکیه پوستی
که از مسلمی خریده و در واقع جامه و مکان و آب و خاک مغصوب باشند و بدن و جامه
نجس باشد و پوست مذکی شرعی نشده باشد و اگر کسی پوستی بگیرد و نداند که از جمله
پوستها است که نماز در آن جایز است یا نه و در آن نماز کند واجب است که آن نماز را
اعاده کند **سیزدهم** از مبطلات نماز ترک کردن رکنی است از ارکان از روی سهو
تا داخل رکن دیگر شود مگر در تکبیرة الاحرام که اگر آن را ترک کند تا داخل قرائت شود
نماز باطل میشود و موقوف بر داخل شدن رکنی است بعد که رکوع باشد نیست
دانستی که ارکان نماز عبارتست از قیام متصل برکوع و نیت و تکبیرة الاحرام و
رکوع و سجود پس اگر قیام را ترک کند تا داخل نیت شود یا نیت را نکند تا تکبیرة
الاحرام گوید یا تکبیرة الاحرام را ترک کند تا داخل قرائت شود یا رکوع را ترک کند

تا داخل سجود شود یا دو سجده را ترک کند تا داخل رکوع رکعت بعد شود اینها را از نماز
بجا آورده باطل است و باید نماز را از سر بگیرد خواه این ترکها از روی عمد شده باشد
یا از روی سهو و اگر پیش از آنکه داخل رکن بعد رکن متروک را تدارک کند یعنی از اینجا آورد
نمازش صحیح است و احتیاط باعاده نیست باین معنی که اینها از افعال را قبل از رکن متروک
کرده صحیح است و بعد از تدارک رکن متروک باقی نماز را تمام میکند پس اگر رکوع را ترک
کند و فرو رود از جهت سجود و پیش از سر گذاشتن بر مهر یاد کرده و رکوع را بجا آورد اینها را
پیش از رکوع بجا آورده از هیئت و تکبیر و قرائت صحیح است و احتیاط باعاده نیست بلکه
باید باقی مانده افعال را بجا آورد و نمازش صحیح است خواه ترک رکوعی که تدارک شده
از روی سهو بوده یا از روی عمد و مخفی نماند که همچنانکه مذکور شد و اصحاب تصریح
کرده اند اگر کسی رکوع را ترک کند تا داخل سجده اول شود نماز او باطل است زیرا که داخل
رکنی دیگر شده و حال اینکه اصحاب متفق اند که هر دو سجده با هم رکن است نه یک سجده
تنها و از این لازم می آید که تا وقتی که داخل سجده دوم نشده باشد هنوز داخل رکنی دیگر
نشده باشد و تواند که رکوع را تدارک کند و اگرچه داخل سجده اول شده باشد و همچنین
لازم می آید که اگر کسی سهوا یک سجده را ترک کند نماز او باطل باشد زیرا که در این صورت
رکنی که عبارت از دو سجده است بسبب ترک یک سجده متروک شده است باعتبار اینکه
هر مرکب از دو چیز منتفی میشود بسبب انتفاء یکی از آن دو و جمعی از علما از این شبهه جوابها
گفته اند لیکن هیچیک تمام نیست و حق در جواب این است که بنا بر رکن بودن هر دو
سجده با هم و اگرچه باید بسبب ترک یک سجده نماز باطل شود و بمجرد داخل شدن در سجده
اول در صورت ترک رکوع نماز باطل نشود بلکه بطلان موقوف بر دخول در سجده دوم
باشد لیکن عدم بطلان در صورت اول و بطلان در صورت دوم و غیر اینها از احکامی
که منافی رکن بودن هر دو سجده با هم است از قاعده کلیه استثنا شده است باعتبار
دلیلی دیگر از اجماع یا غیر آن از ادله ۱۳ **سیزدهم** از مبطلات نماز زیادتی رکن است خواه
از روی عمد باشد یا سهو مگر در بعضی مواضع که استثنا شده است پس اگر کسی عمدا

یا سهوا

یا سهوا رکوع را بدو بجا آورد یا دو سجده را زیاد کند نمازش باطل است ۱۴ **پانزدهم** از مبطلات نماز
آن زیاد کردن یک رکعت است یا بیشتر خواه عمدا باشد یا سهوا و خواه در نماز دو رکعتی یا
سه رکعتی یا چهار رکعتی و خواه بعد از رکعت آخر بقدر تشهد نشسته باشد یا نه پس اگر بعد
از دو رکعت آخر بقدر تشهد نشسته باشد و تشهد را خوانده باشد و بعد از آن فراموش
کرده که رکعت آخر است پس تسلیم را ترک کند و برخاسته رکعتی دیگر کرده اگر یادش آید
که نمازش صحیح است و احتیاط باعاده نیست زیرا که در این صورت از نماز بیرون شده است
باعتبار اینکه بنا بر اظهر تسلیم واجب است خارج از حقیقت نماز پس رکعتی که زیاد شده
از بیرون که در اثنای نماز نشده است بلکه بعد از تمامی نماز متحقق شده لهذا بعد از تذکر
که سلام نداده و یک رکعت را یا بیشتر را زیاد کرده است باید سلام دهد و نمازش صحیح است
و آنچه مذکور شد در صورتی است که داخل رکوع رکعت زیادتی شده باشد و اگر پیش از داخل
شدن در رکوع در رکعت زیادتی بخاطرش آید که این رکعت زیادتی است نماز او صحیح است
باید قیام را منهدم ساخته بنشیند و تشهد بخواند و سلام گوید و اگر در رکعت آخر تشهد را
خوانده باشد همین سلام گوید و تشهد را نخواند و بعد سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از
رکوع و پیش از سجدتین یا در اثنای سجدتین یا بعد از سجدتین و پیش از خواندن تشهد
سلام متذکر شود که این رکعت زیادتی است حکم آنست که ابتدا مذکور شد یعنی اگر بعد از رکعت
آخر تشهد را نخوانده باشد نمازش باطل است و اگر تشهد را خوانده نمازش صحیح است و
باید سلام بگوید و از نماز فارغ شود و بعد دو سجده سهو بجا آورد ۱۶ **شانزدهم** از مبطلات نماز
کم کردن یک رکعت است یا بیشتر از روی عمد و اگر سهوا کم کرده باشد و بعد از تسلیم بخاطرش
آید پس اگر هیچ فعل منافی بجا نیاورده باشد باید برخیزد و آنچه کم کرده اتمام کند و نمازش
صحیح است و بر او اعاده لازم نیست و اگرچه در نماز دو رکعتی باشد و اگر فعل منافی را بعمل
آورده باشد پس اگر آن فعل منافی فعلی باشد که عمدا باعث بطلان نماز باشد نه سهوا
چون حرف زدن بنا بر اقوی و امثال آن بنا بر آنست که نماز را اتمام میکند و اعاده بر او
لازم نیست و اگر فعلی باشد که عمدا و سهوا باعث بطلان نماز باشد چون حدث و فعل کثیر

که سورة نماز را لغو کند واجبست که نماز را اعاده کند و بدانکه در نماز چند امر مکروه است
اول خمیازه و کاهل کشیدن دویم شکستن انگشتان سیم بازی نمودن
با ریش یا چیزهای دیگر یا اعضا چهارم سنگریزه به یکجا ساختن پنجم بلغم و آب دهان
انداختن ششم مدافعه بول و غایط و باد کردن و خفتن نماز که جایز است قطع
کردن نماز بجهت ضرورت چون حفظ نفس محترمه از تلف و خلاص کردن کسی که در شرف
غرق باشد و حفظ مالی که ضایع شدن آن مضر باشد و کشتن مار یا عقربی که از آن بیم
ضرر نفسی باشد و گرفتن قرض داری که در وقت نماز او را دیده باشد و اگر او را
نگیرد دیگر نتواند او را پیدا کند و بیم مضرت از نگاه داشتن بول یا غایط یا باد تا حین
فراغ از نماز کردن در این صورت قطع نماز از جهت ازاله این احداث جایز است و همچنین
است حکم در بسیاری امور ضروریه یعنی قطع نمودن نماز از برای امور ضروریه جایز است
بلکه در بعضی امور ضروریه بضرورت بعضی میرسد که قطع آن بجهت آن واجبست همچنانکه
تفصیل آن ظاهر است **مقصد دویم** در احکام سهو و در آن چند مسئله است **مسئله**
اول بدانکه مراد از سهو در اینجا آن است که کسی یقین کند که فعلی از افعال نماز
از روی فراموشی ترک کرده است یا زیاد کرده است و شک آن است که نداند فلان
عمل را بجا آورده است یا نه و سهو بر دو قسم است قسم اول آنکه متعلق برکنی باشد
و در این قسم همچنانکه سابقا بر سبیل اجمال مذکور شد اگر وقتی متذکر شود که
از محل آن رکن گذشته باشد نماز باطل است و بایدش اعاده کند و اگر از محل
آن نگذشته باشد رکن متروک را بجا آورد و نمازش صحیح است و مراد از محل در اینجا
رکن دیگر است پس اگر در وقتی متذکر شود که داخل رکن دیگر شده باشد باید
نماز را اعاده کند و اگر داخل نشده باشد باید همان رکن متروک را بجا آورد
و نماز را تمام کند و افعالی که پیش از آن رکن بجا آورده صحیح است مگر در
تکبیرة الاحرام که بمجرد داخل شدن در قراءت محل آن گذشته است پس اگر سهوا
نیت را ترک کند و متذکر نشود تا تکبیرة الاحرام گوید یا تکبیر را ترک کند و بخاطرش

که قرآن است که در وقت [illegible] الکلام نقیض [illegible] واجب است قطع [illegible] نماز و رکوع [illegible] کردن [illegible] قطع کردن آن [illegible]

بیاید تا داخل قراءت شود یا رکوع را ترک کند و بیادش نیاید تا داخل سجود شود
یا سجدتین را ترک کند و متذکر نشود تا داخل رکوع رکعت بعد شود نمازش باطل
و اعاده آن لازم است و اگر پیش از داخل شدن در آنچه مذکور شد متذکر ترک
شود باید همین متروک را بجا آورد و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و اعاده
اصل نماز واجب نیست **قسم دویم** از سهو آن است که متعلق بیکی از واجبات
باشد که غیر رکن است و این قسم مشتمل بر سه صورت است صورت اول آن است
که محتاج بهیچ یک از تدارک یعنی بجا آوردن آنچه ترک شده و سجده سهو نیست
بلکه بدون تدارک و سجده سهو نماز صحیح است و باید باقی مانده نماز را
تمام کند و این در وقتی است که یکی از واجبات که غیر رکن است فراموش کند
و متذکر نشود تا از محل آن بگذرد و مراد از گذشتن محل در اینجا آن است که داخل
فعل دیگر شود خواه آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و حمد و سوره دو فعل نیستند
بلکه یک فعل است پس اگر کسی فراموش کند حمد و سوره را یا یک کدام را یا جهر و اخفات
یا بعضی از آیات حمد یا سوره را تا وقتی که برکوع رود بر او چیزی لازم نیست و نمازش
صحیح است و همچنین نمازش صحیح است و چیزی بر او لازم نیست اگر ذکر رکوع یا
طمانینه در رکوع را فراموش کند تا سر از رکوع بردارد یا فراموش کند سر برداشتن
از رکوع را یا طمانینه در سر برداشتن را تا بسجود رود یا فراموش کند ذکر سجود یا طمانینه
در سجود را تا سر از سجود بردارد یا فراموش کند درست سر برداشتن از سجود یا طمانینه
در سر برداشتن را تا داخل سجده دوم شود یا فراموش کند ذکر سجده دوم را یا طمانینه
در آن را تا سر بردارد از جهت خواندن تشهد یا برخاستن و همچنین چیزی بر او
لازم نیست اگر سجود بر اعضا را فراموش کند مگر سجود بر پیشانی را که اگر گذاشتن آن را
بچیزی که سجده بر آن صحیح است در هر دو سجده فراموش کند نماز صحیح نخواهد بود
زیرا که بدون سر گذاشتن بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجود متحقق نمیشود هرگاه
در هر دو سجده آن فعل بیاید رکن ترک شده خواهد بود و اگر در یک سجود بجا آورد از فعل

عمداً برگردد و آنچیز را فراموش کرده تدارک کند نمازش باطل است و اگر سهواً برگردد
و تدارک کند حرجی در آن نیست و باید نماز را اتمام کند دو صورت نخوا نیست که محتاج
بتدارک است اما سجده سهو لازم نیست یعنی بجا آوردن آنچیز ترک شده لازم است
اما احتیاج بسجده سهو نیست و این در وقتی است که یکی از واجبات را فراموش کند و پیش
از گذشتن محل یعنی داخل شدن در فعلی دیگر متذکر شود که در این صورت باید آنچه را
فراموش کرده بجا آورد و نماز را اتمام کند پس اگر حمد را فراموش کند و در اثناء
سوره یا بعد از خواندن سوره و پیش از رکوع بیادش آید باید فاتحه را بخواند و
سوره را اعاده کند و نماز را اتمام کند و همچنین اگر سوره را فراموش کند و پیش از رفتن
برکوع متذکر شود باید سوره را بخواند و برکوع رود و ظاهر آن است که قنوت
در اینجا نسبت بقرائت از فعل دیگر نباشد پس مادامی که برکوع نرفته باشد اگر چیزی از قرائت
فراموش کرده است تدارک کند و اگر چه داخل قنوت شده باشد و همچنین است
حکم اگر بعضی از فاتحه یا سوره را ترک کند یا اعراب را سهواً غلط کند یا حرفی از مخارج
اخراج نکند و پیش از رکوع متذکر شود که لازم است برگردد و آن را اعاده کند و آنچه
که بعد کرده است نماز را اتمام کند و همچنین است حکم هر یک از واجبات قرائت مگر
جهر و اخفات که اگر بعد از اتمام قرائت و پیش از رکوع بخاطر آید تدارک آن لازم نیست
بلکه اگر در اثنای قرائت نیز بخاطر آید تدارک آن لازم نیست و اگر فراموش کند ذکر رکوع
یا طمانینه در رکوع را و پیش از آنکه از هیئت رکوع بدر رود بخاطرش آید باید برگردد و تدارک
کند و اگر فراموش کند سر برداشتن یا طمانینه در سر برداشتن را و پیش از آنکه
داخل سجده شود بیادش آید باید برگردد و تلافی کند و اگر ذکر سجده اول یا طمانینه
در آن را فراموش کند و پیش از آنکه از هیئت سجده بدر رود متذکر شود باید عود کند و تدارک
نماید و اگر فراموش کند درست سر برداشتن از سجده اول یا طمانینه در آن را و پیش از آنکه
داخل سجده دوم شود متذکر شود باید برگردد و تدارک نماید و همچنین اگر فراموش
کند ذکر سجده دوم را یا طمانینه در آن را و پیش از آنکه داخل شده در تشهد یا برخاستن

متذکر شود باید برگردد و آن را بجا آورد و آنگاه تشهد بخواند یا برخیزد و اگر یک سجده
یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و پیش از رکوع بیادش آید باید برگردد
و سجده و تشهد را بجا آورد و نماز را باتمام رساند یعنی جمیع افعالی که بعد از سجده
یا تشهد است بجا آورد پس اگر آن سجده از رکعت دوم باشد که تشهد در آن لازم است
و تشهد را هم ابتدا خوانده باشد لازم است که بعد از تدارک سجده دوباره تشهد را
بخواند آنگاه برخاسته مشغول فاتحه یا تسبیحات شود و اگر رکعت اول یا سیم باشد
که تشهد نداشته باشد باید بعد از بجا آوردن سجده برخیزد و مشغول فاتحه یا تسبیحات
شود و باید فاتحه یا تسبیحات را از سر گیرد و اگر چه پیشتر قدری خوانده باشد و از اینجا معلوم
شد معلوم شد که گذشتن از محل در ترک یک سجده و تشهد داخل شدن در رکوع رکعت
بعد است نه داخل شدن در فعلی دیگر که تشهد یا برخاستن باشد همچنانکه در حکم
سایر واجبات غیر رکن است پس یک سجده و تشهد مانند رکن اند در اینکه محلی که گذشتن
و نگذشتن آن نسبت بآن اعتبار میشود رکن بعد است نه فعل بعد و همچنین است حکم
صلوات بر پیغمبر همچنانکه مذکور میشود و در صورتی که دو سجده را ترک کرده باشد
و برگردد از جهت تلافی نشستن پیش از سجده نیز لازم نیست و اگر یک سجده را فراموش
کرده و برگردد از جهت تلافی اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینه را بجا آورده
باشد در وقت برگشتن از جهت بجا آوردن سجده که ترک شده احتیاج بنشستن
و طمانینه دیگر نیست خواه طمانینه را که بجا آورده بنیت طمانینه بعد از سجده اول
بجا آورده باشد یا بنیت جلسه استراحت بجا آورده باشد و اگر بعد از سجده که
کرده نشستن یا طمانینه را بجا نیاورده باشد یا شک داشته باشد که هر دو یا احدهما
را بجا آورده است یا نه واجب است که چون برگردد بنشیند و طمانینه را بجا آورد
آنگاه سجده متروکه را بجا آورد و اگر کسی صلوات بر پیغمبر را فراموش کند پس اگر محل
نگذشته باشد یعنی صلوات و تشهد اول باشد و پیش از داخل شدن در رکوع
رکعت بعد بخاطرش آید باید برگردد و آن را تدارک کند و نماز را باتمام رساند

واگر محل آن گذشته باشد یعنی آن تشهد اول باشد و بعد از داخل شدن در رکوع
رکعت بعد متذکر شود یا آن تشهد آخر باشد و بعد از سلام دادن متذکر شود باید
آن نماز را قضا کند صورت سیم آن است که محتاج شود به تدارک و سجده سهو هر دو باهم
است و آن در وقتی است که یک سجده یا تشهد یا صلوات بر محمد و آل محمد را
فراموش کند و متذکر نشود تا محل آنها بگذرد یعنی داخل در رکوع رکعت بعد شود که
در این صورت واجب است که هر یک از آنچه که فراموش شده باشد بعد از سلام دادن
بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو را نیز بجا آورد و احوط و اقرب آن است که
ترتیب مذکور را بجا آورد یعنی اول آنچه را فراموش کرده بجا آورد و بعد از آن سجده
سهو را و کیفیت دو سجده سهو بعد از این مذکور خواهد شد و اگر دو چیز از این سه چیز
که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است که بعد از سلام دادن اول آن دو چیز را
بترتیبی که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند اما لازم
نیست که قصد کند که دو سجده اول برای خلل اول است و سجده ثانیه برای خلل ثانی
پس اگر در نماز ظهر مثلا یک سجده را از رکعت اول و تشهد اول فراموش کرده باشد
اول سجده را بجا آورد و نیت چنین کند که سجده نماز ظهر که فراموش شده بجا می
آورم واجب ادا قربة الی الله و اگر در وقتی بجا آورد که وقت نماز ظهر گذشته باشد
بجای ادا قضا گوید و بعد از آن تشهد را که فراموش شده بهمین طریق بجا آورد و
بعد از آن سجدهای سهو را بجا آورد و اگر دو سجده سهو بجا آورد سجده را برای سجده
سهو تشهد مقدم دارد بهتر است اما لازم نیست و بعضی گفته‌اند که اگر چند چیز را
در یک نماز فراموش کند که هر یک موجب سجده باشد از برای همه یک سجده سهو
کافی است و ظاهر اتم تعدد است همچنانکه مذکور شد مسئله دویم هرگاه کسی سجود را
در رکعت آخر فراموش کند و بعد از تشهد و پیش از سلام بخاطرش آید باید برگردد
و سجده را بجا آورد و بعد از آن تتمه نماز را بجا آورد و اگر بعد از سلام بخاطرش آید
باید از بعد از نماز بجا آورد و همچنین اگر تشهد را در رکعت آخر فراموش کند و بخاطرش

بیاید تا سلام دهد همان تشهد را قضا بکند خواه حدثی سرزده باشد یا نه و دو سجده
سهو را نیز بجا می‌آورد بنا بر ظاهر مسئله سیم اگر کسی یقین داشته باشد که رکنی
را ترک کرده و نداند که آن دو سجده از یک رکعت ترک شده یا از دو رکعت بنا بر اخیر
نماز باطل می‌شود و باید از سر گیرد مسئله چهارم آنچه فراموش شده
باشد تا محل آن گذشته باشد و باید آن را تدارک نمود از یک سجده و تشهد و صلوات
محل تدارک بجا آوردن آن بعد از سلام و فارغ شدن از نماز است نه در اثناء
نماز همچنانکه بعضی در سجده قائل شده‌اند و در هر یک نیت واجب است چه در وقت
جا آوردن هر یک بعد از نماز باید اولا نیت آن بشود همچنانکه مذکور شد و باید در
سجده نیت مقارن پیشانی به زمین گذاشتن باشد و در تشهد و صلوات مقارن
خواندن آن باشد و اگر سجده و تشهدی که فراموش شده در نماز نایب باشد که بجا آن
گذارد نیت چنین کند که بنیابت فلان سجده یا تشهد فراموش شده را بجا می‌آورم
بجهت آنکه واجب است بر او یا اصالت و یا بنیابت قربة الی الله و آنچه در نماز شرط
است از طهارت و ستر عورت و رو به قبله بودن در هر یک از این اجزا در وقت جا
آوردن لازم است و واجب است که اینها را در وقت نماز بجا آورد بلکه با وجود اختیار
واجب است که بعد از نماز تتمه اجزا را بجا آورد و تاخیر نیندازد و اگر عمدا آن تاخیر اندازد
تا وقت نماز بیرون رود آن نمازی که کرده باطل است و باید مجموع نماز قضا شود
و قضا نمودن این چیز تنها که فراموش شده کافی نیست و اگر از روی سهو فراموش شده را
تاخیر انداز تا وقت نماز بیرون رود نمازی که کرده باطل نیست بلکه باید همان چیز را
قضا کند و باید نیت قضا کند همچنانکه سابقا مذکور شد و اگر بعد از فارغ شدن
از نماز و پیش از تدارک آن چیزی که فراموش شده و باید بجا آورده شود حدثی از او
سر زند یا فعلی دیگر که مبطل نماز است چون تکلم و فعل کثیر و امثال آن ظاهر آن است
که نمازی که کرده باطل نشود بلکه آن نماز صحیح است و باید اگر فعل منافی که هم سهوا مبطل است
حدث باشد وضو بسازد و همین چیز را بجا آورد و اعاده نماز لازم نیست ...

که ان چیز فراموش شده سجده باشد یا تشهد اول باشد یا تشهد اخر یا صلوات بر محمد و ال
محمد **مسئله پنجم** اگر سجده فراموش شده باشد و پیش از گذشتن محل از بخاطرش
اید که ترک شده و برگردد که ان را تدارک کند و وقتی که بنشیند که ان را بجا اورد از برای
او شك بهم رسد که ایا سجده دیگر را هم کرده یا نه واجب است که در ان وقت هر دو سجده
را بجا اورد و همچنین است حکم اگر در وقت نشستن یقین کند که ان سجده دیگر را
هم نکرده است **مسئله ششم** اگر کسی تسلیم را فراموش کند هر وقت بیادش اید باید
ان را بجا اورد خواه فعل منافی نماز بعمل نیاورده باشد یا بعمل اورده باشد و عمل
اوردن فعل منافی باعث بطلان نماز نمیگردد بجهت انکه ان کلام یعنی معلوم
میشود واگر بعد از تشهد اخر و پیش از سلام دادن حدثی صادر شود از روی سهو
نماز باطل نمیشود بلکه نماز صحیح است واگر پیش از تشهد اخر سهوا حدث صادر شود
بنابر مشهور و اقوی نماز باطل میشود **مسئله هفتم** هرگاه امام و ماموم هر دو متفق
شوند در فراموش کردن فعلی که ان فراموشی موجب تدارك ان فعل یا موجب تدارك
یا سجده سهو هر دو باشد بر هر یك واجبست که تدارك یا تدارك با سجده سهو بعمل
اورند و در تدارك بجا اوردن فعلی که فراموش شده فرقی نیست میان تدارکی که بجا
رفته است ان را بجا اوردن فعلی یعنی در اثنا نماز هست در برگشتن بجهت یاد امدن پیش
از تجاوز محل ان و میان تدارکی که عبارتست از قضا کردن بعد از فارغ شدن
از نماز بجهت گذشتن از محل ان همچنانکه در باب سجده و تشهد و صلوات هرگاه بعد از تمام
شدن انها ونیز بخاطر اید که بعمل انها گذشته باشد و همچنین است حکم در سر زدن
هر چیزی که موجب سجده سهو باشد چون تکلم و مانند ان یعنی اگر از هر دو سر زند باید
هر دو سجده سهو بجا اورند و اگر موجب تدارك در محل یا در غیر محل یعنی موجب قضا
یا موجب سجده سهو مخصوص یکی کدام باشد مسئله خالی از اشکال نیست و کلام فقها
نیز خالی از اجمال و ابهام نیست و انچه بحسب ظاهر معلوم میشود ان است که اگر موجب سجده
سهو مخصوص یکی کدام باشد باید او سجده سهو بجا اورد و بر دیگری لازم نیست

همچنین

همچنین است حکم در موجب تدارك خواه موجب تدارك بعد از محل باشد یعنی موجب
قضا کردن بعضی افعال باشد بعد از نماز که اگر سبب ان مخصوص یکی کدام باشد باید
او بجا اورد و بر دیگری لازم نیست و خواه موجب تدارك در محل باشد که در اثنا نماز
باید بجا اورده شود که در این صورت نیز موجب تدارك در محل مخصوص هر کدام باشد
تدارك را انجا بجا اورده و بر دیگری لازم نیست بنابر اظهر پس اگر ماموم باید تدارك نماید باید
برگردد و تدارك کند و بعد از ان ملحق بامام شود و اگر بایستی جهت امام در بعضی افعال
خواه رکن باشد یا غیر رکن بر ماموم سبقت گیرد و ماموم باو نرسد ضرر ندارد بلکه ماموم
باید ان را بجا اورد و ملحق بامام شود **مسئله هشتم** هرگاه پیش نماز سهو کند و بعد
از رکعت اخر برخاسته مشغول رکعت دیگر شود و در میان ماموم کسی باشد که
یك رکعت مسبوق باشد یعنی یك رکعت اول امام را در نیافته باشد و در رکعت دوم
رسیده باشد جایز نیست که ان ماموم در این رکعت زیادتی با امام کند و اقتدا کرده رکعت
اخر او باشد نه اگر ان رکعت زیادتی بصورت است پس باید در حین برخاستن امام هرگاه
نتواند او را اعلام نماید بجهت زیادتی انفراد کند و ان یك رکعت باقیمانده را بجا اورد
مسئله نهم در احکام سهو فرقی میان نماز واجب و نماز سنت نیست مگر در سجده
سهو کردن نافله نیست یعنی اگر در نافله سهوی واقع شود که اگر ان سهو در فریضه واقع
شود باعث سجده سهو باشد در نافله باعث ان نیست و در باقی احکام سهو هر دو
شریکند یعنی ان برگشتن و تدارك نمودن اگر متذکر شود پیش از گذشتن محل چیز فراموش
شده و ان باطل شدن نماز اگر رکنی فراموش شود و بخاطرش نیاید تا داخل رکن دیگر شود
و ان صحیح بودن نماز و عدم احتیاج بر تلافی اگر غیر رکن فراموش شود و بعد از داخل
شدن در فعل دیگر بخاطرش بیاید و ان قضا کردن بعد از تمام شدن نماز اگر یك سجده
یا تشهد یا صلوات را فراموش کند و بعد از گذشتن محل متذکر شود و در بعضی اخبار
وارد شده که اگر کسی در نافله سهوا یك رکعت زیاد کند و بعد از داخل شدن در رکوع
رکعت سیم بخاطرش اید باید ان رکعت را منهدم سازد و بنشیند و تشهد و سلام

بجا آورد و نمازش صحیح است و ظاهر آن است که باید باین عمل شود و همچنین در یومیه
و نافله در جمیع احکام شک شریکند همچنانکه مذکور میشود مگر در شک در عدد
رکعات که در نافله اگر کسی شک کند در عدد رکعتها که بجا آورده مخیر است در بنا
گذاشتن بر اقل و بنا گذاشتن بر اکثر و نماز احتیاط براو لازم نمیشود و در یومیه
اگر شک در عدد رکعات بشود حکم آن تفصیلی دارد که مذکور خواهد شد مسئله
دهم اگر کسی بسیار سهو در نماز کند یعنی مکرر افعال نماز را فراموش کند یعنی
که در عرف او را کثیر السهو گویند در اینصورت بعضی گفته اند که تلافی آنچه را فراموش
کرده و نکرده است براو واجب نیست هرچند محلش باقی باشد و اگر سهو در رکنی باشد
و محلش بگذرد نمازش باطل نمیشود و اگر سهوی باشد که موجب قضا باشد بعد از
نماز قضا براو لازم نیست و اگر سهو موجب سجده سهو باشد براو سجده سهو لازم
نیست و بعضی گفته اند تلافی و قضا در هر سهوی که موجب آن باشد واجب است و اگر
سهو در رکن باشد و خاطرش بیاید تا محلش بگذرد نمازش باطل است لیکن اگر سهو
موجب سجده سهو باشد از او ساقط است و سجده سهوی براو لازم نیست و بعضی گفته اند
که احکام مذکوره یعنی واجب نبودن تلافی و قضا و ساقط شدن سجده سهو مخصوص کثیر
الشک است و جاری در کثیر السهو نیست بلکه کثیر السهو در حکم مثل غیر کثیر السهو است
که تلافی و قضا و سجده سهو براو لازم است و اگر سهو در رکن کند و محلش بگذرد
نمازش باطل است و مخفی نماند که ظاهر اخبار و ظاهر فتاوی اکثر فقها و صریح فتاوی
بعضی دلالت بر قول اول میکند و از اخبار که تصریح باین حکم کرده اند پیش از اخبار رجوع
کرده اند و بعضی اخبار مبهم بوده اند و مسئله خالی از اشکال نیست و اگر چه در نظر
فقیر قول اول خالی از رجحانی نیست والله یعلم نه در فقه بر خلافی نیست در اینکه
کثیر الشک یعنی کسی که بسیار شک کند بحیثی که او را در عرف کثیر الشک گویند التفات
بشک نمیکند حتی مثل او در افعال باشد یا در عدد رکعات پس در جائی که اعاده
باید کرد اعاده نمیکند و در جائی که باید تلافی فعل مشکوک فیه شود تلافی نمیکند

هرچند

هرچند محل باقی باشد و در جائی که نماز احتیاط باید کرد نمیکند و اگر شک موجب سجده
سهو باشد بموجب عدم کثرت سجده سهو از او ساقط است بلکه در همه جا بنا بر وقوع
و صحت میگذارد و قرار میدهد که آنچه در آن شک شده بعمل آمده است و در شک
عدد در رکعات بنا بر اکثر میگذارد پس اگر مثلا شک کند در حال ایستادن پیش از
رکوع براو واجب است که ملتفت نشود و به رکوع رود و سوره را نخواند و اگر شک کند
که سه رکعت نماز کرده یا چهار رکعت بنا بر چهار میگذارد و همچنین است حکم شک
در میان دو و سه و دو و پنج و غیر آن نیست میان نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چهار
رکعتی و در میان دو رکعت اول و دو رکعت آخر و اگر کثیر السهو یا کثیر الشک ملتفت
سهو و شک خود شود و تلافی فعل منسی یا مشکوک کند نمازش باطل است هرچند
بعد از تلافی ظاهر شود که آن فعل را نکرده بود و اگر کسی در فعل معینی چون رکوع مثلا
سهو یا شک بسیار کند بحیثیتی که او را کثیر السهو یا کثیر الشک در آن فعل گویند در
سایر افعال چنین بنا شد حق آن است که او را کثیر السهو یا کثیر الشک مطلق میگویند و
در سایر افعال که غیر رکوع است حکم کثیر السهو و الشک براو جاری است و باید بنا بر وقوع
فعل مشکوک بگذارد و اگر چه در آن فعل کثیر الشک نشده و سهو یا شک از برای او حاصل شده
باشد بلکه اگر در فعل معینی چون رکوع کثیر الشک باشد و در عدد رکعات کثیر الشک نباشد
باید حکم کثیر الشک در عدد رکعات نیز براو جاری شود هرگاه اتفاقا شک در عدد رکعات کند
و اگر کسی کثیر السهو باشد نه کثیر الشک یا بالعکس آیا حکم کثرت در احدهما بدیگری سرایت
میکند که اگر کثیر السهو باشد باید التفات بشک نکند هرگاه نادرا شکی هم از برای
او هم رسد باید التفات باو نکند و اگر کثیر الشک باشد نه کثیر السهو و نادرا سهوی
از برای او هم رسد باید التفات بآن سهو نکند و ظاهر آن است که سرایت کند زیرا که در عرف
هر یک از کثیر السهو و کثیر الشک بر دیگری اطلاق میشود و مخفی نماند که بعضی از مجتهدین
گفته اند که کثیر السهو و کثیر الشک آن است که در سه نماز پی در پی سهو یا شک کند یا در
نمازی یک فعل سه سهو یا سه شک کند و این تحدید بیان معنی عرفی است زیرا که شبهه

و حکم برائت در این موضع در نهایت اشکال است بلکه ظاهر عدم سرایت است ۱ مد

نیست که هر کس در نماز مستولی باشد نوبت در یک نماز یا یک فعل سهو یا شک کند در
عرف او را کثیر السهو گویند و کثیر الشک میگویند لهذا این تحدید صحیح است و بان
باید عمل شود و اگر چه ساقط در شناختن کثیر السهو و الشک عرف است و حقیقت حال
در این مقام آن است که کثرت سهو و شک حالتی است که بحسب جبلت و طبیعت چون کسی
حافظه یا بحسب امر عارضی چون تشویش و کدورت از برای او بهم میرسد که بعد از
مدرکات خود را فراموش میکند یا در آنها شک میکند یعنی که اگر در یک نماز چیزی را
فراموش کند یا در چیزی شک کند این نیست که اگر آن نماز را اعاده کند باز شک
یا فراموشی بهم نرسد و شکی نیست که در هر شک و سهو بی در پی خواه در یک فعل
و خواه در سه نماز ظن غالب بهم میرسد که آن حالت حاصل است و باین سبب شارع
چنین کسی را رخصت داده که اعتنا بسهو و شک نکند و بنای صحت و وقوع گذارد
از جهت دفع مشقت و حرج و این رخصت از برای او ثابت است تا وقتی که آن حالت
از او رفع شود و رفع شدن موقوف بان است که زمانی که در آن شک و سهوی
بهم نرسد انقضا حاصل گشته که در عرف بگویند که او کثیر السهو و الشک نیست
و شک و سهو نکردن او در سه نماز پی در پی کافی نیست و کسی که کثیر السهو یا
الشک باشد سنت است از برای او که چون خواهد مشغول نماز شود انگشت
مسبحه دست راست را بر ران چپ خود بزند و بگوید بسم الله و بالله توکلت علی الله
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم مسئله یازدهم سهو و شک در سجده
سهو و در نماز احتیاط اعتبار ندارد یعنی باید ملتفت سهو و شک در آنها نشد
و اگر شک و سهو در فعلی از افعال دو سجده سهو یا نماز احتیاط واقع شود باید بنا
بر صحت و وقوع آن فعل گذاشت و سجده سهوی دیگر لازم نمیشود و اگر در عدد سجده
یا رکعت نماز احتیاط شود باید بنا را بر اکثر گذاشت مگر اینکه بنا بر اکثر گذاشتن موجب
زیادتی شود مثل اینکه شک کند که سه سجده کرده یا سه سجده کرده یا نماز احتیاط
یک رکعت یا سه رکعت که در این صورت بنا را بر اقل میگذارد که صحیح باشد

بدانکه این مسئله در نهایت اشکال است و ترجیح در آن خالی از صعوبتی نیست پس باید در آن باحتیاط عمل کرد

و همچنین اگر سهوا یک سجده یا یک رکعت را زیاد کند مسئله دوازدهم مذکور شد که سجده سهو
واجب میشود از جهت فراموش شدن یک سجده و تشهد و صلوات و در چند
موضع دیگر است که بان سجده سهو واجب میشود اول شک کردن در میان
چهار و پنج همچنانکه در مبحث شک مذکور شد میشود دوم از روی نسیان
تکلم کردن بدو حرف یا بیشتر که غیر قرآن و دعا باشد سیم سلام دادن از روی
سهو در غیر محل چهارم ایستادن یا نشستن در غیر محل و بعضی از فقها سجده سهو را
واجب دانسته اند از برای هر زیادتی و نقصانی که در نماز واقع شود و موجب
بطلان نماز نباشد و این قول احوط است و اگر چه اشهر و اقوی عدم وجوب است
و بعضی گفته اند که سجده سهو واجب است از برای هر شکی که در زیادتی یا نقصان
نماز واقع شود و اشهر و اقوی عدم وجوب است و خلافی نیست در اینکه سجده
سهو از برای ترک مستحبات چون قنوت و غیر آن نباشد و سجده سهو دو سجده است
و محل آن بعد از سلام است و واجب است که میان دو سجده بنشستن فصل کند تا دو
سجده متحقق شود و نیت کردن واجب است باین طریق که دو سجده سهو از برای سهوی
که در فلان نماز کرده ام بجا می آورم واجب قربة الی الله و ظاهر آن است که تعیین
سبب واداء و قضا لازم نباشد و اگر سجده سهو از برای نماز نایب باشد که بالجاره گذارد نیت
چنین کند که بنیابت فلان دو سجده سهو بجا می آورم همچنانکه واجب است بر او
باصالت و بر من بنیابت قربة الی الله و بعد از نیت تکبیر گفتن مستحب است و واجب نیست
و چون نیت کند و تکبیر گوید باید بلا فاصله پیشانی بر زمین گذارد و بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس سر بردارد بنشیند دیگر مستحب نشستن عمل باید آنگاه
نوبت دوم سجده کند و ذکر مذکور را بگوید و بعد از آن سر بردارد و تشهد خفیف
و تسلیم بگوید باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل
محمد السلام علیکم و اگر ورحمة الله و برکاته را نیز بگوید خوب است و در این دو سجده واجب است
سجود بر هفت عضو و گذاشتن پیشانی بر آنچه سجده بر آن صحیح باشد و استقبال قبله

و ستر عورت و طهارت از حدث و خبث و واجب است که بعد از تسلیم نماز بی فاصله
بکردن دو سجده سهو کند و تکبیر آن جائز نیست و باید پیش از کردن فعل منافی بجا آورد
و اگر فراموش کند هر وقت بخاطرش آید بجا آورد و اگر چه بعد از مدت بسیاری باشد
و اگر عمدا تاخیر کند لیکن آخر بجا آورد نمازش صحیح است و اگر چه بسبب تاخیر آثم است
و اگر عمدا ترک کند و اصلا بجا نیاورد جمعی نمازش را باطل دانسته اند و اکثر گفته اند
نمازش صحیح است و این اقوی است و اگر چه بطلان احتیاط است و لازم است که در سجده
سهو تاخیر نشود از بجا آوردن اجزایی که فراموش شده و اگر چه موجب سجده سهو مقدم بر آن
جز باشد مثل اینکه ابتدا در نماز حرف زند و بعد از آن تشهد را فراموش کند و متذکر
نشود تا از محلش بگذرد و اگر چند چیز در نماز واقع شود که هر یک موجب سجده سهو باشد
باید بجهت هر یک سجده سهوی بعمل آید بنا بر اظهر خواه موجب مختلف باشد مثل اینکه
سهوا تکلم کند و در غیر محل سلام گوید و تشهد را فراموش کند تا از محلش بگذرد یا متحد
باشد مثل اینکه چند مرتبه حرف زند یا سه سجده را از سه رکعت فراموش کند **مسئله**
سیزدهم اگر بعد از رکعت اول یا سیم که باید برخیزد سهوا بنشیند و ساکت باشد
یعنی تشهد نخواند بعضی گفته اند که از برای این نشستن در موضع ایستادن سجده سهو
لازم نمیشود باعتبار آنکه این نشستن را جلسه استراحت حساب میکند پس نشستن
در محل خود خواهد بود نه در موضع ایستادن و بعضی گفته اند اگر نشستن زیادتر از قدر
جلسه استراحت نباشد سجده سهو واجب نیست و الا واجب است و مخفی نیست که جلسه
استراحت اگر چه تقدیر معینی ندارد و طول دادن آن جایز است اما باید بحدی طول
نکشد که از حد معتاد در گذرد که اگر از حد معتاد در گذرد و تجاوز کند سجده سهو
لازم است و اگر در وقت نشستن مشغول خواندن تشهد شود بعضی گفته اند که سجده
سهو واجب میشود از جهت خواندن تشهد نه از جهت نشستن و این قول در صورتی
است که سجده سهو واجب باشد از برای هر زیاده و نقصانی و بنا بر اظهر که واجب نباشد
باید سجده سهو واجب باشد از برای هر زیاده و نقصانی و بنا بر اظهر که واجب نباشد

باید سجده سهو از برای نشستن باشد **مقصد سیم** در احکام شک و در آن دو فصل است
و یک خاتمه **فصل اول** در احکام شکی که متعلق بافعال نماز است نه بعدد رکعات و در آن
چند مسئله است **مسئله اول** هر گاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل
رکن باشد یا غیر آن پس اگر در وقت شک محل آن فعل نگذشته باشد واجب است که آن را
بجا آورد و اگر محلش گذشته باشد نماز را تمام میکند و صحیح است خواه شک در دو رکعت
اول باشد یا در دو رکعت آخر و خواه فعل مشکوک رکن باشد یا غیر رکن پس شک مثل سهو
نیست که حکم رکن با حکم غیر رکن مختلف شود بلکه در شک حکم رکن و غیر رکن یکی است
و مراد از محل در اینجا محل فعل است خواه رکن باشد یا غیر رکن باشد پس اگر شک کند در
نیت بعد از تکبیر یا در تکبیر بعد از شروع در قرائت یا در قرائت بعد از رکوع یا در ذکر
رکوع یا طمانینه در آن بعد از سر برداشتن از رکوع یا در رکوع بعد از رفتن بسجده یا در
سجده اول یا در طمانینه ایستادن بعد از دخول در سجده اول یا در ذکر سجده اول
یا طمانینه در آن بعد از سر برداشتن از آن یا در طمانینه سر برداشتن بعد از داخل
شدن در سجده دوم یا در ذکر سجده دوم یا طمانینه در آن بعد از سر برداشتن از آن یا
در اصل سجود بعد از شروع در تشهد یا بعد از ایستادن یا در تشهد بعد از ایستادن
باید ملتفت نشود و بنا بر وقوع و صحت گذارد و نماز را تمام کند و نمازش صحیح
است و اگر شک در یکی از افعال نماز مذکوره پیش از داخل شدن در فعل بعدی
باشد که مذکور شد مثل اینکه شک در رکوع کند در وقتی که ایستاده باشد و هنوز
شروع بسجود رفتن نکرده باشد واجب است که آن فعل مشکوک را بجا آورد و بعد از آن
نماز را تمام کند و اگر شک در فاتحه کند در وقت قرائت سوره باید برگردد و فاتحه را
بخواند و سوره را اعاده کند نه اگر فاتحه و سوره یک فعل است و همچنین اگر شک
در تشهد یا سجود کند در حینی که شروع در برخاستن کرده باشد و هنوز نایستاده
باشد باید سجود کند و تشهد را بجا آورد و بعد از آن برخاسته نماز را تمام کند و اگر
کسی در قنوت شک کند در قرائت مشهور آن است که باید برگردد و بلکه

یعنی قراءت بجا آورد باعتبار اینکه قنوت از افعال حقیقة واجبه نیست و بعضی گفته‌اند
که چون قنوت هم فعلی است علیحده و از قراءت داخل نشده‌اند باید ملتفت بقراءت نشود
و کو با قول مشهور خالی از رجحانی نباشد مسئله دوم هرگاه فعلی از افعال
مشکوک فیه را در محل تلافی کند و آن بجا آورد و بعد از آن کردن آن ظاهر شود که
آن بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن باشد نمازش باطل میشود و اعاده آن لازم است
و اگر رکن نباشد نمازش صحیح است مسئله سیم هرگاه فعل مشکوک فیه را
بعد از گذشتن محل عمداً تلافی کند و بجا آورد نمازش باطل میشود خواه آن فعل رکن
باشد یا غیر رکن و اگر از روی سهو تلافی کند ما بقی ندارد و نمازش صحیح است
مسئله چهارم هرگاه سر از سجده بردارد و پیش از برخاستن شک کند که یک سجده
کرده یا دو سجده چون محل باقی است واجب است که یک سجده را بجا آورد و اگر بعد
از بجا آوردن بخاطرش آید که هر دو سجده را بجا آورده بود ضرری ندارد و نمازش
صحیح است و سید مرتضی گفته است که در این صورت نمازش باطل است و اعاده
آن لازم است و این ضعیف است مسئله پنجم هرگاه بعد از تحقق نیت نماز شک
کند که آیا نیت نماز ظهر کرده است مثلاً یا عصر را در اینجا چند صورت متصور میشود
اول آنکه این شک در اثناء نماز کند و با وجود این نداند که در وقت برخاستن
بنماز قبل از نیت اراده کدام نماز را داشته و برخاستن او از برای کدام یک بوده
در این صورت نماز او باطل است و باید نماز را از سر گیرد دوم آنکه این شک
در اثناء نماز باشد لیکن داند که برخاستنش از برای نماز ظهر یا عصر بوده و قصد آن را
داشت لیکن در اثناء نماز از برای او شک حاصل شد که آیا نیتی که کرده مثبت نماز
زیست که قبل از نیت قصد او داشته و برخاستنش از برای آن بوده یا نیت نماز
دیگر کرده در این صورت ظاهر کلام اکثر باز بطلان آن نماز است و بعضی از محققین
گفته‌اند در این صورت نماز صحیح است زیرا که ظاهر آنست که آن نیت را قصد داشته
و برخاستنش از جهت آن بوده نیت کرده باشد و این قول اقوی است سیم آنکه

شک مذکور بعد از تمام شدن چهار رکعت و فارغ شدن از آن بهم رسد در این صورت
باز بعضی از محققین گفته‌اند باید آن نماز ظهر را قرار دهد و صحیح است و اگر چه آن را
و قصد پیش از نیت معلوم او نباشد و ظاهر کلام اکثر باز بطلان است و ظاهر قول
بعض محققین است چهارم آنکه در رکعتی شک کند که این رکعت چهارم نماز ظهر است
یا رکعت اول نماز عصر است در این صورت آن را نماز ظهر قرار میدهد و تمام کند و بعد
نماز عصر را بجا می‌آورد زیرا که در این صورت یقین دارد که نماز ظهر را نیت کرده است
اما نمیداند که همین نماز است یا از آن فارغ شده است و نیت عصر را کرده است و چون
اصل عدم تمام شدن ظهر و عدم تحقق نیت عصر است و باید یقین بجا آوردن نماز
ظهر از برای او حاصل شود لهذا بنا بر ظهر میگذارد و همین تفصیلی که مذکور شد
جاری است در صورتیکه بعد از تحقق نیت شک کند که آیا نیت نماز مغرب کرده است
یا نماز خفتن را و یا نیت نماز واجب را کرده است یا نیت نماز نافله مسئله ششم
هرگاه امام یا ماموم در عدد رکعات نماز شکی کند و دیگری ضبط کرده باشد واجب است که شاک
اعتماد بر قول ضابط کند پس اگر پیش نماز در فعلی از افعال نماز یا در عدد رکعات شک
کند و ماموم او را واقف سازد بر پیش نماز واجب است که عمل بقول ماموم نماید خواه
ماموم واحد باشد یا متعدد و خواه عادل باشد یا فاسق و خواه مرد باشد یا زن و واقف
ساختن ماموم پیش نماز را جایز است باشارت باشد اگر پیش نماز نزدیک باشد یا بلفظ
قرآن و اذکار نماز باشد و هر یک از امام و ماموم اعتماد بیقین غیر امام و ماموم نمی‌توانند
کرد مگر اینکه از قول او ظن حاصل شود که در این صورت عمل کردن جایز است نظر بمسئله
که مذکور میشود که هرگاه مصلی ظن بیک طرف داشته باشد باید بآن عمل کند و اگر یک کدام
از امام یا ماموم یقین داشته باشد بطرفی و دیگری ظن داشته باشد بطرف دیگر باید
صاحب ظن تابع صاحب یقین شود و اگر یک کدام ظن داشته باشد و دیگری شک
باید صاحب شک عمل بقول صاحب ظن کند و اگر امام و ماموم هر دو شک کنند پس
اگر شک هر دو یکی باشد یعنی هر دو در یک مقام یک نحو شک کنند باید هر دو حکم آن شک را

بجا آورند و اگر در شک مختلف باشند از دو صورت بیرون نیست **اول** آنکه در میان
ایشان رابطه باشد که موجب اتفاق ایشان بر یک چیز باشد در این صورت باید
هر دو رجوع بان چیز کنند و بنا را بر آن گذارند مثل اینکه امام مثلا در میان دو و سه شک
کند و ماموین در میان سه و چهار شک کنند در این صورت باید هر دو رجوع به سه کنند
زیرا که امام یقین دارد که زیاده از سه رکعت بعمل نیاورده پس شک ماموین در چهار
اعتباری ندارد و ماموین یقین دارند که کمتر از سه رکعت بعمل نیاورده پس شک
امام در دو رکعت اعتباری ندارد و هر کدام بچهار رود و از میان در رود باید اتفاق
بر سه کنند **دوم** آنکه رابطه جامعه در میان ایشان نباشد مثل اینکه امام
شک میان دو و سه کند و ماموم شک میان چهار و پنج کند در این صورت بر هر یک واجب است
که حکم شک خود را بعمل آورد بعد از آنکه ماموم نیت انفراد کند و آنچه مذکور شد در
صورتی است که ماموین متفق در شک باشند و اگر ایشان در شک مختلف
باشند و امام نیز شک داشته باشد خواه با بعضی متفق باشد یا نه در این صورت اگر
رابطه جامعه در میان ایشان باشد باید همه رجوع بان کنند و اگر رابطه جامعه در میان
ایشان نباشد باید از هم جدا شوند و هر یک حکم شک خود را بعمل آورند و مخفی نماند
که وجوب اعتماد کردن امام بر ضبط ماموین در صورتی است که همه متفق در ضبط و
حفظ باشند و اگر مختلف در ضبط باشند جای بحث است که امام اعتماد بر ضبط بعضی بکند
بلکه باید بحکم شک عمل کند مگر اینکه ظن او بقول بعضی حاصل شود که در این صورت
باید بظن عمل کند **مسئله هشتم** اگر کسی شک در رکوع کند در وقتی که ایستاده در حالتی
محل باقی باشد پس از جهت تلافی برکوع رود و در اثنای رکوع بخاطرش بیاید که رکوع را
کرده بود اظهر آن است که باید سر بردارد و بسجود رود و نماز را تمام کند و نمازش صحیح
است و اکثر متاخرین در این صورت حکم ببطلان نماز کرده اند و اگر کسی خواهد احتیاط را
بعمل آورد باید بطریق مذکور نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده کند **مسئله نهم** اگر
کسی را در فعل و ترک بعضی از افعال نماز یا در عدد رکعات تردیدی بهم رسد لیکن ظن

بیک

بیک طرف داشته باشد باید عمل بظن کند یعنی بنا را بر آن گذارد که نماز بر آن وجه است
که ظن بان تعلق گرفته پس اگر تردیدی از برای او بهم رسد که رکوع را کرده است یا نه و ظن
بکردن داشته باشد باید بنا را بر آن گذارد و اگر محل باقی باشد احتیاجی بتلافی نیست
و اگر محلش گذشته باشد نمازش باطل نمیشود و اگر تردد کند که این رکعت نماز رکعت
چهارم است یا پنجم و ظن داشته باشد که چهار است باید بنا را بر چهار گذارد و احتیاج
بسجده سهو نیست و همچنین است حکم در باقی افعال و رکعات **فصل دوم** در احکام
شک در رکعات نماز و در آن چند مسئله است **مسئله اول** چند موضع است
که بمجرد شک موجب بطلان نماز است و باعث اعاده نماز است **اول** آنکه
شک تعلق بجمیع رکعات نماز بگیرد یعنی مطلقا نداند که چه قدر بجا آورده **دوم** آنکه
شک در نماز های دو رکعتی کند مانند صبح و نماز مسافر و نماز خسوف و کسوف و نماز جمعه
و عیدین در حال وجوب و فرقی نیست در میان آنکه شک در نقصان باشد یا در زیاده
یعنی خواه شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت یا شک کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت
سوم شک در نماز سه رکعتی چون مغرب خواه شک در نقصان باشد یا در زیاده
چهارم شک در دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی باین نحو که شک کند که یک رکعت کرده
یا دو رکعت **مسئله دوم** اگر شک کند میان دو و سه پیش از اتمام سجدتین
باشد نماز محکوم ببطلان است و اعاده آن لازم است و همچنین است حکم در هر موضعی از شکیات
که پای دو در میان باشد و شک پیش از اتمام سجدتین باشد یعنی نماز باطل میشود و اعاده
آن واجب است و اگر بعد از اتمام سجدتین باشد واجب است که بنا را بر سه بنهد و نماز را
تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت
نشسته و اتمام سجدتین بفارغ شدن از ذکر واجب سجده اخر است و اگر چه هنوز سر از
سجده بر نداشته باشد **مسئله سیم** هر گاه شک کند میان سه و چهار بنا بر چهار
بنهد و نماز را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط بطریق مذکور بجا آورد و فرقی نیست
که شک بعد از اتمام سجدتین باشد یا پیش از آن **مسئله چهارم** هر گاه شک کند

میان دو و چهار و بعد از کمال سجدتین باشد باید بنا بر چهار بگذارد و بهدو دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بجا آورد مسئلهٔ پنجم اگر شک کند میان دو و سه و چهار و بعد از اتمام سجدتین باشد باید بنا را بر چهار بهد و نماز را تمام کند و بجهت احتیاط دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و بعضی گفته‌اند که مخیر است در تقدیم و تاخیر دو رکعت ایستاده بر دو رکعت نشسته و احوط بلکه اظهر آن است که دو رکعت ایستاده را بر دو رکعت نشسته مقدم دارد همچنانکه مشهور و منصوص است و در جواز بجا آوردن یک رکعت ایستاده بجای دو رکعت نشسته خلاف است احوط منع است مسئلهٔ ششم اگر شک کند میان چهار و پنج پس اگر بعد از کمال سجدتین باشد خواه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد یا بعد از اتمام ذکر واجب در سجدهٔ دوم باشد و هنوز سر بر نداشته باشد در این صورت باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند یعنی تشهد بخواند و سلام بدهد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و دیگر چیزی بر او لازم نیست و نمازش صحیح است و اگر پیش از رکوع باشد خواه بعد از انحنا رکوع و پیش از اتمام قدر ذکر واجب باشد یا بعد از اتمام قراءت باشد یا در اثنای قراءت باشد یا پیش از شروع در قراءت باشد یا بعد از اتمام قیام یا قبل از اتمام قیام در این صور باید قیام را منهدم سازد و بنشیند تا شک میان سه و چهار شود در حال اتمام سجدتین و بنا را بر چهار نهد و بعد از تشهد و سلام یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجهت احتیاط بجا آورد و احوط آن است که سجدهٔ سهو را نیز بجا آورد و اگر بعد از رکوع و قبل از کمال سجدتین باشد خواه بعد از انحنا رکوع پیش از سر برداشتن و بعد از اتمام قدر ذکر واجب باشد و خواه بعد از سر برداشتن از رکوع باشد و خواه پیش از سر برداشتن از سجدهٔ اول و قبل از اتمام ذکر واجب باشد و خواه در میان دو سجده باشد و خواه بعد از دو سجدهٔ دوم پیش از اتمام قدر ذکر واجب باشد در این صور بعضی از مجتهدین نماز را باطل و اعاده را لازم میدانند و اقرب در نظر فقیر و اشهر آن است که شک در بعضی صور مثل شک بعد از کمال سجدتین است یعنی بنا را

بر اقل که چهار باشد میگذارد و نماز را تمام میکند یعنی انچه باقی مانده از سجده و تشهد و سلام بجا می‌آورد و بعد دو سجدهٔ سهو میکند و بعضی از متاخرین گفته است که شک در این صور بنا بر جهت شک پیش از رکوع است که باید انچه از سجدتین باقی مانده است ترک کند تا آن رکعت باطل شود و شک میان چهار و سه شود پس بنا را بر چهار گذارد و تشهد و سلام بجا آورد انگاه دو رکعت نماز نشسته بجهت احتیاط بجا آورد ولکن باکرابن قول از بعضی متاخرین از روی غفلت صادر شده باشد نه بر آنکه هر که از فقها که در این صور حکم بعضی کرده و نماز را باطل دانسته‌اند حکم شک در این صور مثل حکم شک بعد از سجدتین است و اخبار عمومی که در این باب رسیده بر این دلالت دارد مسئلهٔ هفتم اگر شک کند میانه دو و پنج پس اگر پیش از کمال سجدتین باشد نماز باطل است بلا شبهه و اگر بعد از کمال سجدتین باشد بعضی گفته‌اند بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند و اقوی بطلان نماز است و وجوب اعاده مسئلهٔ هشتم اگر شک کند میانه سه و پنج پس اگر پیش از رکوع باشد باید آن رکعت را منهدم سازد تا شک او میانه دو و چهار شود و حکم آن بنحوی که مذکور شد بجا آورد و اگر بعد از رکوع باشد بعضی گفته‌اند بنا را بر کمتر یعنی سه گذارد و نماز را تمام کند و اقوی بطلان نماز و وجوب اعاده است مسئلهٔ نهم اگر شک کند میان دو و سه و پنج اگر پیش از اتمام سجدتین باشد بلا شبهه نماز باطل است و اگر بعد از اتمام سجدتین باشد بنا بر اقوی نماز باطل است و اعاده آن لازم است و بعضی در اینجا نیز بنا را بر کمتر یعنی دو لازم دانسته‌اند مسئلهٔ دهم اگر شک کند میانه دو و چهار و پنج اگر پیش از کمال سجدتین باشد نماز باطل و اعاده آن لازم است و اگر بعد از کمال سجدتین باشد بعضی گفته‌اند نماز باطل است و بعضی گفته‌اند باید بنا بر کمتر گذارد و اقوی آن است که باید بنا بر چهار گذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو سجدهٔ سهو بجا آورد مسئلهٔ یازدهم اگر شک کند میانه سه و چهار و پنج پس اگر پیش از رکوع باشد آن رکعت را برهم زند تا شک میان دو و سه و چهار شود و حکم آن مذکور شد و لکن اگر بعد از رکوع و بعد از اتمام سجدتین باشد بنا بر چهار گذارد و یک رکعت ایستاده

دانسته که باید دو رکعت نشسته بجا آورد نه یک رکعت ایستاده احمد

بلافصل

یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بکند و دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع
و پیش از تمام سجدتین باشد بعضی برآنند که بنا بر سه بنهد و نماز را تمام کند و نماز
احتیاطی بر او لازم نیست و بعضی نماز را باطل دانسته‌اند و بعضی حکم این مثل شک
بعد از سجدتین دانسته‌اند یعنی باید بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته نماز احتیاط و دو سجده سهو بجا آورد و این اقوی است **مسئله دوازدهم**
اگر شک کند میانه دو و سه و چهار و پنج پس اگر این شک پیش از تمام سجدتین باشد نماز
باطل و اعاده او لازم است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار بنهد و دو رکعت
ایستاده و یک رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو سجده سهو کند **مسئله سیزدهم**
اگر شک تعلق برکعت ششم گیرد اقوی بطلان نماز است و لازم است که نماز را از سر گیرد
و بعضی برآنند که باید بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند و بعضی برآنند که حکم این تعلق
تعلق حکم شک برکعت پنجم است یعنی در هر صورتی از صورتهای تعلق شک برکعت
پنجم که نماز باطل بوده در شبیه و نظیر آن از صورتهای تعلق شک برکعت ششم نیز نماز
باطل است و در هر صورتی از صور تعلق شک برکعت پنجم که نماز باطل نبود و بایست
نحوی بنا نهاد در اینجا نیز در صورتهای که شبیه آن صور است باید بان نحو بنا نهاد و
صورتیکه آن ملاحظه شش با اعداد دیگر که کمتر از آن است بغیر از یک یا تا دو است پس
بنا بر قول بعض در هیچ صورت از این صور تمام در صحت و بطلان مثل شبیه خود از آن
صورتهای تعلق شک برکعت پنجم و مخفی نیست که بنا بر کمتر گذاشتن در این صورتها
دلیلی ندارد و ملحق ساختن اینها در حکم بصور تعلق شک برکعت پنجم نیز محض قیاس است
که باطل است زیرا که احادیثی که در حکم تعلق شک برکعت پنجم رسیده مطلقا شامل
شکی نیست که متعلق برکعت ششم باشد پس اصح بطلان نماز و وجوب اعاده آن است
در وقتی که شک تعلق برکعت ششم بگیرد همچنانکه ابتدا گفتیم **مسئله چهاردهم** هرگاه در
رکعات نماز سنتی شکی واقع شود مصلی مخیر است در بنا گذاشتن بر اقل و بنا گذاشتن
بر اکثر و بنا بر اقل افضل است و بر او سجده سهو و نماز احتیاطی مطلقا لازم نیست

درکرد

و مذکور شد که نماز واجبی و سنت در باب احکام شک شرکت دارند و در هر جا که نماز واجبی
که دو رکعت باشد اگر شک در عدد رکعات آن واقع شود آن نماز باطل و اعاده آن
لازم است همچنانکه مذکور شد پس در نماز کسوف و خسوف اگر شک کند حاصل شود
آن نماز باطل است بشرطی که شک در عدد دو رکعت باشد خواه در نقصان باشد یا این
نحو که شک کند که این رکعتی را که در آن است رکعت اول است یا دوم یا زیاده باشد
یا این نحو که شک کند که این رکعت رکعت دوم است یا رکعت سیم که زیاده شده است
و اگر شک در عدد رکوعهای نماز کسوف کند پس اگر آن شک موجب شک در رکعت باشد
آن نماز باطل است مثل اینکه شک کند که آیا این رکوع پنجم است یا ششم و این شک
موجب شک است در اینکه رکعتی که در آن است رکعت اول است یا رکعت دوم زیرا
که اگر رکوع پنجم باشد در رکعت اول خواهد بود و اگر رکوع ششم باشد در رکعت دوم
خواهد بود و اگر شک در رکوع مستلزم شک در رکعت نباشد مثل اینکه شک
کند که این رکوع رکوع سیم است یا چهارم یا رکوع هفتم است یا هشتم باید بنا را بر اقل
بگذارد **خاتمه** در بیان احکام نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجب است
از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت و تکبیرة الاحرام و
تشهد و تسلیم و سایر اجزا و شرایط در نماز احتیاط نیز واجب است که فاتحه را بجای
و تسبیحات اربع که در مقام فاتحه در این نماز نمیشود و بعضی گفته‌اند که جایز است عوض
فاتحه تسبیحات اربع بخوانند و این ضعیف است اما سوره را نمی باید خواند و فاتحه را
آهسته بخوانند و بلند خواندن جایز نیست و باید در نیت قصد احتیاط و تعیین یک رکعت
یا دو رکعت و تعیین اینکه ایستاده گذارده میشود یا نشسته و تعیین نمازی که احتیاط
وی است بشود لهذا نیت را چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده یا نشسته میگذارم
جهت احتیاط فلان نماز بجهت آنکه واجب است اداء قربة الی الله و اگر بعد از وقت نماز
اصل آنرا بجا آورد قصد قضا کند در نیت و اگر اصل قضا باشد قصد قضا کند و اگر چه
از در وقت نماز اصل بجا آورد بعضی گفته‌اند در این صورت نیت ادا و قضا لازم نیست که

ـت است بواسطه رعایت تبعیت واگر نماز اصل از جانب غیر کند که باجاره بر او
لازم شده باشد یا پسر بزرگ از جانب پدر قضا کند قصد آن نیز ضرور نیست لازم است
باینطریق که بگوید مثلا دو رکعت نماز نشسته میکنم جهة احتیاط فلان نماز
از جهة آنکه واجب است بر من بولایت پدر یا بنیابت از جانب فلان قربة الی الله
و واجب است که بعد از نماز اصل فی الفور مبادرت کند بجا آوردن نماز احتیاط
و عمدا آن را تاخیر نکند و اگر عمدا آن را تاخیر کند از وقت نماز اصل جمعی نماز ش را باطل
دانسته اند اما اگر سهوا آن را تاخیر کند از وقت نماز اصل نماز ش باطل نیست لیکن
باید بنیت قضا آن را بجا آورد بنحویکه مذکور شد و بعضی بر آنند که نماز احتیاط موقت
بوقت نماز اصل نیست زیرا که آن نماز نیست منفرد و علیحده پس نیت [illegible] از ادا
و قضا لازم نیست و حق آن است که نماز احتیاط اگرچه بنابر تحقیق جزء نماز اصل نیست
بلکه نماز منفرد است لیکن چون در وقت تابع نماز اصل است لهذا بالتبع موقت بوقت
آن است لهذا قصد ادا و قضا لازم است و واجب است که با وجود احتیاط در میان
نماز اصل و نماز احتیاط فعلی که مستلزم بطلان نماز باشد و نماز را باطل کند عمدا یا سهوا
چون حدث و فعل کثیر و استدبار قبله و امثال اینها واقع نسازد لیکن اگر واقع
شود حق آن است که نماز اصل را باطل نمیکند خواه از روی سهو واقع شود یا از روی
عمد و لیکن بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده باین التفات
نکند و نماز ش صحیح است خواه وقت باقی باشد یا نه و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر
شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی
مختار است میانه قطع و اتمام و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده
بعضی بر آنند که نماز احتیاط را تمام کند و بر وجه دیگر لازم نیست و بعضی گفته اند
که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن واجب است و اولی آن است یعنی در صورتیکه
در اثنای نماز احتیاط یا بعد از فراغ از آن برا و ظاهر شود که نماز اصل کم بوده و مع ذلک
در میان نماز اصل و نماز احتیاط فعل منافی واقع شده باشد اولی آن است که

ظاهر آن است که اولا بنیت نماز احتیاط را تمام کند و قطع آن جایز نیست اعلم

در این صورت نماز را اعاده شود زیرا که در این صورت یقین قطعی حاصل شده است
بآنکه در میان نماز و میان آنچه جزء آن است فعل منافی واقع شده است و اگر
در اثنای نماز احتیاط یا بعد از آن ظاهر شود که نماز اصل کم بوده لیکن نماز احتیاط
با آنچه ظاهر شده که کم بوده موافق نباشد مثل اینکه نماز احتیاط دو رکعت ایستاده
باشد و آنچه کم بوده یک رکعت باشد یا نماز احتیاط یک رکعت ایستاده باشد و آنچه
کم شده دو رکعت باشد در این صورت البته باید نماز را اعاده کند و اگر کسی که
نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز زیرا که از سر گرفته
بصورت خواهد بود و مجزی از نماز احتیاط نخواهد بود و اصل نماز از ذمه او ساقط
نشده خواهد بود زیرا که این نمازی که از سر گرفته نمازی است که از خلاف شرع کرده
و بنابر این این نماز فعل خواهد بود که در میان نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده است
لهذا اگر فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط باعث بطلان نماز اصل
باشد واجب است که بعد از نمازی که از سر گرفته و مبطل نماز اصل شده دوباره نماز
اعاده شود و اگر فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط مبطل نماز اصل نباشد
واجب است که همین نماز احتیاط را بجا آورد که نماز اصل او تمام شود و نمازی که
از سر گرفته فعل لغوی خواهد بود و همچنین است حکم اجزای نمازی که فراموش شده باشد
و باید بعد از نماز بجا آورده شود چون سجده و تشهد یعنی اگر کسی اینها را بجا نیاورده
و نماز را از سر گیرد آن نماز باطل خواهد بود بر همه و نماز اولی خواهد بود و با آنچه
مذکور شد یعنی در این جا رعایت است و اگر بر کسی نماز احتیاط لازم شود و آن را واگذارد و
نماز دیگر بجا آورد آن نماز باطل خواهد بود خواه نماز واجبی باشد یا نماز سنتی و گناه
نیز کرده خواهد بود و اگر کسی را نماز احتیاط واجب شود در جائی که وقت فریضه دیگر
تنگ باشد که اگر نماز احتیاط را بجا آورد وقت آن فریضه در گذرد مثل آنکه
احتیاط نماز ظهر بر او واجب شود و در وقتی باشد که این قدر بغروب مانده باشد
که اگر نماز احتیاط را بجا آورد بعد از وقت نماز برای نماز عصر بدر نیابد

در این صورت واجب است که نماز عصر را بکند و بعد از آن نماز احتیاط را قضا کند
و نماز ظهری که کرده صحیح خواهد بود بنا بر اظهر لیکن احوط آنست که بعد نماز احتیاط را بجا
نکرده باشد و اگر عمدا تاخیر کرده باشد نماز ظهری که کرده باطل خواهد بود و لازم خواهد
بود که ظهر را اعاده کند و اگر بر امام و ماموم هر دو نماز احتیاط واجب شود باید که
هر یک تنها از بجا آورد و بجماعت کذاردن آن جایز نیست بنا بر اصح و اگر در نماز
احتیاط شکی بهم رسد باید ملتفت آن نشود و بنا بر اکثر کذارد و همچنانکه سابقا
مذکور شد و اگر چند نماز احتیاط جهت چند چیز بر او لازم شود الاظهر و الاحوط آنست
که در کردن ترتیب را مراعات کند **مطلب چهارم** در بیان احکام ترک نماز و قضا
آن و نماز جماعت و نماز خوف و نماز سفر و در این چهار مقصد است **مقصد اول**
در احکام ترک نماز و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هر مردی که مسلمان زاده
باشد یعنی پدر او مسلمان بوده و نماز را ترک کند و آن ترک را حلال داند و شبهه که محتمل
در حق وی باشد ادعا نکند آن شخص مرتد است و احکام کفار بر او جاری است
و باید حاکم شرع او را بکشد و اگر مردی مسلمان زاده نباشد بلکه ابتدا کافر بوده و
مسلمان شده و نماز را ترک کند و ترک آن را حلال داند باید حاکم شرع از او طلب توبه کند
اگر توبه کند او را نکشند و اگر قبول توبه نکند او را بکشند و هر یک از مسلمان زاده و غیر
مسلمان زاده و غیر مسلمان زاده که ترک نماز را حلال داند لیکن ادعای شبهه کند و آن
شبهه در حق وی محتمل باشد مثل کسی که قریب العهد باسلام باشد و ادعا کند که عذر
وجوب نماز بمن نرسیده بود و قریب العهد بودن باسلام مجوز باشد که این دعوی در حق
وی ممکن باشد و مثل کسی که همیشه در بادیه بوده و ملاقات او با مسلمانان کم بوده و
احکام اسلام باو نرسیده در این صورت اگر دعوی عدم علم بوجوب نماز کند ادعای او قبول
میکنند و او را بسبب حلال دانستن ترک نماز نکشند و مثل کسی که ابتدا بگوید من ترک
نماز را حلال میدانم و بعد از آن بگوید مراد من از نماز نماز نافله بوده یا بگوید مراد
قول اهل سنت و فراموشی بهم رسید و اگر بر ترک نماز را حلال نداند و او را نکشند خواه مسلمان

زاده باشد یا نه بلکه حاکم شرع از او طلب توبه میکند اگر قبول نکند او را حبس میکند و در اوقات
نمازها او را امر بنماز میکند و باین طریق با او سلوک میکند تا توبه کند یا بمیرد و اگر مردی ترک
نماز نماید باشد لیکن ترک را حلال نداند بلکه از راه بی مبالاتی ترک کرده باشد باید
حاکم شرع او را تعزیر کند و هر گاه سه نوبت تعزیر کند و واقع شود و باز اصرار بر ترک نماز
در مرتبه چهارم او را بکشند و بعضی گفته اند در مرتبه سیم او را بکشند و بعضی گفته اند که در مرتبه
سیم او را بکشند و او لاحوط است **مسئله دوم** هر گاه نماز یا نمازهای یومیه
از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس
و کفر اصلی و بیهوشی بوده باشد قضای آن نماز بر او واجب است پس هر نمازی که در
حین عدم بلوغ و در وقت جنون و حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین
هر نمازی که بجهت اغما و بیهوشی فوت شود قضا ندارد بنا بر اقوی و همچنین هر گاه
کافر اصلی مسلمان شود نمازهایی که در ایام کفر نکرده قضا ندارد اما مرتد یعنی مسلمانی
که مرتد شود یا کافری که مسلمان شود و باز رجوع بکفر کند قضای نمازهای ایام ارتداد
بر او واجب است و نمازهایی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود
قضای آن نیز واجب است و همچنین نمازی که بسبب نسیان فوت شود قضای آن
لازم است و اگر شخصی چیزی بخورد که باعث زوال العقل باشد یا موجب خواب شود که
در اوقات نماز در خواب باشد پس اگر در وقت خوردن میدانسته که خوردن آن موجب
زوال العقل و خواب است و بالجمله آنچه خورده باشد ضرر رسیده باعث آن شده
باشد در این صورت قضای نمازها بر او لازم است که در حین زوال العقل و خواب از او فوت شده
واجب است و اگر نمیدانسته که خوردن آن موجب زوال العقل و حاصل شدن این چنین
خوابی است بر او قضای آن نمازها واجب نیست و همچنین اگر نمیدانسته که موجب
زوال العقل و این چنین خوابی است اما از بواسطه معالجه مرضی که علاج آن بقول
طبیب حاذق منحصر در آن بوده تناول نموده باشد قضا واجب نیست و همچنین
اگر با کراه بخورد او داده باشد قضا بر او لازم نمی آید و اگر مخالف مذهب حق شیعه

وماندان شبهه شود هر نمازی که در وقت سبق بودن از او فوت باشد باید قضا کند
ونمازهایی که در ایام سیتی بودن بطریقه خود بجا آورده بود قضای آن واجب نیست مسئله
سیم اگر شخصی محدث باشد وتا آخر وقت نماز آب نیابد ونه خاکی که غسل و وضو
بجا آورد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود لیکن احوط و اولی آن است که آن را قضا
کند واگر از وقت اتفاقا آن قدر زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن وقت
بجا تواند آورد وعمدا نماز نکرده باشد بعد از آن آب وخاک نیابد در این صورت قضای
آن نماز بر او واجب است بلاشبهه مسئله چهارم اگر از کسی در وقتی که صحیح باشد و
قادر بر ایستادن و بر سایر افعال و اقوال آن نماز باشد نمازی فوت شود جایز
او را که در ایام بیماری وقدرت نداشتن بر قیام و بعضی افعال آن نماز بحسب مقدور
قضا کند ولازم نیست که قضای آن نماز را تاخیر اندازد تا ایام صحت وقدرت داشتن
بر همه افعال پس بیماری که قادر بر ایستاده نباشد جایز است که نماز قضا را که
در نشسته باشد نشسته بجا آورد واگر قادر بر نشستن نباشد بر جانب راست خوابیده
ونماز قضا را بجا آورد وهمچنین هر چیزی که مقدور وی باشد به تفصیلی که سابقا مذکور
شد میتواند بجا آورد مسئله پنجم هرگاه نماز کسی در حضر فوت شود ودر سفر
خواهد آن را قضا کند باید تمام یعنی چهار رکعتی قضا کند یعنی از تمام بجا
آورد واگر در سفر فوت شده باشد ودر حضر قضا کند باید شکسته یعنی که در سفر بر او واجب بود
قضا کند یعنی آن دو رکعت بجا آورد واگر کسی در اول وقت نماز در حضر باشد و نماز
نکرده باشد سفر کند ووقت نماز در سفر باقی باشد وادا نکند تا فوت شود باید در قضا
اعتبار حال سفر کند یعنی آن را قصر کند واگر بعکس باشد در اول وقت نماز مسافر بود
ونماز نکرده بوطن خود آید ووقت نماز در حضر باقی باشد وادا نکند تا فوت شود باید
در قضا اعتبار حال حضر کند وقضا از تمام کند مسئله ششم هرگاه نوافل مرتبه
از کسی فوت شود قضا کردن آن سنت مؤکد است وآنچه از نوافل مرتبه در حال عذر
و بیماری فوت شده باشد در قضا کردن آن تاکید استحباب نیست واگرچه اصل استحباب

باقی است واگر قضا کردن نوافل مراد مشکل باشد وخواهد ثواب آن را دریابد بعوض
هر دو رکعت نافله یک مد طعام تصدق کند واگر قدرت بر آن نداشته باشد بعوض
جمیع نوافل هر شبی یک مد تصدق کند وقضا کردن افضل از تصدق است مسئله
هفتم اگر کسی چند نماز فوت شده باشد وترتیب آنها را داند یعنی داند که آنچه اول
فوت شده بالتحقیق است کدام است وآنچه بعد از آن فوت شده است کدام است وهمچنین
ترتیب همه را داند واجب است بنابر اشهر واقوی که در قضا کردن ترتیب را مراعات کند
واگر ترتیب آنها را نداند خواه ابتدا جاهل بآن بوده یا اول میدانسته وبعد فراموش
نموده اقوی آن است که مراعات ترتیب واجب نباشد بلکه بهر طریق خواهد ابتدا میتواند نمود
واگرچه نمازهای واجب غیر یومیه از کسی فوت شده باشد چون نماز کسوف ونماز طواف
ونماز نذر پس اگر ترتیب میان آنها داند مراعات ترتیب بر او لازم نیست بلاشبهه
واگر ترتیب آنها را داند بعضی گفته اند مراعات ترتیب در قضا لازم است واحوط آن
واگرچه اظهر عدم وجوب است وهمچنین است حکم در مراعات ترتیب در میان قضای نماز
یومیه وغیر یومیه وبعضی گفته اند که جماعتی مراعات ترتیب را در قضای نمازهای یومیه لازم
دانسته اند با وجود عدم علم بترتیب میگویند باید نمازها را در این صورت اینقدر
مکرر کند نمود تا علم بحصول ترتیب بهم رسد وکیفیت آن بانیطریق است که اگر از شخصی
ظهری وعصری فوت شده باشد از دو روز یعنی ظهر روزی وعصر روز دیگر فوت
شده باشد نداند که ظهر کدام روز بوده باشد معلوم است که اول ظهر فوت شده
پس علم حاصل شده بترتیب در صورت مذکوره موقوف است بآنکه سه نماز بگذارد
ویک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر واگر یک ظهر وعصر ومغربی از روز
سیم فوت شده باشد بهر نماز ترتیب حاصل میشود و نمیشود وبری میشود بآین
طریق که ظهری بگذارد پس عصری پس مغربی وباز عصری بگذارد پس مغربی پس ظهری
ویا مغربی بکند پس ظهری پس عصری و آخر المراتب آن است که اول ظهری وعصری
وظهری بجا آورد پس مغربی بجا آورد وبعد از آن ظهری وعصری وظهری بجا آورد

که در این صورت هفت نماز ترتیب حاصل میشود واحتیاج بهشت نماز نیست واگر با ظهر
وعصر ومغرب عشایی فوت شده باشد شانزده نماز بکذارد یعنی یکی از این چهار نماز بکذارد
وسه دیگر را بعد از آن پس یکی دیگر را بکذارد وسه دیگر را بعد از آن پس یکی آخر را بگذارد
وسه دیگر را بعد از آن واخصر از این آن است که آن هفت نماز که مذکور شد قبل از عشا
وبعد عشا بگذارد تا بر این ده نماز ترتیب حاصل شود وبراءت ذمه بعمل آید واگر این
چهار نماز صبح فوت شده باشد بیست وپنج نماز بکذارد بان طریق که یکی از این پنج
نماز بگذارد وبعد از آن چهار دیگر را پس یکی دیگر را بگذارد وبعد از آن چهار دیگر را و
همچنین تا پنج نوبت تمام شود واخصر از آن این است که چهار روز نماز بترتیب بکذارد
وبعد از آن نماز صبح بجا آورد که به بیست ویک نماز ترتیب بعمل آید وبراءة ذمه حاصل شود
وضابطه در طریق اول یعنی طریق اطول غیر اخصر آن است که ابتدا بیکی از آن نمازها که
فوت شده بجا آورد وبعد از آن باقی را بهر ترتیبی که خواهد بعمل آورد پس در نوبت دوم ابتدا
کند بنمازی که در مرتبه ثانی بود که در نوبت اول ابتدا بان شده بود وبهمان ترتیب بجا
آورد تا در نوبت دوم ختم بنمازی شود که در نوبت اول ابتدا بان شده بود وباین طریق باید
بقدر اعداد نمازهای فوت شده تکرار بعمل آید یعنی در هر نوبت لاحق بنمازی ختم کند که
در نوبت سابق ابتدا بان کرده بود مثلا هرگاه معلوم شد که صبح وظهر وعصر
فوت شده باشد پس اول ابتدا کند بصبح وبعد از آن بظهر وبعد از آن بعصر پس در نوبت
دوم ابتدا بظهر کند وختم بصبح کند ودر نوبت سیم ابتدا بعصر کند وختم بظهر کند وهمچنین
است حکم در سایر فروض وضابطه در طریق دوم یعنی طریق اخصر آن است که در اعداد نماز
فوت شده احتمالاتی که ممکن است که بر آن ترتیب واقع شوند کرفته شود وآن نمازها
بعددی مکرر کند که بهمه آن احتمالات منطبق شود پس بر فرض فوت ظهر وعصر چون احتمالات
بیش از دو نیست هرگاه عصری در میانه دو ظهر یا ظهری در میانه دو عصر بجا آورد که یکی
ظهر مقدم بر عصر ویکی عصر مقدم بر ظهر میشود دو احتمال بعمل آمده خواهد بود وبر فرض
فوت ظهر وعصر ومغرب احتمالات ممکنه در ترتیب شش است که حاصل میشود از ضرب عدد

نمازها که سه باشد در احتمالات سابق که دو باشد واین در هر جمیع فروض کلی است یعنی
در هر فرضی احتمالات ممکنه آن حاصل میشود از ضرب عدد آن نمازها در احتمالاتی که در
فرض سابق است که یک عدد کمتر است از این فرض واین شش احتمال از ترتیب که هر احتمالی
در روزی ممکن است باین طریق است روز اول ظهر وعصر ومغرب وروز دوم
عصر ومغرب وظهر سیم مغرب وظهر وعصر چهارم عصر وظهر ومغرب پنجم ظهر ومغرب
وعصر ششم مغرب وعصر وظهر وهرگاه بوجهی که در طریق اخصر مذکور شد نمازها کذارده
شود بهر احتمال از احتمالات شش گانه که ترتیب شده اداء واجب که مراعات ترتیب است
در قضا بعمل آمده خواهد بود وذمه مسقط بری شده خواهد بود وهمچنین است حکم
در سایر فروض یعنی هرگاه با سه نماز صبح فوت شود احتمالات ممکنه بیست وچهار است
که حاصل میشود از ضرب چهار در احتمالات سابقه که شش باشد وچون بنحو مذکور
در طریق اخصر عمل شود آن احتمالات بعمل می آید وهرگاه با آن چهار عشایی فوت شود
احتمالات بعمل ممکنه صد وبیست است که حاصل میشود از ضرب پنج در احتمالات سابق
که بیست وچهار باشد وچون این پنج نماز بنحو مذکور از طریق اخصر کذارده شود همه احتمالات
بعمل آمده خواهد بود ومخفی نماند که بنا بر آنچه ما اختیار کردیم از واجب نبودن مراعات
ترتیب با وجود عدم علم بان هر چند احتیاج بذکر این طول وتفصیل نبود لیکن از ذکر
تا ظاهر شود که بنا بر قول بوجوب مراعات ترتیب با عدم علم الا الاحتیاط از ارتکاب وتحمل
این طول وتفصیل کردن نهایت صعوبت واشکال است وتکلیف بان در غایت استبعاد است
واز آن معلوم شود که حق آن چیزیست که ما اختیار کردیم **مسئله هشتم** اگر از شخصی یکی
از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد ونداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده
باشد پس نماز صبح بکذارد ویک نماز مغرب ویک چهار رکعتی میکذارد که مردد در مطلق
باشد میانه ظهر وعصر وعشا ودر جهر واخفات آن مخیر است وهمچنین مخیر است میانه
جهر واخفات در هر نمازی که مردد میانه نماز جهری واخفاتی باشد واگر در سفر فوت
شده باشد یک نماز مغرب بکذارد ویک دو رکعتی که مطلق باشد میانه صبح وظهر و

و عشا و اگر بداند که در سفر فوت شده یا در حضر یک نماز مغرب را بگذارد و یک دو رکعتی
کند میان صبح و ظهر و عصر و عشا و یک چهار رکعتی کند مطلق میان ظهر و عصر و عشا
و اگر دو نماز از یک روز او را فوت شده باشد و تعیین آنها نداند پس اگر در حضر فوت
شده باشد چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول مطلق باشد میان
ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم مطلق باشد میان عصر و عشا و مغربی بگذارد و میان
دو چهار رکعتی تا ترتیب حاصل شود و میتوان بیک چهار رکعتی اکتفا نمود باعتبار آنکه
ممکن است که دو نمازی که فوت شده هر دو چهار رکعتی باشد و اگر در سفر فوت شده باشد
سه نماز بگذارد تا ترتیب حاصل شود یک دو رکعتی مطلق میان صبح و ظهر و عصر بعد از آن
مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میان ظهر و عصر و عشا و این اطلاق بجهت آن
که گاه است که دو نمازی که فوت شده ظهر و عصر یا ظهر و عشا یا عصر و عشا باشد
و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد
یک دو رکعتی مطلق میان صبح و ظهر و عصر و بعد از آن یک چهار رکعتی مطلق میان
ظهر و عصر و بعد از آن مغربی بجا آورد و بعد از آن دو رکعتی مطلق میان ظهر و عصر و عشا
بعد از آن چهار رکعتی مطلق میان عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر
فوت شده باشد پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز
بگذارد یک دو رکعتی که مردد باشد میان صبح و ظهر و یک دو رکعتی دیگر که مردد باشد
میان ظهر و عصر بعد از آن مغربی پس یک دو رکعتی که مردد باشد میان عصر و عشا
و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هشت نماز بگذارد یک دو رکعتی
که مردد باشد میان عصر و عشا بعد از آن عشا تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت
شده باشد پنج نماز یومیه را بجهت کمال بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد و پنج
نماز سفر بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که در سفر فوت شده یا در حضر
هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام
بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشائی تمام بعد از آن عشائی قصر

و تحصیل

و مجموع اگر پنج نماز شبانروزی فوت شده باشد در حضر پنج نماز حضر را بکند
و اگر در سفر فوت شده باشد پنج نماز سفر را بکند و اگر نداند که در حضر یا سفر فوت
شده هشت نماز بطریقی که مذکور شد بگذارد و مخفی نماند که آنچه مذکور شد همه
در صورتی است که چند نماز او را فوت شده و تعیین آنها را نداند از یک روز
باشد و اگر هر نمازی از روزی باشد یا نداند که همه از یک روز است یا هر یکی از روزی
است درین صورت محتمل خواهد بود که آن دو نماز از یک وقت باشد مثل هر دو
نماز صبح باشد یا دو ظهر پس باید بجهت تکرار عمل آید که بریقین برائت ذمه بهم رسد
و طریق آن است که اگر دو نماز فوت شده باشد و هر کدام از روزی باشد یا نداند
که هر دو از یک روز است یا هر یکی از روزی است پس اگر در حضر باشد باید از برای
هر روزی سه نماز بجا آورد صبحی و مغربی و یک چهار رکعتی که مردد باشد میان ظهر
و عصر و عشا و اگر در سفر باشد از برای هر روزی دو نماز بگذارد مغربی و یک دو رکعتی
که مردد باشد میان صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر نداند که در حضر بوده یا سفر باید صبحی
و مغربی بجا آورد و یک چهار رکعتی که مردد باشد میان ظهر و عصر و عشا و مغربی و
دو رکعتی که مردد باشد میان صبح و ظهر و عصر و عشا و باقی فروض را برین قیاس باید کرد
آنچه سابقا مذکور شد باید قیاس کرد و اگر خواهد جزوی جا آورد که ترتیب بعمل آید
از آنچه مذکور شد کیفیت آن ظاهر میشود **مسئله هشتم** هرگاه کسی نمازهای متعدد
فوت شده باشد خواه بسیار و خواه کم و عدد آن نداند یا یک نماز معین یا چند نماز
معین از او فوت شده و نداند چند نوبت از او فوت شده است مشهور آن است که
باید آن قدر نماز کند که بظن او غالب شود که آنچه فوت شده بود بعمل آمده پس اگر داند
که بیست نماز کمتر فوت نشده و چهل بیشتر فوت نشده لیکن فوت شدن چهل در نزد او
محتمل باشد باید چهل نماز بجا آورد و بعضی بر آنند که واجب است که همین قدر تعیین را
بکند یعنی آن قدری را که یقین دارد که کمتر از آن فوت نشده باید آن را بجا آورد
و زاید بر آن که مشکوک فیه است قضای آن واجب نیست و این قوی است و اگر چرا

واحوط است بلکه احتیاط در اینجا لازم است بجهة آنکه کم کسیست از فقها که قایل
باو نشده باشد و بقول دوم را اختیار کرده باشد و اگر کسی عدد نمازهائی که فوت شده
نداند و تعیین آنها را نتواند یعنی نداند که کدام یک از نمازهای پنجگانه است در این
صورت بنابر اقوی آن مقدار عددی را که یقین دارد که از وی فوت شده از آن عدد که ظن بآن
سه نوبت بجا آورد یعنی برای هر یک از آن اعداد سه نماز بجا آورد مثلا اگر یقین کند
که از وی ده نماز فوت است و ده نماز کمتر نیست و نداند که آن نمازها کدام یک است قرار یقین
باید سی نماز کند لیکن با این طریق که ده نماز صبح و ده نماز مغرب بجا آورد و ده بجا
رباعیه کند که مطلق باشد یا از ظهر و عصر و عشا **مسئله دهم** سه نماز است
از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و نماز عید قربان و نماز عید رمضان
و نماز زلزله در تمام عمر ادا است یعنی هرگاه زلزله شود و کسی نماز آن نکند از او
ساقط نمیشود و باید آنرا بجا آورد و هر وقت بجا آورد ادا خواهد بود و باید نیت
ادا کند و اما نماز خسوف و کسوف و اگر همه قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و کسی نماز
آن نکند تا وقت بگذرد باید آنرا قضا کند خواه پیش از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد
یا بعد از آن و خواه عمدا آن نماز را ترک کرده باشد یا فراموش کرده باشد و اگر همه قرص ماه
یا آفتاب گرفته نشده باشد بلکه بعضی از قرص گرفته باشد در این صورت اگر بعد از
خروج وقت بر آن مطلع شود قضا ندارد و اگر پیش از خروج وقت بر آن مطلع شود و
از روی عمد یا فراموشی آنرا بجا نیاورده لازم است که آنرا قضا کند **مسئله یازدهم**
اگر بر ذمه کسی نماز قضا واجب باشد هرگاه وقت فریضه حاضره تنگ باشد و خلافی
نیست در اینکه باید نماز قضا را ترک کند و نماز حاضره را بجا آورد و اگر وقت حاضره
وسعت داشته باشد اکثر متقدمین بر آنند که واجب است تقدیم قضا بر نماز حاضره
و جایز نیست که نماز حاضره را بجا آورد بلکه بعضی گفته‌اند که قضا فوراً واجب فوری است
یعنی هر وقت که متذکر آن شود واجب است که جمیع امور را ترک کند چه از مباحات
و چه از مستحبات و چه از واجبات موسعه و مشغول قضای آن نمازها شود که فوت

شده و گفته‌اند اگر کسی غیر امور معیشتی مشغول بجا آوردن فریضه حاضره شود واجب است
که عدول کند بقضا اگر فوت شده هرگاه عدول ممکن باشد و حق آن است که تقدیم
قضا بر فریضه حاضره با وجود وسعت وقت آن واجب نیست و هرگاه بر ذمه او نماز
قضائی باشد نمازهای واجبه یومیه حاضره را میتواند بجا آورد و اگر چه وقت آنها وسعت
داشته باشد بلی با وجود وسعت وقت سنت است تقدیم قضا اگر فوت شده است
بر نمازهای حاضره و اگر داخل فریضه حاضره شود سنت است که عدول کند بقضا هرگاه
عدول ممکن باشد و همچنین اقوی آن است که کسی که بر ذمه او نماز قضا واجب باشد خواه
از خود باشد خواه از قبل پدر و مادر یا باجاره بر او لازم شده باشد میتواند نمازهای
سنتی بجا آورد و اگر چه مستحب آنست که مشغول نماز قضا شود و بعضی از آن منع کرده‌اند
و با وجود اشتغال ذمه بقضا واجب بجا آوردن نوافل را جایز ندانسته‌اند و اقوی جواز
مسئله دوازدهم هرگاه بر ذمه میت نماز و روزه باشد واجب است بر ولی او که آنرا
از قبل وی قضا کند خواه آن نماز و روزه در مرض الموت از آن میت فوت شده باشد
یا بجهت عذر دیگر چون سفر و حیض و نفاس و فراموشی و امثال آن فوت شده باشد و ظاهر آنست
که آنچه از نماز و روزه که عمدا ترک کرده باشد بدون عذر قضای آن بر ولی لازم است
و بعضی آنرا نیز لازم ندانسته‌اند که میت نمازهائی که ادا کرده باشد لیکن بعضی شرایط
یا اجزای آن صحیح نباشد مثل آنکه بعضی از واجبات وضو را درست بجا نیاورده یا قرائت
آن صحیح نبوده یا طمأنینه رکوع یا سجود را رعایت نکرده و امثال اینها همچنانکه غالب
در این کار است ظاهر آنست که قضای امثال این نمازها که در واقع و نفس الامر خالی از خلل
و فساد نیست بر ولی واجب نیست زیرا که تکلیف بآن موجب حرج و مشقت عظیم است
و همچنین ظاهر آنست که آنچه از نماز قضا بر پدر و مادر بسبب واجب شده باشد یا باجاره
بر او واجب شده باشد قضای آن بر ولی او واجب نباشد و بعضی در این تامل دارند
و آنچه بر ولی واجب است نماز و روزه است که از میت فوت شده باشد و در حال حیات
متمکن از قضا کردن شده باشد و مع ذلک نکرده باشد اما آنچه متمکن از قضای آن نبوده

نرسانیده باشد قضای آن بر ولی واجب نیست مگر روزه رمضان که در سفر از او فوت
شده باشد یعنی بجهت مسافر بودن افطار کرده باشد و همچنین در سفر بوده که مرده باشد
که قضای آن روزه بر ولی واجب است اگرچه میت متمکن از قضای آن نشده بود و مراد از ولی
پسر بزرگتر است اگر میت چند پسر داشته باشد و اگر یک پسر داشته باشد آن ولی است
و اگر چند پسر داشته باشد که در سن مساوی باشند همه ولی اند و باید بالسویه قضا
نماز و روزه که بر ذمه میت بود را شان است قضا کنند و اگر یکی از اولیا تبرع کند همه آن
نماز و روزه را بجا آورد از دیگران ساقط میشود و اگر شخص اجنبی تبرع بآن کند و بجا
آورد از ولی ساقط نمیشود زیرا که وجوب تعلق بولی گرفته و با وجود حیات او بفعل
دیگری از او ساقط نمیشود و ظاهر این است که در ولی شرط نباشد که در حال وفات پدر
مکلف باشد بلکه اگر در آن وقت صغیر باشد بعد از بلوغ قضا نماز و روزه
پدر بر او واجب خواهد بود و دختر مطلقا ولی نیست پس اگر اولاد میت منحصر در دختر
باشد مطلقا بر ایشان قضا لازم نخواهد بود و از برای او عصبت ولی نخواهد بود
و ظاهر این است که مادر در این حکم مثل پدر باشد یعنی بر پسر بزرگ قضا نماز و روزه
مادر نیز بشروط مذکوره واجب باشد و بعضی حکم را مخصوص به پدر دانسته اند
و در هر جا که نماز بر ولی واجب باشد قریب این است که ولی با عجز او نمیتواند
از برای استیجار کند زیرا که شرعا وجوب باو تعلق گرفته است و عبادتی که واجب باشد
بر شخصی که در حیات نیست استیجار آن بصورت است بلی اگر میت وصیت کند که نماز
و روزه از او فوت شده قضا کنند از مال او یا اجرت معینه با وصی خود محول کند که
از برای استیجار کند اقرب آن است که از ولی ساقط شود **مسئله بیست و دوم** حق آن است
که استیجار عبادات بجهت میت جایز است و اگر وصیت کند که ملک از او بعهد
وصی او نماز و روزه استیجار کنند واجب است که بمقتضای وصیت عمل کنند
و ملکی که میت وصیت کرده باشد که از او استیجار نماز و روزه کنند از ثلث مال
اخراج میشود نه از اصل مال پس اگر ثلث مال میت بان وفا کند همه آن نماز و روزه را

استیجار

استیجار میکنند و الا بقدر ثلث ترکه آن وفا کند استیجار نماید و اگر ورثه زیادتی را
بجا بیاورند و اگر بر ذمه میت نماز قضائی واجب باشد جایز است که دیگری آن نماز را از جهت
او قضا کند هر چند پسر بزرگ او نباشد بلکه بعنوان تبرع از او بجا آورد و اگرچه بفعل او
وجوب آن نماز را از پسر بزرگ ساقط نکند و جایز است که کسی نمازهای سنتی را بکند
و ثواب آن را بمیتی ببخشد و هرگاه کسی جزم نداشته باشد که در ذمه فلان میت نماز قضائی
هست یا نه در قضا کردن نماز از جهت او خالی از اشکال نیست و همچنین در بجا آوردن
بعضی از فرایض یومیه چون ظهر و عصر و قصد کردن ثواب آن از برای میتی محل اشکال
است و ظاهر آن است که در صورتی که جزم بشغل ذمه او بقضا واجب نباشد از برای او
نمازهای مستحبه بجا آورد **مسئله بیست و یکم** کسی که نماز قضا از جهت میتی کند ترتیب
خود میت نمازهای قضائی باشد لازم نیست که بیاورد آنچه بر ذمه او بوده و آنچه
از ترتیب قضا میکند ترتیب بعمل آورد و همچنین اقرب آن است که مراعات ترتیب نماید
نمازها که از میت فوت شده واجب نباشد خصوص هرگاه ترتیب معلوم نباشد ظاهر اولی
آن است که قضا کنند و مراعات ترتیب شبانه روز را بکند یعنی اگر ابتدا بقضا نماز صبح کند
بعد از آن ظهر را قضا کند و بعد از آن عصر را و همچنین تا آنکه بخلاف ترتیب شبانه روز
بعمل آورد مثل اینکه بعد از نماز صبح مغرب را بجا آورد و بعد از آن ظهر را و بعد از آن
عشا را و همچنین و بنا بر این اولی آن است که هرگاه قضا کنندگان از میت چند نفس باشند
هر کدام در وقتی علیحده قضا کنند بجا آورند و همه در یک وقت بجا نیاورند زیرا که در این
صورت گاه است که یکی مثلا نماز ظهر بکند و دیگری بعد از آن نماز صبح را بجا آورد
پس ترتیب شبانه روز بعمل نمی آید نظر بملاحظه نمازهای جمیع و اگرچه نظر بهر یک
ترتیب بعمل می آید و هر چند ظاهر آن است که مراعات ترتیب لازم نیست لیکن در مرجح
بودن آن شبهه نیست **خاتمه** سنت است از برای ولی اطفال امر بر اطفال
به نماز یعنی امر کردن و عادت دادن ایشان بنماز چون هفت ساله شوند و تنبیه
چون ده ساله شود باید زدن و تأدیب او بنماز تا کی نمود و اگر کسی تادیبی کند بولی

برسند و باید پدر و مادر چون طفل هفت ساله رسد او را تعلیم طهارت و نماز
و سایر امور واجبه نمایند و او را مهمل وا نگذارند و فایده تمرین آن است که ایشان
عادت بنماز کنند که بعد از بلوغ بجا آوردن نماز بر ایشان آسان شود باشد لیکن
اگر پیش از بلوغ نماز را ترک کنند قضا بر ایشان نیست و چون به بلوغ رسند و عبادت
بر ایشان واجب شود لازم است که ایشان را معذور و مجبور به نماز کنند و ابتدای بلوغ
در دختران این است که نه سالگی برسد یعنی نه سال تمام داشته باشد بالغ میشود
و بلوغ پسر معلوم میشود بانکه محتلم شود یا موی عانه درشت در پیش ظاهر او بروید
یا پانزده سال تمام برسد و ظاهر این است که عبادت ممیز که اطفال پیش از بلوغ
بجا می آورند باید بقصد استحباب کنند نه وجوب **مقصد دوم** در بیان
نماز جماعت و آنچه متعلق بان است بدانکه نماز جماعت اعظم و اوکد سنن بوده است
و ثواب و فضیلتی که از برای آن ثابت است از احادیث از برای هیچ یک دیگر از مستحبات
ثابت نیست و نزد جمعی متعدد بحد تواتر رسیده پس بر اهل ایمان لازم است که
مهما امکن از آن غافل نشوند و نماز جماعت محقق میشود و فضیلت آن دریافته میشود
بدو نفر که یکی امام باشد و دیگری ماموم و هر چند ماموم بیشتر باشد ثواب و فضیلت
آن بیشتر است و ما آنچه متعلق بان است از شروط و احکام در چند فصل بیان میکنیم
فصل اول در بیان آنچه از نمازها که جماعت در آن مستحب یا واجب است و آنچه جماعت
در آن جایز نیست بدانکه جماعت در چند نماز سنت است **اول** نمازهای پنجگانه
یومیه خواه ادا کرده و خواه قضا و تاکید استحباب جماعت در نماز یومیه بیشتر است از سایر
نمازها که جماعت در آن مستحب است **دوم** در نماز کسوف و خسوف و مانند آن **سیم**
در نماز عید قربان و عید رمضان در وقتی که سنت باشند و واجب نباشند **چهارم** نماز
میت **پنجم** نماز استسقا که نماز طلب باران است **ششم** بنا بر قولی یعنی نمازی
که پیش نماز یکنوبت آن را گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و بخواهند که اقتدا باو
کنند و آن نماز را بجماعت دریابند پس سنت است که پیش نماز نوبت دیگر آن نماز را

اولی
و اقرب آنست
که بنیت استحباب بگذارند
اقدم

بگذارد

بگذارد و جمعی که با آن نماز نگذارده بوده باشند سنت است که نوبت دیگر با او آن نماز را
بگذارند و بدلیل این خلاف نیست بلکه اظهر عدم مشروعیت اعاده است از جهت کسی
که یکنوبت نماز را بجماعت گذارده باشد بطریق امامت یا ماموم بلکه اعاده آن
بجماعت مستحب است از برای کسی که بانفراد نماز کرده باشد همچنانکه مذکور شد و بعضی
علما و آن جمعی که یکنوبت آن نماز را گذارده بوده اند بجهت عدم مشروعیت اعاده از جهت
ایشان در نوبت دوم در نیت قصد سنت میکنند و جماعتی که ابتدا ان رسیده بوده اند
در نماز دوم نماز اول ایشان است نیت وجوب میکنند و همچنان نماز جماعت واجب
نماز جمعه خواه بر سبیل وجوب گذارده شود یا بر سبیل استحباب **دوم** نماز عید قربان
هرگاه واجب باشد **سیم** در نماز عید رمضان هرگاه واجب باشد **چهارم** در نماز
از نمازهایی که جماعت در آن مستحب است هرگاه جماعت را بعهد نذر یا قسم یا عهد واجب
کنند و در نمازهایی که جماعت حرام است مگر نماز طلب باران همچنانکه مذکور شد
و نماز عیدین هرگاه واجب باشد و نماز مستحبی که پیشتر سال نرسیده باشد و در نماز
عید غدیر بنا بر قول بعضی از فقها **فصل دوم** در شروط پیش نماز بدانکه در پیش نماز
چند شرط است تا نماز جماعت صحیح باشد و اقتدا باو جایز باشد **اول** آنکه
بالغ باشد و بعضی گفته اند که جایز است که طفلی که نزدیک ببلوغ باشد و صاحب تمیز
باشد پیش نمازی کند و این قول ضعیف است **دوم** آنکه عاقل باشد پس جایز نیست
پیش نمازی دیوانه **سیم** آنکه مومن باشد یعنی شیعه اثنا عشری باشد پس جایز نیست
پیش نمازی مخالف مذهب از هر فرقه که باشد بلی سنت موکد است که در حال تقیه بجماعت
اهل سنت حاضر شوند حتی آنکه در بعضی اخبار وارد شده که هر که با ایشان در صف اول
بایستد و اظهار اقتدا کند همچنان است که با پیغمبر در صف اول نماز کرده باشد
و باید که حاضر شدن بجماعت ایشان باظهار کردن اقتدا باشد نه آنکه با ایشان اقتدا
کند بلکه نیت انفراد میکند و آهسته قرائت میکند و اگرچه در نماز جهری باشد و اگر
مجال سوره خواندن نباشد حمد تنها کافی است و اگر فرصت نباشد که حمد تمام

تمام کند چون امام برکوع رود در رکوع حد اتمام کند واقل ذکر واجب را بعمل
اورد واگر این هم ممکن نشود بعضی گفته اند که همان قدری که خوانده کافی است و باقی
ساقط است و بعضی گفته اند ان نماز باطل است واعاده ان لازم است و این احوط
ملکه اقوی است و بهتر ان است که در منزل خود نماز فریضه را بجا اورد و بعد از
بجماعت ایشان حاضر شود و بنیت انفراد نافله یا قضا بجا اورد که هم وظیفه تقیه را
بعمل اورده باشد و هم نماز خود را بهتر بن احوال کرده باشد **بیستم** انکه عادل
باشد و مراد از عدالت ملکه ایست که در نفس ثابت باشد بحیثی که صاحب ان
ملکه از گناهان کبیره اجتناب کند واصرار بر گناهان صغیره نداشته باشد و ملازم
مروت نیز باشد و مراد از گناه کبیره هر گناهی است که در قران وعید عذاب بر ان
شده باشد چون قتل ناحق و خوردن مال یتیم بظلم و عقوق والدین و ربا و زنا
و شرب خمر و امثال انها و مراد از اصرار بر گناهان صغیره ان است که بسیار مرتکب
فعل حرام شود خواه یک نوع فعل حرام بسیار بجا اورد و خواه چند نوع فعل حرام را
بسبیل بدلیت بجا اورد که صادق باشد که جنس حرام بسیار مرتکب میشود و مراد
از مروت ان است که اجتناب کند از هر چیزی که دلالت بر خساست نفس و دنائت
طبع کند چون چیزی خوردن در بازار و بول کردن در شوارع و کشف نمودن سر در مجامع
و بوسیدن زوجه خود را در مجالس حضور جمعی و بسیار ذکر کردن حکایات مضحکه و
پوشیدن لباسی که زی او نیست و امثال اینها و این معنی بحسب زمانها و شهرها مختلف
میشود و کسی که عادل است مراعات این معنی را بجا اورد و امکنه بجا اورد و خلاف
نیست در اینکه حقیقت عدالت ملکه ایست مذکوره است یعنی ملکه که موجب اجتناب
مذکور باشد لیکن خلاف است در طریق شناختن و دانستن ان و اقوی در نظر فقیر
ان است که طریق دانستن ان معاشرت باطنیه است یا شهادت دو نفر عادل یا تواتر
و شیاع که فلان کس عادل است و مجرد حسن ظاهر یا ظاهر اسلام در حکم بوجود عدالت
کافی نیست و عجب است کلام جمعی معاصرین که حسن ظاهر و ظاهر اسلام را اقسام ملکه

مذکوره قرار میدهند و در بعض محل نزاع میکویند عدالت یا ملکه مذکوره است
یا حسن ظاهر یا ظاهر اسلام و حال انکه متتبع کواه است که در میان اهل علم و ارباب
تصانیف خلافی نیست که عدالت ملکه مذکوره است و خلاف در این است که دلیل
بر ان و شناختن ان ایا معاشرت است یا حسن ظاهر یا ظاهر اسلام پس تحریر نمودن ایشان
محل نزاع را بنحو مذکور ناشی از غفلت است و بهر تقدیر شبهه نیست که اگر از پیش نماز
گناه کبیره صادر شود فاسق است و از عدالت بیرون است و اقتدا باو جایز نیست و
هرگاه تایب شود و علم بتوبه نمودن او بهم رسد عود بعدالت میکند و ان وقت اقتدا
باو جایز است و تا کسی علم شرعی بعدالت پیش نماز بهم نرساند بمعاشرت یا بتواتر
و شیاع یا بشهادت دو عادل جایز نیست که باو اقتدا کند و کسی را که نشناسد
و مطلع بر حال او نباشد و امامت کند اقتدا کردن با او جایز نیست و اگر شخصی خود را
فاسق داند و عادل نداند بعضی بر انند که هرگاه معاصی و عیوب خود را بپوشاند
که کسی بر ان مطلع نشود امامت او صحیح است و در نماز او دغدغه نیست و اگر چه
در خلوت مرتکب گناهان کبیره شود و در واقع فاسق باشد و این سخن در نظر
حقیر صحیح نیست و حق ان است که هر که خود را در واقع فاسق داند و در خلوت
از او امری که منافی عدالت باشد سر زند باید پیش نمازی نکند و اگر بکذب
پیش نمازی مواخذ خواهد بود و نمازش صحیح نخواهد بود هر چند نماز ماموم صحیح
خواهد بود اگر تکلیف خود را بعمل اورده باشد و بیکی از طرق مذکوره عدالت
او بر ایشان معلوم شده باشد و هرگاه بعد از نماز جماعت بر ماموم ظاهر شود
که پیش نماز عادل نبوده ان نمازی که کرده اند صحیح است و اعاده ان لازم نیست
خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود که امام عادل
نیست باید بنیت انفراد کند و انچه از نماز بر بنیت اقتدا واقع شده صحیح است
نهم از شروط پیش نماز طهارت مولد است یعنی حلالزاده بودن و ولدالزنا
نبودن باینمعنی که معلوم نباشد که ولد الزناست و هرگاه متهم باشد باینکه ولد الزنا

لیکن علم شرعی بآن حاصل نباشد امامت او مابین بیندارد و همچنین کسی که پدر او معلوم
نباشد یا ولد الشبهه باشد امامت او جایز است **ششم** آنکه ایستاده نماز
گذارد پس اگر شخصی بجهت عذری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر
بر ایستادن باشد که باو اقتدا کند اما کسی که او نیز قدرت بر ایستادن نداشته
باشد جایز است که باو اقتدا کند **هفتم** آنکه قادر بر ادای اقل واجب
قرائت باشد پس اگر قادر بر اقل واجب قرائت نباشد و از مخارج بعضی حروف فاتحه
و سوره و اذکار واجبه عاجز باشد یا بعضی از اعرابها را نتواند درست بگوید جایز نیست
که پیش نمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد بلی جایز است که پیش نمازی مثل خود کند و همچنین
جایز نیست پیش نمازی کسی که در زبان او لغتی باشد که حرفی را بحرفی دیگر بدل کند
مگر از برای کسی که مثل خود باشد و ظاهر این است که عاجز از تعلم در باب قرائت و تبدیل
کند حرفی بحرفی دیگر با وجود امکان واجب باشد بر او حاضر شدن بجماعت و اقتدا
کردن او بکسی که قرائت او صحیح باشد و در بعضی اقوال اینها نباشد و سایر شروط جماعت
در او باشد **هشتم** آنکه مرد باشد اگر پیش نمازی مردان کند زیرا که جایز نیست که
زن پیشنمازی مردان کند خواه از مردان نامحرم باشد یا محرم اما پیش نمازی زن از برای
زنان جایز است و جایز است که مرد پیش نمازی زنان و خنثی را بکند و خنثی را
جایز است که پیش نمازی زنان بکند و جایز نیست که پیش نمازی مردان یا مثل خود را
کند **نهم** آنکه مبتلی بمرض جذام و برص نباشد مگر آنکه پیش نمازی جماعتی کند
که در این دو علت مثل او باشند و اکثر پیش نمازی صاحب این دو علت را مکروه
دانسته‌اند و حرام و اقوی حرمت است **دهم** آنکه ختنه او شده باشد یا آنکه
ترک ختنه او باختیار او نبوده و خود متمکن از ختنه نشده پس اگر با وجود قدرت
بر ختنه ترک کرده باشد پیشنمازی او جایز نیست و بعضی پیشنمازی کسی را که ختنه نشده
باشد مطلقا مکروه دانسته‌اند و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و اقوی تفصیلی است
که ما ذکر کردیم و از جمله شرایط پیش نمازی همچنانکه شهید و دیگران نقل کرده‌اند

آن است قادر بر ستر عورت و بر استقبال قبله باشد پس هرگاه قادر نباشد نمیتواند
پیش نمازی جماعتی کند که عورت ایشان پوشیده باشد و رو بقبله ایستاده باشند
بلی پیش نمازی امثال خود را میتواند کرد و ظاهر این است که هر که پیش نمازی او حرام است
و جایز نیست هرگاه پیش نمازی کند نماز او باطل است و بر او و بر ماموم اعاده
نماز لازم است و مکروه است که پیش نماز کر باشد یا لنگ یا صاحب فالج یا جولاه یا حجام
یا دباغ و یا کناس باشد و ظاهر این است که پیش نمازی مریض و ناقص جهت صحیح
و کامل مکروه باشد و همچنین مکروه است پیش نمازی کسی که گناهی کرده باشد که موجب
حد شرعی باشد و باین سبب او را حد شرعی زده باشند و بعد از آن توبه کرده
باشد و عادل شده باشد و همچنین مکروه است امامت عربان بادیه و صحرانشینان
از برای اهل شهر و بعضی این را حرام دانسته‌اند و اقوی کراهت است مگر آنکه حکم امام
یا نایب امام بهجرت بشهر را بایشان لازم شده باشد و ایشان اطاعت نکرده باشند یا آنکه
جاهل بشرایع احکام اسلام باشند که در این صورت پیش نمازی ایشان جایز نیست
باعتبار عادل نبودن ایشان و همچنین مکروه است پیش نمازی کسی که ماموم رغبت
بامامت او نداشته باشند و اگرچه عادل باشد مگر آنکه کراهت ماموم از راه
شدت دین داری و صلابت او در امور دین باشد که در این صورت پیش نمازی او
مکروه نیست و ماموم بر آن آثم خواهند بود و همچنین مکروه است امامت کسی که بواسطه
مرضی نتواند وضو بسازد و نماز را به تیمم گذارد جهت جماعتی که وضو داشته باشند
و نیز مکروه است امامت کسی که مسافر باشد و نماز را قصر کند جهت کسی که در حضر باشد
و نماز را تمام کند و عکس نیز مکروه است و ظاهر این است که کراهت در صورتی است
که اقتدا کردن در نمازی باشد که در سفر قصر میشود چون ظهر و عصر و عشا اما در نمازی
که در سفر قصر نمیشود مانند صبح و مغرب کراهتی نیست و همچنین مکروه است
پیش نمازی محبوس جهت کسی که در حبس نباشد و پیش نمازی بنده مگر از جهت اهل خود

فصل سیوم در شروط صحت نماز جماعت بدانکه در تحقق و صحت نماز جماعت چند امر

شرط است انکه ماموم پیش نماز را ببیند یا کسی از ماموین را ببیند
که او بی واسطه یا بیک واسطه یا چند واسطه پیش نماز را ببیند پس اگر دیوار
یا پرده میان امام و ماموم حایل و مانع باشد بنحوی که ماموم نه پیش نماز را ببیند
و نه کسی را که بیواسطه یا بوسایط پیش نماز را ببیند نماز او باطل است و این
شرط در صورتیست که ماموم مرد باشد پس اگر زن بمرد اقتدا کند و حایل در میان
باشد نماز زن صحیح است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه مانع از دیدن پیش نماز باشد
در وقت تشهد نه در وقت قیام یا رکوع در این صورت نماز جماعت صحیح است و اگر حایل
مشبک باشد که مانع مطلق رفتن باشد و مانع مشاهده نباشد مثل پنجره نماز جماعت
در عقب آن صحیح است بنا بر اظهر و شیخ از آن منع کرده است و این احوط است و اگر در میان
امام و بعضی از ماموین حایلی باشد که مانع از مشاهده او بیواسطه و بواسطه باشد
و در میان امام و ماموم بعضی دیگر حایلی نباشد نماز بعض اول باطل است و نماز بعض
دوم صحیح است و همچنانکه مذکور شد هرگاه بعضی از ماموین امام را نبینند اما بعضی
دیگر از ماموین را ببینند که او امام را می بیند کافیست لیکن لازم است که آن بعضی را
که می بیند در پیش روی او باشد که همچنانکه رو بقبله است او را ببیند پس اگر
در یمین یا یسار کسی را ببیند که او امام را مشاهده کند مگر در طرف راست یا چپ هرگاه التفات
از قبله کند بعضی را ببیند که آن بعض امام را مشاهده کند ظاهر آنست که کافی نباشد
همچنانکه از بعضی روایات مستفاد میشود و بنا بر این هرگاه ماموم در بیرون مسجد
بایستند در برابر در که در مفتوح باشد و از راست و چپ او صف کشیده شود پس
آن ماموم که در برابر است مشاهده امام یا بعضی از ماموین میکند که در پیش روی
ویند نماز او صحیح است و جماعتی که بر طرف راست و چپ وی آیند که امام را یا کسی را
که مشاهده امام کند در پیش روی ایشان باشد نمی بینند در صحت نماز ایشان
اشکال است لیکن ظاهر عدم صحت است هر چند جمعی تصریح بصحت کرده اند و اگر در پیش
روی صف مذکور صفی دیگر بایستند از راست و چپ نماز باطل است بلاشبهه

زیرا اگر کسیان این صف بنا بر فرض محاذی در نیست که امام را ایشان یا بعضی ماموین را
مشاهده کنند تا ایشان که در پیش و پس ایشانند او را ببینند که احتمال صحت بر وجه صفها
که بعد از صفیست که بعضی از آن محاذی در است دو وجه است که نماز همه ایشان صحیح
باشد خواه مقابل در باشند یا نه زیرا اگر همه ایشان انکه محاذی در است آن صف
اول را می بیند بلی نظر بباطل بودن نماز صف سابق لازم است می باید که دو وجه
تساوی باشد یا نه این صفها و صفی که نماز ایشان صحیح است یعنی صفی که داخل
مسجد است و از این حیثیت نماز ایشان خالی از دغدغه نیست و اگر در یکی از مسجد
بنحوی باشد که طرف صفی از آن منتهی شود پس هرگاه طرف صف از آن در بیرون رود
پس هرکه در بیرون باشد و از پیش روی امام و ماموین را نبیند در صحت نماز او اشکال
مذکور است و هرگاه امام در محراب داخل بایستد و از دو طرف محراب دو صف بسته شود
در صحت نماز ایشان اشکال است اگر در برابر محراب کسی باشد که امام را ببیند و ایشان
از او مشاهده کنند زیرا اگر ایشان از پیش روی کسی را نمی بینند و اگر در برابر محراب کسی
نباشد بلاشبهه نماز ایشان باطل است زیرا که ایشان مطلقا نه امام را می بینند
و نه ماموئی را مگر انکه در محاذی محراب باشد که امام را ببیند خلافی در صحت نماز
او نیست و همچنین نماز صفهائی که در عقب صف اول است صحیح است زیرا که چون
در صف اول انکه در برابر محراب است امام را می بیند و ایشان او را مشاهده میکنند
لهذا در نماز ایشان دغدغه نیست و چنانست که در مابین ستونهای مسجد صفوف
نماز جماعت بسته شود بنحوی که متصل باشند و مشاهده که لازم است حاصل باشد پس
اگر بعضی از ماموین در عقب ستونی باشد هرگاه بحیثیتی باشد که بعضی از صفهای پیش را
ببیند نماز ایشان صحیح است و اگر بنحوی باشد که هیچیک از امام و صفوف پیش را
نبیند در صحت نماز ایشان اشکال است اگر چه از یمین و از یسار خود جمعی را ببیند
که ایشان بعضی از صفوف پیش رو را مشاهده نمایند و شیخ نماز را [illegible] ماموئی
که در صحت نماز کافیست هر ماموئیست که علم بفساد نماز او یا علم باقتدا نکردن

اونداشته باشد زیرا که اگر ماموم ها ببیند که دانند و اقتدا نکرده است یا مادامی که نماز پیش
فاسد است این کافی نیست زیرا که چنین ماموم حکم حایل ندارد و جایز است که
در میان ماموم و امام یا در میان صفوف نهر فاصله باشد بشرطی که عرض آن چندان
نباشد که باعث دوری بسیار باشد میانه امام و ماموم که از عادت تجاوز کند
یعنی پیشتر از یک گام برداشتن یا از مسقط جسد افزون نباشد چنانکه مذکور میشود
شرط دویم آنکه ماموم پیشتر از امام نباشد یعنی ایستادن او بقبله نزدیکتر
نباشد و مشهور آن است که مساوات جایز است یعنی در پهلوی پیشنماز ایستادن
جایز است و بعضی از آن نیز منع کرده اند و تاخر ماموم را از امام لازم دانسته اند و اول
اقوی است و ظاهر آن است که در دانستن تقدم و تاخر و تساوی رجوع بعرف میشود
و بعضی گفته اند که تقدم و تاخر و تساوی نسبت بپاشنه های پا اعتبار میشود پس
اگر پاشنه های پای ماموم موخر از پاشنه های پای امام باشد یا مساوی آن باشد
نمازش صحیح است اگرچه سرهای انگشتان او بواسطه طول قدمهای او مقدم بر
انگشتان امام باشد یا پیش زانوهای او مقدم بر پیش زانوهای امام باشد یا سجده
گاه او بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد از سجده گاه پیشنماز و جایز است
که ماموم ها در خانه کعبه بر سبیل استداره صف کشند و نماز کنند بشرطی که احدی
از ایشان بکعبه نزدیکتر از امام نباشد و بعضی گفته اند که صف بستن ایشان بر سبیل
استداره جایز نیست و باید همگی در عقب امام بایستند و اول اظهر است و اگر در اندرون
کعبه نماز گذارند جایز است که یک صف در عقب پیشنماز و یک صف در پیش او بایستند رو
بروی پیشنماز و جایز است که بر دور پیشنماز حلقه زنند و او در میان دایره بایستد شرط سیم
آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحدی که خلاف عادت باشد و در عرف نگویند
دوری او بسیار است و احوط آن است که بقدر یک گام برداشتن یا مسقط جسد افزون
نباشد دوری نباشد و در صورتی که صفوف متعدد باشند باید مابین هر دو صف بیشتر
از آنچه مذکور شد دوری نباشد پس دوری هر صفی اعتبار بصف دیگر میشود نه بامام

[illegible]

و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که در صورت تعدد صفها مادامی که صف پیش تکبیر
احرام نگویند جایز نیست که صف عقب تکبیر بگویند یعنی هرکسی نمیتواند تکبیر احرام بگوید
تا آنکه در پیش روی او کسی تکبیر احرام گوید بلکه آن کسی که در پیش روی کسی تکبیر احرام
نگفته باشد بودن او با بودن مساوی خواهد بود پس در میان دو صفی که در پیش و عقب
اوست فصل بسیار خواهد بود و اگر در پیش روی صفی دیگر نباشد در میان صف و عقب او
و میان امام بعد بسیار خواهد بود و اگر طول صف عقب از صف پیش زیاده باشد
بحدی که طرفین آن از طرفین صف پیش در گذرد و در برابر آنچه در گذشته ماموم نباشد
لازم میآید نماز جماعتی که در طرفین صف عقب باشند و در پیش روی ایشان کسی
نیست باطل باشد زیرا که در این صورت بعد بسیار میان ایشان و میان امام بهم رسیده
و مخفی نماند که بعضی از فقها تصریح کرده اند که اعتبار عدم دوری بسیار در میان
صف اول و امام و در میان سایر صفوف در ابتدای نماز است یعنی در وقت مشغول
شدن ماموم ها بنماز باید چنین باشد که دوری بسیار در مابین صفوف نباشد
و تا آخر نماز مراعات این شرط لازم نیست پس اگر در اثنای نماز بعضی از ماموم ها
بیرون روند یا بجهت تمام بودن نماز ایشان از نماز فارغ شده بنشینند یا بجهت
عذری نیت انفراد کنند نماز جمعی که در عقب ایشان باشند صحیح خواهد بود هرچند
در این صورت در پیش روی ایشان کسی نخواهد بود و دوری بسیار میان ایشان
و میان امام یا ماموم ها که در پیش روی ایشان اند متحقق خواهد شد بجهت آنکه
چون دوری در اثنای نماز بهم رسیده باکی در آن نیست چهارم آنکه مکان پیشنماز
از مکان ماموم بلندتر از قدر یک گام برداشتن نباشد و اگر بلندی بقدر یک گام
یا کمتر باشد مانعی ندارد و این شرط در وقتی است که گذاردن نماز در اینگونه جای
ان باشد اما در زمین سراشیب بلند بودن موضع پیشنماز بهیچ وجه باکی
مانعی ندارد و جایز است که مکان ماموم از مکان پیشنماز بلندتر باشد بنا

از یک گام بلکه جایز است که امام در زمین ایستاده باشد و ماموم در جای بلند بالا خانه
و عزم اقتدا باو کنند و اگر امام پیش از قدر یک گام از ماموم بلند باشد نماز ماموم باطل است
اما نماز امام باطل نیست و جایز است که امام در پشت بامی باشد و ماموم در بام دیگر
اقتدا باو کند بشرطی که در میان ایشان بعد بسیار نباشد و امام هم زیاده از حد مقرر از
ماموم بلند نباشد **پنجم** آنکه صورت نماز ماموم موافق صورت نماز پیش نماز باشد
پس اگر پیش نماز نماز خسوف و کسوف کند جایز نیست که شخصی در نماز یومیه بآن کس اقتدا
کند و اگر پیش نماز یکی از نمازهای یومیه را گذارد جایز نیست که شخصی در نماز کسوف
یا عید باو اقتدا کند و لازم نیست که نماز امام و ماموم در عدد رکعات مساوی باشد پس جایز است
اقتدا کردن در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و همچنین لازم نیست که در نوع
و وصف مساوی باشد پس جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس
و در نماز ادا بقضا و عکس و جایز است در نماز واجب اقتدا کردن بکسی که نماز سنت گذارد
و این در چند جاست **اول** در نماز های سنتی که مذکور شد که بجماعت میتوان
گذارد هرگاه شخصی از ماموم یکی از آنها را بنذر یا عهد یا قسم بر خود واجب کند چه در این
صورت جایز است که اقتدا کند بشخصی که آن نماز را بقصد سنت گذارد **دوم** کردن
در اقتدا کردن بکسی که نماز واجبی را با امامی که نماز خود را کرده باشد و آن را اعاده کند بر سبیل
استحباب بواسطه آنکه کسی باو اقتدا کند و نماز خود را بجماعت گذارند و همچنین جایز
نیست در نماز سنتی اقتدا کردن بکسی که نماز واجبی گذارد و این نیز در چند موضع است
اول در نماز های سنتی که جایز است بجماعت گذارده شود هرگاه امام یکی از آنها را
بر خود واجب کرده باشد و ماموم آن را واجب نکرده باشد **دوم** در اقتدا کردن
طفل ممیز بالغ که نماز واجبی کند یا یعنی که نماز واجبی گذارد **سوم** اقتدا کردن
کسی در نماز اعاده هرگاه نماز واجبی خود را منفرد کرده باشد و بواسطه ادراک ثواب
نماز جماعت آن را بقصد استحباب اعاده نماید و اقتدا کند بشخصی که ابتدا نماز میکرده

بعض

بقصد وجوب میکند **شرط ششم** آنکه نیت اقتدا کند بعد از آنکه پیش نماز تکبیر
احرام گوید و اگر بدون نیت اقتدا متابعت که ماموم از امام میکند بجا آورد نماز او باطل است
و بر پیش نماز واجب نیست که نیت امامت کند بلکه اگر نیت انفراد کند با وجود آنکه داند که
بعضی اقتدا باو کرده اند نماز جماعت ایشان صحیح است بلی پیش نماز اگر قصد انفراد
کرده ثواب جماعت از جهت او نخواهد بود زیرا که ثواب بدون نیت نمی‌باشد و اگر هیچ یک
از قصد امامت و انفراد نکرده باشد و بدون علم او جمعی باو اقتدا کرده باشند ممکن است که
ثواب جماعت از برای او باشد مجملا آنکه بعضی تصریح بآن نموده اند و جمعی گفته اند که نیت
امامت واجب است در نمازی که جماعت در آن واجب باشد چون نماز جمعه و عیدین هرگاه
در زمان پیش نماز واجب باشند و بعضی منع وجوب را در انجا نیز کرده اند و خالی از قوت
نیست **هفتم** آنکه پیش نماز نزد ماموم معین باشد پس باید در وقت اقتدا
امام را باسم یا صفت تعیین نماید یا قصد کند که اقتدا میکنم باین شخص حاضر اگرچه
اسم و صفت او را نداند لیکن داند که شرایط صحت امامت در او متحقق است و اگر دو نفر
پیش نماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نمازش باطل است و اگر اقتدا
کند بشخص حاضر بقصد آنکه زید است پس ظاهر شود که عمرو بوده در این صورت در صحت نماز
خلاف است و ظاهر صحت است هرگاه در آن شخص حاضر شرایط امامت باشد و اگر دو نفر
نماز کنند و شخصی میان نیت شک کند که بکدام یک اقتدا کرده اند که پیش از نیت
قصد اقتدا بیکی معین از آن دو داشت و بعد فراموش او نموده اقتدا کردن باو بوده یا
بهمان قصد اقتدا بآن شخص که پیش از نیت تعیین و قصد نموده میکند اراده و نمازش
صحیح است و اگر چنین قصدی پیش از نیت نموده باشد پس اگر عدول بانفراد جایز باشد نمازش
باطل است و باید نماز را از سر گیرد و اگر جایز باشد عدول بانفراد میکند و در صورت عدم عدول
بانفراد اگر جایز نباشد که منفرد عدول بجماعت کند باید نماز را بانفراد تمام کند و اگر
جایز باشد متوجه شود از انفراد عدول کند باقتدا کردن بهر یک که خواهد و تحقیق جواز

عدول یا عدم جواز آن بعد از این معلوم میشود و اگر دو نفس در پهلوی یکدیگر بنماز
ایستند و هر یک چنان داند که دیگری اقتدا باو میکند پس هر دو نیت امامت کنند و نماز
کنند نماز هر دو صحیح است و اگر هر یک اقتدا بدیگری کند نماز هر دو باطل است
زیرا که درین صورت هیچیک آنچه واجبست از قرائت بعمل نیاورده اند باعتبار
آنکه ماموم قرائت بعمل نمی آورد و همچنین اگر هر دو شک کنند که آیا امامت قصد
کرده اند یا اقتدا نماز هر دو باطل است **هشتم** آنکه پیش نماز یک نفر باشد پس
اگر کسی بدو نفر اقتدا کند نماز او باطل است **فصل چهارم** در بیان احکامی
که متعلق است بنماز جماعت و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه در اثنا
نماز جماعت پیش نماز را بیهوشی یا حدثی رو دهد واقع شود در این صورت جایز است که
ماموم در باقی نماز اقتدا به پیش نماز دیگر کند خواه پیش نماز اول او را تعیین کند یا ماموین
خود او را تعیین نمایند و درین صورت خلافی نیست که ماموم میتواند عدول از
پیش نماز اول به پیش نماز دوم کند و هرچند نماز هم عدالت دیگر او را و همه
میتوانند نماز را قطع کنند و درین صورت مستحب است از برای پیش نماز که دیگری را
نایب خود کند و او را پیش بدارد تا ماموین در باقی نماز باو اقتدا کنند و اگر امام
کسی را تعیین نکند مستحب است که ماموین خود دیگری را تعیین نمایند و در باقی
نماز اقتدا باو کنند و درین صورت نیز عدول کردن ایشان از پیش نماز اول بدوم
جایز است بلا خلاف و ظاهر آنست که بعد از قطع نمودن امام نماز خود را بجهت عذر
واجب نیست بر ماموین که دیگری را تعیین نمایند تا در باقی نماز اقتدا باو
نمایند همچنانکه در صورت فوت شدن یا بیهوش شدن امام در اثناء نماز بر ماموین
تعیین امامی دیگر لازم نیست بلکه این سنت است و میتوانند که پیش نماز دیگری را
تعیین ننمایند و عدول بانفراد کنند و باقی نماز خود را بانفراد تمام کنند و همچنین
اگر پیش نماز بدون ضرورت و عذر مرتکب فعل حرام شود و نماز را قطع کند یا نماز

مخیر است میان تعیین امامی دیگر و اقتدا کردن باو و میان عدول کردن بانفراد و تمام
نمودن نماز را بانفراد و جایز است که ماموم بجهت عذر و ضرورت نیت انفراد کند و نماز را
بانفراد بجا آورد خواه آن عذر از جانب امام باشد مثل اینکه فعلی از او صادر شود
یا از جانب ماموم باشد مثل اینکه اگر صبر کند تا نماز را با امام تمام کند ضرر جسمانی یا مالی
یا عرضی باو برسد و مشهور آنست که بدون عذر و ضرورت یعنی در حال اختیار نیز میتواند
عدول یا انفراد کند و شیخ از آن منع کرده است و نیت انفراد را بدون عذر مبطل نماز
دانسته است و این اقوی و این خلاف در جماعتی است که مستحب باشد و در جماعت واجب
چون نماز جمعه عدول بانفراد بلا خلاف جایز نیست و ظاهر آنست که منفرد در اثناء
نماز نمیتواند عدول باقتدا کند و باقی نماز را بجماعت بگذارد و بعضی تجویز کرده اند
و همچنین اقوی آنست که بدون عذر جایز نیست که در اثنای اقتدا به پیش نماز عدول
به پیش نماز دیگر کند و اگر چه پیش نماز دوم افضل و اتقی باشد و بعضی از اجله تجویز نموده اند
بلی اگر نماز ماموم از نماز امام بیشتر باشد همچنانکه امام مسافر باشد و ماموم حاضر
درین صورت بعد از تمام شدن دو رکعت امام ماموم میتواند در دو رکعت باقی
مانده خود اقتدا بماموم دیگر کند و بعضی تجویز کرده اند که در آن دو رکعت اقتدا بغیر
ماموم نیز بکند خواه امامی دیگر باشد یا شخصی که نماز خود را بانفراد بجا آورد و مخفی
نماند که در هر جائی که عدول بانفراد لغو و واجب است بعد از انفراد باقی مانده نماز را
باتمام رساند پس اگر پیش از قرائت منفرد شده باشد باید قرائت کند و بعد از آن
برکوع رود و اگر بعد از قرائت منفرد شده باشد قرائت نکند بلکه برکوع میرود و اگر
در اثنای قرائت منفرد شده باشد باید از آنجا که قطع نموده ابتدا کند و حمد و سوره را تمام
کند آنگاه برکوع رود **مسئله دویم** جایز است ماموم را در نماز جماعت مستحب سلام داد
پیش از آنکه امام سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نداشته باشد اما باید
نیت انفراد بکند و ظاهر آنست که اگر نیت انفراد نکند ضرر بنماز نمیرسد و اگر چه

باشد و بعضی گفته اند که حرام بودن قرائت بر ماموم در صورتی بجاست که در ابتدای نماز با امام ملحق شود و با او اقتدا کند اما هرگاه در دو رکعت اخر امام برسد که دو رکعت اول او شود درین صورت درین دو رکعت جمعی واجب دانسته اند که ماموم قرائت کند یعنی حمد و سوره را بخواند و اگر مجال سوره خواندن نباشد حمد را البته بخواند و بعضی قرائت را نسبت باو مستحب دانسته اند و بعضی گفته اند اگر امام درین دو رکعت فاتحه بخواند قرائت بر ماموم واجب نیست والا واجب است و اخبار بسیار دلالت بر قول او میکند و ظاهر ان است که اگر امام در ان دو رکعت قرائت نکند ماموم البته باید قرائت کند و اگر در رکعت اول که رکعت سیم امام است برسد وقتی برسد که حمد را نتواند خواند در رکعت دوم که چهارم امام است البته بخواند که اگر در هیچیک از دو رکعت اول حمد نخواند و امام نیز نخواند نماز او بی فاتحه خواهد بود پس صحیح نخواهد بود اما هرگاه امام فاتحه را بخواند نماز او واجب بر ماموم نخواهد بود بلکه مستحب خواهد بود و در دو رکعت اخر که امام مفارقت میکند حمد بجا اورد مخیر است که خواهد حمد بخواند یا تسبیحات اربع را بخواند و افضل تسبیحات است و بعضی گفته اند که اگر امام در دو رکعت اخر که دو رکعت اول ماموم بود حمد را نخوانده باشد واجب است که ماموم در دو رکعت اخر حمد را بخواند که نماز او بی فاتحه نباشد و این قول ضعیف است زیرا که فاتحه در نماز لازم است کرده مسئله پنجم اگر کسی اقتدا به غیر عادل کند در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت اخر نماز کسی که اقتدا باو جایز نباشد خواه مخالف مذهب باشد و خواه موافق مذهب باید البته قرائت کند زیرا که درین صورت اصل در نماز خواهد کرد پس قرائت براو لازم است و اگر محل تقیه و خوف باشد باید در قرائت اهسته بخواند و اگرچه مثل حدیث نفس باشد قرائت را بجا اورد و در اینجا قرائت حمد تنها کافیست هرگاه مجال خواندن سوره نباشد مسئله ششم واجب است بر ماموم که متابعت امام کند در افعال واجبه یعنی هیچیک از انها پیش از امام بجا نیاورد بلکه هریک از افعال را بعد از امام بجا اورد یا با او بجا اورد اما

گناهی کرده خواهد بود مسئله هفتم هرگاه پیش نماز را عذری بهم رسد و نایبی تعیین کند وان نایب مسبوق باشد یعنی در رکعت دوم یا سیم بر امام ملحق شده باشد و اقتدا کرده باشد پس هرگاه نماز ماموین تمام شود باید اشاره باینها کند که ایشان سلام گویند پس خود برخیزد و باقی نماز خود را تمام کند وان بعضی روایات وارد شده که در این صورت مستحب است که باید اگر یکی از ماموین را پیش بدارد و او را نایب کند که سلام گوید و ظاهر ان است که درین صورت باید ماموین در تسلیم بحث اقتدا بان نایب دوم نمایند و مخفی نماند که خلافی نیست در اینکه جایز است امام مسبوق را نایب کند اما همچنانکه جمعی تصریح کرده اند مکروه است مسئله هشتم خلافی نیست در انکه غیر قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع از اذکار واجبه چون تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بر ماموم واجب است یعنی باید البته انها را بگوید خواه قرائت پیش نماز را بشنود و خواه نشنود و فعل او بدون پیش نماز از او ساقط نمیشود زیرا که انچه امام از ماموم متحمل میشود همین قرائت است و سایر اذکار را او متحمل نمیشود و در قرائت ماموم حمد و سوره را عقب پیش نمازی که اقتدا باو صحیح باشد اختلاف بسیاری است و اقرب در نظر ان است که قرائت ماموم در نماز اخفاتی حرام است مطلقا خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت اخر و در نماز جهری حرام است اگر قرائت پیش نماز را بشنود و اگرچه بطریق همهمه باشد و اگر بواسطه بعد مسافت بهیچ وجه قرائت پیش نماز را نشنود و اگرچه همهمه باشد درین صورت سنت است که ماموم قرائت کند و در نماز اخفاتی که مطلقا قرائت بر او حرام است سنت است که تسبیح گوید و بعضی گفتن تسبیح را واجب دانسته اند و الظهر ان است که مستحب است لیکن در عبادت تا کید است پس اگر ذکری بکر گوید یا ساکت باشد حکم بطلان نماز او نمیشود و در نماز جهری اگر قرائت امام را بشنود باید ساکت شود با اهسته مثل حدیث نفس تسبیح گوید و استماع قرائت کند و اگر نشنود مستحب است که قرائت کند همچنانکه مذکور شد و میتواند تسبیح یا ذکری کند گوید یا ساکت

متابعت در اقوال واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا تشهد را پیش از امام
بجا آورد ضرری ندارد مگر تکبیر احرام را که واجب است که بعد از آنکه امام تکبیر
احرام را بگوید آن وقت ماموم آن را بگوید و بعضی گفته‌اند که از مقارنت تکبیر احرام امام
بگوید چه جای آنکه پیش‌تر بگوید و اگر تکبیر احرام را با هم بجا آورند نماز ماموم
باطل است و اگر ماموم تخلف از متابعت امام در افعال کند و بعضی از افعال را
پیش از امام بجا آورد همچنانکه پیش از امام به رکوع رود یا سر از رکوع بردارد یا
به سجود رود یا سر از سجود بردارد پس اگر سهواً چنین کند یعنی بگمان آنکه پیش‌نماز به رکوع
یا سجود رفته یا سر برداشته او هم چنان کند و بعد خلاف آن ظاهر شود در این صورت
احوط و اشهر آن است که واجب است که رجوع کند یعنی سر بردارد یا به رکوع و سجود رود
و با امام ملحق شود و متابعت او بکند هرگاه وقت رجوع و ملحق شدن با امام داشته
باشد و اگر فرصت الحاق نباشد بلکه پیش از عود امام با او رسد یعنی بلکه بعد
از رسیدن امام تابع او میشود و نماز او بجای خود است و اگر با وجود امکان رجوع عمداً رجوع را
ترک کند ظاهر آن است که نمازش باطل و اعاده بر او لازم باشد و اگر عمداً چنین کند
یعنی پیش از امام رکوع یا سجود کند یا سر از رکوع بردارد بعضی برآنند که حکم این مثل
حکم صورت سهو است که باید رجوع کند و بعضی گفته‌اند که نماز باطل است و باید
اعاده کند و مشهور آن است که باید توقف کند و به همان حال باقی ماند تا امام با او
رسد پس تابع او شود و نمازش صحیح است و بعضی قائل شده‌اند به تخییر میان رجوع
و توقف با استحباب رجوع و ترجیح در اینجا خالی از اشکال نیست هر چند در نظر حقیر
قول مشهور از اقوی احتمال‌ها نیست و بهر تقدیر اگر ماموم پیش از آنکه امام قرائت را تمام
کند عمداً به رکوع رود ظاهر آن است که در این صورت نماز او باطل باشد اعاده آن
لازم باشد و در سایر مواضع پیشی گرفتن ماموم بر امام باعث بطلان نماز او نمیشود
و اگر چه بر سبیل عمد باشد بنا بر اظهر پیشی گرفتن از روی عمد حرام است و باعث

گناه است

گناه است و اگر ماموم تخلف از امام کند و امام در بعضی افعال سبقت بر او گیرد
از آنکه او برهم بخورد خواه تخلف از روی سهو و غفلت باشد یا از روی عمد باشد
یا بجهت عذری باشد مثل اینکه ماموم در اثنای نماز رسیده باشد و بجهت بجا آوردن
بعضی افعال چون قنوت و تشهد که او بایست بعمل آورد بجا آورد و از امام بمانده
از امام پس افتد خواه افعالی که امام در آن افعال سبقت گرفته یکی باشد یا بیشتر یکی
یا رکعات نماز باشد لهذا ماموم باید آن افعال را بجا آورد و ملحق با امام شود و پیشی
گرفتن امام بر او در آن افعال باعث بطلان نماز ماموم نمیشود لهذا اگر ماموم از راه
غفلت یا بجهت اشتغال او بقنوت به رکوع نرود تا وقتی که امام سر از رکوع بردارد و به سجده
رود باید ماموم رکوع کند و با امام ملحق شود و همچنین است حکم در سایر افعال در اثنای
در سجود و تشهد و رکعت و غیر اینها از افعال نماز و بعضی در صورتی که امام به دو رکعت
نماز پیشی بر ماموم گیرد احتمال بطلان نماز ماموم داده‌اند اگر بر حال اقتدا بماند و عدول
به انفراد نکند و ظاهر آن است که اگر پیش از سلام تواند شد با امام ملحق شود بلکه در نماز
باشد بلکه اگر ممکن نباشد ملحق شود بنیت انفراد کند **مسئله هفتم** اگر ماموم مطلع شود
بر فسق و یا کفر یا حدث امام یا بر هر چیزی که منافی پیش‌نمازی باشد پس اگر این اطلاع بعد
از فراغ از نماز باشد نماز او صحیح است و اعاده بر او لازم نیست و اگر در اثنای نماز باشد
اقوی آن است که عدول با انفراد کند و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و احتیاط
ترک کردن نماز همچنانکه بعضی گفته‌اند لازم نیست و اگر پیش از شروع در نماز میدانست
که آن پیش‌نماز متصف بیکی از این عیوب است و مع ذلک با او اقتدا کرد بلا اشکال نمازش
باطل و اعاده آن لازم است **مسئله هشتم** هرگاه شخصی بانفراد نماز کند بعد از آن نماز
بطریق جماعت منعقد شود مستحب است که آن نماز را با جماعت اعاده کند خواه بطریق امامت
باشد و خواه بطریق ماموم بودن باشد و اگر نماز را بطریق جماعت گذارده باشد و جمعی دیگر
حاضر شوند و اراده کنند که او بجهت ایشان امامت کند بعضی گفته‌اند که سنت است

کرده باره نماز را با ایشان بجماعت اعاده نماید و اقرب عدم جواز است و اگر جمعی هر یک
بانفراد نماز نکنند و بعد اراده کنند که بطریق جماعت نماز را اعاده کنند چنانچه یکی
امام بشود و باقی ماموم در جواز آن خلاف است و اقرب عدم جواز است و همچنین احتیاط آن
که اگر جمعی نماز را بجماعت گذارده باشند از برای ایشان جایز نیست که نوبت دوم
در جماعت دیگر همان نماز را اعاده کنند خواه پیش نماز هر دو جماعت یک شخص باشد
یا دو شخص و از آنچه ما اختیار کردیم معلوم میشود که بیش از یکنوبت اعاده جایز نیست
زیرا که جواز اعاده مخصوص است بکسی که ابتدا نماز را بانفراد گذارده باشد و اگر
بجماعت گذارده اعاده جایز نیست پس هرگاه کسی منفرد نماز گذارده باشد و بعد از آن بجماعت
بطریق امامت یا بانام موتمیت اعاده کند چون جماعت متحقق شده دیگر اعاده بجماعت بهیچ
طریق جایز نیست و کسی که اعاده جایز نمیداند برای کسی که نماز بجماعت گذارده
باشد باید در نزد او جایز باشد که امام چندین بار نماز را اعاده کند هر نوبت از برای
جمعی که حاضر شوند و در نیت نماز اعاده باید قصد سنت بشود مسئله نهم اگر کسی
در ابتدای نماز جماعت حاضر نباشد و در اثناء نماز در وقتی برسد که امام بعضی از رکعات
بجا آورده باشد در این صورت اقتدا میکند و آنچه باقی مانده است و در حقیقت ابتدا نماز
اول نماز خود حساب میکند و بعد از فارغ شدن امام باقی نماز خود را بانفراد اتمام
میکند پس اگر در دو رکعت آخر با امام ملحق شود آن دو رکعت را دو رکعت اول خود
حساب میکند و بعد از فارغ شدن امام دو رکعت باقیمانده خود را بجا می آورد و چنانچه
مذکور شد که کسی که در دو رکعت آخر امام ملحق شود در این دو رکعت که دو رکعت اول
اوست لازم است حمد را بخواند اگر امام قرائت نکند و اگر امام در این دو رکعت قرائت
کند بر ماموم قرائت واجب نیست و اگر چه احوط آن است که حمد را بخواند بلکه اگر میسر
باشد سوره را نیز بخواند و در دو رکعت آخر خود که بعد از مفارقت از امام بجا می آورد
مخیر است میان حمد و تسبیحات اربع مسئله دهم هرگاه ماموم در رکعت چهارم امام

برسد و اقتدا کند و آن رکعت را با امام دریابد باید بعد از تسلیم امام برخیزد و سه رکعت
باقیمانده خود را بجا آورد و در این رکعت اول از این سه رکعت که رکعت دوم نماز اوست
حمد و سوره را بخواند و در دو رکعت دیگر مخیر است میان حمد و تسبیحات اربع مسئله یازدهم
هرگاه در رکعت دوم یا سیم ملحق بامام شود هرگاه میسر شود و برسد تشهد و قنوت خود را
بجا می آورد و خود را بامام ملحق میکند و با او تبعیت در تشهد و قنوت متابعت میکند و
بعد از آنکه امام سلام دهد او برخیزد و آنچه از او در نیافته بجا می آورد و جایز است که
پیش از تسلیم امام برخیزد بلکه اگر رکعت آخر امام رکعت اول یا سیم او باشد جایز است
که بعد از سر برداشتن از سجده دوم پیش از آنکه امام تشهد را بخواند برخیزد و اقرب
آن است که در وقت برخاستن نیت انفراد لازم نباشد مسئله دوازدهم بدانکه در
اقتدای ماموم به پیش نماز نظر بوقت رسیدن او بنماز چند احتمال دارد اول آنکه پیش
از رکوع رفتن امام برسد و تکبیر گوید و اقتدا کند در این صورت باتفاق جمیع علما رکعت را
دریافته است و اگر چه اقتدا در وقتی بوده که امام از قرائت فارغ شده باشد دوم
آنکه وقتی برسد که پیش نماز در رکوع باشد و اقتدا کند و برکوع رود و اصح آن است
که در این صورت نیز کل رکعت را دریافته است هر چند بعد از فارغ شدن پیش نماز
از ذکر رکوع رسیده باشد و در این صورت تکبیر میگوید و برکوع میرود یک تکبیر
احرام که واجب است و دیگری تکبیر رکوع که سنت است و هرگاه ترسد که اگر دو تکبیر
گوید امام سر از رکوع بردارد به تکبیر احرام اکتفا کند و اگر بموضع جماعت رسد در حینی که امام
در رکوع باشد و خوف آن داشته باشد که اگر خود را بصف ماموم رساند پیش نماز
سر از رکوع بردارد جایز است که همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید و برکوع
رود و در حال رکوع خود را بصف برساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای
خود را بر روی زمین کشد و گام بر ندارد و همین طور در حال رکوع خود را بصف نرساند
بلکه در همانجا با امام رکوع را اتمام کند و دو سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را

بخود نگوید بصف رساند **سیم** انکه وقتی رسد که پیش نماز سر از رکوع برداشته باشد
و بسجود نرفته باشد و در این صورت خلافی نیست که آن رکعت فوت شده و نمیتواند
آن را دریابد و اگر خواهد در این حال اقتدا کند آن رکعت برکعت اول او محسوب نمی شود
لیکن اکثر علما گفته اند که در این صورت سنت است که بنیت اقتدا تکبیر احرام
گوید و با پیش نماز سجده کند و اگر آن رکعت رکعت آخر امام نبوده چون امام بر
سجده برخیزد او نیز با امام برخیزد و بنیت دوم نیت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید
و نماز از سر گیرد و اگر رکعت آخر امام بوده چون امام سلام دهد او برخیزد و باز
نیت کند و تکبیر احرام گوید و نماز خود را بجا آورد و آن تکبیر احرام که اول گفته
و متابعتی که در سجده پیش بجا آورده محض سنتی است که از راه تعبد بعمل آورده
از جهت دریافتن ثواب نماز جماعت و بنا بر این در ابتدا نیت نمی کند بلکه همین
تکبیر احرام میگوید و متابعت در سجود مینماید و بعضی گفته اند که میتواند ابتدا
نیت کند و تکبیر احرام گوید و بعد از متابعت در سجود بر خواستن اکتفا بهمان
نیت و تکبیر احرام کند و احتیاج به نیت و تکبیر احرام دیگر نیست پس اگر آن رکعت
رکعت آخر امام نبوده بعد از برخواستن با امام بهمان نیت متابعت او میکند
و اگر رکعت آخر امام بوده چون بر میخیزد بهمان نیت بانفراد نماز میکند و این
قول خالی از اشکال نیست و اقوی آن است که بنیت و تکبیر احرام از سر گیرد
همچنانکه مشهور است و در بعضی در اصل این حکم یعنی تکبیر گفتن و متابعت کردن
کردن تامل دارند و ظاهر آن است که در استحباب آن تاملی نباشد بجهت دلالت
بعضی اخبار بر آن **چهارم** انکه در وقتی رسد که امام در سجده اول باشد یا
از سجده اول برداشته باشد و هنوز بسجده دوم نرفته باشد و حکم این صورت
مثل حکم صورت سیم است **پنجم** انکه وقتی برسد که پیش نماز سر از سجده
دوم برداشته باشد و مشغول تشهد شده باشد در این صورت سنت است

که بعد

که بعد از نیت و تکبیر احرام با امام بنشیند و ذکر خدا بجا آورد یا با امام در خواندن تشهد
متابعت کند همچنانکه جمعی تصریح کرده اند پس اگر تشهد آخر باشد ماموم صبر کند
تا پیش نماز سلام دهد پس برخیزد و نماز را بهمان نیت و تکبیر احرام سابق تمام کند
و احتیاج به نیت و تکبیر احرام دیگر نیست و اگر تشهد اول باشد با پیش نماز برخیزد
و نماز را بهمان نیت و تکبیر احرام با امام برساند و ظاهر این است که باین عمل ادراک
فضیلت جماعت بعمل آمده خواهد بود و بعضی از آن انکار نموده اند **مسئله سیزدهم**
اگر نماز ماموم بیشتر از نماز امام باشد همچنانکه ماموم حاضر باشد و امام مسافر یا
آنکه ماموم در اثنا نماز رسیده باشد پس اگر خواهد پیش از آنکه پیش نماز سلام
دهد برخیزد و باقی نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد صبر کند تا او سلام دهد و بعد از آن
نماز خود را تمام کند و صبر کردن افضل است و اگر نماز ماموم کمتر باشد از نماز
امام همچنانکه مسافر باشد و امام حاضر پس ماموم بعد از فراغ از تشهد اگر خواهد انتظار
امام کشد تا وقتی که سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد **مسئله چهاردهم**
هرگاه ماموم مسافر باشد و امام حاضر چون ماموم دو رکعت خود را بجا آورد و سلام
دهد میتواند بنشیند و در تتمه متابعت امام نکند و میتواند در نماز دیگر خود بباقی
مانده نماز امام اقتدا کند که دو نماز خود را با باقی نماز امام بجا آورده باشد **مسئله**
پانزدهم اگر امام داخل نماز شود یا اقامت گفته شود و ماموم در نافله باشد
و ترسد که تا نافله او تمام شود یک رکعت یا بیشتر از نماز جماعت از او فوت شود
سنت است که نافله را قطع کند و اقتدا کند و اگر در وقت داخل شدن امام در نماز
ماموم مشغول نماز فریضه باشد و بیم فوت تحریمه از نماز جماعت باشد سنت است
که عدول بنافله کند و نافله را تمام کند و اقتدا کند و اگر عدول بنافله نیز باعث
فوت تحریمه از نماز جماعت باشد میتواند فریضه را قطع کند و عدول بنافله نکند
مسئله شانزدهم پیش نمازی که صاحب مسجد باشد و همچنین بالغ الب و قات در اینجا
امامت کند اولی است از غیر بشرطی که صفات پیش نمازی در او باشد و مکروه است

که بدون اذن او دیگری را مقدم دارند و اگر چه آن دیگری افضل باشد و همچنین
صاحب منزل هرگاه مستجمع شرایط امامت باشد از غیر اولی است و اگر چه آن غیر
افضل باشد و تقدیم غیر بر او کراهت دارد بشرطی که مضایقه از نماز کردن غیر
در منزل خود نداشته باشد و اگر راضی بامامت او نباشد نماز او باطل است زیرا
که نماز کردن در ملک غیر بدون اذن او بی صورت است و اگر دو پیش نماز که شرایط
امامت در ایشان باشد در امامت اختلاف کنند اگر ماموبین همه اتفاق بر تقدیم یکی
از ایشان کنند او اولی است و اگر کراهت از امامت یکی از ایشان داشته باشند
دیگری اولی است و اگر ماموبین مختلف باشند هر کدام را پیش اختیار کنند او اولی
و اگر مساوی باشند لیکن ترتیب صواب این است که افقه یعنی هر یک که اعلم
باحکام نماز یا مطلق احکام شرعیه باشد اولی است از غیر افقه و اگر چه او اورع یا اقرء
یا اسن باشد و با وجود تساوی در فقاهت هر که ورع و تقوی و تهذیب اخلاق او
بیشتر است اولی است و با وجود تساوی در تقوی و تهذیب اخلاق اقرء یعنی کسی که
قرائت او صحیح و نیکوتر و بضوابط اعلم باشد اولی است و با وجود تساوی در قرائت
اسن یعنی کسی که سن او بیشتر باشد اولی است و با وجود تساوی در سن بعضی گفته اند
که هر کدام نیکو روتر است اولی است و این دلیلی که توان بان اعتماد کرد ندارد
و بعضی بعد از اتفاق یا کراهت همه ماموبین یا اکثر ایشان هاشمی را بر غیر هاشمی
تقدیم نموده اند و این نیز حجتی که اعتمادی بان باشد ندارد و هرگاه در جمیع
صفات مذکوره مساوی باشند باید بقرعه یکی ترجیح داده شود و مخفی نماند
که مراد از اختلاف ائمه در امامت همچنانکه ظاهر است آن است که هر یک از راه
خلوص نیت و محض تقرب بخدا و ادراک ثواب که خواهد که مرتبه امامت که موجب
تقرب بخدا و ادراک ثواب جمیل است او را باشد و این معنی منافات با شرایط امامت
ندارد و بنابر همین جهت تصریح کرده اند که هر یک که نظر بعضی از صفات مذکوره اولی
باشد افضل از جهت اولی است که خود نماز کند و اذن بدیگری ندهد تا حق

برعمل

برعمل خود قرار گیرد و میتواند شد که اختلاف شامل صورتی باشد که هر یک خواهد
دیگری را پیش بدارد و دوم همان باو اقتدا کنند نه اگر شبهه نیت کند در این صورت نیز
باید بجمیع مرجحات مذکوره شود **مسئله هشتم** جمعی گفته اند که اگر در مسجدی نماز
جماعت گذارده شود مکروه است که نوبت دیگر همان نماز بجماعت دیگر در آن مسجد
گذارده شود و جمعی گفته اند که اینمعنی در آن نیست مگر آنکه صفوف ماموبین در جماعت
دوم تخلف از پیش نماز اول باشد زیرا که این باعث اختلاف قلوب و تفرق و نفاق میشود
و این اقرب است **مسئله نهم** نماز جماعت در کشتی جایز است و جایز است که پیش نماز
با بعضی ماموبین در یک کشتی باشند و بعضی دیگر از ماموبین در کشتی دیگر باشند بشرطی
که حایل بود و دوری بسیار که جایز نیست در میان این دو کشتی نباشد و اگر کشتی ماموم
بر نیت باد و مقدم بر کشتی امام شود واجب است که ماموبین نیت انفراد کنند و نماز
خود را تمام کنند و اگر بر نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است **فصل ششم**
در مستحبات و مکروهات نماز جماعت اما مستحبات آن چند چیز است **اول** آنکه
صفهای نماز جماعت را راست بدارند **دوم** آنکه در صف اول اهل فضل و تقوی
باشند و در صف دوم جماعتی که از ایشان پست تر و از اهل صف سیم بالاتر باشند و
همچنین باید اهل صف پیش بحسب رتبه بالاتر از اهل صف عقب باشد و صف
اول افضل از سایر صفهاست و از صف اول هر جا بامام نزدیکتر است افضل است
و طرف راست هر صفی افضل از طرف چپ آن است و باید طرف راست صف اول
مخصوص افاضل آن صف باشد بلکه در طرف راست هر صفی افاضل اهل آن صف
باشند **سیم** آنکه ماموم اگر یک مرد باشد در طرف راست امام ایستد
و اگر یک زن باشد یا جمعی باشند خواه از مردان یا از زنان در عقب پیش نماز بایستند
و سنت است که زن در عقب امام میل بطرف راست او کند **چهارم** آنکه اگر
پیش نماز زن باشد که پیش نماز زنان کند در میان صف ایشان ایستد و مقدم

برایشان ما بیند پنجم انکه پیش نماز ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام را بلند
کوید بنحویکه تمام ماموسین بشنوند و ماموسین اهسته کویند بنحویکه امام نشنود
ششم انکه پیش نماز از جای خود حرکت نکند تا ایشانیکه در اثنای نماز
رسیده اند نماز خود را اتمام کنند هفتم انکه امام نماز جماعت را بسیار طول
ندهد بخواندن سورهای طویل و تطویل قنوت و ذکر رکوع و سجود و امثال ان بلکه
سنت است که نماز او مثل نماز ضعیف ترین ماموسین باشد در اختصار هشتم انکه
هرکاه پیش نماز در اثناء نماز مطلع شود که شخصی داخل مسجد شده و اراده نماز جماعت
دارد انتظار او را بکشد بطول دادن ذکر یا قرائت تا ان شخص رکعت را دریابد
انکه هرکاه امام داند که جمعی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار امدن ایشان را
کشند تا قدری که وقت فضیلت نماز فوت نشود اول انکه امام تکبیر الاحرام را
بلند کوید و پیش تکبیرها که سنت است اهسته کوید یازدهم انکه امام هرکاه در قرائت
و اذکار سهوی کند و بغلط افتد ماموسین او را اکاه سازند دوازدهم انکه هرکاه
ماموم قرائت کند و پیش از امام از قرائت فارغ شود تسبیح بکوید تا امام فارغ شود
سیزدهم انکه در وقت فارغ شدن از فاتحه و در وقتیکه سمع الله لمن حمده کوید ماموم
بکوید الحمد لله رب العالمین چهاردهم انکه امام هر دعائیکه میکند باید عام باشد
و خود را بخصوص بدعا نسازد پانزدهم انکه امام بعد از فارغ شدن از نماز در همان
مکانیکه نماز کذارده نافله بجا نیاورد و اکر خواهد نافله بجا اورد مکان را تغییر
دهد و نافله کند شانزدهم انکه هرکاه ماموم در اثنای نماز امام ملحق شده باشد
و امام بنشیند از جهت خواندن تشهد و محل تشهد ماموم نباشد در ان وقت ماموم
تجافی بعمل اورد و در تشهد متابعت امام کند و مراد از تجافی این است که بر زمین
متمکن و مستقر نشود بلکه بر قدم نشیند و ساق و ستها را از هم جدا سازد و کفهای
دست بر زمین کذارد هفدهم انکه برخاستن امام و ماموسین بعد از انتظار

[illegible]

باشد که مؤذن قد قامت الصلوة کوید و اما مکروهات نماز جماعت چند چیز است
اول نافله بجا اوردن در وقتی که مؤذن اقامه کوید دوم تکلم کردن بعد
از انکه مؤذن قد قامت الصلوة کوید مکر تکلمی که متعلق براست ساختن صفها
باشد سیم انکه یک ماموم در عقب صفوف تنها بایستد و داخل صف نشود
مکر انکه در هیچ یک از صفها جا نباشد چهارم انکه اطفال و بندکان را در
صف اول جای دهند مقصد سیم در نماز خوف که از ان نماز مطارده کویند و
دران دو فصل است فصل اول در نماز خوف بدانکه واجب است قصر نماز در حال
خوف خواه در سفر باشد و خواه در حضر و خواه بجماعت کذارند و خواه با نفراد و
حضرت پیغمبر صلعم مکرر نماز خوف را بجماعت کذارده و بسه طریق این نماز وارد شده
دو طریق در صورتی است که اعدا در غیر جهت قبله باشند و یک طریق در صورتی
است که اعدا در جهت قبله باشند و طریق اول از دو طریقی که مشروط است بودن
اعدا در غیر جهت قبله مسمی است بنماز بطن النخل زیرا که حضرت رسول صلعم ابتدا این
طریق نماز را در موضعی کذارده که مسمی است باین و طریق دوم مسمی است بنماز ذات الرقاع
باعتبار اینکه اول حضرت این طریق نماز را در موضعی کذارده که دران درختی بود که انرا
رقاع مینامیدند و بعضی وجه دیکر در سبب این تسمیه کفته اند و معتبر بودن در جواز و
هر یک از این دو طریق مشروط بچهار شرط است اول انکه همچنانکه مذکور شد خصم
در خلاف جهت قبله باشد بر وجهی که مقابله با ایشان ممکن نباشد مکر با نحراف
از قبله دوم انکه خصم صاحب قوت و جمعیت باشند چنانچه بیم ان باشد که هرکاه
مشغول نماز شوند در اثنای نماز خصم بر ایشان هجوم نمایند و حمله اورند سیم
انکه در مسلمانان کثرت و جمعیتی باشد که ممکن باشد که منقسم بدو فرقه شوند که هر فرقه
مشغول نماز شوند و فرقه دیکر حراست ایشان نمایند چهارم انکه احتیاج نباشد
از دو فرقه بنا شد که اکر احتیاج بزیاده از دو فرقه باشد این طریق نماز در دو رکعتی
ممکن نیست که بعمل اید و در نماز سه رکعتی و اکرچه ممکن است که بسه فرقه با نماز تغییری

محل ایند لیکن چون از شرع رسیده و انچه رسیده است در دو فرقه است لهذا جا اوردن
ان بصورت است هرچند بعضی تجویز کرده اند وکیفیت طریق اول ان است که مسلمان
دو فرقه شوند یک فرقه بحراست مشغول شوند و فرقه دیگر با امام نماز جماعت کذارند
وچون نماز ایشان تمام شود وسلام دهند برخاسته مشغول حراست شوند انکاه
امام با فرقه دیگر نماز کذارد و امام نیت سنت کند و ماموین نیت وجوب و تحقیق نیت
که بنا بر مذهب ایشان که اعاده کردن کسی که یکنوبت نماز را بجماعت کرده باشد تجویز
کرده اند این طریق نماز در حالت اختیار هم جایز است و موقوف بر خوف و بر هیچ یک
از شروط مذکوره نیست اما بنا بر انچه ما اختیار کردیم که کسی که یکنوبت نماز را بجماعت
کرده باشد دیگر اعاده کردن ان نماز از برای او مشروع نیست و جواز اعاده نماز بجماعت
مخصوص کسی است که ان نماز را بانفراد کرده باشد این طریق نماز در حال اختیار
جایز نخواهد بود و موقوف بر حال خوف و شروط مذکوره خواهد بود وکیفیت طریق
دوم یعنی نماز ذات الرقاع ان است که اهل اسلام دو فرقه شوند یک فرقه بحراست مشغول
شوند و پیش نماز با فرقه دوم یک رکعت نماز بجماعت کذارد وچون برکعت دوم برخیزد
فرقه ماموین قصد انفراد نمایند و رکعت دوم را بانفراد بکذارند و امام در رکعت
دوم قرائت را تطویل کند تا ماموین از رکعت فارغ شوند و بجای فرقه اول روند
و بحراست اشتغال نمایند و در رکعت اول خود در رکعت دوم پیش نماز اقتدا کنند و با امام
رکوع و سجود بعمل اورند وچون امام مشغول تشهد شود ایشان برخیزند و رکعت دوم
خود را بانفراد بجا اورند و پیش نماز تشهد را طول دهد تا ایشان رکعت دوم را تمام
نموده پیش از تسلیم امام باو ملحق شوند و امام با ایشان تسلیم بجا اورد و در نماز مغرب
پیش نماز مخیر است که هر یک از دو فرقه که خواهد یک رکعت بجا اورد و بفرقه دیگر
دو رکعت و در نماز خوف واجب است که اهل اسلام سلاح با خود داشته باشند هر چند
سلاح نجس باشد مگر اینکه ثقیل باشد بحدی که مانع از بجا اوردن بعضی از واجبات
نماز باشد واکر کلاه خود پیشانی را بپوشاند در وقت سجود نتوان از او سجده کرد

مابین

مابین بدارد بهر طریق ممکن باشد سجده کند واکر ماموین در حال متابعت امام سهو
کنند حکمی از برای ان نیست یعنی تلافی و تدارک بعمل نمی اورند واکر در حال انفراد سهو
کنند حکم ان نحوی است که در باب سهو در نماز یومیه مذکور شد واکر پیش نماز سهو
کند که موجب دو سجده سهو باشد و بعد از سهو او فرقه دوم اقتدا کنند پس چون سلام
دهند و امام دو سجده را بجا اورد بجا اوردن ان بر ایشان واجب نیست و اما کیفیت
طریق سیم که در صورتی است که اعدا در جهت قبله باشند ان است که پیش نماز اهل
اسلام را دو صف سازد و یک صف در عقب خود بدارد و صف دیگر را در عقب صف اول
بدارد و مشغول نماز شوند و هر دو صف با او برکوع روند وچون امام بسجود رود
صف اول با او بسجود روند صف دوم با او بسجود نروند بلکه ایستاده بحراست
مشغول باشند وچون پیش نماز برکعت دوم برخیزد صف دوم بسجود روند و صف اول
مشغول بحراست باشند پس از سجود برخاسته ملحق با امام شوند و هر صف بمکان
صف دیگر رود یعنی صف عقب به پیش رود و صف پیش بعقب رود همچنانکه در وقت
جا اوردن پیغمبر این نماز را چنین کردند بعضی این انتقال را واجب ندانسته اند
وکفته اند که وقوع این در نماز حضرت رسالت پناه بر سبیل لزوم و وجوب نبوده
بلکه تقدیم بعضی بجهت برخاستن صف دوم و ملحق شدن با امام هر دو صف با او رکوع کنند و
چون امام بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم مشغول حراست شوند و چون
امام با صف اول مشغول تشهد شود صف دوم بسجود روند و امام تشهد را طول دهد تا صف
دوم پیش از سلام ملحق باو شوند و با او سلام دهند و نماز باین طریق را نماز عسفان
کویند باعتبار اینکه حضرت رسول صلعم این نوع نماز در موضعی کذارده که باین اسم مسمی بود

فصل

در نماز شدت خوف که از ان نماز مطارده کویند یعنی انکه معرکه جنگ در کیر و دار
و بجز کشیدن شمشیرها شود و لشکر اسلام و کفر بهم ریختند و وقت نماز برسد در ان
وقت بهر طریق که ممکن باشد نماز بکند خواه سواره و خواه پیاده و خواه در حالت راه
رفتن و بشتری که رو بقبله کردن ممکن باشد رو میکند واکر چه تکبیرة الاحرام تنها باشد

واگر آن هم ممکن نباشد استقبال قبله بالکلیه ساقط است واگر رکوع و سجود ممکن
نباشد اگرچه بر بالای اسب و مانند آن بجا می آورد واگر هیچ وجه ممکن نباشد بسر اشارت
میکند واگر اشاره بسر هم میسر نباشد بچشم اشاره میکند واگر حال بجائی رسد
که اشاره و قرائت نیز ممکن نباشد بعوض هر رکعتی تسبیحات اربع گوید و آن مجزی
است از جمیع افعال و اذکار پس عوض هر یک از نمازهای دو رکعتی دو نوبت گوید
و عوض نماز مغرب سه نوبت گوید و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد
و همین قدر از نماز مجزی است و بعد احتیاج باعاده و قضا نیست و کسی که از سیل
یا درنده ترسد نماز شدت خوف را بجا آورد و اقرب آن است که در این صورت نماز را
قصر میکند و کسی که بگل فرو رفته باشد یا بآب غرق شده باشد بنحوی که
قدرت داشته باشد نماز میکند و از برای رکوع و سجود اشاره میکند لیکن نماز را
تمام میکند و قصر نمیکند مگر در سفر یا در حال خوف **مقصد چهارم** در نماز سفر و
در آن دو فصل است فصل اول در شروط قصر بدانکه واجب است بر مسافر که هر یک
از نمازهای چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا را قصر کند یعنی دو رکعتی بکند و لیکن قصر
کردن مسافر مشروط بچند شرط است **اول** مسافت و در تعیین و حد مسافت
که موجب قصر نماز است در میان علما خلاف است و خلافی نیست که اگر مسافت هشت
فرسخ شرعی باشد موجب قصر است و همچنین شبهه نیست در اینکه اگر مسافت بچهار
فرسخ رسیده باشد و بهشت فرسخ نرسیده باشد و خواهد در آن روز یا آن شب
برگردد باید قصر کند و اگر بچهار فرسخ رسیده باشد و بهشت فرسخ نرسیده باشد
و اراده بازگشتن در آن روز و در آن شب نداشته باشد اکثر قصر را جایز ندانسته اند
و اتمام را واجب دانسته اند جمعی چون ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی در این
صورت قایل بتخییر شده اند یعنی گفته اند در این صورت مسافر خواهد نماز را
قصر کند و خواهد تمام کند و ابن ابی عقیل در این صورت قصر را متعین و لازم دانسته اند

و اتمام را جایز ندانسته اند و لیکن نظر بادله و اخبار در نظر فقیر راجح آن است که
در این صورت مخیر است میان قصر و اتمام همچنانکه مذهب ابن بابویه و شیخین است
لیکن اگر پیش از ده روز قصد عود بمکان خود داشته باشد افضل آن است که قصر
کند و اگر پیش از ده روز اراده عود بمکان خود نداشته باشد و قصد اقامه ده روز
در مقصد داشته باشد افضل و احوط آن است که در این صورت نماز را اتمام کند
و اگر در برگشتن و برنگشتن پیش از ده روز متردد باشد حکم بافضلیت قصر یا اتمام
خالی از اشکالی نیست لیکن تخییر از برای او ثابت است و در اینجا چند مسئله است
که باید اشاره بآن شود **مسئله اول** هر فرسخی سه میل است و هر میلی بنا بر اقرب و
اشهر چهار هزار گز است بگز دست و هر گزی بیست و چهار انگشت است که بعرض
در پهلوی هم باشد و هر انگشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و
هر جوی بقدر هفت موی از موهای یابو است که بعرض در پهلوی هم باشد پس
فرسخ شرعی دوازده هزار گز شرعی است و اکثر اهل لغت میل را تفسیر بمد بصر کرده اند
و مراد از مد بصر قدری است از مسافت که کسی که بینایی او و قوت چشم او در حد وسط و
اعتدال باشد در آن قدر مسافت در زمین هموار سواره را از پیاده تمیز دهد و در بیشتر
از آن مسافت تمیز ندهد و این تفسیر موافق تفسیر اول است که چهار هزار باشد و چون
هشت فرسخ شرعی غالبا مسافت یک روزه راهی است که شتر باردار را میبرد برفتار
معتدل و در روز معتدل در درازی و کوتاهی و در زمین معتدل در همواری و ناهمواری
و از این جهت در شرع تحدید مسافت بهر یک از این دو حد شده یعنی هشت فرسخ و قدر
قافله شتر در یک روز شده است و هر یک از این دو تحدید بعمل میتوان نمود پس اگر
در بعضی اوقات اختلافی در مابین این دو تحدید بهم رسد یعنی راهی بقدر رفتار شتر
در یک روز کمتر باشد و هشت فرسخ باشد یا بالعکس لازم است که عمل بحد یقینی شود
که بآن حد مسافت متحقق شده پس هر گاه مسافت بیکی از این دو تحدید متحقق شود هم

لازم است وظاهر آن است که مراد از روز سیم شش روز صوم باشد که از طلوع صبح
تا غروب آفتاب است **مسئله دوم** در هر شهری که بحسب عرف کوچک یا معتدل
و وسط باشد از آخر خطه آن یعنی از دروازه که از آن بیرون میروند ابتدای مسافت
اعتبار میشود و در هر شهری که عرفا بزرگ باشد چون شام و اصفهان ابتدای مسافت
از آخر محله که مسافر در آن ساکن بوده اعتبار میشود **مسئله سیم** وقتی قصر واجب
میشود که مسافتی که قطع آن در نظر است معلوم باشد که بحد مسافت شرعی یعنی چهار
فرسخ یا هشت فرسخ رسیده و معلوم شدن یا به پیمودن و امتحان از رفتار شتر است
یا به شهادت عدلین است یا به شیاع و تواتر در میان مردمان و هرگاه دعوی کرد یکی از اینها
طرف حد مسافت شرعی ثابت نشود واجب است نماز را تمام کند هر چند بقول یک نفر و اگر چه عادل
باشد یا چند نفر غیر عادل که قول ایشان افاده علم نکند مسافت شرعی ثابت نمی شود
و اگر دو نفر عادل شهادت دهند که این راه بحد مسافت شرعیه رسیده و دو عادل دیگر
شهادت دهند که بحد مسافت نرسیده واجب است که بشهادت دو نفر اول عمل شود
و نماز قصر شود مگر اینکه دو نفر آخر بگویند که ما این راه پیموده‌ایم و بحد مسافت
نرسیده بود که در این صورت واجب است مقدم داشتن شهادت ایشان و تمام
کردن نماز **مسئله چهارم** در اعتبار مسافت فرقی میان سفر خشکی و دریا نیست
پس در سفر دریا هرگاه مسافت بر حسب آب بقدر هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد
قصر واجب است و اگر چه آن را در نیم ساعت قطع کند **مسئله پنجم** هرگاه مسلمی از آن
حیثیت فرسخ بحد مسافت شرعیه رسیده باشد واجب است که نماز را قصر شود حتی اگر آن را
در یک روز قطع کند یا کمتر از یک روز یا بیشتر از یک روز تا اینکه اگر زمان مدت قطع
آن بحدی طول کشد که از اسم مسافر بیرون رود ظاهر آن است که باید تمام کند مثل
اینکه در قصد او چنین باشد که شش فرسخ یا هشت فرسخ راه را در عرض دو ماه یا سه ماه
قطع کند یا اگر شتر حاضر لازم است ایشان را برای مسافرت و همچنین کسی که چون مسافر نیست قصر

از برابی

از برابی او و جای نیست و بعضی گفته‌اند که از این قبیل است مسافری که به نزدیکی شهر خود
رسد و عمدا داخل آن شهر نشود که نماز را قصر کند بلکه در دهها و مواضعی که در نزدیکی آن
شهر است با مدت بسیاری بماند یعنی همچنین کسی که مدت مکث او در حوالی شهر بحدی
طول کشد که از اسم مسافر بیرون رود واجب است که نماز را تمام کند بلکه اگر ابتدا
در قصد او این باشد که با این قدر در حوالی شهر بماند و داخل شهر نشود واجب است قصر
کند و ظاهر آن است که این معنی یعنی طول مکث در نزدیکی شهر و داخل نشدن در آن باعث
اتمام نماز و بیرون رفتن او از اسم مسافر نمی شود زیرا که این شخص سفر او بنهایت مسافت
رسیده و شرعا بر او مسافر صادق است و کسی که سفر او بانتهای مسافت رسید وقتی سفر
قطع میشود و اتمام بر او لازم میشود که بوطن خود داخل شود یا در غیر وطن ده روز قصد اقامت
کند یا سی روز بر سبیل تردد بماند و بدون حصول یکی از این سه چیز بر حال سفر خود باقی است
مسافر که قصر باشد باقی خواهد بود و شکی نیست که هیچ یک از این سه چیز در حق شخص مذکور
حاصل نشده **مسئله ششم** هرگاه موضعی که مقصد مسافر است دو راه داشته باشد که
یکی بحد مسافت شرعی باشد و دیگری نباشد حکم این است از برای او که از هر یک از این دو راه
که خواهد برود و اگر چه از راه دور برود بقصد اینکه نماز را قصر کند و خلافی نیست در
اینکه اگر از راهی رود که حد مسافت است باید قصر کند و اگر از راهی رود که حد مسافت
نیست باید اتمام کند و بنا بر این اگر قصد موضعی داشته باشد که از منزل او تا آن موضع
یک فرسخ باشد لیکن مقصود او چنان باشد که از منزل خود بدهی رود که از منزل او تا آن ده
دو فرسخ باشد و از آنجا بدهی دیگر رود که از ده اول تا آن ده نیز دو فرسخ باشد و از آن ده
قصد رود که ما بین آن ده و مقصد چهار فرسخ باشد و در این صورت واجب است قصر کند
و اگر چه از منزل او تا مقصد بیش از یک فرسخ نبوده **مسئله هفتم** هرگاه شخصی قصد کند که در اول
روز سه مرتبه یا بیشتر از منزل خود تا سه فرسخ برود و برگردد جای نیست که در چنین تردد
نماز را قصر کند بلکه لازم است که نماز را تمام کند و اگر چه در وقت برگشتن از حد ترخص
بگذرد یعنی بموضعی برسد که اذان شهر را نشنود **شرط دوم** قصد مسافت است پس اگر کسی

اصحاب مسافت شرعی را قطع کند لیکن در زمان قطع هرگز قصد مسافت را نداشته
بلکه همیشه قصد کمتر را داشته و چون آن را قطع کرده باز قصد مقداری دیگر کمتر از حد
مسافت نموده و همچنین تا چند مقابل مسافت را قطع نماید در این صورت هرگاه از ...
او در هیچ موضع از این راه جایز نیست و اگر چه موضعی باشد که از منزل او تا آنجا هشت فرسخ
و زیادتر باشد پس کسی که در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد اینکه
هر جا غلام را بیابد برگردد یا بقصد استقبال مسافری از شهر بیرون رود بقصد
اینکه هر جا باو رسد برگردد و در بینا و قصد هشت فرسخ یا چهار فرسخ نباشد در این
صورت جایز نیست آن شخص را که نماز را قصر کند هر چند بیرون هشت صد فرسخ راه
رود بلی بعد از برگشتن واجب است که قصر کند هرگاه از موضع رجوع او تا شهر بقدر
مسافت شرعی باشد و در وجوب قصر شرط است که در ابتدا مسافت تا انتهای آن قصد
او مستمر و باقی باشد پس اگر در وقت بیرون آمدن از منزل خود قصد مسافت داشته
باشد و در اثناء راه پیش از رسیدن بحد مسافت از آن قصد برگردد یا از برای او
تردد بهم رسد واجب است که نماز را تمام کند و هرگاه مسافر از شهر خود بیرون رود
و در موضعی از جهت انتظار رفقا بماند پس اگر از آن موضع تا شهر بقدر مسافت شرعی
باشد باید نماز را قصر کند مادامی که قصد ده روز نکند یا سی روز بر سبیل تردد
نگذرد و هرگاه قصد ده روز کند یا سی روز بگذرد نماز را اتمام کند هر چند داند
که قافله ساعتی دیگر میرسد و اگر از آن موضع تا شهر بقدر مسافت شرعی نباشد و
لیکن بحد ترخص رسیده باشد پس اگر یقین داشته باشد که پیش از ده روز
رفقا می‌آیند باز قصر برای او واجب است و اگر یقین بآمدن رفقا نداشته باشد و رفتن
او موقوف بر آمدن رفقا باشد قصر کردن از برای او جایز نیست بلکه واجب است
که نماز را تمام کند **شرط سیم** آنکه سفر واجب باشد یا سنت یا مباح چون سفر حج و
زیارت ائمه و تجارت و سفر معصیت نباشد و سفر معصیت بر دو قسم است اول
هر سفری که غایت آن حرام باشد یعنی غرض و مقصود مسافر از آن سفر حرام باشد

مثل

مثل سفری که باعث بر آن ضرر رسانیدن بمسلمانی یا تحصیل مال بامضی حرام باشد یا غرض
از آن افساد در زمین یا اعانت جابری باشد در ... یعنی کسی با غنا ... رضا ... جابر
سفری کند که متضمن جور و ظلمی باشد خواه آن جابر خود هم در آن سفر همراه باشد یا نه
پس اگر کسی باختیار تابع جابری نباشد بلکه جابر او را اکراه بر سفر معصیت کند یا آنکه
از برای او سفری کند که متضمن معصیتی نباشد بلکه او را برساند بموضعی ... امر ...
باید نماز را قصر کند **دویم** سفری که نفس آن سفر حرام باشد اگر چه غایت آن حرام
نباشد مثل سفری که بظن غالب موجب هلاکت یا افساد عرض یا تضییع مال محترم باشد
یا سفری که مستلزم ترک واجبی از واجبات باشد چون سفری که مانع از تحصیل علم
یا وقت ضروری باشد یا موجب ترک نماز جمعه باشد بعد از واجب شدن آن و از این
قبیل است سفر غلامی که از آقا گریخته باشد و زنی که از شوهر نشوز نموده باشد و سفری
که فرار از جهاد باشد یا از طلبکار با وجود قدرت بر ادای حق او در جمیع این سفرها قصر
جایز نیست و واجب است که نماز را تمام کند و از جمله سفر معصیت سفر صید لهو است
یعنی سفر از برای شکار کردن که شکار کننده محض لهو و لعب شکار کند و از برای قوت
خود و عیال و از برای تجارت نباشد و از جمله تفسیر صید لهو و لعب این کرده اند
که شکار را بگیرد و از ... رها کند و در هر صورت در سفری که از برای صید لهو باشد تمام
نماز واجب است و قصر جایز نیست هر چند بحد مسافت باشد و هرگاه صید از برای قوت
خود و عیال باشد آن سفر مباح است و قصر در آن لازم است و هرگاه صید از برای
تجارت یعنی فروختن باشد اولی آن است که با آنکه سفر مباح است و باید نماز قصر شود
و روزه افطار شود و بعضی گفته اند باید روزه را افطار کند اما قصر نماز جایز نیست بلکه
باید نماز تمام شود و اول اولی است و بدانکه قصد معصیت همچنانکه در ابتدا ... مسافت
باعث اتمام است در خلاف آن باعث قصر است همچنین در اثناء مسافت نیز باعث آن است
پس اگر مسافری در ابتدا سفر قصد معصیت داشته باشد و در اثناء سفر از آن قصد
برگردد باید تقصیر کند اگر باقیمانده راه تا مقصد بقدر مسافت شرعی باشد و اگر ...

در ابتدای سفر قصد امر شرعی داشت و در اثنای سفر قصد معصیتی کند رخصت قصر
برطرف می شود و واجبست که نماز را اتمام کند و اگر نوبت دوم از قصد معصیت برگردد
و قصد طاعت یا امر مباحی کند واجبست که عود بقصر کند خواه باقی مانده و ابتدا
مسافت شرعی باشد یا نه و بعضی در این صورت نیز در صحت قصر شرط میدانند که باقی
مانده مسافت جدیده مسافت شرعی باشد و اقوی عدم اشتراط است در این صورت
شرط چهارم انکه در اثناء سفر بوطن خود نرسد پس اگر در اثناء سفر بوطن خود عبور
کند واجبست که نماز را اتمام کند هرچند قصد اقامه ده روز نکند و در تعیین
وطنی که موجب اتمام است چند قولست **اول** انکه وطنی که موجب تمام کردن
نماز است عبارتست از هر موضعی که کسی در ان موضع در مدت عمر خود شش ماه مانده
باشد خواه ان شش ماه پی در پی بوده یا متفرق و با وجود این ملکی هم در انجا داشته باشد
و این قول مشهور میان فقهاست و از برای این قول گفته اند که باید ماندن شش ماه
در وقت ملک داشتن باشد پس اگر در موضعی که ملک نداشته باشد شش ماه پی
در پی یا متفرق بماند و بعد از ان ملکی مالک شود ان موضع وطن او نخواهد بود بلکه
وقتی وطن او میشود و باید در ان نماز را تمام کند که بعد از مالک شدن ملک شش ماه
پی در پی یا متفرق بماند و بعضی از اصحاب این مذهب گفته اند که باید ان ملک منزلی باشد
که صلاحیت سکنی داشته باشد و بعضی گفته اند مطلق ملک کافیست و اگرچه یک درخت
باشد **دوم** انکه عبارتست از موضعی که در انجا ملکی داشته باشد و در هر سالی
شش ماه در انجا بماند و این مذهب ابن بابویه است **سیم** انکه عبارتست
از هر موضعی که او را در انجا منزلی باشد که وطن او باشد چنانچه در عرف صادق باید که در انجا
متوطن است و در انجا سکنی دارد و بنا بر این ماندن بلکه شش ماه پی در پی متفرق کافی
نیست بلکه باید بر حالی بماند که در عرف بگویند که در انجا متوطن و ساکن است
و این مذهب شیخ و جمعی از متاخرین است **چهارم** انکه عبارتست از انچه اول
مذکور شد یا موضعی که از اهل سکنی و توطن خود علی الدوام قرار داده باشد و اگرچه

هیچ

هیچ ملکی در ان نداشته باشد و این مذهب علامه و بعضی از متاخرین است و بعضی از اکابر
این قول گفته اند که موضعی که از اهل سکنی و توطن خود قرار میدهد حقیقة وطن او میشود
و باید در انجا نماز را تمام کند که یک شش ماه در انجا بماند تا وطن شرعی و عرفی هر دو حاصل
اید و مخفی نماند که از بعضی از احادیث مستفاد میشود ان است که وطن عبارتست از
هر موضعی که او را در انجا منزلی باشد که در انجا متوطن و ساکن باشد بنحوی که در عرف
بگویند که فلان شهر یا ده وطن اوست و در انجا متوطن است و سکنی دارد و شکی نیست
که هرگاه شخصی در هر سالی شش ماه در موضعی بماند در عرف صادق است که ان شخص
در ان موضع متوطن است و سکنی دارد و ان موضع وطن ان شخص است و از این جهت
در بعضی احادیث تعیین توطن باین نحو شده که موضعی است که در ان منزلی داشته باشد
که در هر سالی شش ماه در انجا بماند چنانکه مذهب ابن بابویه است و ظاهر ان است
که بنای این تعیین بر اغلب و تقریبی است زیرا که گاه است توطن عرفی بماندن سالی
کمتر از شش ماه هم صادق می اید لیکن گاه است که در کمتر اشتباه بهم رسد اما هرگاه
کسی در سالی شش ماه در موضعی بماند شبهه نیست که بحسب عرف صادق است
که در انجا توطن و سکنی دارد لهذا در حدیث تقریبا تعیین شده و قول مشهور دلیلی
ندارد پس اقوی در نظر حقیر قول سیم است که مذهب شیخ و جمعی از متاخرین است
که وطن عبارتست از موضعی که کسی در انجا منزلی داشته باشد که در ان متوطن
باشد یعنی عرفا صادق باشد که در انجا متوطن است و سکنی دارد خواه ملکی داشته
در انجا باشد یا نه و سالی این قدر از زمان بماند که استیطان و سکنی داشتن صادق
اید و شکی نیست که این صدق بحسب اختلاف احوال مختلف میشود زیرا که اگر کسی در
موضعی خانه داشته باشد و زن و عیال او در انجا همیشه ساکن باشند و ان شخص
خود مشغول تجارت یا شغلی دیگر باشد که باید مسافرت کند در این صورت عرفا
صادق است که ان شخص در ان موضع متوطن است و اگرچه سالی بیش از دو سه ماه

[illegible]

در اینجا ماند و اگر در موضعی منزلی داشته باشد و عیال او همیشه در اینجا ساکن باشند
بلکه سالی بعضی اوقات در اینجا باشند در این صورت باید سالی دو سه ماه مثلا
بیشتر بماند تا لفظ توطن صادق شود و اگر در چند موضع منزل داشته و در هر موضعی
بعضی از عیال و اطفال او در اینجا همیشه ساکن باشند در این صورت ظاهر آن است
که اگر در هر موضعی سالی دو سه ماه بماند تا توطن صادق آید و بالجمله صدق توطن
بحسب عرف باختلاف موارد و احوال مختلف میشود پس در هر جا که این صدق باشد
آن وطن است و مسافر چون بآنجا رسد باید نماز را تمام کند و اگر چه بعضی از یک
روز در اینجا بماند و این حکم از برای او باقی خواهد بود تا وقتی که از اینجا بیرون رود
و اعراض از آن بکند و در عرف نگویند در آن موضع متوطن نیست و سکنی ندارد و
ظاهر این است که با صدق وطن لازم باشد که منزلی هم در اینجا داشته باشد یعنی
خود مالک آن منزل باشد و اگر به سبیل اجاره یا عاریه داشته باشد کافی نیست
و ممکن است که مجرد صدق توطن کافی باشد و مالک بودن منزل شرط نباشد بلکه
همینکه در اینجا محل سکنی داشته باشد و اگر چه باجاره یا عاریه باشد کافی باشد
خصوصا در صورتی که آن محل سکنی و توطن دائمی او باشد یعنی که همیشه در اینجا
باشد و در موضعی دیگر اصلا توطن نداشته باشد و بنا بر این موضعی که کسی در اینجا
ملکی داشته باشد و شش ماه در اینجا مانده باشد هر گاه در اینجا متوطن نباشد
وطن نخواهد بود و اگر در حال سفر باینجا رسد باید نماز را قصر کند نه تمام والله اعلم
بدانکه هر گاه مسافر در راهی که میرود چند وطن داشته باشد پس اگر ما بین هر دو
وطن و ما بین موضع حرکت و وطن اول و ما بین وطن آخر و مقصد کمتر از حد مسافت
باشد باید در جمیع آن راهها و وطنها و مقصدها نماز را تمام کند و اگر بقدر مسافت
شرعی باشد باید در همه راهها و مقصد هر گاه وطن او نباشد نماز را قصر کند و
در وطنها نماز را تمام کند و اگر ما بین بعضی بحد مسافت باشد و ما بین بعضی نباشد

[حاشیه: ... منزل ... وطن ... [illegible]]

باید

باید راهی که ما بین بعضی طولانی است قصر کند و در راهی که میان بعضی دوم است تمام کند
و در هر صورت در وطنها تمام میکند و در ما بین منزل آخر و مقصد اگر بحد مسافت
باشد هم در راه و هم در مقصد قصر میکند **شرط پنجم** آنکه در اثنای سفر در موضعی قصد
اقامه ده روز نکند پس اگر مسافر در اثنای سفر در موضعی که منزل و وطن او نباشد
نیت اقامه ده روز کند باید در اینجا نماز را تمام کند و اگر از موضع حرکت تا محل اقامه
در اثنا مسافت داشته باشد و ما بین موضع حرکت و موضع قصد اقامه بقدر مسافت
شرعی باشد باید در راه نماز را قصر کند و در محل قصد اقامه تمام کند و اگر بقدر
مسافت شرعی نباشد باید در راه نیز تمام کند و اگر مسافر قصد مسافت شرعی را
داشته باشد و در حین حرکت قصد اقامه در اثنا مسافت نداشته باشد لیکن
در اثنای راه رای او بر آن قرار گیرد که در موضعی از اثنای مسافت قصد اقامه کند پس
از اینجا که تجدید رای از برای او بهم رسیده تا آن موضعی که نیت اقامه در آن دارد که بقدر
مسافت شرعی باشد در راه قصر میکند و الا تمام میکند و در اینجا چند مسئله است
که باید بیان شود **مسئله اول** تمام کردن نماز وقتی واجب میشود که قصد اقامه ده روز
تمام بکند پس اگر قصد اقامه کمتر از ده روز بکند باید قصر کند و اگر چه یک ساعت کمتر
باشد و بعضی در صحت اتمام اقامه پنج روز را کافی دانسته اند و این ضعیف است و بعضی
آن روزی که روز تمام حساب نمیشود پس اگر در وسط روز داخل موضعی شود و قصد
اقامه کند بعضی گفته اند که باید نیت او چنان باشد که تا وسط روز یازدهم بماند
و بنا بر این یک روز از ده روز ملفق از روز دخول و خروج خواهد بود و بعضی گفته اند
روز ملفق کافی نیست و باید روز دخول و خروج را بیندازند و قصد او چنان باشد
که بغیر از روز دخول و خروج ده روز کامل بماند و این احوط بلکه اظهر است **مسئله
دوم** در هر جا که قصد اقامه شود تمام کردن نماز واجب است خواه شهر باشد یا ده
یا صحرا یا بیابان و در بیابان بشرط آنکه عازم باشد که بعد از تمام شدن ده روز حرکت کند
یا عازم نباشد **مسئله سیم** کسی که قصد اقامه ده روز در شهر یا ده میکند لازم است

[حاشیه: در نیت که روز ملفق نیز کافی باشد احمد]

رسیده باشد بحسب عرف از آن شهر خارج است و اطلاق اسم آن شهر بر آن نمی‌شود و اگر
نرسیده باشد خارج نیست و اسم آن شهر را بر آن اطلاق می‌شود و همچنین هر موضع
که عرفاً از اسم شهر بیرون باشد بحد ترخص رسیده است و هر موضعی که داخل اسم آن
شهر باشد بحد ترخص نرسیده پس عرفاً البته میان حد ترخص و خروج از اسم شهر و میان
نرسیدن بحد ترخص و دخول در اسم شهر تلازم است لیکن این کلی نیست و گاه است
که موضعی از حدود شهری بحد ترخص رسیده باشد و با وجود این داخل اسم آن شهر
باشد و آنچه مذکور شد همه در صورتی است که در وقت قصد اقامه نیت رفتن بموضع
مذکور داشته اما اگر در وقت قصد اقامه این نیت را نداشته باشد لیکن بعد از قصد
اقامه ده روز و بجا آوردن یک نماز تمام یا بیشتر قصد کند که از اینجا او بیرون
رود بموضعی که کمتر از مسافت شرعی باشد و بحد ترخص رسیده باشد یا نه
از موضع اقامه خارج باشد یعنی بجائی که مسافر آنجا رود در عرف نگویند که از آن
شهر بیرون رفته است در این صورت اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اقامه قصد
داشته باشد که عود کند بهمان جا و ده روز مجدد در آنجا توقف کند و هیچ جا توقفی
باید در وقت رفتن بان موضع و در وقت توقف در آن و در وقت معاودت و در وقت
توقف در موضع اول که محل اقامه است نماز را تمام کند و اگر در وقت بیرون رفتن
از محل اقامه بعزم سفر بیرون رود و مطلقا اراده عود بمحل اقامه نداشته باشد
در این صورت بالاتفاق مسافر است چون بمحل ترخص رسید نماز را قصر کند و اگر در وقت
بیرون رفتن اراده معاودت بمحل اقامه داشته باشد لیکن قصد توقف ده روز مجدد
نداشته باشد بعضی گفته اند که بمجرد بیرون رفتن و بحد ترخص رسیدن باید قصر کند و بعضی
گفته اند در وقت رفتن بان موضع و در وقت توقف در آنجا تمام میکند و بعد از رجوع
بمحل اقامه هم در راه و هم در محل اقامه قصر کند و این اقوی است بشرطی که در وقت عود
بمحل اقامه قصد مسافت شرعی داشته باشد پس اگر عود کند و غافل باشد از فکر سفر
یا متردد باشد در رفتن و نرفتن باید در عود و در محل اقامه تمام کند تا وقتیکه قصد مسافت کند

که قصد او چنان باشد که در جمیع اجزای آن روز در آن شهر یا ده بماند و در اثنای اقامه
بموضعی نرود که عرفاً خارج از آن شهر باشد و اگر بآنجا رود در عرف نگویند که در آن شهر است
بلکه بگویند در آن موضع است و از آن شهر بیرون رفته است خواه آن موضع از حدود و توابع
آن شهر باشد و خواه نباشد و منافی نیست اراده که قصد او چنان باشد که بموضعی رود که
عرفاً از آن شهر خارج نباشد و بحسب عرف اسم آن شهر بر آن صادق باشد و کسی که بآنجا
رود در عرف نگویند که از آن شهر بیرون رفته است چون بعضی از باغات و بستانهای
آن شهر که از توابع آن شهر باشد و هر که در آنجا باشد در عرف نگویند که از شهر بیرون
رفته است و بالجمله در وقت قصد اقامه اگر در نیت او باشد که در اثنای اقامه
بموضعی از حدود آن شهر رود که اگر بآنجا رود نگویند در آن شهر مقیم است قصد اقامت
او بی‌صورت است و اگر چه در نیت او باشد که بعد از آنکه یکنوبت یا چند نوبت بآن
موضع رود و معاودت کند قصد اقامه ده روز مستأنف کند که آن ده روز مطلقا
بآن موضع نرود یعنی تا آن قصد اقامه علیحده نکرده در حکم مسافر است و باید قصر
کند و بعد از آنکه آن قصد را بکند از آن وقت مقیم خواهد بود و باید نماز را تمام کند
و اگر در نیت او باشد که بموضعی از آن شهر رود که بیرون رفتن بآنجا عرفاً منافات با صدق
اقامه در آن شهر نباشد قصد اقامه او صحیح است و اگر چه آن موضع بحد ترخص
رسیده باشد یعنی جائی باشد که اذان آن شهر شنیده نشود و دیوارهای حصار
آن شهر دیده نشود همچنانکه در بعضی از باغات و بستانها و مزارعی که متصل
بآن شهر باشد گاهی اتفاق می‌افتد که با وجود نشنیدن اذان شهر نیست هر که در آنجا
باشد صادق است که در آن شهر است و بعضی مناط را حد ترخص داشته اند نه صدق
عرفی یعنی گفته اند که اگر در نیت او باشد که بموضعی رود که بحد ترخص رسیده باشد
قصد اقامه او بی‌صورت است و اگر در نیت او باشد که بموضعی رود که بحد ترخص نرسیده
باشد منافی نباشد و قصد اقامه او صحیح است و اصح آن است که مناط صدق عرفی
است نه حد ترخص لیکن غالب آن است که هر موضعی از حدود شهر اگر بحد ترخص

البته

کند و عازم سفر شود و همچنین است حکم اگر در وقت بیرون رفتن از محل اقامه قصد هیچیک
از رجوع و سفر و اقامه بعد از عود نداشته باشد بلکه غافل بوده یا متردد در عود
و عدم عود و در اقامه و سفر بوده یعنی در این صورت نیز حکم او اتمام است در همه احوال
تا عازم سفری شود که بقدر مسافت باشد و اگر کسی که قصد اقامه در موضعی کرده باشد
بیرون رود بموضعی دیگر که بحد ترخص رسیده باشد و کمتر از مسافت باشد و قصد او
چنین باشد که چند مرتبه بآن موضع دوم رود و عود بموضع اقامه کند و در عود
از قصد اقامه مستأنفی نکند و ده روز تجدید در موضع اقامه توقف کند که مطلقا
بیرون نرود در این صورت قصد اقامه او برهم نمیخورد و واجب است که در رفتن و در موضع
دوم و در وقت معاودت و در محل اقامه نماز را اتمام کند و همچنین است حکم اگر از موضع اقامه
بیرون رود و قصد او چنین باشد که چند نوبت بیرون رود و هر نوبت بموضعی علیحده
رود که بحد ترخص رسیده و کمتر از مسافت باشد و بعد از عود از موضع اخیر قصد اقامه
تازه کند و ده روز بماند که در اثنای آن ده روز بیرون نرود و مخفی نماند که همچنانکه مذکور
شد احکام مذکوره در صورتیست که قصد اقامه ده روز کند و بعد از آنکه یک نماز
تمام کند از آنجا بیرون رود و اگر بعد از قصد اقامه پیش از آنکه در آنجا نمازی تمام بجا
آورد بیرون رود باید در جمیع صور و احوال نماز را قصر کند خواه در وقت بیرون رفتن
عزم معاودت داشته باشد یا نه و خواه قصد توقف ده روز مجدد بعد از رجوع داشته
باشد یا نه و خواه بعد از عود قصد مسافت شرعی داشته باشد یا نه و خواه غافل از جمیع
امور مذکوره یا متردد در آنها باشد یا نه و بالجمله مادامی که در موضعی قصد اقامه کند
و یک نماز تمام نکند در حکم مسافر است و قصر بر او لازم است **مسئله چهارم** هرگاه مسافر
در بین راه قصد اقامه طولانی کند که از دو جا بدو منتقل شود و عزم بر توقف ده روز
در یکی از آن دو جا نداشته باشد حکم سفر او باطل نمیشود بلکه مادامی که قصد اقامه
در یکی از آن مواضع نکند باید نماز را قصر کند **مسئله پنجم** اگر مسافر در بین سفر عزم داشته
باشد که چون بفلان شهر رسد در آنجا قصد اقامه ده روز کند پس هرگاه بموضعی از آن شهر

رسد که اگر بآن موضع از وطن خود میرسید سفر او منقطع میشد و بایست نماز را تمام کند
یعنی بموضعی رسد که دیوارهای آن شهر را مشاهده کند یا اذان شهر را بشنود
اقوی آن است که بر حکم سفر باقی خواهد بود تا داخل آن شهر شود و نیت اقامه ده روز
بکند و اگر کسی که قصد اقامه ده روز در موضعی کرده باشد از آن موضع بقصد طی
کردن مسافت باشد بیرون رود بمجرد بیرون رفتن قصر نمیکند بلکه چون بحد ترخص
رسد قصر میکند **مسئله ششم** هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامه کند سفر او منقطع
میشود و باید نماز را تمام کند تا وقتی که قصد مسافت جدیدی کند که بحد مسافت
شرعی باشد که در این صورت عود بقصر میکند و اگر بعد از آنکه عزم سفر کند و از موضع
اقامه بیرون رود و بحد ترخص رسد از برای حاجتی یا برداشتن چیزی که جا گذاشته
رجوع بموضع اقامه کند و خواهد در آنجا نماز کند نماز را قصر میکند نه تمام هرگاه عزیمت
سفر را فسخ نکرده باشد و اگر از عزیمت سفر برگردد و داخل موضع اقامه شود نماز را تمام
میکند **مسئله هفتم** اگر مسافر در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع
متردد باشد پس مادام که متردد و باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز
نماز را تمام کند اگر چه یک نماز باشد **مسئله هشتم** هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامه
ده روز کند و بعد از آن قصد او تغییر یابد و عازم سفر شود پس اگر بعد از قصد اقامه
یک نماز را تمام گذارده باشد باید تا در آن موضع است هر نمازی که میکند تمام کند تا وقتی
که از آن موضع بیرون رود و بحد ترخص رسد و اگر بعد از قصد اقامه هنوز هیچ نماز
تمام نکرده باید هر نمازی که در آن موضع میکند آنرا قصر کند و نمازی که بجا آوردن آن
باعث زوال حکم سفر و اتمام سایر نمازها است که در محل اقامه گذارده میشود چند
نماز فریضه است نه نافله پس اگر بعد از رجوع از قصد اقامه و عازم شدن سفر یک نماز تمام
نماز نافله را بعد از قصد اقامه بجا آورده باشد این باعث تمام باقی نمازهائی که در موضع اقامه
میگذارد نمیشود بلکه چون بجا آوردن فریضه از قصد اقامه برگشته باید هر نمازی که
در آنجا میکند قصر کند و معتبر نماز فریضه است که آن را بالتمام بجا آورده باشد پس اگر بعد از

یعنی اگر ... [illegible] ... اتمام ... حکم ... [illegible] ... هم قصر کند ... [illegible] احمد

[illegible] ... در دخل ... [illegible] ... قصر [illegible] ... احمد

قصد اقامه مشغول فریضه شود و در اثنای آن فریضه تغییر عزم بهم رسد و اراده سفر
کند باید آن نماز را با سایر نمازهای که در آن موضع میکند قصر نماید و اگر چه تغییر عزم بهم
بعد از کذشتن آن موضع قصر باشد و اگر آن نماز یکی از موضع قصر کذشته باشد از او بهم
رسد و از سر بکیرد و عود حکم سفر یعنی قصر نماز بعد از رجوع از نیت اقامه موقوف بر آن
نیست که باقی مانده مسافت بقدر مسافت شرعی باشد بلکه هرگاه باین قدر هم نباشد
باید قصر کند و ظاهر آن است که روزه مثل نماز فریضه نباشد پس اگر بعد از قصد اقامه
نیت روزه کند و در اثنای روز قصدش تغییر یابد و عازم سفر شود حکم سفر او باقی باشد
و اینچه نمازی که در آن موضع بجا آورد قصر کند خواه تغییر عزم قبل از زوال باشد
یا بعد از زوال و بعضی گفته اند روزه در حکم نماز فریضه است مطلقا خواه تغییر عزم
قبل از زوال بهم رسد یا بعد از آن و بعضی گفته اند که در حکم نماز فریضه است اگر بعد از زوال
بهم رسد و اول اظهر است و اگر بعد از قصد اقامه از روی عمد یا نسیان نماز را ترک کند تا وقت
بکذرد و بعد از آن تغییر در قصد او بهم رسد در این صورت چون نماز تمامی را بجا نیاورده
باید تا در آنجاست نمازها را قصر کند و مجرد ثابت شدن نماز تمام بر ذمه او بدون
کردن آن کافی در حکم یعنی اتمام سایر نمازها اگر در آنجا میکند نیست و مخفی نماند که بعد از این
مذکور میشود که مسافر در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر امام حسین ع
مخیر است میان قصر و اتمام پس اگر مسافری در مکه یا مدینه یا کربلا یا کوفه نیت اقامه
کند و در یکی از سه مسجد یا در حایر بر نیت قصد اقامه نه بقصد تخییر یک نماز را تمام کند
و بعد از آن از قصد اقامه برگردد و عزم سفر کند باید نمازهای که در غیر سه مسجد و حایر
از اماکن چهار شهر بجا می آورد تمام کند زیرا که صادق است که یک نماز تمام با نیت
قصد اقامه بجا آورده است **مسئله نهم** جایز است مسافر را که در اثنای ادای
نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید و هرگاه چنین کند بعوض در اثنای نماز قصر قصد
اقامه کند لازم است که آن نماز را تمام بکذارد و قصد قصری که در وقت نیت داشته
ضرر بآن نمیرساند و اگر بعد از آن نماز از قصد اقامه برگردد و عازم سفر شود ظاهر

آن است

آن است که تا در آن موضع است باید هر نماز رباعی که میکذارد تمام کند زیرا که صادق است
که یک نماز تمام بجا آورده است و واقع شدن بعضی از آن نماز پیش از قصد اقامه ضرر نمیرساند
شرط ششم از شروط قصر مسافر آن است که سفر عمل و پیشه او نباشد چون مکاری
و ملاح و جمال و راعی و صحرا نشینان و خانه بدوشان که بواسطه آب و کیاه از جهت
حیوانات هر چند روز در موضعی میباشند و بعضی تجار که طالب رواج بازارند
و باین جهت غالب اوقات در حرکت اند پس هر که عرفا سفر عمل و پیشه او باشد یا
یکی از اسمهای مذکوره بر او صادق آید یعنی مردم بکویند که فلان شخص مکاری یا جمال
یا راعی یا خانه بدوش است باید همیشه نمازها را تمام کند و روزه بکیرد و چون کسی که
سفر پیشه یا یکی از اسامی مذکوره بر او صادق باشد بحسب عرف بر او صادق آید
که کثیر السفر است باین جهت جمعی از فقها تعبیر از اینها بکثیر السفر کرده اند و گفته اند
هر که کثیر السفر باشد باید همیشه نمازها را تمام کند و روزه را بکیرد و بعضی از آن تعبیر
کرده اند بکسی که سفر او زیاده بر حضر او باشد و این جماعت که تعبیر کرده اند که
کثیر السفر یا آنکه سفر او بیشتر از حضر باشد جمعی مناط را در کثرت سفر یا اکثر بودن آن
اطلاق عرفی دانسته اند یعنی گفته اند هر که در عرف بکویند که کثیر السفر است
یا سفرش زیاده بر حضر است باید نمازها را تمام کند و بعضی گفته اند و قیدی که کثیر
السفر یا سفر او بیشتر از حضر میشود که سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز
در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود بیز ده روز بقصد اقامه نایستد و
لیکن از اخبار مستفاد میشود آن است که هر که سفر عمل و کار او باشد یا یکی از اصناف
از اصناف مذکوره باشد باید نمازها را تمام کند و قصر کردن نمازها برای او جایز نیست
پس اقوی این است که مناط و مرجع در اینجا صدق عرفی سفر پیشه یا مکاری یا ملاح
یا جمال یا امثال اینها است و بنا بر این هر که بحسب عرف یکی از اسامی مذکوره بر او
صادق آید باید نمازها را تمام کند خواه این صدق بعد از نوبت سفر کردن بهم رسد

با پیشنرو مداحی که این صدق بهم نرسد باید نماز را قصر کند و اگر چه ده سفر پی در پی
کند پس مناط اتمام را سفر پی در پی قرار دادن صورتی ندارد بلکه ما یعنی
ندارد که گفته شود که اگر کسی را در عرف کثیر السفر گویند باید اتمام کند زیرا
که همچنانکه مذکور شد هر که سفر عمل و کار او باشد یا مکاری و جمال و امثال
ایشان عرفاً بر او صادق باشد در عرف او را کثیر السفر می‌گویند و هر که را کثیر
السفر گویند صادق است که سفر عمل و پیشه اوست و در اینجا چند مسئله است
که باید بیان شود **مسئله اول** ظاهرا خلافی نیست در اینکه هر گاه یکی از جماعت
مذکوره ده روز در وطن خود باشد که در اثنای آن ده روز قصد مسافت نکند
و اگر چه تا کمتر از مسافت بیرون رود بعد از آن چنین رود باید در آن سفر قصر کند و حق
آن است که با وجود بقاء صدق کثیر السفر و مکاری یا جمال یا امثال آنها بعد از بودن
ده روز همچنین در این سفر نماز را قصر کند و روزه را افطار میکند و در سفر دوم چون
اسم باقی است خود تمام میکند و بعضی گفته‌اند در سفر دوم قصر میکند و در سفر سیم
تمام میکند و این ضعیف است و ظاهر این است که توقف ده روز در غیر وطن بجهت
قصد اقامه و توقف ده روز بعد از تردد سی روز در غیر وطن در حکم توقف ده روز
در وطن باشد و بعضی سی روز با تردد را نیز ملحق بتوقف ده روز در وطن ساخته
اند و این ثابت نیست **مسئله دوم** هر گاه کثیر السفر کمتر از ده روز در وطن خود
بماند و ده روز نماند باید جمیع نمازهای خود را تمام کند خواه نمازهای روز
باشد و خواه نمازهای شب و روزه را بگیرد و بعضی گفته‌اند اگر در وطن خود پنج روز
بماند نمازهای شب را تمام میکند و نمازهای روز را قصر میکند و روزه را میگیرد
و این قول ضعیف است **مسئله سیم** هر گاه یکی از جماعت مذکوره سفر را که متعلق
بشغل و عمل اوست ترک کند و اراده سفر دیگر کند چون مثل اینکه یکی از ایشان
سفر حج یا زیارت یکی از ائمه علیهم السلام کند یا مکاری شغل خود را ترک کند و راه

یا ملاح

یا ملاح شود یا بالعکس در این صورت واجب است که در این سفر نماز را قصر کند و روزه را
افطار کند **شرط هفتم** از شروط قصر مسافر آن است که از بلد خود یا از موضع اقامت
این قدر دور شود که بحد ترخص رسد پس اگر پیش از رسیدن بحد ترخص خواهد نماز
کند باید آن نماز را اتمام کند و مراد از حد ترخص آن است که از مقدار آن بلد دور شود
که اذان از آن نشنود و دیوارهای آن را نبیند و تعیین نکند و بعضی در حد ترخص نشنیدن اذان
و ندیدن دیوارها هر دو اعتبار کرده‌اند و بعضی خصوص او را اعتبار کرده‌اند و بعضی
خصوص دوم را اعتبار نموده‌اند و از بعضی احادیث مفهوم میشود که حد ترخص پنهان
شدن از خانه‌ها است و بنا بر این مطلق پنهان شدن کافی خواهد بود و اگر چه بسبب
حایل باشد و ظاهر شدن بعد از رفع حایل ضرر نخواهد رسانید و حق قول اول
است همچنانکه مذهب اکثر اصحاب است یعنی یک کدام از پنهان شدن دیوارها
یا نشنیدن اذان در وجوب تقصیر کافی است و حد ترخص بهر یک از آن دو متحقق
میشود و معتبر در دیدن دیوارها صورت آن است نه شبح آن پس هر گاه صورت دیوار
تمیز نکند بحد ترخص رسیده و اگر چه شبح آن بنظر آید و معتبر در شهر کوچک
و متوسط دیوارهای آخر آن شهر است و در شهرهای بسیار بزرگ معتبر دیوارهای محله
مسافر است و همچنین در شهرهای کوچک و وسط معتبر اذان آخر شهر است که در طرف
سفر واقع است و در شهرهای بزرگ معتبر اذان محله مسافر است و اعتبار پنهان شدن دیوار
و نشنیدن اذان در صورتی است که شهر در بلندی و پستی در حد وسط یعنی در میان
هموار باشد پس اگر بر تلی واقع باشد که بسیار مرتفع باشد و باین جهت از مسافت
دور نمایان باشد یا اذان شنیده شود یا در گودی باشد که بمجرد بیرون شدن از آنها
پنهان شود و اذان آن شنیده شود در این صورت باید تقدیر حد ترخص کرد یعنی حد
ترخص را موضعی قرار دهد که اگر محل آن شهر هموار میبود در آن موضع صورت آن از نظر
پنهان می‌بود و اذان آن شنیده نمی‌شد و مخفی نماند که همچنانکه در قصر کردن مسافر
در وقت بیرون رفتن از بلد رسیدن بحد ترخص شرط است همچنین در تمام کردن

مسافر در وقت داخل شدن ببلده بتجاوز از حد ترخص جانب بلد شرط است یعنی هرگاه
بموضعی رسد که دیوارهای شهر را ببیند یا اذان را بشنود در آنجا نماز را تمام میکند و
بعضی در وقت عود مسافر ببلد در موضع اتمام خصوص اذان را اعتبار کرده اند و دیدن
دیوارها را اعتبار نکرده اند یعنی گفته اند مسافر در وقت دخول بشهر چون بموضعی
رسد که اذان شهر را نشنود باید نماز را تمام کند و پیش از آن قصر میکند و اگرچه بارو
و حصار شهر را ببیند و این اظهر است و بعضی گفته اند مسافر در وقت عود بشهر
باید قصر کند تا داخل خانه خود شود و نظر بادله این احوط است شرط هشتم از شروط
وجوب قصر آن است که مسافر در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که مسجد مکه و مدینه و کوفه
و حایر کربلاست نرسد پس اگر مسافر بیکی از این چهار موضع رسد و قصد اقامت
ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میان قصر و اتمام
و تمام کردن نماز افضل است و ثواب او بیشتر است و این حکم یعنی تخییر میان قصر و
اتمام با افضلیت اتمام مشهور میان فقهاست و سید مرتضی تمام نماز را در این چهار
موضع بر مسافر واجب دانسته اند و ابن بابویه قصر آن را در این چهار موضع بر او
واجب دانسته اند و اصح قول مشهور است و بعضی از متأخرین قصر را احوط دانسته اند
و ابن جنید و سید مرتضی مشاهد مقدسه سایر ائمه معصومین را علیهم السلام
با این چهار موضع ملحق ساخته است و مستند آن بنظر نرسیده و احوط و اقوی آن است
که تخییر در مسجد کوفه و حایر کربلا مخصوص بمسجد و حایر است و در جمیع بلد کربلا و کوفه
تخییر ثابت نیست بلکه بر مسافری که قصد اقامه در کربلا و کوفه نکرده باشد لازم است
که در بیرون مسجد و حایر قصر کند و اما در مکه و مدینه تخییر مخصوص دو مسجد نیست
بلکه اظهر آن است که میتواند در هر موضعی از شهر مکه و شهر مدینه نماز را تمام کند و
اگرچه در بیرون دو مسجد باشد و مراد از حایر موضعی است که متوکل آب فرات در آن
سر داده بود که مرقد منور حضرت امام حسین علیه السلام را خراب کند و آب بر دور آن زمین
بر بالای هم ایستاده یکقطره داخل آن زمین نشد و آن را حایر میگویند جهت آنکه آب

قران

حیران وار بر گرد آن موضع ایستاده نتوانست داخل آن شود و ظاهر آن است که آن موضع
حال بحسب استاد معتد است با عمارتی که در آنجاست از کفشکن و رواقها و مساجد و آن
اندرون و شیخ بهائی و جمعی دیگر گفته اند که حایر در حال عبارت است از موضعی که سور یعنی
دیوار مشهد و مسجد بر آن احاطه کرده است و آن بحث بخالی از اجمال نیست و ظاهر آن است
که مراد از آن همان است که ما بیان کردیم و در اینجا چند مسئله است که باید بیان نموده شود
مسئله اول تخییر در چهار موضع مخصوص نماز است و شامل روزه نیست پس اگر مسافر
در این چهار موضع قصد اقامت نکند واجب است که روزه را افطار کند مسئله دویم
اظهر آن است که نوافل یومیه که در سفر ساقط است در این مواضع میتوان کرد و اگرچه نماز را
قصر شود مسئله سیم در نیت نمازی که در مواضع مذکوره گذارده میشود قصد قصر یا اتمام
واجب نیست بلکه کسی که نیت اتمام کرده باشد میتواند قصر کند و اکتفا بدو رکعت کند و
کسی که قصد قصر کرده باشد میتواند چهار رکعت تمام کند پس عدول از هر یک از نیت قصر
و اتمام بدیگری جایز است لیکن عدول از نیت اتمام بقصر وقتی جایز است که رکعت سیم
شروع نکرده باشد و بعضی گفته اند که حکم شک مترتب میشود بر آنچه نیت شده است از قصر
یا اتمام پس اگر شک میان دو و سه کند و نیت قصر کرده باشد نمازش باطل است و اگر
نیت اتمام کرده باشد نماز نیز باطل است و اگر نیت اتمام کرده باشد نمازش باطل نیست
بلکه بنا را بر سه میگذارد و بعد از فراغ نماز احتیاط را بجا می آورد مسئله چهارم هرگاه نماز در یکی
از این چهار موضع فوت شود اظهر آن است که مکلف در قضا آن مخیر است میان قصر و اتمام
و اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد و بعضی گفته اند که در قضای آن مطلقا
قصر لازم است خواه در یکی از آن چهار موضع واقع شود یا در غیر آن و بعضی گفته اند که اگر
قضا را در یکی از چهار موضع بجا آورد میان قصر و اتمام مخیر است و در غیر آن مواضع مخیر
نیست بلکه قصر لازم است و اصح قول اول است مسئله پنجم هرگاه مسافر در یکی از این
چهار موضع نماز را تاخیر کند تا زمانی که از آخر وقت بقدر چهار رکعت مانده باشد
ظاهر آن است که در این صورت قصر متعین و لازم شود تا هر دو نماز در وقت گذارده شود

وبعضی گفته‌اند که مسافر ظهر را قصر کند و عصر را اتمام کند بواسطه آنکه هر نمازی
که یک رکعت از آن در وقت دریابد همه آن نماز را در وقت یافته است وبعضی گفته‌اند
که باید عصر را مقدم دارد و آن را قصر یا اتمام کند و بعد از آن ظهر را قضا کند زیرا که
بقدر چهار رکعت در آخر وقت در حالتی که اتمام کردن جایز باشد مختص عصر است
و ظهر را در آن نمی‌توان کرد و این هر دو قول ضعیف است و معتمد قول اول است **فصل**
دوم در بعضی احکام که متعلق است بنماز سفر و در آن چند مسئله است **مسئله**
اول کسی که داند که در سفر باید نماز را قصر کند و عمدا اتمام کند نمازش باطل است
و اعاده آن در وقت و قضا در خارج وقت لازم است و اگر از راه فراموشی اتمام کند
پس اگر در حین تذکر وقت باشد نمازش صحیح است اما اگر باقی باشد باید نماز را اعاده
کند و اگر وقت گذشته باشد نمازش صحیح است و قضا بر او لازم نیست و کسی که جاهل
حکم باشد یعنی نداند که در سفر باید نماز قصر شود هرگاه نماز را اتمام کند نمازش
صحیح است و همچنین از اعاده در وقت و قضا در خارج وقت بر او لازم نیست
و این یکی از مواضعی است که جاهل مسئله در آن معذور است و خلافی است در اینکه
معذور بودن آیا مخصوص کسی است که در اصل نداند که قصر در سفر واجب است یا شامل
هر جاهل بعضی از احکام سفر نیز هست مثل کسی که نداند که کثیر السفر هرگاه ده روز
در بلدی اقامت کند حکم کثرت سفر او باطل می‌شود و باید قصر کند و باین جهت نماز را
اتمام کند و اقرب بقواعد اول است و کسی که فرضش اتمام باشد و از راه جهل مسئله
نماز را قصر کند در صحت نماز او خلافی است و اقرب بطلان و وجوب اعاده قضا است
مگر در یک صورت که صحت آن از نص رسیده است و آن این است که کسی در شهری قصد
اقامه ده روز کند و از روی جهل نماز را قصر کند و اتمام نکند که نظر بنص نمازش صحیح است
و اعاده بر او لازم نیست و اگر از روی فراموشی قصر کند باید اعاده کند و اگر مسافری
نماز را قصر کند و بعد معلوم شود که بحد ترخص نرسیده بود نمازش صحیح نیست و اعاده
اش لازم است و اگر بعض از نماز بجا آورده باشد از اتمام کند **مسئله دوم** اگر کسی در وطن

باشد که وقت نماز داخل شود و از اول وقت بمقدار طهارت و نماز تمام بیابد
بگذرد و در وطن نماز را نکند و به سفر رود و بعد از رسیدن بحد ترخص خواهد نماز کند
اقوی این است که باید نماز را قصر کند و اگر این نماز فوت شود قضای آن نیز تمام است
مسئله سیم هرگاه کسی بقصد سفری که بحد مسافت باشد از وطن بیرون رود و پیش
از قطع مسافت مانعی بهم رسد که نتواند برود و در آن موضع که مانع بهم رسیده بماند
پس اگر از نیت سفر رجوع نکند و آن موضع بحد ترخص رسیده باشد باید نماز را قصر کند و
اگر از نیت سفر رجوع کند یا آن موضع بحد ترخص نرسیده باشد باید نماز را تمام کند و در این
حکم فرقی میان سفر خشکی و دریا نیست **مسئله چهارم** اگر کسی از وطن خود بقصد مسافت
بیرون رود و بجهت قضاء حاجتی برگردد پس اگر در برگشتن بموضعی رسد که اذان بشنود
پس اگر خواهد در آنجا نماز کند باید تمام کند و اگر در موضعی باشد که اذان نشنود باید
نماز را قصر کند و همچنین است حکم اگر در سفر دریا کند و باد او را برگرداند و در این حکم
محل اقامت ده روز مثل وطن نیست بلکه اگر کسی از محل اقامت ده روز سفر کند و
بجهت حاجتی برگردد باید نماز را قصر کند خواه بموضع شنیدن اذان نرسیده یا رسیده باشد
مگر اینکه از نیت سفر برگردد که در این صورت در هر دو موضع باید نماز را تمام کند **مسئله**
پنجم هرگاه کسی به نیت مسافت شرعی سفر کند و بعد از رسیدن بحد ترخص نماز را قصر
کند و بعد از آن از نیت سفر عدول کند و برگردد آن نماز صحیح است و اعاده او لازم نیست
مسئله ششم هرگاه کسی در حضر باشد که وقت نافله ظهر داخل شود و بعد از آن نماز نکرده
سفر کند سنت است که آن نافله را بجا آورد اگرچه در سفر باشد پس اگر آن را در وقت بجا
آورد نیت ادا میکند و اگر در خارج وقت بجا آورد نیت قضا بکند **مسئله هفتم** سنت است
که مسافر بعد از هر نماز تعقیب سی نوبت تسبیحات اربع بخواند **مسئله هشتم** سنت است
از برای مسافر که میان دو فریضه جمع کند هرگاه در وقت مشترک باشد یعنی نماز اول را
با اذان و اقامه بجا آورد و در نماز دوم باقامه تنها اکتفا کند و میان آن فاصله و تاخیر
در میان دو نماز نیندازد **مسئله نهم** مکروه است سفر در بعضی

سلطان العلما رحمه

از برای تجارت و در وقت اضطراب کشتی داخل شدن در آن حرام است و اگر کسی
از راه اضطرار مبتلی بسفر دریا شود جایز است که چون داخل کشتی شود اینرا بخواند و ما قدروا الله
حق قدره تا آخر و بخواند پس بگوید بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم و در وقت
اضطراب موج در بالای پهلوی راست تکیه کند و بگوید بسم الله اسکن بسکینة الله
وقر بوقار الله و اهدا باذن الله ولا قوة الا بالله مسئله دهم سنت موکد است که مسافر
تحت الحنک ببندد یعنی گوشه عمامه خود را از بن حنک خود گردانیده و از طرف دیگر بند کند
و از حضرت صادق مرویست که هر که در وقت بیرون شدن از خانه خود بسفر عمامه بر سر
ببندد من ضامنم از برای او که صحیح و سالم بخانه خود معاودت کند مطلب پنجم
در بیان نمازهای واجبه یعنی نمازهای واجبی که غیر نماز یومیه است و در آن چند
مقصد است مقصد اول در نماز جمعه و در آن چند فصل است فصل اول در بیان
حکم نماز جمعه در زمان غیبت بدانکه خلافی در میان علما نیست که با وجود حضور
امام معصوم علیه السلام یا نایب خاص او نماز جمعه واجب است و خلاف در این است که در زمان
غیبت امام علیه السلام چون این زمان حکم نماز جمعه چیست و اظهر و مشهور میان متقدمین و متا
خرین است و در نظر فقیر راجح است این است که نماز جمعه در زمان غیبت واجب تخییری است
یعنی مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر لیکن گذاردن جمعه افضل و
ثوابش بیشتر است و لازم نیست که پیش نماز مجتهد باشد و بعضی از قائلین بوجوب
تخییری اجتهاد پیش نماز را لازم دانسته اند و گفته اند این وجوب مشروط بوجود مجتهد
عادل است و اگر پیش نماز عادل غیر مجتهد باشد نماز گذاردن در آن صورت جایز نیست
و حق آن است که هر عادلی که در نماز جماعت امامت او جایز است میتواند که نماز جمعه را
بکند لیکن واجب است که مجتهد حی باشد و اگر عادل غیر مجتهد بدون تقلید مجتهد حی
نماز جمعه کند بلا شبهه نماز او بی صورتست و جایز است که کسی بجهت احتیاط میان
جمعه و ظهر جمع کند یعنی بعد از نماز جمعه نماز ظهر را نیز بگذارد و ظاهر آن است
که این جمع از برای مجتهد و مقلدان او واجب باشد و از برای مجتهدی که بکلی فراغت

اجتهادی

اجتهادی ترجیح داده باشد و از برای شخصی که علم قطعی بوجوب یا تحریم آن داشته
باشد حرام باشد و وجه دوم آن که گویا در زمان غیبت ممکن نباشد پس صحت جمعه مخصوص
بزمان حضور امام است که در آن وقت واجب بودن نماز جمعه تعیینی است پس جمع میانه
آن و ظهر حرام و بی صورتست و بعضی در زمان غیبت نماز جمعه را حرام میدانند و
ظهر را متعین میدانند و بعضی نماز جمعه را واجب عینی میدانند و ظهر را جایز نمیدانند
و این دو قول ضعیف است فصل دویم در کیفیت و شروط نماز جمعه بدانکه نماز جمعه
دو رکعت است که مسبوق بخواندن دو خطبه باشد و دانستی که وجوب عینی آن مشروط
بحضور امام است و در زمان غیبت وجوب عینی ساقط است و واجب است بوجوب تخییری
بشروط چند که با وجود تحقق آن شروط نماز صحیح است و اگر بعضی از آن شروط حاصل
نباشد صحیح نیست و واجب است که ظهر بجا آورده شود و آن شروط چند چیز است
اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن بنا بر اقوی و اشهر از زوال آفتاب است
تا وقتیکه سایه هر چیزی مثل آن شود و بعضی گفته اند وقت نماز جمعه میکشد تا وقت
ظهر و این ضعیف است و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول
اگر کسی در وقت نماز جمعه شروع در نماز نکند و پیش از فارغ شدن از نماز وقت منقضی
شود بعضی گفته اند واجب است تمام کردن آن بقصد نماز جمعه و اگر چه تکبیرة الاحرام تنها را
در وقت دریابد و بعد از تکبیر احرام بلا فاصله وقت منقضی شود و مقتضای قواعد
آن است که اگر یک رکعت را در وقت دریابد آنرا بقصد جمعه تمام کند و تمام نماز
جمعه را دریافته و اگر در وقت کمتر از یک رکعت دریابد نماز جمعه را درنیافته است
و تمام کردن آن بقصد نماز جمعه صورتی ندارد مسئله دویم هرگاه کسی نماز جمعه را
نکند تا وقت آن بگذرد قضا کردن آن مشروع نیست بلکه باید ظهر را بکند اگر وقت
ظهر باقی باشد یا بعد از ادا کند و اگر باقی نباشد از قضا کند مسئله سیم اگر کسی
که نماز جمعه را واجب عینی داند نماز جمعه را عمدا یا فراموشی نماز ظهر را بجا آورد از نماز
بی صورتست و واجب است سعی کند که نماز جمعه را بجا آورد پس اگر نماز را دریابد

فهو المطلوب والا باید نماز ظهر را اعاده کند و نماز ظهری که اول کرده بود کافی نیست
بلی اگر از راه احتیاط دو نوبت ظهر را بجا آورد و بعد از آن معلوم شود که در آن روز ممکن از جا
آوردن نماز جمعه حاصل بود محتمل که آن نماز صحیح باشد **مسئله چهارم** اگر در اول
وقت شرایط نماز جمعه حاصل نباشد لیکن امید باشد که پیش از وقت بهم رسد
باید بر قول وجوب یا استحباب صبر کند تا کیفیت حال ظاهر شود و بعضی گفته اند
که جایز است که صبر نکند و در اول وقت ظهر را بکند و آن صحیح خواهد بود و اگر چه
بعد شرایط جمعه متحقق شود و این حکم وجوب عینی جمعه منافات دارد **مسئله پنجم**
اگر کسی یقین یا ظن غالب داشته باشد که از وقت نماز جمعه قدری باقی است
که در آن قدر واجب از دو خطبه و دو رکعت بجا آورده شود بجا آوردن آن در نزد قائل
بوجوب عینی واجب و در نزد قائل بتخییر مستحب است و اگر یقین یا ظن غالب داشته
باشد که وقت آنقدر باقی نیست که در آن اقل واجب از نماز جمعه بعمل آید این
صورت نماز جمعه فوت شده و واجب است که ظهر را بجا آورد و بعضی گفته اند
که اگر وقت آنقدر باقی باشد که قدر واجب از دو خطبه و یک رکعت نماز در آن
تواند بعمل آورد باید با ایشان بجا آورد و نماز را تمام کند **مسئله ششم** هرگاه ماموم
در رکعت دوم امام برسد و رکعت دوم را دریابد نماز جمعه را دریافته است و اگر
چه رکعت اول و دو خطبه نرسیده باشد و بعد از فراغ امام باید رکعت دیگر را خود
بجا آورد و اگر در رکعت دوم وقتی برسد که پیش نماز در رکوع باشد و پیش از آنکه سر بردارد
رکوع کند رکعت دوم را دریافته است بنا بر اقوی و سید مرتضی و شیخ طوسی و جمعی دیگر
از اصحاب را اعتقاد آن است که هرگاه تکبیر رکوع رکعت دوم را دریابد آن رکعت را
دریافته است و اگر تکبیر را در نیابد آن رکعت را دریافته است و اگر تکبیر را در نیابد
آن رکعت را در نیافته است و اگر چه رکوع را با امام دریابد و اگر کسی تکبیر گوید و در رکوع
کند و بعد از آن شک کند که در وقتی که او رکوع نمود پیش نماز در رکوع بود یا سر برداشته
بود در این صورت جمعه را در نیافته است و واجب است که نماز ظهر را بجا آورد **شرط دوم**

و قول بعض در نظر حقیر اظهر است احمد

از شروط

از شروط صحت نماز جمعه آن است که بجماعت گذارده شود پس فرادی گذاردن آن صحیح نیست
شرط سیم عدد است و در تعیین کمترین عددی که بآن جمعه منعقد میشود خلاف
است بعضی هفت نفر دانسته اند و اقوی و مشهور آن است که پنج نفر کافی است که یکی از ایشان
پیش نماز باشد و اگر اقل عدد که پنج نفر باشند جمع شوند و در اثنای خطبه یا بعد
از خطبه پیش از داخل شدن در نماز بعضی بروند نماز جمعه ساقط میشود مگر اینکه
بدون فاصله معتدبه عود کنند که در این صورت اگر در اثنای خطبه رفته باشند
باید امام از جایی که خطبه را واگذاشته بود شروع کرده تمام کند و اگر ایشان عود نکنند
و جماعتی دیگر بیایند باید امام خطبه را از سر گیرد و اگر اقل عدد با امام اقتدا کنند
و داخل نماز شوند و در اثنای نماز جمعه عددی بعضی نماز را ترک کرده بروند در این
صورت هر که با امام مانده باشد و اگر چه پیش نماز تنها باشد باید نماز را تمام کند
شرط چهارم خواندن دو خطبه است پیش از نماز جمعه که هر یک از آن دو خطبه
مشتمل بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او و وعظ و یک سوره کوتاه و جایز
است که در خطبه دوم عوض سوره یک آیه تام الفایده بخوانند و بهتر آن است
که ان الله یامر بالعدل والاحسان تا آخر بخوانند و بهتر آن است که در خطبه دوم
طلب آمرزش از برای مومنان کنند و در اینجا چند مسئله است که باید اشاره
بآن شود **اول** بعضی گفته اند که حمد در دو خطبه بصیغه الحمد لله باشد و این دلیلی ندارد
بلکه بهر صیغه که مشتمل بر حمد بعمل آید کافی است **دوم** جمعی گفته اند که ترتیب در میان
اجزای خطبه لازم است یعنی باید ابتدا بحمد شود پس صلوات پس وعظ پس بقراءت
سوره و این احوط است و اگر چه در وجوب آن محل تامل است **سیم** واجب است
که خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد و یا امام باشد مگر اینکه عذری داشته
باشد و اگر با وجود قدرت بر ایستادن نشسته خطبه بخواند نماز او و نماز هر که
بآن مطلع شود باطل است و همچنین واجب است که در وقت خطبه خواندن با وضو

باشد و بدن و لباس او از نجاست ظاهری پاک باشد و ظاهر آن است که این دو چیز
یعنی طهارت از حدث و خبث بر ماموبین واجب نباشد و خطبه را باید که بلند بخواند
که هر دو خطبه را بر پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنوانند و واجب است که ما بین دو خطبه
لحظه بنشیند و باید در حال نشستن خطابه ... و اولی آن است که در حال
نشستن ساکت باشد و در حدیثی وارد شده که باید نشستن بقدر خواندن سوره
قل هو الله احد باشد و اگر بجهت عدم قدرت خطبه را نشسته بخوانند باید ما بین
دو خطبه را بسکوتی فاصله گذارد **چهارم** واجبست که دو خطبه را امام بخواند
نزد یکی و بعضی از مجتهدین اتحاد خطیب و امام را لازم ندانسته اند و تجویز مغایرت
نموده اند و احوط وجوب عدم مغایرت اتحاد است **پنجم** جمعی واجب دانسته اند که ماموم
گوش به خطبه دهند و متوجه شنیدن آن باشند و بعضی واجب ندانسته اند و اول
احوط است و جمعی سخن گفتن ماموبین را در اثنای خطبه حرام دانسته اند و بعضی حرام ندانسته
اند بلکه مکروه دانسته اند و اول احوط است و بعضی گفته اند که امام در این حکم مثل ماموم است
یعنی سخن گفتن او نیز حرام است یا مکروه است و بعضی حکم را مخصوص بماموبین داده و
سخن گفتن امام را تجویز کرده اند و بر تقدیر تحریم بجهت آنکه اگر بعضی از ماموبین در اثنا
خطبه تکلم کنند نماز ایشان باطل نخواهد بود و اگر چه فعل حرام کرده خواهند بود و
ظاهر آن است که کسی که کر باشد یا بسیار دور باشد که خطبه را نشنود حرف زدن
او حرام و مکروه نیست و حرمت یا کراهت مخصوص بحال خطبه خواندن است پس پیش از شروع
در آن و بعد از فراغ از آن حرمت و کراهت نیست **ششم** واجب است که خطبه بلفظ عربی باشد
و اگر در میان ماموبین بعضی فهم عربی نکنند بعضی گفته اند که باز واجب است
که عربی باشد و بغیر عربی جایز نیست و بعضی گفته اند واجب است بغیر عربی باشد و بعضی
گفته اند در این صورت نماز جمعه ساقط است و اول اظهر است لیکن اولی آن است که
قدری بفارسی یا عربی ضم کند **هفتم** ابتدا وقت خطبه خواندن از زوال آفتاب است

وقبل از زوال خواندن آن جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند که در نزدیکی زوال خوانده
شود و اول احوط است و سنت است که خطیب فصیح و بلیغ باشد و با عمامه و رداء باشد و
در وقت خطبه خواندن بر عصا یا شمشیر یا کمان تکیه کند و چون بر منبر برآید سلام
بر حاضران کند و بعد از سلام اقتدا بر منبر بنشیند که موذن اذان بگوید بعد از آن
شروع در خطبه نماید و سنت است که بسیار خطبه را طول ندهد **شرط پنجم** آنکه
از موضعی که نماز جمعه گذارده می شود تا موضعی که نماز جمعه دیگر گذارده می شود کمتر
از یک فرسخ نباشد بلکه باید ما بین دو موضع که نماز جمعه میشود یک فرسخ یا زیاده
فاصله باشد پس اگر دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند اگر ما بین ایشان یک فرسخ
یا زیاده فاصله باشد نماز هر دو صحیح است و اگر ما بین ایشان کمتر از یک فرسخ فاصله
باشد پس اگر هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است خواه هر دو
در یک شهر باشند و خواه در دو شهر و خواه در دو ده یا میان ایشان نهری فاصله باشد و خواه
نباشد و اگر یک کدام بر دیگری سبقت گرفته باشد و اگر چه بتکبیرة الاحرام تنها باشد نماز
او صحیح است و نماز لاحق باطل است خواه جماعت لاحق علم به سبقت جماعت اول داشته
باشد یا نداشته باشند بلکه بعد از فراغ از نماز معلوم ایشان شود که نماز جمعه
دیگر بر نماز جمعه ایشان سبقت داشته است و بعضی در این صورت احتمال صحت نماز
متاخر را داده اند و بجایی که بعضی گفته اند که نماز آنکه سابق است وقتی صحیح است که
... سابق و لاحق علم به نماز دیگر نداشته باشد و اگر سابق داند که نماز دیگر
گذارده می شود نماز او صحیح نیست و حق آن است که اگر سابق داند که نماز او سبقت دارد
بر نماز دیگر نماز او صحیح است و خللی در آن نیست یا اگر داند که نماز دیگر در آن
وقت می شود و نداند که کدام از دو نماز مقدم است نماز او نیز بهمین صورت است و اگر
چه در واقع مقدم باشد و بعضی گفته اند که در وقتی که مسافت ما بین دو نماز جمعه
کمتر از یک فرسخ باشد چهار صورت متصور است اول آنکه اقتران و اتفاق آن دو نماز در
وقت معلوم باشد و معلوم شده این بار است که هر دو پیش نماز در یک وقت

در این صورت اگر ... [illegible]
... [illegible] احتمال ... [illegible]
... اعاده نماز ... [illegible]
... باطل است ... [illegible]
احتمال ... [illegible]
صحیح است (منه)

تکبیر احرام گویند ودر این صورت همچنانکه مذکور شد هر دو نماز باطل است وواجب
است که هر دو فرقه جمع شوند وباهم یکنماز بجا اورند ویا بعد یکفرسخ وزیاده
ازهم دور شوند ودو نماز بجا اورند واگر بجهت گذشتن وقت یا علتی دیگر بجا اوردن
نماز جمعه بهیچ طریق ممکن نباشد باید هر دو فرقه نماز ظهر بجا اورند صورت دوم
انکه نماز یکی ازان دو فرقه سابق باشد وتعیین ان فرقه وسبقت نماز ایشان
معلوم باشد باین نحو که مشاهده شود که یک کدام ابتدا تکبیر احرام گویند وبعد ازایشان
فرقه دیگر ودر این صورت نماز سابق صحیح است ونماز فرقه لاحقه باطل است
وبرایشان لازم است که ملحق بان فرقه سابقه شوند وبه پیش نماز ایشان اقتدا کنند
تا ان فرقه سابقه یکفرسخ وزیاده دور شوند وخود نماز کنند واگر هیچ یک ازاین
دو طریق ممکن نباشد نماز ظهر بجا اورند صورت سیم انکه یقین باشد که یکی
ازان دو نماز سابق است لیکن معلوم نباشد که ان سابق کدام است خواه از ابتدا
معلوم نبوده ویا از ابتدا معلوم بوده که سابق کدام است وبعد اشتباه بهم رسید
ودر این صورت نماز هر دو باطل است وباید هر دو ازان شهر یا موضعی که نماز کرده اند
بیرون روند وازیکدیگر یکفرسخ یا زیاده دور شوند ونماز جمعه بجا اورند وجایز است
که بعد از دور شدن ازشهر بهمین نحو که هر دو بسبیل اجتماع در یکجا نماز جمعه کنند
واگر نماز جمعه بطریق مذکور ممکن نشود باید ظهر بجا اورند وجایز نیست که هر دو در موضع
نماز اول بسبیل اجتماع نماز جمعه کنند وهمچنین جایز نیست که یکی تجدید کرده در انجا
نماز جمعه کنند وفرقه دیگر در مسافت فرسخ یا زیاده نماز کنند صورت چهارم انکه هیچیک
ازسبقت واقتران در این دو نماز معلوم نباشد یعنی قدر ثابت این باشد که این دو نماز
گذارده شده ولیکن مشتبه باشد که ایا این دو نماز مقارن بوده یا یکی بر دیگری سابق
بوده ودر این صورت بعضی گفته اند که باید هر دو فرقه همچنانکه در صورت سیم مذکور
شد نماز جمعه را بجا اورند وبعضی گفته اند که باید جمعه وظهر هر دو را بجا اورند
واین بنا بر قول بوجوب عینی نماز جمعه احوط واولی است وبنا بر مذهب مختار

از بیهلا است شرط ششم انکه امام نماز جمعه قابلیت امامت داشته باشد وسابقا
مذکور شد که هر که قابل نماز جماعت باشد میتواند نماز جمعه را بجا اورد وشرط کرده
ماذون از قبل مجتهد باشد ولازم نیست که مجتهد باشد همچنانکه بعضی قایل شده اند
وشروطی که در امام جماعت معتبر است در بحث نماز جماعت مذکور شد فصل سیم
در بیان انکه نماز جمعه بر چه اشخاص واجب عینی یا تخییری است وازچه اشخاص ساقط است
بدانکه تعلق تکلیف بنماز جمعه مشروط بچند امر است اول بلوغ پس بر طفل غیر بالغ
واجب نیست لیکن از طفل ممیز از حیثیت تمرین صحیح است وبدل ظهر میشود دویم
عقل پس ساقط است از دیوانه سیم ذکورت یعنی مرد بودن پس نماز جمعه از زن وخنثی
ساقط است چهارم ازادی پس ساقط است از بنده کان ومدبره که بعضی از او
بسبب مکاتبه یا غیر ان ازاد شده باشد بنابر مشهور وجوب از او ساقط است وان
اخبار این عبد شود باین جهت بعضی گفته اند نماز جمعه ساقط است از کسیکه همه ان بنده
باشد وکسیکه بعضی از او ازاد شده باشد نماز جمعه از او ساقط نمیشود پنجم در حضر
بودن پس ساقط است از هر که مسافر شرعی باشد یعنی قصر نماز بر او لازم باشد پس
مسافری که باید نماز را اتمام کند چون کثیر السفر که سفر او مباح نباشد وکسیکه قصد
اقامت ده روز در موضعی کند یا سی روز با تردد در موضعی مانده باشد نماز جمعه از او
ساقط نیست وظاهر این است که مسافری که در یکی از چهار موضع باشد که در انها مخیر است
میان قصر واتمام نماز جمعه از او ساقط باشد وبعضی گفته اند از او ساقط نیست وبعضی گفته اند
مخیر است میان کردن ونکردن ششم هفتم بینایی وصحت بدن است پس ساقط است
از کور وبیمار واگر چه عاجز از حضور نماز جمعه نباشد وبعضی در سقوط عجز از حضور را
شرط کرده اند واین خلاف ظاهر نصوص است هشتم نهم کسیکه پیر ولنگ نبودن پس
پیر وشلی که عاجز از راه رفتن باشد وحاضر شدن بر ایشان شاق باشد نماز جمعه
از ایشان ساقط است دهم انکه از موضع او تا جایی که نماز جمعه گذارده میشود
کمتر از دو فرسخ باشد پس هر کرا از موضع تا جایی که نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو

فرسخ باشد نماز جمعه از او ساقط است و اگر دو فرسخ باشد پس زیاده و نقصان با وجوب دلالت
این بنا بر اظهر موجب سقوط وجوب است لیکن استحباب حضور باقیست **یازدهم**
میان مذهب باران پس اگر در وقت نماز جمعه باران بیارد نماز جمعه ساقط است و ظاهر آنست
که در هر وقت و حالی که حضور نماز جمعه باعث مشقت شدید یا حرج یا ضرر باشد
وجوب آن ساقط باشد مثلا یکره راه گل باشد بحدی که راه رفتن باعث مشقت شدید
باشد یا گرما یا سرما شدید باشد بحدی که در بیرون رفتن از برای نماز جمعه مظنه مرض
یا محنت شدید باشد یا ترسد که اگر حاضر نماز جمعه شود ضرر جانی یا مالی از ظالمی
یا دزدی باو رسد یا مشغول تجهیز میت مسلم یا رعایت حال مریضی باشد که اگر حاضر
نماز جمعه حاضر شود میت دفن نشود و مریض گاه است هلاک شود و مخفی نماند که مراد
از وجوب نماز جمعه در هر جایی که حکم بوجوب آن میشود وجوب عینی است بنا بر قول
بوجوب عینی و وجوب تخییری است بنا بر قول بوجوب تخییری پس مراد بساقط شدن
وجوب از جماعت مذکوره ساقط شدن وجوب عینی است در نزد قائلین بوجوب عینی
نه وجوب تخییری زیرا که ایشان وجوب تخییری را باطل میدانند پس هرگاه وجوب
عینی از جماعت مذکوره در نزد قائلین بآن ساقط باشد مطلق وجوب از ایشان ساقط
خواهد بود و مراد بسقوط وجوب از جماعت مذکوره در نزد اهل تخییر سقوط وجوب
تخییری است زیرا که ایشان وجوب عینی را ثابت نمیدانند پس هرگاه وجوب تخییری
از جماعت مذکوره در نزد ایشان ساقط باشد مطلق وجوب در نزد ایشان نیز
ساقط خواهد بود و چون این معلوم شد بدانکه اصحاب تصریح کرده اند که از جماعت
مذکوره زن و غیر مکلف که طفل و مجنون باشد هرگاه بنماز جمعه حاضر هم نشوند بر ایشان
واجب نمیشود و نماز هم با ایشان منعقد نمیشود یعنی هیچیک از ایشان محسوب از عدد
نمیشود اما غیر طفل و دیوانه و زن از جماعت مذکوره هرگاه متحمل مشقت شوند و بنماز
جمعه حاضر شوند بعد از حضور نماز بر ایشان واجب خواهد بود و نماز با ایشان منعقد
خواهد شد یعنی هر یک از ایشان محسوب خواهد شد از عددی که معتبر است در انعقاد

نماز جمعه و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که مراد از واجب شدن بعد از حضور وجوب
عینی است بنا بر قول بوجوب عینی و وجوب تخییری است بنا بر قول بتخییر اما در معنی
انعقاد جمعه بجماعت مذکوره و محسوب شدن ایشان از عدد نزد اصحاب دو قول
ظاهر میشود و بدانکه نماز جمعه همچنانکه بر اهل شهر واجب است بر اهل دهها و صحرا
نشینان نیز با تحقق شرایط واجب است **فصل چهارم** در بیان احکامی که متعلق بنماز
جمعه است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** کسی که نماز جمعه بر او واجب باشد
حرام است بر او که در روز جمعه بعد از زوال و پیش از نماز جمعه سفر کند و کسی که جمعه بر او
واجب عینی نباشد سفر کردن بر او حرام نیست و ظاهر آنست که حرمت سفر در صورتی
است که در آن موضع نماز جمعه شود و هرگاه نماز جمعه نشود حرمت سفر را وجهی نباشد
و نیز حرمت در صورتی است که سفر واجب نباشد یا مضطر بسفر کردن نباشد پس
اگر سفر واجب باشد مثل سفر حج و همچنین حرکت قافله در یقین در وقت زوال لا بد
باشد که در آن وقت از بلد بیرون رود در این صورت سفر کردن او در آن وقت
حرام نخواهد بود و همچنین هر سفری که در آن وقت ضرور شود و لا بد و ناچار از آن باشد
در آن منعی نیست و بعضی گفته اند که اگر در سمت راه مسافر نماز جمعه دیگر که دارد شود
از جایی که محل رخصت باشد و مسافر داند که اگر وقت زوال از شهر بیرون رود آن
نماز جمعه را در می یابد در این صورت سفر او حرام نخواهد بود هرگاه قصد او چنان باشد
که بآن نماز حاضر شود و بعضی گفته اند که حرمت باقی است و این اظهر است و سفر کردن
در روز جمعه بعد از نماز جمعه و پیش از زوال جایز است و حرام نیست بلی بعد از طلوع
صبح مکروه است تا اول زوال **مسئله دوم** کسی که نماز جمعه بر او واجب باشد
حرام است بر او که بعد از اذان جمعه خرید و فروخت کند و پیش از آن حرام نیست و اگر چه
بعد از زوال باشد و ظاهر آنست که سایر عقود و معاملات نیز حرام باشد و
اکثر آنرا حرام ندانسته اند و اقوی آنست که خرید و فروخت که در آن وقت واقع شود
صحیح است و باید بمقتضای آن عمل شود و اگر چه فاعل آن گناه کرده و فعل حرام بجا

اورده و اگر نماز جمعه بر بایع و مشتری واجب نباشد خواه بجهت اینکه نماز
جمعه را واجب عینی نداند یا بجهت اینکه از جماعتی باشند که جمعه از ایشان ساقط است
در این صورت بیع بر ایشان حرام نخواهد بود و اگر بر یکی واجب باشد و بر دیگری
واجب نباشد شبهه نیست که بیع بنسبت باول حرام است و ظاهر این است که
نسبت بدوم نیز حرام باشد زیرا که فعل او اعانت بر امر حرام است **مسئله سیم** کسی که نماز
جمعه از او ساقط باشد یعنی یکی از جماعت مذکوره باشد که نماز جمعه تعلق
بایشان نمیگیرد جایز است که در اول وقت نماز ظهر را بجا آورد و واجب نیست
که آنرا تاخیر کند تا وقت جمعه بگذرد بلکه بهتر است که در اول وقت ظهر را بجا آورد
و اگر بعد از بجا آوردن نماز ظهر اتفاق افتد که بنماز جمعه حاضر شود بر او لازم نیست
که جمعه را بجا آورد و اگرچه در وقت حضور از جماعت مذکوره نباشد مثل اینکه بنده
بعد از بجا آوردن نماز ظهر آزاد شود و بنماز جمعه حاضر شود یا مریض بعد از بجا آوردن
نماز ظهر مرض او رفع شود بنماز جمعه حاضر شود که پیش نماز آن قابل امامت نباشد خواه
مخالف مذهب باشد یا نه سنت است که ابتدا نماز ظهر خود را بجا آورد و بعد از آن
اظهار اقتدا کند و دو رکعت نماز با او به نیت انفراد بجا آورد و جایز است که ظهر را
مقدم ندارد بلکه با آن پیش نماز نیت ظهر کند با انفراد و بعد از فارغ شدن پیش
نماز برخیزد و دو رکعت باقیمانده را بجا آورد **مسئله چهارم** اذان ثالث در روز جمعه
بنابر مشهور حرام است و بعضی مکروه دانسته اند و مراد از اذان ثالث اذان دوم است
از برای نماز جمعه که مؤذن بگوید بقصد اینکه اذان دوم است بعد از آنکه
همان مؤذن اذان دیگر از برای نماز جمعه گفته باشد خواه در پیش امام باشد
یا در مناره یا در جای دیگر و جمعی دیگر تفسیرها و وجوه دیگر گفته اند و اصح آن است که مذکور
شد **مسئله پنجم** هرگاه ماموم بجهت جمعیت و ازدحام در نماز جمعه متمکن نشود
که سجود رکعت اول را با امام دریابد جایز نیست که بر پشت دیگران یا بر پاهای
خود سجود کند بلکه باید صبر کند تا متمکن از سجده بر زمین شود پس اگر بعد از آن پیش از

اقوی در نظر حقیر
آن است که با وجود
امکان نماز جمعه بیع
صحیح نیست و لازم
نیست که بمقتضای
آن عمل شود
احمد

پیش

پیش نماز برکعت دوم متمکن شود که سجود کند و پیش از آنکه پیش نماز سر از رکوع رکعت
دوم فارغ شود باو برسد که در رکوع رکعت دوم متابعت پیش نماز نماید باید چنین
کند و نمازش صحیح خواهد بود و اگر از این متمکن نشود باید برکعت دوم برنخیزد بلکه
صبر کند تا امام داخل سجود رکعت دوم شود و با او دو سجده را بجا آورد به نیت آنکه
آن دو سجده رکعت اول است و بعد از تسلیم امام برخیزد و رکعت دوم خود را بجا
آورد و اگر دو سجده را بجا آورد به نیت آنکه از رکعت دوم است بعضی گفته اند که نما
زش باطل است و بعضی گفته اند که باید آن دو سجده را دست بردار شود و سجده دیگر
بجا آورد به نیت آنکه از رکعت اول است تا یک رکعت نماز دریافته باشد و بعد
از تسلیم امام برخیزد و رکعت دوم را بجا آورد و زیادتی دو سجده در اینجا باعث
بطلان نیست و بعضی اعتبار ترجیح در این قول است و عمل بآن بعید نیست و این
خلاف در صورتی است که نیت کند که آن دو سجده از رکعت دوم است و اگر غافل
از نیت باشد و قصد هیچیک از اینکه از رکعت اول است یا رکعت دوم نکند ظاهر
آن است که محسوب از رکعت اول شود و یک رکعت نماز او صحیح خواهد بود و بعد از
تسلیم امام باید برخیزد و رکعت دوم را بجا آورد و اگر ممکن نشود که دو سجده را در رکعت
دوم با امام دریابد باید عدول بظهر کند و نماز ظهر بجا آورد زیرا که در این صورت
جمعه از او فوت شده است و بعضی گفته اند عدول صحیح نیست بلکه باید نماز ظهر را از سر
بگیرد و اول اظهر است **مسئله ششم** هرگاه بسبب ازدحام متمکن نشود که رکوع
رکعت اول یا رکوع و سجود آنرا با امام دریابد پس اگر متمکن شود که پیش از آنکه امام
از رکوع رکعت دوم فارغ شود رکوع و سجود را بجا آورد و بامام ملحق شود باید چنان
کند و نمازش صحیح خواهد و اگر متمکن از آن نشود بلکه در وقتی ملحق باو بشود که امام
سر از رکوع رکعت دوم برداشته باشد یا داخل سجود رکعت دوم شده باشد که ملحق
ممنوع از جمعه یا فوت هر دو رکعت شده باشد و هیچیک از دو رکعت را با امام درنیافته
باشد لیکن سجود ... ملحق باو شده باشد بعضی گفته اند که در این صورت نماز جمعه را

دو بنا فنزاست و باید ظهر را بجا آورد یعنی عدول بظهر کند و چهار رکعت را تمام
کند بنا بر آنکه مدرک رکوع اول را با امام در بنا فنزاست نه رکوع دوم را و بعضی گفته‌اند
چون ابتدا با امام داخل نماز شده بود و دو سجده را هم با او در یافته و اگر چه بعد
از رکوع دوم رسیده باشد نماز جمعه با او در یافته است لهذا چون بعد از رکوع
دوم بر پیش نماز رسد باید با نیت ما نیز لعنا الله اما بعت کند و با او سلام دهد
و نماز جمعه اش صحیح است و گویا این اقرب باشد **مسئله هشتم** هرگاه دو سجده اول را
با امام در نیابد و بعد از برخاستن امام برکعت دوم آن را بجا آورد و پیش از فارغ
شدن امام از رکوع دوم باو ملحق شود و بدین سبب از امام دو سجده دوم را نیز با او
در نیابد و بعد از نشستن امام از برای تشهد آن را بجا آورد و پیش از تسلیم امام باو
ملحق شود نماز جمعه را در یافته است و نمازش صحیح است **مسئله نهم** اگر رکوع
رکعت دوم با امام در یابد و ممکن نشود که سجود رکعت دوم را بجا آورد باید تا امام
مشغول تشهد شود پس اگر سجود بجا آورد و در تشهد خود با امام رسد این نماز
جمعه را ادراک کرده خواهد بود و اگر با امام نرسد تا از تسلیم فارغ شود یعنی از کلام
مانع از سجود او شود تا امام سلام دهد باید عدول بظهر کند و نماز ظهر بجا آورد
و بعضی گفته‌اند عدول صورت ندارد و باید آن نماز را بهم زند و نماز ظهر را از
سر بگیرد و اقرب اول است که عدول کند **فصل پنجم** در آداب و مستحباتی که متعلق
بنماز جمعه و روز جمعه است و آنچند چیز است غسل جمعه کردن همچنانکه سابقا
مذکور شد و سر تراشیدن و لب زدن و خطمی شستن و سبیل کوتاه کردن و ناخن چیدن و
محاسن شانه کردن و عطر زدن و پاکیزه‌ترین لباسهای خود را پوشیدن و بر بوی خوش خود را
خوشبو ساختن و پیش از زوال پیاده بمسجد رفتن و خواندن پیش نماز در رکعت
اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقین و اگر سهوا شروع در خواندن سوره
دیگر کند سنت است که عدول بسوره جمعه یا منافقین کند ما دامی که از سوره‌ای که شروع
کرده است از نصف تجاوز نکرده باشد و اگر چه آن سوره قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون

باشد بنا بر ظهر و اگر از نصف گذشته باشد مشهور آن است که عدول نمیکند و تمام
احتمال دلالت بجواز عدول میکند مطلقا خواه از نصف گذشته باشد یا نه و از جمله
مستحبات خواندن دو قنوت است یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم
بعد از رکوع همچنانکه مذکور شد و بلند خواندن حمد و سوره و قنوت و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم و اظهر استحباب جهر قراءت است در ظهر روز جمعه نیز خواه بجماعت
گذارده شود یا بانفراد همچنانکه سابقا مذکور شد از مستحبات روز جمعه بجا آوردن
بیست رکعت نافله جمعه است بکیفیتی که مذکور شد یعنی شش رکعت را بعد از طلوع
آفتاب باندک زمانی بگذارد و شش رکعت را بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت
پیش از زوال باندک زمانی و دو رکعت را بعد از زوال و اظهر آن است که هر وقت از روز جمعه
که خواهد این بیست رکعت را بگذارد لیکن افضل آن است که بنهج مذکور بجا آورد **مقصد**
دوم در نماز عیدین یعنی عید رمضان و عید قربان و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان کیفیت تکلیف بان و شروط آن بدانکه این نماز در زمان حضور امام علیه السلام واجب
عینی است بجماعتی که جمعه بر ایشان واجب است و شرط جمعه یعنی تحقق عدد که پنج نفر باشند
بنا بر اقوی و جماعت و خطبتین و فاصله بودن یک فرسخ یا زیاده در ما بین دو نماز و کسانی
که نماز جمعه بر ایشان واجب نیست یعنی زن و مسافر و بنده و بیمار و کور و پیر عاجز
کسی که از محل او تا موضع نماز بیش از دو فرسخ باشد نماز عید بر ایشان واجب
نیست و اما در زمان غیبت چون اعظم شروط آن که وجود امام باشد مفقود است لهذا
واجب عینی نخواهد بود و وجوب تخییری نیز ندارد نماز عید بمعنی ندارد واحدی هم قائل باین
نشده است پس این نماز در زمان غیبت سنت است که بطریق جماعت یا انفراد گذارده
و افضل آن است که بجماعت کنند و استحباب ثابت است از برای هر مکلفی حتی جماعتی که
از ایشان نماز جمعه و وجوب این نماز در وقت اجتماع شرایط وجوب ساقط است و آنچه
مذکور شد یعنی انتفاء وجوب عینی و تخییری نماز عیدین در زمان غیبت و سنت بودن
آن بطریق جماعت یا انفراد خلافی معتد به در آن نیست و جمیع مشاهیر فقها اتفاق بر آن

دارند حتی اکثر ایشان که نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی میدانستند بلی بعضی
از طبقه اخیر از متاخرین که نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی میدانستند برآنند
که این نماز نیز در زمان غیبت واجب است که بجا آورده شود و کسی که نتواند بجماعت
حاضر شود سنت است که تنها بکند و اصح قول مشهور است که معمول به سلف و خلف
بوده و بنابراین ما نحن فیه آنکه چند نماز عید در یک شهر بلکه در یک مسجد بشود
زیرا که فاصله بودن فرسخ و زیاده در میان دو نماز شرط وجوب است نه شرط استحباب
فصل دویم در کیفیت نماز عید بدانکه نماز عید دو رکعت است و در
رکعت اول بعد از قرائت و قبل از رکوع پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیری یک قنوت
بخواند و هر دعائی در قنوت آن کافی است و قنوت مخصوصی بنا بر اقوی لازم نیست
بلکه مستحب است و بعد از پنج تکبیر و پنج قنوت تکبیر ششم که تکبیر رکوع است بطریق
استحباب بگوید و برکوع رود و بعد از رکوع دو سجده را بجا آورد و در رکعت دوم
بعد از قرائت چهار تکبیر گوید و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند آنگاه تکبیر پنجم را جهت
رکوع بطریق استحباب گوید و رکوع کند پس دو سجده و تشهد و تسلیم را بجا آورد
و اگر بطریق جماعت کنند پس امام بعد از فارغ شدن از نماز دو خطبه بخواند بطریقی
که در نماز جمعه مذکور شد و بعضی دو خطبه را سنت دانسته اند و احوط آنست که در جایی
بر قصد به وجوب ترک نشود و این دو خطبه در کیفیت و شرایط مثل دو خطبه نماز جمعه است
مگر در آنچه مذکور خواهد شد که شنیدن دو خطبه عید بر ماموم واجب نیست
و واجب است که بعد از نماز خوانده شود و پیش از نماز خواندن آن بدعت است و در صورتی
که نماز با انفراد باشد خطبه شرط نیست بلا اشکال و قدر واجب از نماز عید همین است
که مذکور شد یعنی بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره دیگر بخواند و سوره مخصوصی
لازم نیست بلکه هر سوره بخواند کافی است آنگاه پنج تکبیر بگوید و بنا بر اقوی این تکبیرات
واجب است و بدون آن نماز عید باطل خواهد بود و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند
و خواندن قنوت بعد از هر تکبیری واجب است و اگرچه قنوت معینی لازم نیست بعضی

نوز

قنوت ماثوره را که مذکور میشود واجب دانسته اند پس رکوع و سجود بعمل آورد و در رکعت
دوم برخیزد و بعد از حمد و سوره چهار تکبیر با چهار قنوت بخواند پس رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم بجا آورد آنگاه پیش نماز خطبه بخواند **فصل سیم** در مستحبات
این نماز و آن چند امر است **اول** آنکه پیش از نماز غسل عید را بجا آورد و بعضی
این غسل را واجب دانسته و اقوی استحباب است و سنت است که غسل را در زیر سقف
نکند نه در زیر آسمان و پیش از غسل بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک
و اتباع سنة نبیک محمد پس بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله
کفارة لذنوبی و طهر دینی اللهم اذهب عنی الدنس **دویم** آنکه خود را ببوی
خوش معطر سازد **سیم** آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه
که سنت است که هر که در مکه باشد این نماز را در مسجد الحرام بجا آورد **چهارم** آنکه
پیاده و پای برهنه با نهایت وقار و سکون و تضرع بسوی مصلی روند و در وقت رفتن
بمصلی دعاهایی که ماثور است بخواند و با اسلحه بمصلی رفتن مکروه است **پنجم**
آنکه مکان ایستادن و نشستن و محل سجود در این نماز زمین بی حایل باشد یعنی
بر روی فرش و حصیر و بوریا نماز نکند **ششم** آنکه نماز گزار در هر یک از رکعت اول و دوم
تکبیر رکوع را بگوید و بنابراین در رکعت اول بغیر تکبیر احرام که واجب است و پیش از قرائت
است شش تکبیر بعد از قرائت و پیش از رکوع گفته میشود پنج واجب و یکی مستحب و در رکعت
دوم بعد از قرائت و پیش از رکوع پنج تکبیر گفته میشود چهار واجب و یکی مستحب **هفتم**
آنکه در وقت گفتن هر یک از تکبیرات هر دو دست را تا برابر گوش بردارد **هشتم** آنکه این
نماز بجماعت گذارده شود **نهم** آنکه چون بجماعت گذارند در وقت اراده نماز موذن
سه مرتبه الصلوة بگوید **دهم** آنکه در رکعت اول بعد از حمد سوره سبح اسم و در
رکعت دوم سوره والشمس بخواند **یازدهم** آنکه پیش نماز و منفرد فاتحه و سوره را بلند
بخوانند بلکه قنوت و سائر اذکار را نیز بلند بخوانند **دوازدهم** آنکه در قنوت
بعد از هر تکبیری از نه تکبیر این دعا را بخوانند اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود

و افضل آنست که در رکعت اول و الشمس و در رکعت دوم هل اتیک حدیث الغاشیه بخواند
۱۲ م د

والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوى والمغفرة اسئلك بحق هذا اليوم
الذي جعلته للمسلمين عيدا ولمحمد صلى الله عليه واله ذخرا ومزيدا ان تصلي على
محمد وال محمد وان تدخلنا في كل خير ادخلت فيه محمدا وال محمد وان تخرجنا من كل
سوء اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتك عليه وعليهم اللهم انا نسئلك خير ما
سئلك به عبادك الصالحون ونعوذ بك مما استعاذ منه عبادك الصالحون
سيزدهم انكه اكر عيد رمضان باشد خطيب در اثناي خطبه اداب فطره دادن را بمردم
بيان كند واكر عيد قربان باشد شرايط قرباني واداب انرا بيان كند چهاردهم انكه
ماموماين متوجه شنيدن خطبه باشند وسخن نكويند وحرف نزنند در اينجا حرام نيست
بلكه مكروه است وهمچنان كوش دادن ايشان بخطبه وشنيدن ان نيز لازم نيست بلكه
جايز است در اثناء خطبه بروند پانزدهم انكه خطيب ايستاده خطبه بخواند وبعضي انرا
لازم دانسته اند واحوط ان است كه ترك نشود وهمچنين احوط ان است كه در ميان
دو خطبه اندكي بنشيند ومحتمل كه مستحب باشد كه پيش از دو خطبه اندكي در منبر بنشيند
انكاه برخيزد ومتوجه خطبه خواندن شود شانزدهم انكه در وقت بركشتن از مصلي از راه
ديكر بركردند ومخفي نماند كه سنت موكد است كه در عيد رمضان بعد از چهار نماز
كه نماز شام وخفتن وصبح شب عيد ونماز عيد باشد اين تكبيرها بخواند الله اكبر الله
اكبر لا اله الا الله والله اكبر ولله الحمد الله اكبر على ما هدينا ودر عيد قربان هر كه
در منى باشد عقيب پانزده نماز كه اولش ظهر روز عيد است واخرش صبح روز سيزدهم
ودر ساير شهرها عقيب ده نماز كه اولش ظهر روز عيد است تا صبح روز دوازدهم اين
تكبيرها بخواند الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد
الله اكبر على ما هدينا الله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام والحمد لله على ما ابلانا
وبعضي كفتن اين تكبيرها را واجب دانسته اند واصح ومشهور استحباب است واولى
بعد از هر نمازي يكمرتبه است واكر مكرر بكويد بهتر است واكر بعد از نوافل نمازها هم
مذكور نيز بكويد خوبست وسنت است كه در عيد رمضان پيش از رفتن بنماز افطار

كند

كند بتمر يا زبيب واكر خرما باشد بهتر است وافطار به تربت حضرت امام حسين ع جايز نيست
ودر عيد قربان بعد از بركشتن از نماز بكوشت قرباني خود افطار كند فصل سيم
در بعضي احكام كه متعلق بنماز عيد است ودران چند مسئله است مسئله اول اكر
مصلي بعضي از تكبيرات يا همه تكبيرات را فراموش كند وبعد از ركوع بياد او بيايد
نيست ونمازش صحيح است وبعضي قضاي انرا بعد از نماز لازم دانسته اند واين تمام
نيست مسئله دوم اكر كسي شك كند در عدد تكبيرات يا قنوت بايد بنا بر اقل كذارد
مسئله سيم جايز نيست كه ماموم اكتفا بتكبيرات وقنوت امام كند بلكه بايد خود تكبيرات را بكويد
وقنوت را بخواند زيرا كه امام همين متحمل قرائت ماموماين مي شود ومتحمل تكبيرات وقنوت
وساير اذكار لازم نمي شود مسئله چهارم هركاه ماموم در اثناي تكبيرات بامام ملحق شود
وبعضي تكبيرات را با امام درنيابد يعني هنوز بعضي تكبيرات را نكفته باشد كه امام بركوع رود
لازم است كه تا امام كه در ركوع است ان تكبيرات باقيمانده را بشتاب بكويد وبعد از هر
تكبيري بمسماي قنوت اكتفا كند ودر اخر ركوع بامام ملحق شود واكر اين متعذر باشد نتواند
كه تا امام در ركوع است همه را بجا اورد وبامام ملحق شود شيخ وجمعي برانند كه بايد انچه از تكبيرات
با قنوت كه عقب مانده بكويد ترك كند ليكن اكر لق اند كه تكبيرات را همه بكويد وقنوتها را ترك كند
بايد چنان كند ليو با امام بركوع كند وبعد از تمام نماز انچه ترك شده است قضا كند ومحقق
وبعضي برانند كه قضاي ان لازم نيست ونمازش صحيح است وبعضي احتمال داده اند كه اقتدا
باطل شود زيرا كه درين صورت بعضي واجبات نماز را بايد از ادراك نموده است
پس اقتدا بهم ميخورد وظاهرا بايد مطلقا بانفراد كند وترجيح خالي از اشكال نيست مسئله پنجم
وقت نماز عيد از طلوع افتاب روز عيد است تا زوال وهمچنين از بعضي اخبار مستفاد مي شود
وسنت است كه بيرون رفتن بنماز عيد بعد از طلوع افتاب باشد وشيخ مفيد كفته است
كه سنت است كه پيش از طلوع افتاب باشد ومستحب است كه نماز عيد رمضان اندكي دير تر از نماز
عيد قربان بكند وسبب استحباب اين تاخير ان است كه اخراج زكوة فطره وافطار كرده كرده
عيد رمضان پيش از نماز مستحب است تعجيل ليد واكر كسي نماز عيد را نكند تا زوال شود

روز دوم بکنند قضا ادا بنا بر اشهر و اقوی و بعضی گفته‌اند قضا کردن آن سنت است
و این قول ضعیف است و بعضی گفته‌اند که اگر کسی در حال خطبه امام برسد باید چهار رکعت
نماز بکند و سلام بجا آورد و چیزی باین مضمون رسیده اما صحیح نیست و معلوم نیست
که این چهار رکعت چه نمازی خواهد بود و هرگاه دیدن ماه در شب عید ثابت نشود و در
روز عید ثابت شود پس اگر پیش از زوال ثابت شود باید مردمان نماز عید را بجا آورند
و اگر بعد از زوال ثابت شود مشهور آن است که نماز عید ساقط است و بعضی گفته‌اند
روز دیگر نماز عید را میکنند و بعضی اخبار دلالت برین قول دارد و ظاهر آن است
که نماز کردن در روز دیگر بر سبیل استحباب مانعی نداشته باشد مسئله ششم کسی که نماز
عید بر او واجب باشد حرام است بر او که بعد از طلوع آفتاب روز عید سفر کند و بعد
از طلوع صبح و پیش از طلوع آفتاب سفر کردن او مکروه است اما اگر پیش از طلوع صبح
سفر کند در این صورت کراهتی نیست و کسی که نماز عید بر او مستحب باشد سفر کردن
او بعد از طلوع آفتاب مکروه است مسئله هفتم بعد از طلوع آفتاب روز عید مکروه است
نافله گذاردن پیش از نماز عید و بعد از آن مگر در مسجد حضرت رسول صلعم که سنت است که هر که
در مدینه باشد و خواهد بنماز عید رود اول بمسجد حضرت رسول صلعم رود و دو رکعت
نماز سنت بگذارد آنگاه بمصلی رود و ظاهر آن است که این دو رکعت نمازی است علیحده
که مستحب است و نماز تحیت مسجد نیست زیرا که از حدیثی که در این باب رسیده مفهوم
میشود که هر که در مدینه باشد چون خواهد بنماز عید رود سنت است که این دو رکعت
نماز را در مسجد حضرت رسول صلعم بجا آورد چنانکه آنحضرت چنین میکرده خواه در آن
وقت در مسجد باشد یا در بیرون مسجد باشد یعنی اگر در بیرون مسجد باشد
در وقت اراده کردن بمصلی باید بمسجد رود و این دو رکعت را آنجا آورد آنگاه بمصلی
رود و اگر این دو رکعت نماز تحیت می‌بود از برای کسی که در مسجد باشد و خواهد
بیرون رود مستحب نمی‌بود زیرا که نماز تحیت در وقت دخول است نه در هنگام
خروج پس حمل کردن این دو رکعت نماز بر نماز تحیت چنانکه بعضی متاخرین مرتکب

ان شاء الله اعتبار ندارد مسئله هشتم هرگاه عید در روز جمعه واقع شود اصح و مشهور آن است
که هر که نماز عید را کرده باشد در گذاشتن و نکردن نماز جمعه مخیر است و باید پیش نماز
در خطبه نماز عید مردم را اخبار کند که هر که بنماز عید حاضر شده باشد در نماز جمعه
مخیر است اگر خواهد حاضر شود و اگر خواهد حاضر نشود و ظاهر و اشهر آن است که
حضور امام جمعه بمسجد در ظهر واجب است که اگر مردم جمع شوند نماز جمعه بجا آورد و اگر
عدد نماز جمعه نشود ظهر را بجا آورد و بعضی گفته‌اند که امام نیز مثل ماموم مخیر است در حضور
و عدم حضور مخیر است و این بعید نیست مسئله نهم مکروه است که منبر مسجد را
بمصلی برند بلکه سنت است که در مصلی منبری از خشت و گل بسازند مسئله دهم
شش تکبیر با ادعیه که در ابتدای نماز یومیه مستحب است در نماز جمعه و عیدین نیز
مستحب است مقصد سیم در نمازهای آیات یعنی خسوف و کسوف و زلزله و هر امر آسمانی
که موجب خوف غالب مردمان باشد مثل بادهای سرخ و سیاه و صاعقه که خلاف
عادت باشد و رعدهای شدید و تاریک شدن هوا و مانند آن و شبهه نیست در آنکه
هرگاه یکی از این امور حادث شود نماز واجب است و نماز همه یک طریق است و ما کیفیت
و احکام این نماز را در دو فصل بیان میکنیم فصل اول در کیفیت این نماز بدانکه
کیفیت نماز آیات که خلاف و شبهه در صحت آن نیست دو طریق است طریق اول آنکه ابتدا
نیت کند و واجب است که در نیت تعیین سبب این نماز را بکند یعنی تعیین کند که نماز
کسوف است یا خسوف یا زلزله یا بادهای سیاه و امثال آن مثلا باین طریق نیت میکند که
نماز کسوف مثلا میکنم از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس تکبیر احرام میگوید و بعد از
نیت و تکبیر احرام فاتحه و یک سوره میخواند و برکوع میرود پس سر از رکوع برمیدارد و نوبت دیگر
حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و چون سر برمیدارد باز حمد و سوره میخواند و برکوع میرود تا پنج
تا پنج نوبت و چون سر از رکوع پنجم برمیدارد بسجود میرود و دو سجده بجا آورد پس برخیزد و
رکعت دوم را بطریق رکعت اول بجا آورد و بعد از آن تشهد و سلام دهد و این طریق افضل است
از طریق دوم که مذکور میشود طریق دوم آنکه در هر رکعت بعد از حمد بعضی سوره را

بخوانند و به رکوع روند و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع بعضی دیگر از آن سوره را بی حمد
بخوانند و همچنین بکنند تا در رکوع پنجم هر یک اندر رکعت سوره تمام شود که در هر رکعت
یک فاتحه و یک سوره خوانده شود و در هر رکعت یک سوره بر پنج رکوع تفریق شود و سنت
است که بعد از سر برداشتن از هر رکوع الله اکبر گوید و دستها را تا برابر رو بردارد
مگر در رکوع پنجم و دهم و چون سر بردارد سمع الله لمن حمده گوید نه الله اکبر و سنت است
که پیش از هر رکوع جفتی قنوت بخواند یعنی پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم
و دهم و این دو طریق است که در صحت آن شبهه و خلافی نیست و اگر چه طریق اول
افضل است و سه احتمال دیگر است که در صحت آن خلاف است **اول** آنکه در یک رکعت
بطریق اول عمل شود و در رکعت دوم بطریق دوم **دویم** آنکه در یک رکعت جمع
میان اتمام سوره و تبعیض آن کند یعنی در یک رکعت پیش از رکوع اول یا پیش
از هر یک از رکوع اول و دوم یا هر یک از اول و دوم و سیم یا پیش از رکوع پنجم تنها یا پنجم
و چهارم یا پنجم و چهارم و سیم سوره را بعد از خواندن حمد تمام کند و در باقی رکوعها
یعنی چهار رکوع یا سه رکوع یا دو رکوع ابعاض یک سوره را قسمت کند لیکن اگر قبل
از اول رکوعی که سوره از سر گرفته می شود بقصد اتمام یا بقصد آنکه بر رکوع یا رکوعهای
بعد از آن قسمت شود حمد را بخواند زیرا که بنا بر اشهر واقع هر گاه سوره را تمام کند
و هنوز پنج رکوع تمام نشده باشد بعد از سر برداشتن اعاده حمد واجب است و
بنا بر این احتمال که در یک رکعت جمع میان اتمام سوره و قسمت آن کند در رکعت
دیگر نیز چنین میکند یا بطریق اول عمل میکند یا بطریق دوم **سیم** آنکه
در صورت قسمت سوره هر گاه پیش از رکوع بعضی از سوره را بخواند چون سر بردارد از
موضع قطع شروع نکند بلکه پیشتر یا پستر از همان سوره را بخواند یا آن سوره را
ناتمام بگذارد و سوره دیگر را بخواند یا بعضی از سوره را که در رکوع پیش خوانده بود همان را
بعینه اعاده کند خواه آن بعض ابتدا سوره بوده باشد و خواه ابتدا سوره نبوده یا همان بعضی را
که خوانده اعاده میکند یا جمیع سوره را میخواند و در این شق که اعاده اخیر خوانده است

بکند

بکند حمد را نیز اعاده میکند مگر اینکه همه سوره را اعاده کند که در این صورت محتمل است
که اعاده حمد لازم باشد همچنانکه بعضی گفته اند و مخفی نماند که صحت این سه احتمال
با شقوق مذکوره محل شبهه است هر چند از بعضی اخبار صحت بعضی از این احتمالات
مفهوم میشود لیکن عمل بآن مشکل است و بهتر آن است که در صورت قسمت سوره
یک سوره بر پنج رکوع قسمت شود یعنی بنحوی که در رکوع پنجم تمام شود بی زیاده و نقصان
تا در پنج رکوع که یک رکعت محسوب میشود یک سوره خوانده شده باشد پس اولی
و احوط آن است که یکی از دو طریق اول عمل شود و بدانکه مستحبات این نماز سوای
آنچه مذکور شد از تکبیرات و قنوتها چند امر دیگر است **اول** بلند خواندن قرائت
و اذکار خواه این نماز در روز واقع شود یا در شب **دویم** خواندن سورههای طویل
هر گاه وقت گنجایش آن داشته باشد مگر آنکه نماز بجماعت کرده شود و بر بعضی ماموین
طول دادن شاق باشد که در این صورت بسورههای کوتاه اکتفا کردن اولی است
سیم بجماعت کردن این نماز خواه همه فرض گرفته باشد یا بعضی و ابن بابویه
بر آن است که اگر بعضی از آنها فرض گرفته باشد بجماعت کردن رجحان نیست و گویا مراد
او این باشد که تاکید استحباب جماعت که در صورت گرفتن همه فرص است در صورت
گرفتن بعض فرص نیست نه آنکه اصلا مشروع نباشد **سیم** گذاردن آن در مسجد
در موضعی که سقف نداشته باشد **چهارم** مساوی بودن زمان هر یک از
رکوع و سجود و قنوت با زمان قرائت یعنی زمان هر یک از رکوع و یک سجود
بکشند مساوی بزمان قرائت باشد **پنجم** طول دادن نماز بقدر زمان
کسوف و خسوف **ششم** آنکه اگر پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود یکنوبت
نوبت دیگر نماز را اعاده کند و بعضی اعاده را در این صورت واجب دانسته اند
و بعضی حرام و اقوی استحباب است **فصل دویم** در بعضی امور و احکامی که متعلق
باین نماز است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** اول وقت نماز خسوف و کسوف
ابتدا گرفتن ماه و آفتاب است و آخر وقت نماز تمام شدن انجلاست و بعضی

لکن وقت ادا ابتدا شروع در انجلا است و اول احوط است و اگر بعد از کسوف یا خسوف
قرص آفتاب یا ماه غروب کند یا ابر آن را بپوشاند یا بجهت طلوع آفتاب ماه از نظر
مخفی شود در این صورت وقت نماز باقی است تا علم بتمام انجلا بهم رسد و ما
دامی که یقین بآخر انجلا بهم نرسد نماز را به نیت ادا میتوان کرد و اگر در این صورت
دو نفر از اهل رصد که عادل باشند خبر دهند که مدت مکث خسوف یا کسوف
چه قدر است ظاهر آن است که باید بقول ایشان رجوع نمود و همچنین اگر در ابتدا
خسوف یا کسوف بجهت یکی از اسباب مذکوره قرص دیده نشود و دو نفر مذکور
اخبار کنند که فلان وقت کسوف یا خسوف متحقق میشود باید بقول ایشان عمل
شود و نماز را بجا آورد نیز اگر قراین و شواهد حال دلالت بر صدق قول ایشان
میکند نظر باینکه مشاهده شده است که اخباری که ارباب رصد از خسوف و کسوف
میکنند غالب اوقات مطابق واقع است و تخلف از آن در غایت ندرت است و اگر یک
نفر خبر از خسوف یا کسوف دهد اگر از قول او علم از برای سامع بهم رسد باید بقول
او عمل کند والا فلا و حاصل آن است که اگر دو نفر عادل از اهل صناعت خبر دهند
یا علم از برای مکلف بهم رسد بهر نحوی که باشد لازم است که بمقتضای آن عمل کند
مسئله دویم اگر زمان مکث خسوف یا کسوف بنحوی باشد که مجال اقل نماز
در آن نباشد در این صورت نماز ساقط است و بعضی گفته اند که اگر وقت آن گنجایش
یک رکعت داشته باشد واجب است که نماز گذارده شود والا فلا و اول اصح است
مسئله سیم نماز زلزله در تمام عمر ادا است پس در هر وقت که گذارده شود و اگر
چه مدتی از وقت زلزله گذشته باشد به نیت ادا باید گذارده شود و وقت نماز
در سایر امور آسمانی که موجب ترس باشد چون باد سیاه و سرخ و صیحه و ظلمت و صاعقه
و امثال آن از ابتدا شروع شدن آن است تا وقتی که برطرف شود و بنا بر این اگر وقت
گنجایش نماز را نداشته باشد نماز ساقط است و بعضی گفته اند اگر وقت وسعت نماز
و یک رکعت نماز نداشته باشد نماز واجب است والا ساقط است و بعضی بر آنند

خ هرگاه مستکره آخر وقت ابتدا شروع در انجلا رحمه

که حکم آن مثل نماز زلزله است که وقت آن تمامی عمر است و هرگز نماز آن ساقط است
نمیشود و اول اصح است مسئله چهارم اگر کسی نماز کسوف یا خسوف را ترک کند تا وقت
آن فوت شود پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا بر او واجب است خواه
مطلع بر آن شده باشد یا نه باین طریق که در خواب بوده یا بیدار بوده و در جایی
بوده که واقف نشده تا تمام انجلا شده و خواه در صورت مطلع شدن از روی عمد ترک
کرده یا از روی سهو و فراموشی و اگر بعضی از قرص گرفته باشد مشهور آن است که اگر
مطلع بر آن شده باشد و ترک کرده باشد قضا بر او واجب است خواه از روی عمد
ترک کرده باشد یا از راه نسیان و فراموشی و اگر بر آن مطلع نشده باشد قضا بر او لازم
نیست و شیخ بر آن است که در این صورت یعنی صورتی که قدری بعضی از قرص بگیرد که مطلع
شود و فراموش کند قضا لازم نیست و سید مرتضی بر آن است که در این صورت مطلقا
قضا لازم نیست خواه بر آن مطلع شود یا نه و احوط و اولی قول مشهور است و اگر کسی
نماز زلزله را ترک کند پس اگر بر آن مطلع شده باشد و عمدا یا سهوا ترک کرده باشد
باید آن را به نیت ادا در هر وقت از مدت عمر او که اتفاق افتد بجا آورد و اگر بر آن مطلع
نشده باشد علامه و بعضی دیگر گفته اند در این صورت نماز ساقط است و این بعید نیست
لیکن احوط آن است که نماز گذارده شود در هر وقت که اتفاق افتد به نیت ادا و اگر کسی
نماز سایر آیات سماوی از بادهای سرخ و سیاه و ظلمت شدید و صیحه و صاعقه را ترک
کند تا وقت آن در گذرد و اگر بر آن مطلع نشده باشد قضا بر او لازم نیست و اگر مطلع
شده باشد و از روی عمد یا سهو نماز را ترک کرده باشد مشهور آن است که
قضا لازم است و خلاف شیخ و سید در اینجا بیجا است و احوط عمل بمشهور است
مسئله پنجم اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای پنجگانه جمع شود پس اگر وقت
یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع اول مضیق را بجا آورد و اگر وقت هر دو مضیق
باشد اول نماز یومیه را بکند و اگر وقت هر دو موسع باشد مخیر است که هر یک را که خواهد
تقدیم کند و همین است حکم اگر این نماز با نماز واجب دیگر در وقت جمع شود چون نماز

میت و نماز طواف واجب و امثال ان و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای
یومیه داخل شود پس اگر وقت نماز یومیه مضیق نباشد جایز نیست که این نماز را
قطع کند و ابن بابویه گفته با وجود وسعت وقت نماز یومیه جایز است بلکه واجب
است که این نماز را قطع کند هرگاه وقت ان مضیق نباشد و نماز یومیه را بجا اورد
بعد از فارغ شدن از ان این نماز را از انجا که قطع کرده با تمام رساند و این قول ضعیف
است و اگر در اثنای این نماز وقت نماز یومیه مضیق شود باید این نماز را قطع
کند و بنماز یومیه مشغول شود و چون از ان فارغ شود از انجا که قطع کرده با تمام رساند
بنا بر اظهر و بعضی از مجتهدین بر انند که بعد از فراغ از نماز یومیه باید این نماز را
از سر گیرد و بنا گذاشتن از موضع قطع جایز نیست و اگر وقت این نماز با وقت نماز
یومیه جمع شود و وقت یومیه مضیق نباشد لهذا مکلف مشغول نماز یومیه شود
و در اثنای ان تمام انجلا حاصل شود و وقت نماز کسوف فوت شود پس اگر مکلف
در تاخیر نماز کسوف یا نماز یومیه تقصیر نکرده باشد قضا نماز کسوف بر او واجب
نیست و اگر تقصیر در نماز کسوف کرده باشد یعنی با وجود اطلاع بر کسوف نماز
از انکرده باشد تا وقت نماز یومیه مضیق شده قضا بر او لازم است مطلقا یا با
گرفتن همه قرص یا بعض و این خلافی است که مذکور شد و اگر تقصیر در نماز یومیه کرده باشد
نه در نماز کسوف مثل اینکه در اول وقت نماز یومیه کسوف نباشد و مکلف بجهت
وقت یومیه ان را در اول وقت بجا نیاورد و چون وقت ان مضیق شود کسوف شود
در این صورت بعضی قضا را لازم دانسته اند و بعضی ساقط دانسته اند و این اصح است
و هرگاه تاخیر یومیه بجهت عذری باشد چون حیض یا بیهوشی یا در خواب و امثال ان
بلا شبهه قضا ان لازم نیست و هرگاه وقت این نماز با وقت نافله شب یا غیر ان از نوافل
جمع شود اولی تقدیم این نماز است و اگر چه وقت نافله بیرون رود و در صورت بیرون
رفتن وقت نافله اگر خواهد بعد از وقت ان را قضا کند **مسئله ششم** اگر کسی که عذر داشته
باشد و مضطر باشد میتواند این نماز را در پشت چاروا و رفتن بجا اورد و بدون عذر بجا

اوردن

ظاهر آن است که مراد [illegible] تقصیر [illegible] مکلف در تاخیر [illegible] اگر تا [illegible] بعد از [illegible] نماز [illegible] کسوف [illegible] خوف [illegible] قضا کند اهـ

اوردن ان در وقت پیاده راه رفتن یا بر پشت مرکب جایز نیست و ابن جنید ان را جایز
دانسته است و این ضعیف است **مسئله هفتم** هرگاه این نماز بجماعت گذارده شود
و ماموم پیش از رکوع اول با امام در اثنای ان ملحق شود ان رکعت را دریافته است و اگر با امام
ملحق شود تا سر از رکوع اول برداشته ان رکعت از او فوت شده است و منقول است که با
رکوعهای او اقتدا نکند بلکه بعد از فارغ شدن امام از رکوعهای ان رکعت و بسجود
رفتن اگر ماموم خواهد رکوعی بکند با امام در بینهایت است بجا اورد بسجود امام نرسد
و اگر با امام بسجود رود همه رکوعهای انجا نیاورده خواهد بود و امام هم که متحمل رکوع
ماموم نمی‌شود و بعضی گفته اند که جایز است که بعد از سر برداشتن امام از همه رکوعهای
رکعت اول ماموم با او اقتدا کند و چون امام بسجود رود و ماموم با او بسجود نرود بلکه
صبر کند تا امام برکعت دوم برخیزد و چون برکوع اول رکعت دوم رود ماموم نیز با او رکوع
رود و همچنین متابعت او کند تا پنج رکوع رکعت اول او تمام شود انگاه بسجود رود و رکعت دوم
را بجا اورد و برخیزد و ملحق بامام شود و در باقیمانده رکوعهای امام او را متابعت کند
و چون امام بسجود رود او باقی رکوعهای خود را بجا اورد انگاه بسجود رود و نماز خود را
تمام کند و این قول ضعیف است و دلیلی ندارد **مسئله هشتم** هرگاه دو نماز ایات در
یکوقت جمع شوند چون نماز کسوف و نماز ظلمت شدید یا باد سیاه یا زلزله با کسوف
یا ایت دیگر در یکوقت واقع شود در این صورت اگر وقت گنجایش هر دو را داشته باشد
مخیر است که هر یک را که خواهد تقدیم کند و اگر وقت وسعت هر دو را نداشته باشد پس
اگر یکی از ان دو زلزله باشد که مدت عمر وقت ان است بجا اورد باید دیگری را تقدیم نمود
و اگر هیچ یک زلزله نباشد چون کسوف و باد سرخ یا سیاه و مانند ان ظاهر تقدیم نماز
کسوف است **مسئله نهم** این نماز بر هر مکلفی واجب است خواه مرد باشد و خواه زن
و خواه ازاد و خواه بنده و خواه حاضر و خواه مسافر **مقصد پنجم** در بیان احکام نماز
که باجاره واجب شود بدانکه اگر بر ذمه شخصی نمازی واجب باشد واجب است که وصیت کند
که شخصی را اجاره کند که نمازهای او را بعد از فوت قضا بجا اورد و مکرره نمازها حاصله که بر ذمه

[illegible] رکعت [illegible] رکوع [illegible] اقتدا [illegible] اهـ

بزرگ واجب است و او را پسری باشد که قضای آن نمازها بر پسر است و احتیاج بوصیت
نیست بلی اگر وصیت کند آن از پسر ساقط میشود و نمازی که بر ذمه پدر است و بر پسر
واجب است هرگاه پسر مطلع بر آن نباشد بر پسر واجب نیست که اول از آن مطلع شود
و جواز است که اجاره نماز مشروع و صحیح است همچنانکه سابقا مذکور شد و کسی را
که باجاره میگیرند بجهت قضا نماز میت باید اصول دین حق را بدلیل داند و مسائل
ضروری طهارت و نماز را از مجتهد حی اخذ کرده باشد و عادل باشد یا کسی که او را بجا
میگیرد علم داشته باشد که او آن نماز را بجا می آورد و باید جاری بعضی افعال نماز
چون قیام و سجود و امثال آن بنا شد و وجه اجاره گرفت و وصیت کرده باشد باید
ترکه او اخراج کنند و اگر میت وصیت نکرده باشد بر وارث واجب نیست که از برای او
نمازها استیجار کنند و وجه اجاره از ترکات وی اخراج کنند و چون اجیر زن باشد
باشد یا بالعکس مخیر است میان جهر و اخفات لیکن اگر زن اجیر مرد باشد و جهر
نماید باید صدای او را نامحرم نشنود همچنانکه سابقا مذکور شد و بر او چیز لازم
نیست که بعد از وقوع اجاره همیشه یا غالب اوقات مشغول قضا کردن نماز
میت باشد بلکه کافیست که در بعضی اوقات بجا آورد چون که در عرف نگویند که
اشتغال بآن عمل دارد و جایز است که دو نفر زیاده را بجهت نماز یک نفس
اجاره بگیرند اما همچنانکه سابقا اشاره بآن شد باید وقت نماز هر یک از ایشان
معین باشد یا یکی در آن وقت قضا نماز از میت بجا بیاورد بلکه در غیر
آن وقت قضا نماز آن میت را بجا آورد یا نماز میت بترتیب قضا شود مقصد
پنجم در نمازهایی که بسبب یا شبه آن که عهد و قسم باشد واجب شود و در آن
چهار مسئله است مسئله اول هرگاه کسی نمازی را بیمینی مشروع چون نماز نوافل شب
یا نماز جعفر یا نماز شب و مانند آن نذر کند واجب است که آن را بعمل آورد و هرگاه نذر
او مطلق باشد یعنی مقید بمکان یا زمان معینی نباشد در هر مکان و هر زمان که
خواهد مستوفی بجا آورد و اگر مقید بزمان معینی باشد واجب است که در آن زمان

کہ در اوقاتی کہ معین بعینہ مشغول نماز باشد مگر بقدر ضرورت (انتہی)

بعمل آید خواه از ایشان زمان مزیتی باشد و خواه نباشد پس اگر عمدا آن نماز را در آن
زمان ترک کند و بجا نیاورد واجب است که آن را قضا کند و کفاره نیز بدهد و اگر بجهت
عذری چون فراموشی یا غیر آن از آن ترک کند باید قضا کند و کفاره بر او لازم نیست
و اگر مقید بمکان مخصوصی باشد پس اگر آن مکان مزیتی داشته باشد لازم است که
نماز در آن مکان بعمل آید و اگر مزیتی نداشته باشد بعضی گفته اند که وفا بآن لازم
نیست یعنی واجب نیست که از آن مکان معین بجا آورد بلکه در هر موضعی میتواند
آن را بعمل آورد و اقوی آن است که فرقی میانه مکان و زمان نیست پس همچنانکه عمل
کردن بمقتضای نذر در زمان معینی که مزیت نداشته باشد واجب است در مکان
معینی که مزیت نداشته باشد نیز چنین است و اگر نذر کند که در زمان یا مکانی که مزیت
داشته باشد نماز را بجا آورد و نماز را در آن وقت یا مکان بکند و در وقت یا مکانی
بجا آورد که مزیت آن زیادتر باشد باید در زمان و مکانی کرده باشد که مزیت نداشته
باشد و اما در وقت یا مکانی بجا آورد که مزیتی داشته باشد بعضی برآنند که آن نماز
صحیح است و نذر بعمل آمده است و اقرب آن است که نذر بعمل نیامده است و لازم است
که در همان وقت و مکانی بعمل آید که متعلق نذر است مسئله دوم اگر کسی نذر کند
که نمازی هیئت مشروع در وقت یا مکانی با حالی غیر شرعی بجا آورد آن نذر باطل
و منعقد نمیشود مثل اینکه نذر کند که نماز عید یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف
بگذارد یا نذر کند که نماز را در مکان غصبی یا جامه مغصوب یا بی وضو بجا آورد
مسئله سیم در صحت نذر نماز شرط است که کیفیت آن نماز مخالف کیفیتی نباشد که
که از شرع رسیده باشد پس اگر نذر کند دو رکعت نماز با چهار رکوع یا پنج رکعت نماز
بیک سلام بجا آورد آن نذر باطل است و اگر نذر کند دو رکعت نماز کند یا چهار رکعت
یا سه رکعت صحیح است و باید هر یک از دو رکعت و چهار رکعت و سه رکعت را
بیک سلام بجا آورد و اگر نذر یک رکعت کند اقوی صحت است زیرا که نماز یک رکعتی
در شرع وارد شده است و اگر نذر عددی کند که مجموع بیک سلام جایز نباشد

احمد

لیکن این نذر بر سبیل اطلاق باشد یعنی تعیین عدد سلام این را نکرده باشد و ممکن
باشد که بکیفیت مشروع بعمل آید نذر او صحیح است و باید بکیفیت مشروع بعمل آورد
مثل اینکه نذر مطلق کند که شش رکعت یا ده رکعت یا بیست رکعت نماز بکند و
باید دو دو رکعت بکند بلکه چهار رکعت چهار رکعت یا بعضی را دو دو رکعت و بعضی را
چهار رکعت و بالجمله این کیفیت مشروع بجا آورد تا این عدد تمام شود و اگر پنج رکعت
مطلق نذر کند یک دو رکعت و یک سه رکعتی بجا آورد و اگر نماز مطلق نذر
کند و تعیین عدد رکعت نکند مثل اینکه بگوید لله علی ان اصلی منصرف بدو رکعت
می شود پس قدر واجب این است که بجا آورد و عهد و قسم در احکام مذکوره مثل نذر است
مسئله چهارم اگر تخصیص نماز واجب را مثل یکی از نمازهای پنجگانه را نذر کند
نذر او صحیح است و چون نماز مؤکد می شود پس اگر بجا نیاورد کفاره بر او واجب است
و چون گناه دو گناه مخالفت نذر تخفیف می یابد اما گناه ترک نماز بجا آورد
خود باقی است و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد مسئله پنجم اگر کسی نذر کند سجده
بجا آورد نذر او صحیح است و اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرام تنها را بجا آورد
این نذر باطل است مسئله ششم جمیع امور مراعات آن در نماز واجب لازم است
در نمازی که نذر شده باشد نیز مراعات آن لازم است خواه از شروط باشد چون
طهارت از حدث و خبث و استقبال و اباحت مکان و لباس و ستر عورت و مانند
آن و خواه از اجزاء و ارکان باشد چون تکبیر احرام و قرائت و رکوع و سجود و غیر آن
و اگر یکی از این امور را در نذر خود استثنا کند و قصد کند که نماز بدون آن واقع
شود نذرش باطل است مسئله هفتم حقیقت نذر لازم ساختن چیزی است
بر خود بصیغه لله علی و عهد لازم ساختن چیزی است بخود بصیغه عاهدت الله یا
علی عهد الله و قسم لازم ساختن چیزی است بر خود بصیغه والله و بالله و امثال آن
از اسما یا مخصوصه پروردگار پس هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و یکی از این سه صیغه
نماز را بر خود واجب کند باید آن را بجا آورد و اقوی و مشهور این است که وفق نذر

باعهد

باعهد یا قسم لازم می شود که صیغه عربی باشد چون مثل اینکه در نذر نماز
بگوید لله علی ان اصلی کذا و در عهد بگوید عاهدت الله ان اصلی کذا و در قسم بگوید
والله اصلی کذا نیز اگر این صیغه‌های مخصوصه را بگوید و در دل قصد نذر کند یا عهد
نذر کند مثل اینکه بگوید بار خدایا حق است بر من که چهار رکعت نماز بکنم بنا بر
مشهور و اقوی وفا بآن نذر لازم نیست و اگر چه احوط و اولی این است که بآن وفا کند
بدانکه نذر و عهد بر دو قسم است یکی نذر و عهد مطلق همچنانکه مذکور شد و دیگری
معلق بشرط مثل اینکه نذر کند که اگر مریض او شفا یابد یا مسافر او بیاید ده رکعت نماز
بکند و صیغه را باین طریق جاری سازد که ان شفی الله مریضی او قدم مسافری فلله
علی ان اصلی کذا و حق مشهور آن است که هر دو قسم از نذر و عهد صحیح است
و وفا بآن لازم است و بعضی بر آنند که نذری که صحیح است و وفا بآن لازم است قسم
دوم است نه اول و این ضعیف است و نیز باید شرطی که در نذر نماز را بآن معلق می سازد
متضمن معصیت نباشد پس اگر بگوید که اگر مرا میسر شود که شراب بخورم یا فلان
مسلمان را بکشم یا بر فلان عمل حرام ظفر یابم لله علی ان اصلی کذا نذر او باطل است
و بر او نماز واجب نمی شود مگر اینکه قصد او از این صیغه زجر نفس و باز داشتن خود
باشد از افعال مذکوره که در این صورت نذر او منعقد می شود و اگر مباشر یکی از افعال
مذکوره شود باید آن نماز را بجا آورد مسئله هشتم اگر کسی نذر کند که دو رکعت
یا بیشتر از نمازهای نافله را بجا آورد بعضی بر آنند که لازم است که در هر رکعت بعد
از حمد سوره بجا آورد چه در نافله سوره واجب نیست و این ثابت نیست مسئله
نهم اگر شخصی نذر کند که هر روز مثلا دو رکعت نماز و یک روز عمدا ترک
کند واجب است که کفاره نذر بدهد و لازم نیست که دیگر آن نماز را بکند اگر چه
عمدا یک روز را ترک کرد نذر او باطل نشد و کفاره بر او لازم شد پس نذر را او
دیگر باید بکند و بغیر نماز که بعضی دیگر احکام است که متعلق بنذر است که در کتاب
نذر مذکور است و ذکر آن مناسب این رساله نیست و بدانکه از نمازهای واجبه که

در اینجا بیان نکردیم یعنی یکی نماز میت است که سابقا در بحث احکام میت مذکور شد
و دیگری نماز طواف است که محل بیان آن کتاب حج است و ذکر آن در اینجا مناسب نیست

مطلب ششم در نمازهای سنتی بدانکه نمازهای سنتی بسیار است و در کتب فقه و
ادعیه مذکور است و اشهر نمازهای سنتی نوافل یومیه است که تفصیل آن مذکور شد و ما
در اینجا چند نماز سنتی دیگر که شهرت آن بیشتر و اهتمام در بجا آوردن آن زیاده است بیان
میکنیم اول نماز طلب باران که آن را نماز استسقا گویند و این نماز سنت است
در وقتی که باران کم باشد و آب چشمها و چاهها کم شود و کذا رودها و این نماز بجماعت و فرادی
جایز است اما بجماعت افضل است و سنت است که چون اراده این نماز کنند امام
مردم را امر کند بتوبه از گناهان و امر کند که سه روز روزه بدارند و روز سیم بصحرا روند
اگر در مکه نباشند و اگر در مکه باشند افضل آنست که این نماز را در مسجد الحرام کنند
و افضل آنست که روز سیم که بجا آوردن نماز است روز جمعه یا روز دوشنبه باشد
و باید در وقت بیرون رفتن پای برهنه باشد و با سکینه و وقار و خضوع و انکسار
سرها را زیر افکنده ذکر گویان و استغفار کنان بصحرا روند و باید مؤذنان عصاها
بدست گرفته پیش روی امام بروند و باید مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را
با خود بیرون برند و کودکان را از مادران جدا سازند و زنان جوان را همراه نبرند و بعضی
گفته اند که ظلمه و ضالین و ملعونان را همراه نبرند و اولی آنست که اگر حاضر شوند مانع
ایشان نشوند زیرا که حق تعالی ضامن روزی جمیع بندگان خود است چه از مسلم و چه از کافر
و چه از خوب و چه از بد پس هر که روزی خود را از حق تعالی طلب کند او را عطا کند و
حکایت جاری ساختن حق تعالی رود نیل را بدعای فرعون مشهور است و وقت این
نماز طلوع آفتاب است تا زوال و ظاهر آنست که این وقت افضل باشد و اگر چه
باید جهت هر کدام از روزها در هر وقت از روز که اتفاق افتد و در وقت نماز مؤذن
سه نوبت الصلوة گوید و کیفیت این نماز مثل نماز عید است که مذکور شد مگر آنکه
قنوتهای این نماز باید متضمن استغفار از گناهان و طلب رحمت و باران باشد

و بعضی

و بهتر این دعاها دعای نوبهٔ صحیفهٔ کامله است و اگر در قنوت این دعا را بخوانند خوب است
اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمتک و احی بلادک المیتة و سنت است که
حمد و سوره و اذکار و قنوتها را بلند بخوانند و چون امام از نماز فارغ شود بر منبر بالا رود
و ردای خود را بگرداند باینطور که جانب راست بجانب چپ آورد و بر عکس و بعضی گفته اند
امام سر برهنه داشته باشد و بعد از فارغ شدن از نماز و بعد از بالا رفتن بمنبر و بعد
از فراغ از دو خطبه و بعد از آن بر منبر رو بقبله کند و باواز بلند صد مرتبه
الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد مرتبه سبحان الله بگوید پس رو
بجانب چپ کند و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید پس رو بمردم کند و صد مرتبه الحمد لله
بگوید و بعضی گفته اند که مردم در این ذکرها با امام موافقت کنند و چند مستند آن نظر
است پس دو خطبه بخواند و مبالغه کند در دعا و استغفار و طلب رحمت و باران و
بعضی گفته اند ذکرهای مذکوره را بعد از دو خطبه بخوانند و اولی تقدیم ذکرها است بر
دو خطبه و اگر چه تا حینیکه مانعی نباشد مستحب است که اگر اجابت دعا تاخیر شود
نوبت دیگر بیرون روند و اگر پیش از بیرون رفتن باران بیاید بیرون رفتن را موقوف
کنند و اگر بعد از بیرون رفتن و پیش از نماز باران بیاید نماز را ترک کنند و در هر دو
صورت سنت است که نماز شکر بجا آورند و اگر در اثنای نماز باران بیاید نماز را
تمام کنند اما باید که اعمال از خطبه و اذکار ساقط است دویم نماز نافله
ماه رمضان است و آن هزار رکعت است زاید بر نوافل مرتبه و از نافله که مخصوص هر یک
از شبها و بعضی روزها وارد شده است و حق مشهور است که این هزار رکعت بطریقی
که مذکور میشود مستحب است از ابن ابی عمیر کلینی و ... و بعضی نسبت
با بن بابویه داده اند که او این نماز را مشروع نمیداند و کلام او صریح در نفی مشروعیت
نیست و بهتر تقدیم بشبهه در مشروعیت و استحباب آن نیست و کیفیت گذاردن آن بدو
طریق است طریق اول آنکه از شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت بجا آورد هشت
رکعت بعد از نماز شام و دوازده رکعت بعد از نماز خفتن یا بر عکس یعنی دوازده رکعت

در میان شام و خفتن و هشت رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت
بر معهود میان شب زیاد کند که مجموع انچه در بیست شب بعمل امده پانصد رکعت
باشد و پانصد رکعت باقیمانده را در ده شب اخر هر شبی سی رکعت بجا می اورد
هشت رکعت بعد از نماز شام و بیست و دو رکعت بعد از نماز خفتن یا بر عکس
یعنی بیست و دو رکعت بعد از نماز شام و هشت رکعت بعد از نماز خفتن
و در هر یک از شب بیست و یکم و بیست و سیم صد رکعت بر معهود می افزاید که مجموع
انچه در ده شب اخر بعمل امده بان پانصد رکعت باشد و صد رکعتی که در هر یک
از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم گذارده می شود دخلی بصد رکعت نمازی
ندارد که بخصوص شب قدر رسیده و باین جهت در این سه شب گذارده می شود زیرا
که این سیصد رکعت از نوافل رمضان است و ان صد رکعت از نمازهای مستحبه
در شب قدر است و چون هر یک از این سه شب احتمال شب قدر دارد ان صد رکعت
در هر سه شب مستحب است **طریق دوم** انکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم
و بیست و سیم اکتفا بصد رکعت کند و بیست رکعت را در شب نوزدهم و سی رکعت را
در هر یک از شب قدر بیست و یکم و بیست و سیم ترک کند تا هشتاد رکعت باقی بماند
چهل رکعت از این هشتاد رکعت را در چهار روز جمعه بجا اورد در هر روزی ده
رکعت چهار رکعت از این ده رکعت را بطریق چهار رکعت نماز حضرت امیر المومنین ع
گذارد و دو رکعت را بطریق دو رکعت نماز حضرت فاطمه ع گذارد و چهار رکعت
دیگر را بطریق چهار رکعت نماز جعفر طیار گذارد و اگر در ماه رمضان پنج جمعه
اتفاق افتد مخیر است در میان انکه در جمعه اخر که جمعه پنجم باشد هیچ نگذارد و میان
انکه چند بود رکعت را او گذارد که در جمعه پنجم بجا اورد و چهل رکعتی که باقی مانده در شب
جمعه اخر بیست رکعت را بطریق نماز حضرت امیر المومنین ع گذارد و در شب شنبه که بعد
از جمعه اخر است بیست رکعت دیگر را بطریق نماز حضرت فاطمه علیها السلام گذارد و اگر ماه
رمضان از بیست کم باشد نماز مغرب شب سیام ساقط است **سیم** نماز حضرت

رسول است صلعم و ان دو رکعت است در هر رکعتی بعد از حمد پانزده مرتبه انا انزلناه
بخواند و همچنین در هر یک از دو رکوع و سر برداشتن از ان و در هر یک از سجدها
و در سر برداشتن از ان پانزده مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از فارغ شدن
دعایی بتر سیده که خواندن ان مستحب است و در کتب ادعیه مذکور است و این نماز را
در هر وقتی میتوان کرد و بعضی از نمازهای روز جمعه شمرده اند و از حدیث اختصاص
معلوم نمیشود **چهارم** نماز حضرت امیر المومنین علیه السلام و ان چهار رکعت است
بدو سلام در هر رکعت بعد از حمد پنجاه نوبت سوره قل هو الله بخواند **پنجم** نماز
حضرت فاطمه زهرا است علیها السلام و ان دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد
صد مرتبه انا انزلناه بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه قل هو الله بخواند
ششم نماز جعفر طیار است و ان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول
بعد از حمد اذا زلزلت الارض بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد و العادیات بخواند
و در رکعت سیم بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله بخواند و در رکعت چهارم بعد از حمد
سوره قل هو الله بخواند و جایز است که در هر رکعت بعد از حمد قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله هر دو را بخواند و جایز است که در هر رکعت بعد از حمد اکتفا بقل هو الله
کند بلکه جایز است که بعد از حمد هر سوره را که خواهد بخواند و انکه چه در ان است
که ابتدا مذکور شد و بعد از فارغ شدن از قرائت و پیش از رکوع پانزده مرتبه تسبیحات
اربع بگوید و در رکوع و بعد از سر برداشتن از رکوع و در هر سجده و در سر برداشتن
از سجده ده مرتبه تسبیحات اربع بگوید و چون در چهار رکعت چنین کند مجموع سیصد
تسبیحات اربع گفته خواهد بود و تسبیحاتی که بعد از سجده دوم رکعت اول و سیم است
در وقتی که نشسته است بخواند همچنانکه مشهور است نه بعد از برخاستن برکعت
دوم همچنانکه بعضی گفته اند و سنت است که در سجده اخر این نماز بعد از فراغ از تسبیحات
بگوید سبحان من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان

ولا فرق فيها وبين الواجب من الصلوة في ذكر الركوع والسجود وتقديم الذكر عليها

وفي بعض الاخبار [illegible] في الغنية على [illegible] الاخيرة [illegible] الشرعية [illegible] دعا في المصباح [illegible] ان يوقف بها [illegible] ادعية مستحب

ينبغي التسبيح الا له سبحان من احصى كل شئ علمه سبحان ذي الملك والنعم سبحان ذي القدرة
والامر اللهم اني اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك وباسمك
الاعظم وكلماتك التامة التي تمت صدقا وعدلا ان تصلي على محمد واهل بيته وتفعل
بي كذا ... نماند كه اين نماز از نمازهاي مشهور است و بعد از نوافل شبانه روزي نماز ...
فضيلت وكثرت ثواب و صحت سند مثل اين نماز نيست واگر كسي هر شب اين
نماز را بجا اورد ثواب عظيم دارد واگر ميسر نشود هر هفته يكمرتبه بجا اورد واگر ان
نيز ميسر نشود هر ماهي يك نوبت بجا اورد واگر ان نيز ميسر نشود هر سالي يكمرتبه البته
بجا اورد و جايز است كه كسي نوافل يومية را با ين طريق بگذارد و چون چنين كند
بثواب اين نماز و نوافل شبانروزي هر دو ميرسد و بعضي بر انند كه نماز
واجب شبانروزي را نيز باين كيفيت ميتوان بجا اورد خواه ادا باشد و خواه قضا
واحوط ترك انست واگر كسي دو ركعت از اين نماز را بجا اورد و او را حاجتي رو
دهد ميتواند از براي قضاء ان حاجت رود و دو ركعت باقي را در وقت ديگر بكند
واگر كسي بعضي از تسبيحات اين نماز را در موضعي فراموش كند در موضعي ديگر كه
بخاطر ش ايد بعلاوه تسبيحات ان موضع بخواند واگر كسي مضطرب و تعجيل داشته
باشد ميتواند اين نماز را بدون تسبيحات بگذارد و تسبيحات را در راه بخواند
و مخفي نماند كه در هر يك از اين نمازها بعضي دعاها سنت است كه در كتب ادعيه
مذكور است هر چند سبب تطويل ميشد و ثواب اصل نماز موقوف بر ان دعاها نيست
ليكن اگر ان را هم بخوانند ثواب ان بيشتر خواهد بود هفتم نماز اعرابي است و ان
ده ركعت است بسه سلام دو ركعت اول بيك سلام و هشت ركعت باقي هر چهار ركعت
بيك سلام و وقت ان چاشت روز جمعه است و در هر ركعت اول از دو ركعت بعد
از حمد هفت مرتبه قل اعوذ برب الفلق بخواند و در ركعت دوم بعد از حمد هفت
مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند و چون سلام دهد هفت مرتبه اية الكرسي بخواند

ودر هشت ركعت ديگر در هر ركعتي بعد از حمد يكمرتبه اذا جاء و بيست و پنج مرتبه قل هو الله
بخواند و چون فارغ شود بگويد سبحان الله رب العرش العظيم لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم هشتم نماز عيد غدير است و ان دو ركعت است در هر ركعت بعد
از حمد هر يك از قل هو الله و انا انزلناه و اية الكرسي را ده مرتبه بخواند و وقت ان
نيم ساعت پيش از زوال افتاب است و بعد از اين نماز دعاء طويل وارد شده
كه در كتب ادعيه مذكور است نهم نماز ليلة الرغائب است و ان دو ركعت است
در ركعت اول بعد از حمد سي بار قل هو الله بخواند و در ركعت دوم بعد از حمد سي بار
انا انزلناه بخواند دهم نماز هديه ميت است و ان دو ركعت است در ركعت اول
بعد از حمد يكمرتبه اية الكرسي بخواند و در ركعت دوم بعد از حمد ده نوبت انا انزلناه
بخواند و در روايتي رسيده كه در ركعت اول بعد از حمد دو نوبت قل هو الله بخواند و در
ركعت دوم بعد از حمد ده نوبت الهكم التكاثر بخواند و عمل باين نيز جايز است
و چون سلام دهد بگويد اللهم صل على محمد وال محمد وابلغ ثواب هاتين الركعتين
الى قبر فلان و نام ميت را ببرد و نيت اين نماز را چنين كند كه دو ركعت نماز هديه ميت
فلان ميت ميگذارم سنت قربة الى الله و وقت اين نماز شب اول دفن ميت است از شب
اول موت او و بنا بر اين هر گاه ميت را بجايي از شهرها عدم تمكن نقل كند بايد اين نماز را
تاخير كرد تا شب اول دفن او و مخفي نماند كه نمازهاي سنتي بسيار است چون نمازهاي
اوقات شريفه مانند روز مبعث و شب مبعث و روز مباهله و شب عيد فطر و اوقات
رجب و شعبان و نماز زيارت و نماز توبه و استخاره و نماز سفر و نماز روز نوروز
و روز عاشورا و غير ذلك و همه در كتابهاي ادعيه و زيارات مذكور است و ما در اينجا
اكتفا كرديم باين نمازها كه شهرت انها بيشتر است و بيان همه مناسب اين رساله نبود و
باينجا اين رساله ختم شد اميد كه فايده ان بجميع شيعيان عايد گردد و از ثواب عمل كنندگان
باين توليف بمولف عاصي نصيب گردد ... واله
الطيبين الطاهرين

وبار كند وافر كه ... وان تفعل ... كذا وكذا ... احمد

... نقول ... هفت ... و دو ركعت ... و بعد از نماز ...

بسند صحیح در کتاب زاد المعاد نوشته است که هر کس در روز اول
ذی الحجه بخواند در آن سال از شر هر ظالم محفوظ بلیغ
حسبی حسبی حسبی من سؤالی علمک
بحالی

مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲